



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

نسخ التواریخ

سلاطین قاجاریہ

تالیف

مؤرخ شیر میرزا محمد تقی لسان الملک کپور

«جلد چہارم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ناسخ التوارىخ : سلاطين قاجاريه

نويسنده:

محمد تقى سپهر

ناشر چاپي:

مطبوعات ديني

ناشر دييجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	ناسخ التواریخ : سلاطین قاجاریه جلد ۴
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	بقیه تاریخ سلطنت ناصر الدین شاه قاجار
۱۵	ذکر تفویض وزارت اعظم به میرزا آقا خان اعتماد الدوله و اصلاح او ممالک محروسه را از امر داخل و خارج
۱۹	ذکر تمهید قواعد و قوانین امور دول خارجه با وزرای مختار به صلاح و صوابدید صدراعظم
۳۳	ذکر مدرسه نظام دار الفنون
۳۳	وقایع دیگر
۳۴	تفویض حکومت لرستان و خوزستان به خانلر میرزای احتشام الدوله و بنیان سد ناصر
۳۹	سفارت میرزا عباس خان به روسیه
۴۱	ذکر واردات احوالات شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه قاجار در سال ۱۲۶۸ / هـ ۱۸۵۲ م
۴۱	اشاره
۴۲	حکومت امامقلی میرزا در کرمانشاهان
۴۴	دفع کردن تیمور را که ادعای صاحب الامری داشت
۴۵	ذکر طغیان جماعت بابیه و جسارت ایشان به قصد شاهنشاه ایران خلد الله ملکه و سلطانه
۴۵	اشاره
۴۹	حمله آوردن سه تن از جماعت بابیه به قصد شاهنشاه ایران
۵۰	جراحت یافتن بدن مبارک شاهنشاه ایران
۵۳	گرفتاری سلیمان خان و جماعت بابیه
۵۵	قتل جماعت بابیه به دست بزرگان درگاه و قواد سپاه
۵۸	اختلال امور صید محمد خان ظهیر الدوله حاکم هرات و تاخت و تاراج ترکمانان در اراضی خراسان
۵۸	اشاره
۶۰	لشکر فرستادن حسام السلطنه برای تنبیه ترکمانان
۶۴	وقایع دیگر

- ۶۵ مأمور داشتن شاهنشاه ایران عباس میرزا را به توقف عتبات عالیات
- ۶۵ اشاره
- ۶۶ دریافت خلعت
- ۶۷ وفیات
- ۶۷ کاخ اردشیر درازدست
- ۶۷ ذکر واردات شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه در سال ۱۲۶۹ هـ / ۱۸۵۳ م
- ۶۷ اشاره
- ۶۸ تفویض نیابت صدارت به نظام الملک
- ۶۸ لشکر کشیدن خان خوارزم به مرو و هزیمت کردن لشکر خراسان او را
- ۷۱ تفویض ولایت دولت ایران به شاهزاده نامدار سلطان معین الدین میرزا حفظه الله تعالی
- ۷۱ اشاره
- ۷۲ سفارت سلطانعلی خان از قندهار به دار الخلافه
- ۷۵ سفر کردن سلطان سلاطین ایران به چمن سلطانی و انجمن شدن سپاه سواره و پیاده در لشکرگاه سلطانی
- ۷۵ اشاره
- ۷۷ صورت دستخط شاهنشاه ایران به وزرای دول خارجه
- ۷۹ وفیات
- ۷۹ زلزله شیراز
- ۸۰ احتجاج جناب اشرف صدراعظم با وزرای دول خارجه در خصوص افراختن بیرق دولت ایران و روم در دار الملک دولتین
- ۸۰ اشاره
- ۸۵ بازگشت میرزا حسین خان از سفارت پطرزبورغ
- ۸۵ ملقب شدن میرزا صادق مستوفی به قایم مقام
- ۸۶ مأمور شدن عزیز خان سردار کل به آذربایجان
- ۸۷ تفویض حکومت مملکت فارس به طهماسب میرزای مؤید الدوله و دفع جماعت بابیه نیریز به حکم او
- ۸۷ اشاره
- ۸۸ دفع اشرار بلوچ
- ۹۰ تفویض امارت نظام عساکر منصوره ایران به شاهزاده نامدار محمد قاسم میرزا حفظه الله تعالی

- ۹۰ اشاره
- ۹۰ وقایع دیگر
- ۹۱ حکومت تهران
- ۹۱ صورت قرارنامه هرات با شیل صاحب
- ۹۲ ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه قاجار خلد الله سلطانه در سال ۱۲۷۰ ه. / ۱۸۵۴ م
- ۹۲ اشاره
- ۹۳ قصه بندر عباس و فتح آن به سعی طهماسب میرزای مؤید الدوله
- ۹۸ استیلا یافتن امام مسقط در بندرعباس و لشکر فرستادن کارداران دولت ایران دیگر باره به تسخیر آن بلده
- ۹۸ اشاره
- ۱۰۲ وقایع دیگر
- ۱۰۳ وفیات
- ۱۰۴ مأمور شدن شاهزاده فریدون میرزای فرمانفرما به حکومت مملکت خراسان و تفویض وزارت آن اراضی به وزیر نظام
- ۱۰۴ اشاره
- ۱۰۷ آمدن بزرگان سرخس نزد فرمانفرما
- ۱۰۸ فتح قلعه کلات به تدبیر وزیر نظام
- ۱۱۰ تخریب قلاع ترکمانان به حکم فرمانفرما
- ۱۱۱ آمدن ترکمانان بر سر قریه افریزه
- ۱۱۳ تفویض وزارت شاهزاده امیر نظام به میرزا علی خان
- ۱۱۴ باریابی شارژدفر روسیه
- ۱۱۴ خلعت کردن شاهنشاه ایران دوست محمّد خان و سایر حکام افغانستان را
- ۱۱۴ مراجعت سفیر عثمانی
- ۱۱۴ تغییر سفرا
- ۱۱۵ ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران السلطان ناصر الدین شاه قاجار در سال ۱۲۷۱ ه. / ۱۸۵۵ م
- ۱۱۵ اشاره
- ۱۱۵ ذکر حدود خوارزم و فرمانگزاران آن مملکت
- ۱۱۷ لشکر کشیدن خان خوارزم به مرو و سرخس

- ۱۱۹ مأمور شدن حسن خان به جنگ خان خوارزم
- ۱۲۲ مقاتله خان خوارزم با لشکر خراسان و سرخس و قتل خان خوارزم
- ۱۲۴ آوردن سر خان خوارزم را به درگاه شاهنشاه ایران
- ۱۲۵ ادامه وقایع سرخس
- ۱۲۷ وقایع دیگر
- ۱۲۷ حکومت عباسقلی خان پسیان در شاهرود و بسطام و قتل او
- ۱۲۹ سفارت مسیو بوره در تهران
- ۱۳۰ صورت عهدنامه منعقدۀ فیما بین دولت علیه ایران و دولت بهیۀ فرانسه
- ۱۳۴ مأمور شدن ایلیچی کبیر عباسقلی خان سیف الملک به سفارت کبری نزد ایمپراطور روسیه در دار السلطنه پترزبورغ
- ۱۳۴ اشاره
- ۱۳۷ صورت تشریفات سیف الملک در ورود پترزبورغ
- ۱۴۳ شرایط سفر رعایای ایران و روس به مملکت یکندیگر
- ۱۴۳ وقایع دیگر
- ۱۴۵ رسیدن مستر مورۀ وزیر مختار دولت انگلیس به دار الخلافۀ طهران و فتنه انگیزی او در میان دولت ایران و انگلیس
- ۱۴۵ اشاره
- ۱۴۷ سفرای کهنندل خان در دار الخلافه طهران
- ۱۴۸ ذکر مستولی شدن شاهزاده محمّد یوسف به شهر هرات و قتل صید محمّد خان ظهیر الدوله به فرمان او
- ۱۴۸ اشاره
- ۱۵۲ وفیات
- ۱۵۲ ذکر حکومت سپهدار در کرمان
- ۱۵۳ عزل عیسی خان قاجار از حکومت گیلان
- ۱۵۴ ذکر حکومت جعفر قلی خان ایلخانی در استرآباد
- ۱۵۵ وقایع دیگر
- ۱۵۶ وفیات
- ۱۵۶ ذکر و بیان نسب افغانها و ابتدای حکومت آنان
- ۱۵۶ اشاره

- ۱۶۲ آمدن امیر دوست محمد خان به قندهار
- ۱۶۸ پناهنده شدن فرزندان کهندل خان به دولت ایران
- ۱۷۱ استمداد کردن سرتیپ عیسی خان از امیر دوست محمد خان
- ۱۷۳ کوچ دادن امیر دوست محمد خان از قندهار به کابل
- ۱۷۵ گرفتاری قنبر علی خان در فراه به دست جلال الدین خان
- ۱۷۷ ذکر حکومت شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه در خراسان و مأمور شدن او به نظم افغانستان و تسخیر هرات وقایع سال ۱۲۷۲-۱۲۷۳ ق/ ۱۸۵۵-۱۸۵۷ م
- ۱۷۷ اشاره
- ۱۸۱ محاصره غوریان و تسخیر آن قلعه به دست لشکریان
- ۱۸۲ رسیدن حسام السلطنه به کنار هرات
- ۱۸۴ گرفتاری شاهزاده محمد یوسف به دست عیسی خان
- ۱۸۶ رسیدن شاهزاده حسام السلطنه به کنار هرات و محصور داشتن مردم آن بلده را
- ۱۸۶ اشاره
- ۱۸۸ فرار کردن عباس خان هراتی از شهر و پناه آوردن به لشکرگاه
- ۱۹۰ تسخیر قلعهٔ تجک به دست سپاهیان
- ۱۹۲ مأمور شدن آقا خان میرپنج به فتح اسفزار
- ۱۹۴ فرار کردن خوانین افغان از هرات و مقابلهٔ ایشان با قراولان سپاه
- ۱۹۶ خشم گرفتن شاهنشاه ایران بر حسام السلطنه و سران سپاه به جهت طول مدت محاصرهٔ هرات
- ۲۰۲ درآمدن سپاه ایران درباره و برج شهر هرات و مقاتله مردم شهر با ایشان
- ۲۰۲ اشاره
- ۲۰۴ فرار نمودن سربازان از برج و باره هرات به لشکرگاه
- ۲۰۶ پیمان دادن سپاه در فتح هرات
- ۲۰۸ انجمن شدن سران سپاه برای دانستن احکام شاهنشاه و اصغای کلمات جناب صدراعظم در فتح هرات
- ۲۰۸ اشاره
- ۲۱۰ سخت کوشی لشکریان در محاصره هرات
- ۲۱۳ رسیدن شاهزاده محمد یوسف افغان به درگاه شاهنشاه ایران و نجات یافتن او از قتل به شفاعت جناب صدراعظم
- ۲۱۵ غلبهٔ سپاه منصور به قوت محاصره و یورش به شهر هرات و فتح آن بلده به دست ایشان

- ۲۱۵ اشاره
- ۲۱۶ آمدن سرتیپ عیسی خان از شهر هرات به خدمت حسام السلطنه
- ۲۱۷ درآمدن شاهزاده حسام السلطنه به شهر هرات
- ۲۱۹ انفاذ داشتن حسام السلطنه عریضه و دنانیر سکو که دار الضرب هرات را به درگاه شاهنشاه ایران
- ۲۱۹ اشاره
- ۲۲۱ تشریف کردن ملک الملوک عجم جناب اشرف صدر اعظم را
- ۲۲۴ آویختن نشان تمثال امیر المؤمنین علیه السلام را شاهنشاه ایران از گردن و بذل کردن دنانیری که از هرات به پیشکش آوردند
- ۲۲۷ نظم شهر هرات به دست شاهزاده حسام السلطنه و تخفیف منال دیوان از اهالی آن بلده
- ۲۲۷ اشاره
- ۲۲۸ کشته شدن عیسی خان
- ۲۲۹ تاختن ترکمانان به قصد غارت حدود خراسان و مقاتله لشکریان با ایشان
- ۲۳۱ خلعت فرمودن و عطیت کردن شاهنشاه ایران عساکر منصوره و اهالی هرات را
- ۲۳۱ اشاره
- ۲۳۳ مقاتله حسین خان سرتیپ با ترکمانان
- ۲۳۷ وقایع دیگر
- ۲۳۸ فرستادن ایمپراطور روس نشان و حمایل از برای ولیعهد دولت و امیر نظام و صدراعظم و نظام الملک و وزیر دول خارجه
- ۲۳۸ اشاره
- ۲۴۰ لقب امیر دیوان
- ۲۴۰ لقب لسان الملک
- ۲۴۰ لقب امین صره
- ۲۴۰ گرفتار شدن محمّد شاه خان بلوچ
- ۲۴۱ وقایع دیگر
- ۲۴۲ مراجعت وزیر مختار فرانسه به پاریس
- ۲۴۳ ذکر مراجعت شارژدفر دولت انگلیس از دار الخلافه طهران به لندن
- ۲۴۵ شرح روزنامه دولت بلجیق و سبب رنجش مردم ایران از سفرای انگلیس که در ماه اکتبر در سنه ۱۸۵۶ عیسوی مطابق دوم صفر سنه ۱۲۷۳ هجری طبع کرده اند
- ۲۴۷ ذکر پناه آوردن و ملتجی شدن امام مسقط به دولت ایران

- ۲۴۹ ----- ذکر تفویض حکومت بندرعباس به صید سعید خان امام مسقط و قرارنامه او در امر حکومت
- ۲۵۳ ----- ذکر شرحی که حاکم بندرعباس در تبعیت و چاکری خویش به دولت ایران سجل نموده
- ۲۵۶ ----- ذکر مقاتله جعفر قلی خان ایلخانی با ترکمانان آخال
- ۲۶۱ ----- صورت دستخط شهریار به جناب اشرف صدراعظم
- ۲۶۲ ----- ذکر آغاز مقاتله و مجادله لشکر انگلیس در بندر بوشهر با سپاه ایران
- ۲۶۲ ----- اشاره
- ۲۶۵ ----- رسیدن مکتوب سرداران انگلیس به میرزا حسنعلی خان دریابگی
- ۲۶۶ ----- مقابله باقر خان تنگستانی با سپاه انگلیس
- ۲۶۹ ----- در ذکر مسخر داشتن سپاه انگلیس قلعه بوشهر را و محبوس داشتن دریابگی و چند تن دیگر را
- ۲۶۹ ----- اشاره
- ۲۷۲ ----- نامه ای که سرداران انگلیس نگاشته از دروازه بوشهر بیاویختند
- ۲۷۴ ----- آگهی یافتن شاهزاده مؤید الدوله از ورود لشکر انگلیس به بوشهر و سفر کردن شجاع الملک بدان جانب
- ۲۷۷ ----- خبر یافتن کارداران دولت ایران از غلبه مردم انگلیس به بوشهر و مأمور نمودن لشکر به فارس برای دفع ایشان
- ۲۸۱ ----- شرح رقم جناب اشرف صدراعظم به مهر علی خان شجاع الملک برای دفع جماعت انگلیس از بندر بوشهر
- ۲۸۱ ----- اشاره
- ۲۸۲ ----- آغاز مقاتله شجاع الملک با لشکر انگلیس
- ۲۸۷ ----- هزیمت شدن لشکر انگلیس به قلعه بوشهر
- ۲۹۰ ----- رسیدن لشکر ایران به برازجان و نه نیزک و معاهده سران سپاه در مقاتله با مردم انگلیس
- ۲۹۲ ----- قراءت منشور پادشاه اسلام در مسجد دار الخلافه و اتفاق بزرگان ایران در جهاد با لشکر انگلیس
- ۲۹۳ ----- شرح دستخط مبارک شاهنشاه ایران
- ۲۹۳ ----- اشاره
- ۲۹۴ ----- تعیین و تجهیز سپاهی که به حکم شاهنشاه عجم جناب اشرف صدراعظم به حدود ایران مأمور داشت
- ۲۹۸ ----- شرح عرایض علمای ایران برای اجازت جهاد به دار الخلافه طهران
- ۳۰۰ ----- ذکر بعضی از مخالفت و مناقشت سفرای انگلیس با دولت ایران
- ۳۰۲ ----- ذکر ملامت بعضی از مردم دول اروپا به کارداران دولت انگلیس در مخاصمت ایشان با دولت ایران
- ۳۰۳ ----- شرح روزنامه ای که در دار الملک دولت بلجیق به طبع رسیده

- ۳۰۵ ----- شرح روزنامه ای که در دار الملک انگلیس به ملامت دولت خویش در مخاصمت با ایران رقم کرده اند
- ۳۰۷ ----- شرح روزنامه ای که دولت انگلیس به شکایت دولت فرانسه از مرآده با دولت ایران رقم کرده اند
- ۳۰۸ ----- شرح روزنامه ای که دولت فرانسه در جواب شکایت دولت انگلیس نگار داده اند
- ۳۱۰ ----- شرح روزنامه ای که دولت فرانسه به شکایت دولت انگلیس رقم کرده اند
- ۳۱۱ ----- ذکر مقاتله شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله با سپاه انگلیس در بندر محمره
- ۳۱۱ ----- اشاره
- ۳۱۴ ----- رسیدن کشتیهای انگلیس در کنار محمره
- ۳۱۸ ----- کوچ دادن احتشام الدوله از کنار محمره و درآمدن سپاه انگلیس به جای او
- ۳۱۸ ----- اشاره
- ۳۲۱ ----- مسافرت نجف میرزا به عتبات عالیات از طریق ایران
- ۳۲۲ ----- ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران السلطان ناصر الدین شاه قاجار در سال ۱۲۷۲ هجری / ۱۸۵۶ م
- ۳۲۲ ----- اشاره
- ۳۲۳ ----- انتصابات، القاب و خلعت
- ۳۲۴ ----- ذکر سوء سلوک و فتنه انگیزی سفرای انگریز در ایران به خلاف عهدنامه به نحوی که رعایای انگلیس از روی انصاف در جزیره بمبئی طبع کرده اند
- ۳۲۹ ----- فرستادن لوی ناپلیان ایمبراطور مملکت فرانسه رسول و نامه و نشان به حضرت دار الخلافه طهران
- ۳۲۹ ----- اشاره
- ۳۳۱ ----- انتصابات
- ۳۳۱ ----- ذکر سفارت فرخ خان امین الملک از دولت ایران به دار السعادة اسلامبول و دار الملک پاریس
- ۳۳۱ ----- اشاره
- ۳۳۴ ----- وصول سفارت کبری به شهر اسلامبول
- ۳۳۷ ----- آغاز مکالمه امین الملک با سفیر کبیر انگلیس
- ۳۳۹ ----- رسیدن اخبار تکالیف شاقه سفیر کبیر انگلیس به ایران و خشم گرفتن ملک الملوک عجم
- ۳۳۹ ----- اشاره
- ۳۴۲ ----- رسیدن سفیر کبیر ایران به دار الملک پاریس
- ۳۴۴ ----- صورت عهدنامه ای که بعد از مصالحه میان دولت ایران و انگلیس در دار الملک پاریس تحریر شده
- ۳۴۹ ----- سفر کردن فرخ خان امین الملک از پاریس به دار الملک لندن

- ۳۵۳ شرح حال حاجی سیف الدوله
- ۳۵۳ ذکر واردات احوال شهریار تاجدار ناصر الدین شاه قاجار در سال ۱۲۷۳ هـ / ۱۸۵۷ م
- ۳۵۳ اشاره
- ۳۵۴ آوردن نریمان خان عهدنامه منعقدۀ میان دولت ایران و انگلیس را
- ۳۵۵ مراجعت وزیر مختار انگلیس به ایران
- ۳۵۸ رسیدن صاحب منصب ایمراتور مملکت آستریه به تقبیل آستان شاهنشاه ایران در دار الخلافۀ طهران
- ۳۶۰ رسیدن فرستادهٔ جانشین مملکت قفقاز به حضرت شاهنشاه در دار الملک ایران
- ۳۶۰ اشاره
- ۳۶۲ شرح مسافرت مسیو داود خان به تفلیس
- ۳۶۲ بازگشت سفیر عثمانی
- ۳۶۲ مقابلهٔ ترکمانان سرخس با سپاه ایران
- ۳۶۴ بذل شاهنشاه ایران از وجه غازیان بوشهر
- ۳۶۵ حکومت آذربایجان
- ۳۶۵ حکومت تهران
- ۳۶۵ القاب و انتصابات
- ۳۶۶ وفات والدۀ شاهنشاه غازی محمد شاه
- ۳۶۶ قتل شاهزاده محمد یوسف افغان به دست پسرهای یار محمد خان ظهیر الدوله
- ۳۶۸ عزل عزیز خان مکری که سرداری کل عساکر منصوره داشت
- ۳۷۰ شرح دستخط مبارک ملک الملوک عجم که به جناب اشرف صدراعظم رقم فرموده
- ۳۷۰ اشاره
- ۳۷۱ تشریف یافتن نظام الملک و تفویض منصب وزارت لشکر به میرزا داود خان
- ۳۷۲ وقایع دیگر
- ۳۷۲ تشریف تمثال همیون در وجه وزیر نظام
- ۳۷۳ خلعت آقا میرزا هاشم
- ۳۷۳ شفا یافتن نابینا در تحت قبهٔ سید الشهداء
- ۳۷۳ فوت خسرو خان گرجی

- ۳۷۴ خلعت علیقلی خان میرپنج
- ۳۷۴ مقاتله بعضی از لشکریان با ترکمانان و رسیدن شاهزاده حسام السلطنه به مشهد مقدس
- ۳۷۶ مراجعت فرخ خان امین الملک از دار الملک لندن به دار السلطنه پاریس
- ۳۷۹ صورت عهدنامه دولت ایران با دولت جمهوری یونان شمالی
- ۳۷۹ اشاره
- ۳۸۳ مأموریت ادیب الممالک به آذربایجان
- ۳۸۳ ذکر ابنیه ای که به حکم شاهنشاه عجم در دار الملک ایران بنیان شده
- ۳۸۸ خلاصه وقفنامه ای که به فرمان شاهنشاه منصور منشور شد
- ۳۸۹ تشبیب خاتمه جزو اول تاریخ ناصریه از مجلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات کتب ناسخ التواریخ
- ۳۹۱ ذکر معدودی از اشعار آبدار که از نتایج طبع شهریار تاجدار است
- ۳۹۵ درباره مرکز

ناسخ التواریخ : سلاطین قاجاریه جلد 4

مشخصات کتاب

سرشناسه: سپهر، محمدتقی بن محمدعلی، 1216 - 1297ق.

عنوان و نام پدیدآور: ناسخ التواریخ : سلاطین قاجاریه/تالیف محمدتقی سپهر؛ به تصحیح و حواشی محمدباقر بهبودی.

مشخصات نشر: قم: موسسه مطبوعاتی دینی، 1351

مشخصات ظاهری: 4ج.

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: ایران -- تاریخ -- قاجاریان، 1193 - 1344ق.

موضوع: ایران -- تاریخ -- 1106 - 1334ق.

شناسه افزوده: بهبودی، محمدباقر، 1308 -، مصحح

رده بندی کنگره: DSR1311/س24ن2 1388

رده بندی دیویی: 955/074

ص: 1

بقیه تاریخ سلطنت ناصر الدین شاه قاجار

ذکر تفویض وزارت اعظم به میرزا آقاخان اعتماد الدوله و اصلاح او ممالک محروسه را از امر داخل و خارج

حکمای دانشمند به براهین عقلیه باز نموده اند که خداوند فرد واحد را که هیچ ضدوند نتواند بود، به مقتضای لطف بعثت پیغمبری را واجب داشته تا از جهتی که قربت حضرت دارد اخذ معارف حقّه و تکالیف شرعیه نماید و از جانبی که طریق بعثت و رسالت می سپارد مردم محجوب را تنبیهی فرماید. چون صورت را با معنی ارتباطی و مظاهر را با باطن اختلاطی است پس پادشاهان که ظلّ الله اند، چنانکه ظلّ را باذی ظلّ تعلقی بود، ایشان را با اخلاق الله تخلّقی باشد.

لاجرم چون ملك المملوك عجم میرزا تقی خان را از مسند وزارت دفع داده، خلعت امارت را از وی خلع کرد، از وزیری ناگزیر بود تا او را به قربت خویش اختصاص دهد و اسرار مملکت را در مجالس خاصّ با او القا فرماید تا او در میان پادشاه و چاکران درگاه میانجی باشد.

در این وقت به الهام ملکی و القای ملکوتی از میان تمامت مردم ایران میرزا - نصر الله خان نوری المدعو به میرزا آقا خان اعتماد الدوله را که در اعوام ماضیه به وزیر لشکر نامور بود اختیار فرمود که به زینت حسب؛ و شرف نسب؛ و جمال جود؛ و کمال وجود؛ و صفای نیت؛ و رزانت رویت؛ و روی گشاده؛ و خوی آزاده در

میان همهٔ مردم منفرد و متفرد بود؛ زیرا که داه(1) ایامش با وزارت ناف بریده؛ و دایهٔ روزگارش با امارت به یک پستان شیر داده، از عهد مهد و کنّ کودکی جز تدبیر ملک و تسخیر مملکت و تجهیز لشکر و تسبیح کشور سخنی اصغا نفرموده و در دبستان تعلیم و دبیرستان تعلّم، جز رضایت بقاع و حصانت قلاع و حراست مساکن و سیاست مداین حرفی استماع نکرده [است]، اجداد والائزاد و والد فرخنده نهادش میرزا اسد اله خان وزیر لشکر با 200 تن عشیرت و تبار در سلطنت محمّد حسن شاه قاجار و شاه شهید آقا محمّد شاه و شهریار تاجدار فتحعلی شاه و شاهنشاه غازی محمّد شاه الی یومنا هذا هریک سپهسالار لشکری و فرمانگزار کشوری بوده اند، چنانکه بعضی سیر ایشان به نام و نشان در این کتاب مبارک مرقوم افتاد.

مع القصه معلوم توان داشت که از چنین خانواده چون مردی آزاده با جودت جبّلت و فطانت فطرت میان بندد و خدایش در فتح درهای بسته و جبر کارهای شکسته موفق بدارد. رواست که ابن یقطین را حشمت یقطین ندهد و شمس الدّین را برابر سها نهد(2).

بالجمله چون راقم حروف ذکر پیوستن نسب اعتماد الدّوله را به ابو الصلت هروی و قبیلۀ خواجگان که از آن وقت تاکنون در مازندران پدر بر پدر خواجگی داشتند و هریک با مناصب رفیعه و مقامات منیعه روزگار گذاشتند در کتاب ناسخ التواریخ در جریدهٔ وزرای سلاطین جهان در ذیل نام اعتماد الدّوله مرقوم خواهد داشت و آثار عشیرت و تبار و سیر و سلوک و نام و نشان هریک را جداگانه به شرح خواهد نگاشت، در این وقت اجتناب از تکرار و اطناب را بر زیادت از این به ذکر احوال اعتماد الدّوله نپرداخت. اکنون بر سر سخن رویم.

بعد از خلع میرزا تقی خان شاهنشاه ایران، اعتماد الدّوله را طلب داشت و فرمود:

دانسته ام شهریار تاجدار فتحعلی شاه که در میان سلاطین باستان داناتر از او کس نشان نداده اند، ترا از 17 و 18 سالگی از

ص:3

1- (1) یعنی پرستار.

2- (2) نام ستاره ایست از بنات النعش.

میان امرای کامکار و وزرای نامدار اختیار همی کرد و صلاح و صوابدید ترا در کار مملکت بر رأی و رویت الله یار خان آصف الدوله و عبد الله خان امین الدوله ترجیح نهاد؛ و من نیز از نخست روز منصب وزارت را خاص تو می داشتم و اینکه چند روزی میرزا تقی خان را بدین امر گماشتم از بهر آن بود که آن خلل و خطائی که حاجی میرزا آقاسی در مملکت ایران انداخته و خراج ایران را یک باره بر وضیع و شریف پراکنده ساخته بود، جز به دست میرزا تقی خان مجموع نمی گشت؛ زیرا که خواستاری و شفاعت را مقبول نمی داشت و از سرزنش و شناعت ملول نمی شد. تو را که آب و گل از شرم و حیا عجین گشته و خدایت خمیر مایه فطرت از فضل و عطیت سرشته، نخواستم که مردم ایران از تو دل شکسته شوند و خاطرهای ایشان از تو خسته گردد.

امروز که کارها بر مراد و مرام و امور مملکت به قوام و نظام است، زمام مملکت را به دست تو باز داده ام و حلّ و عقد امور را به کف کفایت تو نهادم تا به حصافت عقل و افاضت عدل، رعیت و سپاه را بر طریق اقتصاد بداری و قواد لشکر و اعیان درگاه را از در اعتماد باشی.

و روز یکشنبه بیست و دوم محرم چهار ساعت و نیم پیش از افول آفتاب او را به حلیه وزارت کبری و صدارت عظمی تشریف کرد. به صدراعظم و شخص اول ملقب داشت و جبه [ای] که شمسۀ آن مرصع به الماس و مکلاّل به یاقوت بود خلعت فرمود و مردم ایران که چنین روز را انتظار می بردند شاد و شادخوار شدند و از سوء ظن و سرعت انتقام و قلت اغماض و کثرت اعتراض میرزا تقی خان باز رستند.

تمامت شاهزادگان و بزرگان ایران در حضرت صدراعظم انجمن شده زبان به تحیت و تهنیت گشودند و شاهنشاه ایران را در ازای این نعمت و حدای این موهبت هزارگونه درود فرستادند. بسیار کس که از بیم گزند میرزا تقی خان همه شب چون مردم مارگزیده

در شکنج و تعب بود، پهلو بر بستر استراحت نهاده، آسوده و ایمن بگنود. و جماعتی که چون مردم گناه کرده، خایف و مستشعر، هر بامداد طریق درگاه شاهنشاه می پیمودند، همه بدان مثابه را شاد و خرم به دربار شهریار رهسپار آمدند که گروه مستان به تماشای گلستان روند.

توانم گفت تمامت مردم ایران يك باره از زحمتی عظیم به نعمتی جسیم پیوستند و از ضجرت به سعت عیش راه جستند و شاهزاده امام قلی میرزای عماد الدوله فرمانگزار عراقین عرب و عجم این دو بیت تازی به تهنیت انشاد کرد.

و کانت عن صدور الناس حزنا قلوبهم نفورا فی الدهور

و لما صرت بالاقبال صدرا تراجعت القلوب الی الصدور

مع القصه صدر اعظم با جبین گشاده و طبع آزاده، در مسند وزارت جای گرفت و وضع و شریف را بنواخت و [به] نوازش شهریار امیدوار ساخت. دلهای حزین را شاد و خاطرهای خراب را آباد فرمود.

ذکر تمهید قواعد و قوانین امور دول خارجه با وزرای مختار به صلاح و صوابدید صدر اعظم

چون از نظم مملکت و تقویم دولت بپرداخت و فرمانگزاران امصار و بلدان را بر حسب مصلحت عزل و نصب فرمود، در امور دول خارجه به دقت نظر و احتساب رویت نظری گماشت. چه فرستادگان سلاطین ممالک و ایلیچیان دول خارجه در دار الملک ایران به هوای نفس خویش کاری چند پیشنهاد خاطر کرده بودند که مورث ضجرت قلوب کارداران دولت و نفرت طبع پیشوایان ملت بود. این جمله را به مقتضای عهدنامه و براهین عاقلانه از میان برگرفت تا دول متحابه را هرگز خصومتی عارض نشود.

نخست آنکه چون ایلیچیان نسبت به دولت خویش يك تن از بزرگان درگاه را آلوده گناه می ساختند، از کارداران ایران عزل و نفی ایشان را خواستار می گشتند و بسیار وقت کیفر چنین مردم را به زحمت چون معلّق می داشتند. صدر اعظم مقرر داشت که مکافات این مردم را به روزی چند که در حبس خانه بمانند کافی دانند.

و دیگر اینکه منشیان سفارت را که بیشتر از مردم ایران بودند، ملازم

خدمت وزیر ایران می فرمودند متمنیات و مکنونات خاطر خود را به توسط ایشان ابلاغ می کردند و بسیار وقت بود که این مردم اغراض خویش را با مسئول ایلچی توأم می ساختند و در اظهار حاجت آغاز لجاجت می نمودند چندان که نتیجه این مقدمات مایه رنجش وزرای دول خارجه می گشت. لاجرم صدراعظم فرمان کرد که دیگر منشیان سفارت به دار امارت حاضر نشوند و ایلچیان عرض مطالب خویش را به ارسال مکاتیب و یا پیغام دوستانه به توسط صاحبان مناصب از اهالی اروپا مقصور دادند.

دیگر آن که در مجالس تعزیت و سوگواری سید الشهداء علیه السلام که در میان مردم شیعی مذهب شرافت خانه مکه متبرکه و مسجد مدینه معظمه دارد و پادشاه ایران که بی رویت جمهور و صوابدید صنادید نزدیک و دور نافذ فرمان و از این روی به سلطنت شناخته تر از سلاطین جهان است به مجلس تعزیت که خاص دولت است، به نفس خویش تشریف حضور می فرمود و از بهر آنکه در این مجلس چون دیگر سوگواران طریق خضوع و خشوع سپارد و مردم را به وجوب حشمت سلطنت بر پای ندارد، از پس ستی می نشست و لالی عبارات را از دیده می گسست. در چنین مجلس گاهی وزرای دول خارجه و تبعه سفارت حاضر می شدند و با کبر و خیالی تمام، هنگام عبور، مردم [را] به دست دورباشان بر پای می داشتند و این مجلس را چون تماشاخانه های اروپا محل بهجت و حبور می پنداشتند و بعضی از ایشان مایه نشاط و سرور به کار می بردند و چون این طریقت با شریعت ایشان مطابقتی نداشت، کردار سوگواران را از سفاهت طبع و بیرون حصافت عقل می شمردند و این معنی به سر طبع علمای عصر ثقلی عظیم می انداخت و بعید نبود که روزی عامه عوام بر شورند و فتنه [ای] بزرگ حدیث شود.

لاجرم صدراعظم رقم کرد که دیگر سفرا و ایلچیان در مجالس تعزیت حاضر نشوند.

دیگر آنکه وزرای مختار و قونسولهای دول خارجه که متوقف

دار الخلافه و ممالک محروسه ایران بودند، چون در عزل و نصب خویش بیمی و هراسی از کارداران دولت ایران نداشتند، مسؤول محال می جستند و سخنان حشو می کردند و بعید نبود که در طرد و منع ایشان دول متحابه رنجیده خاطر شوند.

صدراعظم تدبیری اندیشید که آن عقاید راسخه از خاطر ایشان سترده شود و نمودار کنند که این بنیانی را که سخت استوار دانند لغزش تواند یافت.

از این رو از کارداران روس و انگلیس حکم عزل دولغاروکی وزیر مختار روس که از دار الخلافه و ایوانفسکی قونسول روس از گیلان و استیونس قونسول انگلیس از تبریز که هیچ یک کردار نیکو نداشتند، صادر گشت و به اصابت این تدبیر اتحاد میان دول متحابه را استحکام داد.

دیگر آنکه چنانکه مرقوم شد، در عهود سالفه چنان وانموده بودند که سلاطین ایران به جانب سلطانیه سفر نمی توانند کرد. چه سفر ایشان مورث اختلال حدود ممالک روسیه است و چنان افتاد که 24 سال ساحت سلطانیه مخیم پادشاه ایران نشد. این هنگام که سلطان ایران آهنگ سلطانیه داشت، جناب اشرف صدراعظم از بهر آنکه این ریب و شک را از قلوب دوست و دشمن حک فرماید و طریق متروک را مسلوک دارد به نیکوتر وجهی بسیج این سفر کرد و شاهنشاه ایران با سپاهی گران در بیلاق سلطانیه اوتراق فرمودند. چنانکه مذکور خواهد شد.

دیگر آنکه معاهده با دولت فرانسه را با جدّ و جهدی که در عهد شاهنشاه تاجدار فتحعلی شاه قاجار و ناپلیون ایمپراطور ممالک فرانسه و در عهد شاهنشاه غازی محمد شاه و دولت جمهوریّه فرانسه مبذول می فرمودند و هرگز انعقاد نیافت، صدر اعظم این معاهده را به استوارتر بنیانی محکم کرد و عهدنامه شریف را در دار الملک دولتین به خط و خاتم مسجل فرمود. چنانکه فواید این عهدنامه در جای خود بشرح خواهد رفت.

دیگر آنکه فرستادگان دولت عثمانی بر آن شدند که در دار الملک سلطانی

بیرق دولتی افراشته کنند، صدراعظم شرطی چند در استقرار این امر نهاد و آن قضایای شرطیه را از محکمت حکم واسطه انگیخت که نتیجه مأمول ایشان به مغالطه افتاد و این جمله شرحی مبسوط است که انشاء الله عنقریب مسطور می شود.

و دیگر آنکه کارداران دولت روسیه، وقت می رفت که بیرون قواعد معموله بدان سر می شدند که کشتیهای جنگی و تجارتهای خود را به مرداب انزلی در آورند؛ و اهالی روس بدین فزونی طلبی خطی بی اجازت پادشاه از حاجی میرزا آقاسی می نمودند، چون حدیث این امر مورث مفسده چند می افتاد، صدراعظم مقرر داشت که چون خط بی اجازت پادشاه بود، کشتی ایشان از حدود سابقه مسابقت نجوید و بر خطی که از حاجی میرزا آقاسی می نمودند خط ترقین کشید.

دیگر آنکه بعضی از مردم خاین که از کارداران دولت خایف می شدند، در سفارت خانه های دول خارجی پناهنده می گشتند و صناید دولت ایران به حفظ حشمت سفرای دولت خارجه و حصانت مکانت ایشان چندانکه در کار ملک و ملت خبطی عظیم حدیث نشود، عصیان این گونه مردم را معفو می داشتند. این مسامحت کار بدانجا برد که اولیای دول خارجه چنان دانستند که در رعایت سپاهی و رعیت و حمایت گریختگان از دین و دولت حقّی بر ذمتّ واجب کرده اند و سالها بر طریق این عادت می رفتند و بزرگان ایران با ضجرت قلب و ضیق صدر حمل این ثقل می دادند و چاره نمی دانستند. جناب اشرف صدراعظم به جودت ضمیر و حدّت ذکاء، برهانی چند بر بطلان عقاید ایشان اقامت کرد و این روش را که پایانش جز وخامت نبود از میانه برانداخت و مقرر شد که این گونه مردم را به سفارت خانه راه نگذارند و به بارقه این تدبیر روابط و علایق این عقاید را حسم داد. چنانکه به حکم این قانون حسین خان نظام الدوله و عباسقلی خان - لاریجانی را که به خانه سفارت پناه بسته بودند، بی آنکه رعایت حمایت سفر کند از دار سفارت خارج نمود.

دیگر آنکه کارداران دولت انگلیس بیرون شرایط چهار عهدنامه که

هریک به شرح در این کتاب مبارک مسطور گشت، با مردم هرات آغاز مراوده و مخالطه نهادند و این معنی سبب ضجرت قلوب بزرگان ملت و خلاف قانون اعیان دولت بود، صدراعظم مقرر داشت که اهالی انگلیس با مردم هرات باب مراوده و مصافحات مسدود دارند و به شرط عهدنامه این مخالطت را با مردم ایران گذارند.

و دیگر آنکه تبعه دول خارجه در مملکت ایران چون بازرگانان ایرانی کار تجارت می کردند و اشیائی که در بلدان و امصار ایران به معرض بیع و شری در می آوردند، در همان بلد وجه عشاران را زری که معین بود تسلیم می دادند و خط جواز اخذ می نمودند؛ و از آن پس در هیچ بلد عشاران را با ایشان کاری نبود. فی المثل در بلاد شرقی ایران اشیائی بیع می کردند و حمل داده در ممالک غربی فرود می آوردند و به فروش می رسانیدند و از رنج تجارت بی تعطیل مشتری و کالا برخوردار می شدند و مضاربه کاران و بازرگانان ایران که در هر بلدی جداگانه قسمت عشاران همی دادند نتوانستند کالای خویش را به میزان ایشان به فروش رسانند. از این روی همیشه کالای تجار ایرانی کاسد و امر ایشان در کار تجارت فاسد بود.

لا-جرم صدراعظم مقرر داشت که تجار دول خارجه از تجارت داخله در مملکت ایران پرهیزند و کالائی که از بهر تجارت ابتیاع می نمایند یا از حدود ایران به یک سوی حمل دهند و اگر نه، چون تجار ایران در همه بلدان و امصار وجوه عشاران را تسلیم دارند و غفلت پیشکاران ماضی را از بهر خود تقریر حقی ندانند.

دیگر آنکه وزرا و ایلچیان دول خارجه در مملکت ایران از مردم ایرانی ملازم و خدم همی گرفتند و هر یک از ایشان را جمعی از خویشاوندان بود و هرگاه عصبانی از خویشان صادر می گشت وزرا و ایلچیان آن جماعت را نیز از جمله خدم خویش می شمردند و بسیار می افتاد که خویشان ایشان را اقارب بود؛ و اقارب با جماعتی دیگر متقارب می گشت و از این گونه بر خلاف حکمای فلاسفه اثبات دور و تسلسل

می کردند تا کار از خانه به محلت و از محلت به بلد و از بلد به مملکت می افتاد. آن گاه عفو گناه ایشان را خواستار می شدند. و هر وقت کارداران دولت تحدید خدم ایشان را خواستند سفرا سر در نمی آوردند. صدراعظم بفرمود تا نام ملازمان ایشان را جریده کنند و سفرا از حشم و خدم خود بر زیادت سخن نکنند و نام از خویشاوندان ایشان نبرند.

و دیگر آنکه مقرر داشت که تبعه دول خارجه در مملکت ایران به خلاف عهدنامه، ملك و مستغل ابتیاع نکنند و در طلب عقار و ضیاع نباشند؛ مگر وقتی که مالك ملك و دیگر زارعین آن مزرع رضا دهند. و از پس آن شاهنشاه ممالك ایران، خاصه اجازت فرماید و اگر نه هیچ کس از تبعه دول خارجه خداوند يك به دست زمین نتواند شد.

دیگر آنکه چون تمامت رودها که در حدود ایران به دریا می رود و در آنها صید ماهی می شود خاص دولت ایران است و گاهی از دول خارجه بعضی مردم در آنها راه کرده در صید ماهی مداخلتی می افکندند، صدراعظم حکم داد که از این پس هیچ بیگانه را در این امر راه نگذارند.

دیگر آنکه قونسولهای ایران در ممالك خارجه مبسوط الید ساختند که در تبعه دولت ایران نافذ حکم باشند.

دیگر آنکه جماعتی از کشیشان مذهب کتلیک [- کاتولیک] در شهر ارومی درآمده و بساط تعلیم گسترده بودند و مردم ارامنه ایران را به مذهب کتلیک و پرتستان دعوت همی کردند؛ و حاصل این کار در پایان کار بدان جا می کشید که ارامنه ایران به تحت حکومت بیگانه در می رفت. صدراعظم کشیشان را از این اندیشه بازداشت و ایشان را از کار تعلیم و تعلم که منتهی به فساد ملك و مملکت می شد دفع داد.

و دیگر آنکه در این هنگام که میان دولت روس و دولت فرانسه و انگلیس و روم در سرحد سوستاپول کار به مقاتلت و مبارزت می رفت، کارداران روس وثیقه کردند که اگر در میان احمال بازرگانان ایران سلاح جنگ ظاهر شود یا علف و

آذوقه مکشوف افتد که از بهر بیع و شری به لشکرگاه دولت عثمانی حمل می دهند، اموال آن کارداران را به تمامت مأخوذ دارند، از قضا جماعتی از جهال قوم در میان کاروان بازرگانان که معادل 4 کرور تومان کالای تجارت حمل می دادند، سلاح جنگ و آذوقه لشکر نهفته می بردند، ناگاه در اراضی روم بدست لشکر روس گرفتار شدند. و این معنی معلوم شد، پس به حکم وثیقه فرمان رفت تا تمامت آن اموال را به ایروان حمل داده بازداشتند. و از پس آن چنانکه به هیچ بازرگان زبانی نرسید. صدراعظم آن اشیاء را به خداوندان مال مسترد داشت.

دیگر آنکه قریب یک کرور تومان زر از مبلغی که در مصالحه میان دولت ایران و روس مقرر شد بر ذمت دولت ایران بمانده بود، کارداران روس از روزگار شاهنشاه تاجدار فتحعلی شاه در طلب بودند و در زمان شاهنشاه غازی محمد شاه مبلغی مأخوذ داشتند. در این وقت صدراعظم تشیید مبانی محبت و تقویم قواعد مهر و حفاظت را چنان نمود که ایمپراطور ممالک روسیه، تمامت آن زر وام را هدیه حضرت شاهنشاه ایران ساخت و سجل رسید آن را به حضرت دار الخلافه فرستاد.

و دیگر آنکه مادر شاهزاده عباس میرزا آهنگ سفر لندن کرد تا به دار الملک انگلیس پناهنده شود؛ و در مملکت ایران فتنه [ای] حدیث کند؛ و از دار السلام بغداد برنشسته تا مرز مصر عنان زنان برفت. صدراعظم چون این بدانست با سفرای انگلیس مواضعه انداخت که او را از سرحد انگلیس باز تاختند و او بی نیل مرام باز بغداد شد.

دیگر آنکه مجتازان و مسافران ایران از عمال دولت به شرط تعیین مدت خط جواز گرفته، در ممالک روسیه سفر می کردند و چون مدت معلوم منقضی می شد کارگزاران دولت روس طلب خطی جدید از بهر جواز می کردند. و واجب بود که جواز جدید را از دیوانخانه های روس مأخوذ دارند و زری معین در بها بسپارند؛ و در هر انقضای مدت این بذل زر در بهای جواز فرض می افتاد و اگر در اجرای این امر کار به تأخیر و تسویف می رفت مرد مسافر مأخوذ و محبوس می گشت. صدراعظم تجدید خط جواز را

به دست قونسول ایران باز گذاشت و مسافران را از زیان و گزند حبس آسوده داشت.

دیگر آنکه اولیای دولت انگلیس، حمایت شاهزاده فرهاد میرزا را از بهر خویش حقی نهاده بودند و عم شاهنشاه ایران را اعتصام ذیل دول خارجه زشت می نمود. لاجرم صدر اعظم به حسن تدبیر تعبیه انگیخت که هم کارکنان انگلیس دست از حمایت و رعایت او بازداشتند، و هم شاهزاده فرهاد میرزا، خویشان به عقیدت صافی، طریقت دیگر چاکران گرفت و مانند يك تن رعیت ایران گوش بر فرمان نشست و اطمینان از جان و مال یافت.

دیگر آنکه صاحبان مناصب دولت ایران را بر عادت بود که از تجار تبعه دول خارجه هنگام حاجت از حطب خسیس تا سلب نفیس به وام مأخوذ می داشتند و مدیون ایشان می گشتند و بسیار وقت صاحب منصبی را تقدیم خدمتی واجب می افتاد و چون فرمان می یافت و تصمیم عزم می داد، وام خواهان عنان او بر می تافتند و اگر ادای دین نمی توانست کرد، به حکم عهدنامه خواستار حبس او می شدند، چنانکه مانند سلیمان خان خانان و بسیار کس از اعیان دولت را قضای بد این چنین به سر رفت. از این روی صدراعظم فرمان کرد که تجار دول خارجه با شناختگان دولت ایران هیچ شیئی را جز با زر نقد بیع و شری نبنند.

دیگر آنکه انوشیروان میرزا پسر شاهزاده بهمن میرزا بی آنکه از کارداران دولت ایران اجازت یابد از ممالک روسیه راه برگرفته ناگاه به حضرت دار الخلافه درآمد و در باربند پادشاه پناهنده گشت. بی فرمانی و سبک روحی او بر اولیای حضرت سلطانی ثقیل افتاد، صدراعظم مقیمان سفارتخانه روس را به براهین عقلیه ملتزم داشت تا او را به زبان تغییر و شناعت مجبور مراجعت نمودند.

و دیگر آنکه محمد حسن خان ایروانی که در شمار رعایای دولتی روسیه می رفت و حق کارداران روس در حمایت و رعایت او ثابت می افتاد، از قضا در حضرت شاهنشاه غازی محمد شاه قربتی به دست کرد، به محل امیر تومان منصب یافت و به سردار ملقب

گشت. و این مکان را به شرف مصاهرت متظاهر کرد و خواهر پادشاه را به شرط زناشوئی به سرای آورد؛ و از پس آن فرمان حکومت بعضی از اراضی عراق یافت و افواج لشکر عراقی را به تحت فرمان کرد. آن گاه همه ساله جریده اسامی لشکر را به آواره نگاران دیوان و دفتر آورده و خط اجرای مرسوم و مواجب ایشان را مأخوذ می داشت. و از آن سوی در وجه لشکریان مبدول نمی داد و بر زیادت سند رسید از ایشان می گرفت.

بالجمله کار از این گونه می کرد تا سبج 300000 تومان زر مسکوک فراهم داشت و آن را بر ذمت دولت دینی افکنند. و حاجی میرزا آقاسی اگرچه از مراتب علم و حکمت بیگانه نبود؛ اما به امر رموزات مملکت و زیبا و زشت دولت آشنائی کم داشت و نیز مهاجرین ایروان و ماکورا انصار خویش می پنداشت، با این همه محمد حسن خان سردار ایروان نخلی بلند و فحلی ارجمند گشت و اگر روزی کارداران دولت را به وجه عبوس نگریست به استظهار دولت روس بی هول و هرب زر 300000 تومان سبج مجعول خویش را طلب کرد، این بود تا شاهنشاه منصور ناصر الدین پادشاه که چشم بد از دولتش دور باد به تخت ملک جای کرد؛ و میرزا تقی خان زمام وزارت و عنان امارت بگرفت و با آن تکبر و تنمر که او داشت کردار سردار را بر نمی تافت و چاره نمی دانست، چند کرت همی خواست تا آن زر بدهد و از بلای او برهد. بدین اندیشه نیز دست نیافت، تا این هنگام که سردار از جهان جای پرداخته و تقوی خود را در دولت روس به وجهی صعب تر در میان اولاد انداخته بود. جناب اشرف صدراعظم به حسن تدبیر که شرح هریک را کتابی تحریر باید، چنانکه نه عصیانی به اولاد او بست و نه زیانی به خزانه دولت پیوست، ایشان را از رعایت روسیه بازگرفت و در شمار رعیت ایران باز داد.

دیگر آنکه حاجی عبد الکریم قندهاری که امروز به گمان مضاربه کاران ایران خداوند 5 کرویر تومان برگ و سامان است چون تمامت این اموال را

به ربح ربا و ضبط مبیع شرطیه و تقلب در احکام شرعیه و خیانت در جواهر مرهون و جنایت در حقوق مغبون، از بانوان خانواده دولت و پردگیان سرای سلطنت شاهنشاه تاجدار فتحعلی شاه اندوخته بود، چنانکه وقت سستدن، لعلی را بهای نعلی نمی نهاد و هنگام باز دادن بهروزه را به جای فیروزه می داد. بالجمله یک روز معاینه کرد که از سرای شاهانه 5 کروور تومان خزانه نهاده است. لاجرم خوفناک شد که مبادا روزی کارداران دولت بازپرسی به سزا کنند و این دینه را که در معنی گنجینه دولت است بازگیرند، پس حیلتی اندیشید و مولد خود را در شکارپور از ممالک هندوستان باز نمود و بدین وسیلت در شمار رعیت انگلیس درآمد، و سفرانیز او را در حوزه حمایت خویش جای دادند.

و چنان افتاد که وقتی به دست آویز سجلی که آن را نیز به انواع حیل پرداخته بود، خواست سرای نشیمن شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السملطنه را مضبوط سازد و او را با یک فوج فرزندان سرگشته وار در بازار و برزن بتازد، شاهزاده تقدیم این حکومت را تسلیم نداد و حاجی عبد الکریم در امضای امر، چند تن از چاکران سفارتخانه انگلیس را برانگیخت تا بی آنکه شاهزاده بداند و کسی را از پی اعانت بخواند، مغافصه به خانه او در رفتند و به قدم جسارت آهنگ سرای درونی کردند تا پردگیان او را بیرون کنند.

جواری اندرونی و کنیزکان مطبخی چون این آهنگ بدیدند با کفچه سکبا و سنگ مرجل و کلوخ دیگدان و هیزم افروخته و چوب نیم سوخته سر و مغز ایشان را درهم کوفته برهم شکسته و از خانه دفع داده در سرای بیستند.

صورت این قضیه بر طامسن صاحب شارژدافر دولت انگلیس حمل شد و با کارداران دولت ابواب مکاتب و مخاطبت فراز کرد و در اسعاف حاجت حاجی عبد الکریم جواز جست. و چون در اجابت مسئول او که بیرون قوانین دولت و ملت بود، مسامحت رفت، علم دولت انگلیس را فرود آورد تا بین دولتین ابواب مراودت را مسدود دارد و طریق معاندت سپارد.

و صدراعظم به سخنان سنجیده و براهین

پسندیده او را از وصول این منی و حصول این تمنی بازداشت و آن سرای را همچنان به شاهزاده شعاع السلطنه بازگذاشت؛ و از بهر آنکه حشمت دوستی دولت انگلیس را از دست فرونگذارد و علم آن دولت را افراشته دارد، حاجی عبد الکریم را ناچار به تبعیت دولت انگلیس بازگذاشت و طامسن صاحب را شادخاطر فرمود. آن گاه به تدبیری که کس را جز او دسترس نیست، صورتی برانگیخت که حاجی عبد الکریم بی اکراه خاطر و اجبار طبع به خط و خاتم خویش سجل کرد که من پناهنده دولت انگلیس نیستم؛ بلکه يك تن از رعایای ایرانم و کارداران ایران بر مال و جان من حکومت دارند و نگارشی چند که از وزیرای دولت انگلیس داشت خود به وزارت خانه ایران آورد که موافق مهر و خط سفرای انگلیس از مردم قندهار و رعیت ایران است.

دیگر آنکه سفرای انگلیس چنان می پنداشتند که اگر روزی از در ستیز و آویز بیرون شوند و کشتی جنگی ایشان به حدود ایران راه نزدیک کند، مردم ایران جماعتی از بیم جان و سر و گروهی به طلب جاه و زر، ایشان را پذیره خواهند گشت؛ و هرچه فرمان کنند خواهند پذیرفت؛ و مملکت ایران، بیرون تعب و طیش و بی زحمت جوش و جیش به تحت دولت انگلیس خواهد رفت. پس هر روز بهانه [ای] طراز کردند تا در معادات و مبارات فراز نمودند و بیرق دولتی را فرود کرده، با ایران به درود فرمودند.

از پس ایشان چون فرخ خان امین الملک سفر پاریس را سفیر کبیر گشت، در دار السعادة اسلامبول با وزیر مختار انگلیس لاردکلیف از در مخالفت بیرون شد و خواست این مخاصمت به مسالمت تحویل دهد و این مناطحت را به مصالحت تبدیل سازد. چون بر قانون است که در ممالک یورپ سفارت کبری را مرآت وجود کارداران پادشاه دانند، سفیر کبیر انگلیس از پس آنکه نخستین هرچند توانست بر تکبر و تنمر بیفزود، امین الملک چندانکه توانست خضوع و خشوع بنمود،

چون فهم کرد که امین الملک را از تمالک کلمه معزول ساخته و دست و دلش را از کمال دهشت و وحشت از کار انداخته، به فریب آنکه دقّ الباب مصالحه خواهم کرد، موافق آرزوهای خود به خط و خاتم او سجلی بگرفت که هر يك از آن متمنیات با اجابت پیوسته می شد، شیرازه دولت ایران گسسته می گشت. سفیر کبیر انگلیس هم بدین قدر قناعت نکرد.

از این سوی سفیر کبیر ایران را به سخنان صلح آمیز مغرور داشت و از جانب دیگر لشکر خود را مطمئن خاطر ساخت که اینک کارداران ایران را مشغول مصالحه ساخته ام و لشکر انگلیس دل قوی کرده مغافصه به اراضی بوشهر تاخند و قلعه بوشهر را مسخر ساختند. از این سوی چون خبر سفیر کبیر به صدراعظم آمد، معاینه کرد که صید از بند بجست و تیر از زه برست، سخن گفته شد و در سفته گشت. از این حدیث پوست بر تنش زندان آمد و موی بر پیکرش پیکان شد، نه سفیر را توانست معزول کرد تا نگویند مگر نخست سنجیده نداشتی، نه از سخنان او توانست سر برتافت، چه کلمات سفیر را با سخن پادشاه برابر گذراند. روزی چند بزرگان ایران را به مجلس شوری انجمن کرد و هیچ زبانی را مفتاح فتوح نیافت؛ بلکه به استعارات گوناگون زحمت روح همی کردند، خدای داند چه رنج یافت و چه شکنج دید که این کار نابسامان را به ساز کرد و آب رفته را به جوی باز آورد.

از يك سوی مسرعی که شتاب از ستاره شهاب به استعارت یافته و بال استعجال از عقاب تیز پر به اجارت گرفته، به جانب امین الملک گسیل ساخت و او را تنبیه داد که لاردکلیف سفیر کبیر انگریز تو را به سخنان صلح انگیز بفریفت و عهدی چند که بیرون اجازت تو بود به خط و خاتم از تو بگرفت، آن گاه لشکر انگلیس را انهی داشت که تا ناگاه به بوشهر دررفتند. اکنون این خدیعت را از اقبال دولت شاهنشاه ایران به حساب گیر؛ زیرا که او نخست در سجل معاهده خط ترقین کشید، تو نیز بر بطلان معاهدات خود خطی نگار کن و این حمل ثقیل را که بر گردن دولت نهاده [ای] فرو گیر.

لاجرم امین الملک بی توانی بر بطلان عمل خویش شرحی بنگاشت و وزرای مختار فرانسه و روس و دیگر دول را گواه گرفت.

مع القصه هم از این پس صدراعظم به تقویت امین الملک پرداخت و او را هر ساعت قویدل ساخت و در هر گفتار و هر کردار آموزگاری کرد. چنان بود که پنداشتی از حضرت دار الخلافه رشته [ای] به اسلامبول و پاریس گسیل داشته و زبان امین الملک را بدان رشته مهار کرده تا اگر خواهد در القای کلمه فروگذارد و اگر نه کشیده دارد.

و از جانب دیگر 100000 مرد لشکری بدان قدرت و استیلا گسیل حدود و ثغور مملکت داشت که در حضرت دار الخلافه کسی را آگهی نرفت که این لشکر از کجا آمدند و به کجا شدند و چنان این سپاه را براند که در هیچ مزرع و مربع حبه [ای] به زیر پی نسپردند، خوشه [ای] از خرمنی نبردند و در چنین گیرودار قریب یک کرور تومان از بازرگانان ایران به نام صرف جهان زر مسکوک مأخوذ داشت و 114000 تومان از حکام بلدان پیشکش همی گرفت و در بوشهر جنگ پیوسته کرد. و چنان مردم ایران را برانگیخت که اگر خود از در طرد و منع بیرون نشدی زن و مرد ایرانی بی خودانه و بی هشانه از بهر جهاد و نزاع بیرون می شدند؛ و هیچ بازمانده را وداع نمی گفتند تا مردم انگریز بدانستند که ایرانیان به طلب زر و مال ایشان بر نمی آیند؛ بلکه جان و سر نیز بر سر مال و زر می گذرانند. لاجرم از آن کبر و خیلا فرود شدند و به مداهنه و مدارا سر در آوردند و اگر آن آشفتگی نخست در اسلامبول فراز نمی گشت، پیداست که این کار نیکوتر از این به ساز می شد. و چون شرح این مصالحه و مبارزت در جای خود نگار خواهد یافت در این مقام بر زیادت از این به اطناب نپرداخت.

همانا مردم کار آزموده مجرب دانسته اند که در تقویت ملت و نظام مملکت صدراعظم را چندین حکمت و مصلحت رفت؛ و اگر نه این امور مستحدثه در پایان کار میان دول متحابه حدیث خصومت می گردد و این و داد و اتحاد به فساد و عناد منتهی می گشت.

بالجمله تحدید خدمات او در دولت ایران از حوصلهٔ تحریر افزون است، گاهی در این کتاب مبارك قليلى از كثیر تذکره می گردد. چنانکه قتل خان خوارزم و فتح مملکت هرات در جای خود مسطور می شود. و همچنان بعد از هزیمت مردم، امام مسقط در بندر عباس آن هول و هراس در خاطر او انداخت که منال دیوان بندر عباس را سه چندان بر ذمت نهاد و در طریق عقیدت و ضراعت از دیگر چاکران دولت پیشی گرفت. چنانکه قصهٔ آن به شرح خواهد رفت.

لاجرم شاهنشاه حق شناس که در برابر رنجی خرد گنجی بزرگ عطا کند و در ازای زحمتی قلیل نعمتی کثیر بذل فرماید، روز تا روز حشمت صدراعظم را بیفزود و جلالت قدر او را فزونی داد. و چون روز دوم شهر صفر برسد از سرای سلطنت تا خانهٔ او به نام ضیافت طی مسافت فرمود. برادران و برادرزادگان و خویشاوندان و پیوستگان صدراعظم هر يك جداگانه تقبیل آستان جستند و پیشکشی لایق پیش کشیدند. و روز ششم ماه صفر که روز میلاد شاهنشاه است و ایرانیان این روز را عیدی بزرگ گیرند و شهریار تاجدار نیز بارعام دهد تا بزرگان و چاکران و اعیان ایران او را به سلطنت سلام دهند. در چنین روز مبارك عصائی که به الماس تابناک مکمل و جبّه [ای] که شمسۀ آن با جواهر شاداب مرصع و بند کاغذی که علاقهٔ آن مروارید منضود بود، صدراعظم را تشریف فرمود و میرزا کاظم خان پسر صدراعظم را که در نظم مملکت و نظام ملک نیز پسر آن پدر و لمعهٔ آن قمر و شعشعهٔ آن اختر بود ملقب به نظام الملك فرمود و به خلعتی که از ردای زرتار خورشید ترجمانی می کرد او را مورد الطاف سلطانی داشت.

و از پس روزی چند، میرزا فضل الله برادر صدراعظم را که هنگام ویرانی سیل بنیان کن و وقت آبادانی گنج بادآور است ملقب به وزیر نظام فرمود و او را از حکومت دار الامان قم بازداشته روز نهم ربیع الاول روانهٔ آذربایجان داشت. و او بر حسب فرمان طی مسافت کرده، بعد از ورود به تبریز امور لشکر و کار نظام را

چنان به نظم و نسق کرد که از آن پیش کس چنان نشان نمی داد و مواجب و مرسوم سپاهیان را تن به تن خویشتن بازپرس همی کرد و به تمامت به دست خویشتن تسلیم داد. و میرزا فتح الله برادرزاده صدر اعظم را که در دفتر لشکر مستوفی بود به لشکر نویس باشی ملقب فرمود و دبیران دفتر لشکر را به صلاح و صوابدید او برگماشت و محمد یوسف خان برادرزاده صدر اعظم را به منصب سر تپی مفتخر داشت.

ذکر مدرسه نظام دار الفنون

هم در این سال به صلاح و صوابدید صدر اعظم مدرسه دار الفنون که در ارك دار الخلافه بنیان شده بود، به پایان رفت و معلمین دانشور از هرگونه حکم و صنعت در آنجا متمکن گشتند و پیوسته 200 تن اطفال از بزرگ زادگان ایران را کارداران دولت بر حسب فرمان شاهنشاه از در تعلیم و تعلم بازداشتند. و ایشان را مرسوم و مواجب از خزانه دولت مقرر شد؛ و نان و خورش از خوانسالار حضرت معین گشت. و هرکس از این اطفال که در فراگرفتن علوم زبردست آمد، به نشان و خلعت و افزایش مواجب و عطیت کامیاب گشت.

و همچنان موسیو جان داود مترجم اول دولت ایران بر حسب فرمان به شهر وینه که دار الملک آستریه است سفر کرد و از ایمپراطور آستریه چند تن معلم طلب داشت و 7 تن از مردم صاحب منصب که هر یک در فن خویش فحلی بودند، ایمپراطور آستریه به اتفاق او روانه درگاه ملك الملوك ایران نمود.

نخستین معلم پیاده،

دوم معلم سواره،

سیم معلم توپخانه،

چهارم معلم هندسه،

پنجم معلم علم طب،

ششم معلم دوا ساختن و عقاقیر شناختن

هفتم معلم شناخت معادن و تدبیر آن،

و دیگر از معلمین زبان فرانسه و انگلیس و علوم اهالی یورپ حاضر بودند و همچنان از دانایان ایران که در فنون علم و حکم توانا بودند، از بهر تعلیم حاضر دار الفنون ساختند و هیچ یک از سلاطین ایران را در تربیت اهالی مملکت این گونه ملاطفت و رأفت نرفت؛ بلکه پدران را در حق فرزندان چندین مهر و حفاوت نبود.

وقایع دیگر

و هم در این سال میرزا محمد علی خان وزیر دول خارجه، روز هیجدهم شهر ربیع

الثانی به جهان جاویدان شتافت و میرزا سعید مؤتمن الملک دبیر مهمام خارجه گشت و لقب خانی یافت.

و همچنان حکومت سمنان و دامغان به میرزا محمد خان سرکشیکچی باشی تفویض یافت.

و دیگر چنان افتاد که سوء سلوک ابراهیم بیگ حاکم جوین با رعایای آن اراضی شهریار تاجدار را در خواب نمودار گشت و صبحگاه فرمان کرد تا کارداران دولت فحوص این حال کرده، خواب پادشاه صافی ضمیر را از رؤیای صادقه یافتند و رقم عزل به نام او را نداند.

و همچنان مهدقلی میرزا که حکومت مازندران داشت معزول شد و حکومت آن اراضی به جان محمد خان قاجار مفوض گشت.

و هم در این سال محمد خان مصلحت گزار برحسب فرمان کارداران دولت خانه [ای] خاص از بهر سفارتخانه ایران در شهر اسلامبول ابداع نمود و معادل 10000 تومان زر سرخ به جای بهای آن تسلیم کرد.

تفویض حکومت لرستان و خوزستان به خانلر میرزای احتشام الدوله و بنیان سد ناصری

خانلر میرزای احتشام الدوله که حکومت بروجرد و بختیاری داشت برحسب فرمان، ایالت لرستان و خوزستان نیز با او تفویض یافت و دوم شهر ربیع الثانی [1267 هـ / 1851 م] احتشادی کرده روانه خرم آباد گشت و از آنجا طریق خوزستان برداشت و از منزل جایدرد، برادر کهتر خود ایلدرم میرزا را از بهر نیابت لرستان اختیار کرده، با 2 عراده توپ و فوج کمره و 200 سوار به صیمره که قیشلاق قبایل لرستان است گسیل ساخت و خود کوچ بر کوچ طی مسافت کرده، بیست و سیم ربیع الثانی وارد دزفول گشت. و سلیمان خان - سهام الدوله را که هنوز در خوزستان بود برحسب فرمان روانه طهران داشت و از آنجا به شوشتر سفر کرد، پل شوشتر را که از بناهای شاپور ذو الاکتاف است، چنانکه در کتاب اول ناسخ التواریخ مرقوم شده هفت چشمه به دست سیلاب

از پای رفته بود و عبور مردم از آب به صعوبت می رفت، حاجی حسین خان بروجردی را برگماشت و از بذل سیم و زر هیچ دریغ نداشت تا آن قنطره را سخت تر از روز نخست برآوردند.

بالجمله پس از 10 روز اقامت در شوشتر به جانب اهواز سفر کرد، مشایخ کعب و رامهرمز را در آنجا دیدار کرده، راه حویزه برگرفت و در کنار نهر هاشم لشکرگاه کرد.

همانا رود قراسوی کرمانشاهان و آبهای نهاوند و لرستان و صیمره چون با هم پیوسته شود به رود کرخه نامور گردد و از کنار حویزه بگذرد و مردم حویزه از رود کرخه بهره زراعت یابند، در زمان مولی مطلب که از جمله سادات مشعشع و یک تن از اجداد ولات حویزه است، هاشم نامی از رود کرخه نهری حفر نمود و مصب آن را به مزرع خویش گذاشت. پس از روزگاری چنانکه طبع آب است به جانب نشیب قوت کرده، تمامت رود کرخه به نهر هاشم در رفت و حویزه از آب معطل ماند. بسیار وقت از ولات حویزه، از سنگ و چوب بر نهر هاشم سدی می کردند و به زحمت فراوان آب به حویزه در می بردند و سیلاب بنیان آن سد را بر باد می بست. و از این روی کار حویزه روی به ویرانی نهاد.

در زمان دولت شاهنشاه غازی محمد شاه، مولی فرج الله به دار الخلافه آمده بستن این سد را بر ذمت نهاد و حکومت خوزستان یافت و با اینکه مبلغی زر به کار برد، این کار به پای نرفت، تا این هنگام برحسب فرمان شاهنشاه ایران احتشام الدوله تقدیم این خدمت را بر ذمت نهاده بفرمود، تا این سد را محکم به پای برند، با اینکه سه کرت بنیان کردند و سیلاب پست کرد، احتشام الدوله خسته خاطر نگشت و به جد و جهد تمام این امر را به انجام برده آن بنا را به سد ناصری نام گذاشت، هم بر سر سخن بازآئیم.

احتشام الدوله دیگر باره از حویزه به اهواز آمد. وکلای دولت روس و انگلیس که از برای تشخیص سرحد روم و ایران مأمور بودند، چنانکه از این پیش مذکور شد، به اتفاق میرزا جعفر خان مشیر الدوله به نزدیک احتشام الدوله آمده، او را از قرار حدود مملکتین و سخنی که در میانه رفته بود

آگهی دادند؛ و از آنجا شاهزاده با مشیرالدوله و مشایخ کعب و محمره به دزفول آمد. و این وقت خبر سفر شاهنشاه ایران را به اصفهان و ورود موکب پادشاهی را به بروجرد اصغا نمود و طریق بروجرد پیش داشت و در عرض راه نصیر خان جودکی را که متعرض قوافل و مجتازان بود، مأخوذ داشته در زنجیر کشید و به قدم عجل و شتاب تا بروجرد رانده به رکاب پادشاه پیوست.

و در آنجا چون مردم نهانند و بروجرد از ترکناز قبیله دلفان و تعدی ایشان با قوافل و بازرگانان شکایت به کارداران دولت آوردند، به صوابدید میرزا تقی خان فرمان شد تا بزرگان آن قبیله را ایلدرم میرزا در لرستان دستگیر ساخته محبوس نمود. لکن بعد از گذشتن موکب پادشاهی از محال بروجرد، مردم دلفان سپاهی برآورده، لشکرگاه ایلدرم میرزا را حصار دادند و یورش آورده، از سوار عربان و سرباز سیلاخوری 7 تن بکشتند و يك تن توپچی را سر برگرفتند و سربازان کمره که با لرستان مواضعه داشتند از جنگ تقاعدی ورزیدند.

لاجرم ایلدرم میرزا دست از محبوسین بازداشت و خود با هاشم خان سرهنگ کمره [ای] هزیمت شده تا بروجرد عنان نکشید. و از جانب دیگر پسرهای نصیر خان جودکی انجمنی کرده چند تن از اعمام خود را که به فرمان احتشام الدوله در قبیله جودکی فرمانگزار بودند بکشتند و قبیله را به تحت فرمان آوردند. و از سوی دیگر جماعت سگوند محصول مزارع خالصه را عرضه نهب و غارت ساختند. احتشام الدوله برای دفع این غوایل احتشادی کرده با سرباز سربندی و سوار باجلان و 2 عراده توپ راه لرستان پیش داشت. بعد از ورود به خرّم آباد چون مخالفین را قوت مقاومت نبود از در معذرت بیرون شدند و احتشام الدوله به مقتضای وقت با ایشان طریق رفق و مدارا پیش گذاشت و جرم ایشان را معفو داشت؛ لکن روزی چند برنگذشت که خبر عزل میرزا تقی خان در آن اراضی پراکنده گشت و قبیله سگوند و جودکی و دلفان متفق شده طریق مخالفت گرفتند و راه گرمسیر برداشتند.

در این وقت احتشام الدّوله، فوج ولی خان سرتیپ را که از فارس مراجعت کرده بود، با عباسقلی خان والی پشتکوه و 200 تن سوار بختیاری و جمعی دیگر از لشکر ملازم خدمت ایلدرم میرزا داشته، از دنبال قبایل بیرون فرستاد. و ایلدرم میرزا يك دو منزل برفت و آن گاه يك شب 15 فرسنگ ایلغار کرده بر سر قبایل فیلی بتاخت و از گرد راه جنگ در انداخت و در میان گیرودار علی مردان خان دلفان و موسی خان حسنونند که مشهور به شجاعت و قاید آن جماعت بودند با جمعی از ابطال رجال مقتول شدند، و دیگر مردم هزیمت گشتند. این خبر در پشتکوه به عرض احتشام الدّوله رسید و بزرگان لشکر را به خلاع گرانها شادکام ساخت.

اما مردم لرستان بعد از این شکست دیگر باره انجمنی کرده [با] 7000 مرد جنگی به اراضی صیمره تاختند و مزارع و قرای دیوانی را به معرض نهب و غارت در آوردند. چون این خبر به احتشام الدّوله رسید، جواد خان سرهنگ را با فوج جدید سیلاخوری و 100 سوار بختیاری مأمور ساخت؛ و از پس آن 2000 تفنگچی و سوار از طایفه هفت لنگ بختیاری و چهارلنگ و بسحق با حسینقلی خان و جعفر قلی خان به همراه محمّد رحیم خان روانه صیمره نمود. و از آن سوی ایلدرم میرزا را طلب داشت تا با لشکر به کنار رود صیمره آمده اوتراق کرد و با قبایل فیلی جنگ بیوست؛ لکن هیچ يك را از لشکر دل گذشتن از رود نبود. و در میان این گیرودار محمّد رحیم خان با لشکر بر رسید. ایلدرم میرزا چون این بدانست دل قوی داشته از رود عبه کرد و بی توانی در میان جماعت فیلی تفنگهای خویش را بگشادند و از آن طرف محمّد رحیم خان نیز آغاز مقاتلت نمود و مردم فیلی را پای مقاومت بلغزید و به هر جانب پراکنده شدند و از دور و نزدیک شفعا برانگیختند، جماعتی دست توّسل به دامان محمّد رحیم خان زدند و گروهی به ایلدرم میرزا پناهنده شدند، لاجرم يك نیمه لرستان به نظم شد.

اما پسرهای نصیر خان جودکی و جماعت سگوند که به طرف غیلاب [- قیرآب] و پشت

کوه تاخته بودند و جلال الدین میرزای پسر محمد تقی میرزای حسام السلطنه را که نیابت بالا گریوه داشت، هزیمت کردند. و این خبر در منزل جایدر به عرض احتشام الدوله رسید و در خشم شده، نصیر خان جودکی را که تاکنون محبوس داشت به کیفر گناه پسر سر برگرفت و اعداد لشکر کرده، سرباز بیرانوند را از راه پل تنگ مأمور به پشتکوه و قلع جماعت سگوند نمود. و محمد رحیم خان قاجار را با 200 سوار روانه غیلاب نمود تا به شتاب رفته طاغیان را گوشمالی داد. و احتشام الدوله نیز بعد از 2 روز برسد و 15 روز در غیلاب متوقف شده، آن اراضی را به نظم کرد و جماعتی از اشرار قبایل را دستگیر ساخته، به زحمت عقاب و نکال انداخت و منشور لقب احتشام الدولگی در غیلاب بدو رسید و بدین لقب قرین افتخار آمد. آن گاه از غیلاب آهنگ پشتکوه نموده، در عرض راه به عرض او رسید که عبد الله خان و جواد خان، قلعه سو را که محکمه [ای] محکم است، به قوت یورش فروگرفتند و مردم سگوند از میان قلعه و فراز کوه به دشت گریختند. و هم در دشت از قضا یا فوج بیرانوند باز خورده رزم دادند و شکسته شدند و ناچار به اراضی عرب بنی لام فرار کردند.

احتشام الدوله با قلعه سو بشتافت و در آنجا 15 روز اقامت کرد. و هم در این وقت 500 سوار از عرب آل کثیر و جماعتی از سوار تفنگچی قبیله گندزلو از خوزستان رسیده به لشکرگاه پیوست. و این هنگام احتشام الدوله به مشایخ عرب بنی لام رقم کرد و به سر - عسکر بادرائی نیز خطی نوشت که اگر جماعت سگوند و گریختگان حضرت ما را جا داده اید مورد عقاب خواهید بود. و اینک من از دنبال بشتاب در می رسم.

مشایخ بنی لام عریضه [ای] نگار کرده با پیشکشی لایق انفاذ داشتند و به عرض رسانیدند که ما همیشه رعیت ایران بوده ایم و سر از فرمان برننافته ایم و اینک با لشکر خود به هرچه فرمان دهی حاضریم. و سر عسکر بادرائی نیز عریضه کرد که هرگز گریختگان شما را با خویشتن راه نخواهیم گذاشت. جماعت سگوند چون این بدانستند ناچار با اموال و ائقال و زن و فرزند

به توپخانه پناه جستند و محمد رحیم خان قاجار را به شفاعت برانگیختند. احتشام الدوله جرم ایشان را معفو داشت و در مساکن خویش جای داد و از آنجا به جانب دزفول سفر کرد و نظم خوزستان را بر وفق مراد به پای برده مراجعت به بروجرد نمود.

از پس او محمد علی خان بختیاری طریق طغیان گرفت و در 5 فرسنگی دزفول در قلعه [ای] محکم جای کرد و به استظهار قلعه به سد طرق و غارت مردم پرداخت. ابراهیم میرزای پسر احتشام الدوله که نیابت حکومت خوزستان داشت چون این بشنید با 900 تفنگچی تا کنار قلعه براند و 3 روز آن حصن را حصار داد و روز چهارم آن قلعه سخت را به حکم یورش فروگرفت و چون فتح این قلعه کاری صعب بود، در تمام اراضی بختیاری هول و هرب افتاده و مردم زیاد طلب طریق ادب گرفتند.

سفارت میرزا عباس خان به روسیه

و هم در این میان جماعتی از ترکمانان در اراضی مازندران به عاشوراده درآمده، چند تن از مردم روسیه را مقتول ساختند. قونسول روس که در مازندران اقامت داشت، چنان پنداشت که ترکمانان به اغوای مهدیقلی میرزا حاکم مازندران این جسارت کرده اند و شکایت او را به وزیر مختار روس دولقارکی [-دالغوروکی] که مقیم دار الخلافه بودانهی داشت. و او عزل مهدیقلی میرزا را از کارداران دولت خواستار آمد و میرزا تقی خان امیر نظام مسئول او را مقبول نداشت و دولقاروکی به زبان شکایت، بلکه سعایت صورت حال را نگار کرده به دار الملک روس فرستاد و خطی از ایمپراطور ممالک روسیه نیکولای بیاورد که در عزل مهدیقلی میرزا خواهشمند بود.

کارداران دولت ایران رواندیدند که چنان پادشاه بزرگ را در اسعاف حاجتی اندک رنجیده خاطر فرمایند. لاجرم مهدیقلی میرزا را از عمل بازداشتند و از بهر آنکه ایمپراطور را بیگانهانند که سفیران دولت روسیه گاهی بیرون قواعد اتحاد قدم زنند، میرزا عباس منشی سفارت را که این هنگام لقب خانی یافته و به مقام نیابت وزیر دول خارجه ارتقا بسته [بود] به سفارت پترزبورغ مأمور داشتند و از اصفهان که این وقت محط رحال موکب پادشاهی بود در نهم ماه شوال به چاپاری با

نامه شاهنشاه و عرایض کارداران درگاه راه برگرفته شتاب کنان تا اراضی ولادی قفقاز براند و در آنجا مزاجش از اعتدال بگشت؛ و هم با اشتداد مرض خویشان را به شهر مسکورسانید.

در این وقت ایمپراطور در شهر مسکو جای داشت و آهنگ پترزبورغ می فرمود، پس فرمان کرد که میرزا عباس در آن بلد اقامت کند تا مزاجش به استقامت آید، آن گاه سفر پترزبورغ کرده رسالت خویش را به پای برد، و مهمانداری با چند نفر طیب حاذق از بهر او مقرر داشت. میرزا عباس چون پرستاری مردم ایران را از بهر خود نیکوتر می دانست، میزبان دولت روسیه را بگذاشت و به سرای میر علی اصغر معین التّجار درآمد و به مداوا پرداخته تا بهبودی بیافت و از آنجا سفر پترزبورغ کرده، ادراک حضرت ایمپراطور نمود کتاب شاهنشاه کامیاب را برسانید و جوابی بر وفق مرام بگرفت و طریق مراجعت سپرد.

و در این سفارت با اینکه از برای شکایت از رفتار مأمورین این سفر کرده بود به ملاحظه حسن حرکت و رفتار، مورد تحسین ایمپراطوری آمده، به يك قطعه نشان آستانسلاد و يك قطعه انگشتری مکّلل به الماس، ممتاز گردیده، طریق مراجعت سپرد و در شهر نوچرکس به سفارت ایران که عضد المملک مأمور بود باز خورد و از عزل میرزا تقی خان مستحضر گردیده، در عزیمت دار الخلافه تعجیل نمود و دوازدهم شهر ربیع الاول وارد دار الخلافه شد و مورد تحسین کارداران دولت ایران آمد.

در سال 1268 هـ / 1852 م مطابق سیچقان نیل ترکی چون 7 ساعت و 38 دقیقه از روز شنبه بیست و هشتم جمادی الاولی سپری شد آفتاب از حوت به حمل تحویل کرد.

شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه قاجار بساط عید بگسترده و میرزا آقا خان صدراعظم را در این عید مبارک به نشان تمثال پادشاه که مکمل به الماس گرانها بود و جبه [ای] که يك بدست اطراف آن به مروارید غلطان ترصیع داشت خلعت فرمود. تمامت چاکران درگاه و مقربان حضرت جداگانه تشریف یافتند و فرستادگان و اعیان قبایل هزاره و تایمنی و میمنه که با عریضه و پیشکش به حضرت دار الخلافه آمده بودند، در این عیدگاه به زمین بوس پادشاه دست یافتند، عریض و پیشکش خود را پیش کشیده، بدین نام و نشان به خلاع گرانها مفتخر آمدند.

نخستین محمد حسین خان که از قبل برادرش کریم داد خان بیگلربیگی 10000 خانوار هزاره حاضر بود.

دوم ولی خان پسر ابراهیم خان و برادرزاده اش الله یار خان هزاره.

دیگر عبد الحمید بهادر فرستاده حسن سردار 20000 خانه هزاره پساکوهی.

و دیگر سید علا خواجه فرستاده حکومت خان والی میمنه.

دیگر عبد الکریم بیگ فرستاده خان تایمنی که در 15000 خانه فرمانگزار است.

و دیگر جان مراد بیگ فرستاده ابراهیم خان حاکم 10000 خانه فیروزکوهی.

و دیگر شادمان بیگ فرستاده نصیر خان حاکم 5000 خانه جمشیدی

و دیگر رضا بهادر و ارباب خالق قاید قبیله ایجلکه، و علی بهادر سید سلسله قیرستان و عظیم بیگ حاکم طایفه قهقهه و ملا حسین دهه ریگی و حسین بیگ و عبدل بیگ و میرزا قاسمعلی و

رضا قلی بیگ به اتفاق 14 تن دیگر از بزرگان هزاره.

این جمله با تشریفات ملکی از يك سوی بر صف شدند و از جانب دیگر بزرگان ترکمانان به اتفاق جعفر قلی خان قراجه داغی میرپنج از استرآباد رسیدند رده بستند:

نخستین آدینه نظر خان حکمران 5000 خانه از قبیله جعفریای

و دیگر قلی خان حاکم 2000 خانوار از طایفه آتابای

و دیگر یاباد خان حاکم 1500 خانه دوچی

و دیگر ولی سردار حاکم طایفه وازو

و دیگر آدینه قلیج خان بزرگ 600 خانه از قبیله کوچک

و دیگر قربان خان سردار 1500 خانه طایفه تاتار و قجوق

و دیگر بیگ فولاد، صاحب قبیله سلاقا

و دیگر خدری نظر خان حاکم 1000 خانه فراوی و بهلکه

و دیگر سائین قلی صاحب قایقرمه

و دیگر اباریش حاکم پدراق

و دیگر خدر بزرگ ایمر

و دیگر نوبت بزرگ بیرام شالی.

مع القصه بزرگان ترکمان نیز مورد الطاف و اشفاق پادشاه شده به شکرگزاری پیشانی بر خاک نهادند. و چون بعد از آمدن جعفر قلی خان از حدود استرآباد جماعتی از ترکمانان تکه سر به عصیان و طغیان برآوردند، گروهی از قراولان که مأمور به اقامت آن اراضی بودند، ترکتازی کرده ایشان را دستگیر ساختند و سر برگرفتند، از قضا سرهای ترکمانان تکه را هم در این عیدگاه به درگاه آوردند و به خاک راه افکندند.

چون بساط عید به پای رفت به صلاح و صوابدید صدراعظم، ملك الملوك عجم حکومت عراق را به نام میرزا یوسف مستوفی الممالک منشور کرد و خسرو خان گرجی حکمران قزوین گشت و محمد رحیم میرزا فرمانگزار خوی آمد.

حکومت امامقلی میرزا در کرمانشاهان

آن گاه شاهزاده امامقلی میرزا که هنگام فضل و ادب ابوفراس و روز یأس و هراس مانده هرماس است (1)، برای نظم حدود عراقین عرب و عجم و حکومت کرمانشاهان مختار افتاد. و چون پدر والاگهرش شاهزاده محمد علی میرزا [دولت‌شاه] سالهای فراوان در آن اراضی و

ممالك لرستان و خوزستان و بختیاری و بلدة كنگاور و همدان نافذ فرمان بود، چنانكه در تاريخ شهریار تاجدار فتحعلی شاه به شرح رفت،

ص: 28

1- (1) یعنی شیر درنده خشمناك.

مردم کرمانشاهان به حکومت امامقلی میرزا نیک شاد شدند.

و شاهزاده نخستین جمعی از مردم کرمانشاهان [را] که به اظهار شرارت یا به تهمت طغیان از دار الخلافه رخصت بیرون شدن نداشتند، نزدیک کارداران دولت زبان شفاعت گشوده داشت و آن جماعت را ملازم رکاب فرموده، طریق کرمانشاهان پیش گذاشت. و بعد از ورود در آن بلده تعیین حدود و ثغور و نظم قبایل آن اراضی را پیشنهاد خاطر ساخت، چه از فراز و نشیب آن محال و مکنون خاطر سرحدداران آن دیار نیک آگاه بود و چون روزگاری می رفت که حکام آن حدود و مردم بیگانه بودند از رموزات مملکت آگهی نداشتند نظام لشکر را قصوری بزرگ و امور سرحد را فتوری بی حدّ روی داده بود و همجواران مانند قبیله جاف و طوایف بغداد و سلیمانیه بسیار از اراضی ایران را مرتع و مربع خویش می پنداشتند.

شاهزاده امامقلی میرزا نخست کار لشکر را به نظام کرده 7000 پیاده و سواره عرض داده بعد از انقضای مدتی از زمان، از کرمانشاهان خیمه بیرون زد و با لشکری آراسته طی مسافت نموده ارض زهاب را لشکرگاه کرد و دست بیگانه را از حدود ایران بازداشت و اقتحام اشرار و قاطعان طریق را از تمامت آن ممالک منقطع فرمود؛ و ملا علی اصغر نامی که بر طریقت میرزا علی محمد باب می رفت و به اغوای مردم روز می گذاشت به حسن تدبیر و حصافت عقل او را مأخوذ داشت بدان سان که هیچ فتنه [ای] انگیزخته و هیچ خونی ریخته نگشت پس او را در غل و زنجیر کشیده به دار الخلافه فرستاد.

دفع کردن تیمور را که ادعای صاحب الامری داشت

و دیگر مردی از قبیله گوران قلعه زنجیری که تیمور نام داشت حیلتی بزرگ آغاز کرد و خود را نایب امام غایب علیه السلام نام نهاد و قبایل را اخبار همی کرد که من از بهر آن آمده ام که جمیع دول روی زمین را از میان بگیرم و تمامت پادشاهان آفاق را مغلوب و مقهور دارم. و روز 15 جمادی الاولی خروج خواهم کرد؛ و انجام این امر با شمشیر خواهد رفت. و مردم قبایل را بدین نشان، دعوت و اخذ بیعت می نمود و زن و مرد قبایل طوق ارادتش را بر گردن نهادند و

داغ اطاعتش را زیب جباه شناختند و در راه او بذل جان و سر و فرزند و پیوند را به چیزی نمی شمردند؛ و وقت بود که مانند میرزا علی محمد باب خللی بزرگ در دین و دولت اندازد.

شاهزاده امامقلی میرزا از آن لشکر که در ذهاب داشت آسوده خاطر نبود و به دفع تیمور ایشان را مأمور نمی فرمود، چه آن جماعت را رهین طاعت او می دانست. و مردمان گروه گروه از کرمانشاهان و کردستان و لرستان و سلیمانیه به ملازمت تیمور می تاختند و خاک قدمش را زیب جبین می شناختند.

بالجمله شاهزاده تدبیری اندیشید و با جماعتی از لشکریان که مطمئن خاطر بود مواضعه نهاد و ایشان را مغافصه بر سر تیمور فرستاد و از آن پیش که قبایل آگهی یابند او را گرفته به کرمانشاهان آوردند. و شاهزاده مهلت نگذاشت تا لغزشی در خاطرها افتد، بفرمود تا بی توانی سر از تنش برگرفتند و چون مردمان او را کشته شده دیدند، دانستند اخبار او به اخبار غیب از در کذب بوده، لاجرم از خاطر او آسوده شدند و کار آن مملکت به تمامت به قانون عدل و نصفت گشت.

ذکر طغیان جماعت بایه و جسارت ایشان به قصد شاهنشاه ایران خلد الله ملکه و سلطانه

اشاره

شیخ احمد احسائی چنانکه از این پیش بدان اشارت شد مردی با فضل و ادب معروف به زهد و تقوی موصوف بود. چون کلمات او با مردم ظاهرین اندک بینوتی داشت، بعضی از مردم را سبب استغراب و استعجاب شده، انکار او کردند. و جماعتی که به حسن ظن سر به طاعت او در آوردند، در عقاید ایشان لغزشی و فتوری پدید شد، از این جاست که کار جز به ظاهر شرع کردن، و از جاده شریعت غرّا یک قدم این سوی و آن سوی شدن، با شارع مقدس برآشفتن، و به یمین و شمال رفتن است. و اگر کسی را به ریاضات شاقه و مجاهدات صعبه کشف سرّی یا بذل امری به دست شود، واجب

است که مستور بدارد نه اینکه خویش را بدان مشهور کند. در صدر اسلام از سرّ حضرت سلمان، ابا ذر غفاری را آگهی روا نمی داشتند ما که بر عجز ایامیم چه واجب است که دعوی رؤیت امام علیه السلام کنیم و عوام به شبّهات بعیده افکنیم. این گونه گفتارها وقتی لازم شود که با تحدّی و معجزه توأم باشد.

بالجمله بعد از شیخ احمد، حاجی سیّد کاظم که او را تلمیذ اعلم و ارشد بود خلیفتی گرفت. او نیز مردی فاضل بود و زهدی کامل داشت و چون از این جهان رخت به سرای جاوید برد در میان شاگردان و تبعه شیخ احمد اختلاف کلمه پدید آمد، گروهی ملا حسن گوهر را به خلیفتی برداشتند و جماعتی حاجی محمّد کریم خان قاجار را اختیار کردند و از ایشان نیز کسی جز طریق صلاح و سداد دیدار نکرد.

اما ملا حسین بشرویه که در معنی خود را رئیس قوم می پنداشت و در ظاهر آن محل و مکانت نداشت، حیلتی اندیشید و میرزا علی محمّد باب را که دماغی خلل ناک و خاطری مشوش بود طلب نمود و با او مواضع نهاد که من تو را سیّد سلسله و قبله قبیله خواهم داشت و در وزارت تو به حسن تدبیر این جهان را زیر زیر خواهم کرد. آن گاه شاگردان شیخ احمد را انجمن کرد و گفت بر ما مکشوف نیست که بعد از حاجی سیّد کاظم ریاست قوم کراسه و خلیفتی او درخور کیست؟ و این امر مختفی را جز به مکاشفه مکشوف نتوان داشت؛ و از مدینه کربلا- به مسجد سهله تحویل داد و به چله نشست و بعد از يك اربعین از آنجا برآمد و گفت چیزی بر من معلوم نگشت و دیگر باره به مسجد کوفه دررفت و بعد از اربعین بیرون شد و گفت مکشوف افتاد که بعد از حاجی سیّد کاظم، میرزا علی محمّد باب که لطیفه حقّ است خلیفه به حقّ است و از آنجا به خراسان سفر کرد و میرزا علی محمّد باب به جانب شیراز شتاب گرفت و آن همه خطا و خلل در دین و دولت افکند که همه در جای خود مذکور شد.

و دیگر از شاگردان شیخ احمد، ملا شیخ علی بود که بعد از وی روزگاری در تحت و ساده حاجی سیّد کاظم استفاده می نمود. وقتی که فتنه میرزا علی محمّد باب

بالا گرفت در طلب جاه و آب از جمله داعیان باب گشت و لقب خویش را حضرت عظیم گذاشت و از شهر کربلا به بلدان و امصار ایران سفر کرد و در هر شهر و هر دیه مردم را به طریقت باب دعوت می کرد و بدعتی چند که در دین نهاده بود القا همی داشت. و در ایامی که صدراعظم در کاشان اقامت داشت به حضرت او آمد و اظهار دعوت و عقیدت خویش کرد. صدراعظم او را طرف و منع فرمود و از پیش براند. از آنجا به دار الخلافه طهران آمد و روز و شب به اغوای مردم پرداخت تا جمعی را با خود متفق ساخت. لکن هر روز به لباسی دیگر و جامه جداگانه خویش را دیگرگون می نمود؛ و دیگر نامی بر خود می بست.

چنانکه هیچ کس او را نمی شناخت و این آهنگ در پرده همی نواخت تا زمان امارت و وزارت میرزا تقی خان برسد.

این هنگام ملا شیخعلی در خاطر گرفت که يك روز جمعه هنگام زوال آفتاب با مریدان خویش خروج کند و نخستین میرزا ابو القاسم امام جمعه را در محراب نماز با تیغ بگذراند و از آنجا به جانب ارك سلطانی حمله برد. بعضی از عیون و جواسیس میرزا تقی خان این معنی را تفرس کرده، صورت حال را در لوحی نگار دادند و بدو فرستادند.

میرزا تقی خان، شاهزاده علیقلی میرزای اعتضاد السّ لطنه را طلب فرمود و مجلس را از بیگانه پرداخته کرد و این قصه را تا به پای بگفت و مذکور داشت که در میان مریدان ملا شیخعلی، میرزا عبد الرحیم برادر ملا محمد تقی هراتی را نیز رقم کرده اند و میرزا عبد الرحیم چون بیشتر در سرای شما و به نام ملاباشی است، بهتر آن است که او را مأخوذ داری و جا و مکان ملا شیخعلی و اتباع او را پرسش کنی و اگر نه هیچ کس به منزل و مکان او راه نخواهد کرد. اعتضاد السّ لطنه از نزدیک او به سرای خویش شتافته، میرزا عبد الرحیم را طلب داشت و چندانکه از او فحوص حال کرد در اخفای امر سخت تر گشت.

لاجرم فرمود او را محبوس بداشتند و از میرزا طاهر منشی که با او در يك سرای می زیست از احوال ملا شیخعلی استعلام کرد. او به عرض رسانید که چنین کس در سرای میرزا عبد الرحیم جای

داشت و جماعتی با او طریق مخالطت می سپردند و بر روش باب می رفتند. چون من این بدانستم و از در منع بیرون شدم به دیگر جای تحویل دادند و از مریدان او يك تن حاجی سید محمد اصفهانی است که در مدرسه دار الشفا جای دارد.

اعتضاد السّلمطنه چون این بشنید از قبل میرزا عبد الرحیم خطی مجعول و منحول بدو فرستاد و از منزل ملا شیخعلی پرسش کرد و او خانه نایب چاپارخانه را بنمود.

اعتضاد السّلمطنه، میرزا طاهر را با چند تن از عوانان به طلب او فرستاد و در عرض راه يك تن ملازم او را دستگیر ساخته، به نزد شاهزاده آوردند و چندانکه او را زحمت کرد و شکنجه نمود از ملا شیخعلی خبری نگفت. پس او را و میرزا عبد الرحیم را به نزد میرزا تقی خان فرستاد و میرزا تقی خان به شفاعت شاهزاده، میرزا عبد الرحیم را به جان امان داد و پس از روزی چند که در حبس خانه بداشت رها کرد و آدم ملا شیخعلی را عرضه هلاک و دمار ساخت.

از پس این واقعه قوت خروج و تقویم فتنه از ملا- شیخعلی برخاست و از دار الخلافه به شاهزاده عبد العظیم و از آنجا به آذربایجان گریخت؛ و بعد از عزل میرزا تقی خان دیگر باره به طهران آمد. و این کزّت خواست تا گزندی به وجود مبارک پادشاه رساند و از حسیض چاه، خویش را به اوج ماه کشاند. با نیروی مور ضعیف، زور شیر عنیف همی جست؛ و در سلب گدائی، به طلب پادشاهی برآمد. و جمعی از مردم احمق را که از دین بی بهره و از دنیا بی نصیب بودند، با خود متفق ساخت و حاجی سلیمان خان پسر یحیی خان تبریزی که سالها به مرض مالیخولیا گرفتار بود، چنانکه گاهی در زنجیر و زندان می فرسود؛ و گاهی صحاری و بیابان می پیمود، با او بیوست، و ملا شیخعلی را به سرای خویش آورد و از بهر او و مریدانش خورش و خوردنی آماده داشت.

اندك اندك 70 تن از مردم بی بضاعت انجمن شدند و با ملا شیخعلی به ترك جان و سر و فدای دختر و پسر بیعت کردند، و حاجی سلیمان خان این جماعت را گاه و بی گاه در يك مجلس جای می داد و زن و دختر و خواهر خود را به نام بنات ائمه اطهار که زبان از اظهار و تذکار آن اسامی قاصر است می خواند؛ و با روی گشاده و موی

پريشان به مجلس درمی آورد تا ایشان را به کاسات عقار سقايت می کردند.

در پایان امر بعد از این همه فجور و فساد سخن بر این نهادند که شاهنشاه ایران را که حافظ حوزه اسلام و ناصر دین خیر الانام است به جان و تن زيانی رسانند. آنگاه با شمشيرهای کشيده به میان کوی و بازار درآیند و هرکس را دیدار کنند با تیغ بگذرانند، تا از این کردار ناهنجار هول و هری تمام در مردم افتد؛ و شهر دار الخلافه بر ایشان مسلم گردد. ملا شیخعلی گفت «اکنون کیست که جان و سر خویش را بر کف نهد و این امر خطیر و خطب عظیم را به پای برد؟» نخستین محمد صادق نامی که ملازم او بود و سلاح جنگ از او داشت از جای جنبش کرد و از پس او میرزا عبد الوهاب شیرازی و دیگر ملا فتح الله - قمی و محمد باقر نجف آبادی، بالجمله 12 تن در انجام این امر پیمان دادند و مواضعه نهادند.

ملا شیخعلی ایشان را نیک بناوخت و هر يك را بنوید حکومت مملکتی و سلطنت دولتی دلشاد ساخت و آلايت حرب و ضرب بداد و ایشان دین و دنیا را به زیر پا نهاده، از دار الخلافه بیرون شدند؛ و به قریه نیاوران آمده، به انتهاز فرصت کمینگاهی گرفتند، چه، در این وقت شاهنشاه ایران از بهر بیلاق در نیاوران اوتراق داشت.

حمله آوردن سه تن از جماعت بابیه به قصد شاهنشاه ایران

این بود تا روز یکشنبه 28 شوال پیش آمد و شهریار آهنگ شکار فرموده، از بامداد بانگ توپ که علامت سوار شدن پادشاه است بالا گرفت. و غلامان رکابی از هر جانب انجمن شده، رده برکشیدند و بزرگان درگاه به انتظار دیدار پادشاه بر صف شدند. چون 2 ساعت و نیم از روز برگذشت، شاهنشاه از سرای سلطنت بیرون خرامید و اسد الله خان امیر آخور رکاب گرفته تا برنشست. صدراعظم [میرزا آقا خان نوری] و نظام الملک [میرزا کاظم خان] و مستوفی الممالک [میرزا یوسف] و محمد ناصر خان ایشیک آقاسی و اسد الله خان امیر آخور قدمی چند به ملازمت رکاب همی رفتند. شاهنشاه کامیاب، نخستین حشمت صدراعظم را رعایت فرمود و او را اجازت کردند تا مراجعت نمود.

اما جماعت بابیه که در کید و کمین بودند 9 تن را قوت رفتار نماند که خویش را آشکار کند و 3 تن از آن 12 کس که شیریر و دلیر

بودند ناگاه چون دیورها گشته و مرد پدر کشته از پس دیوار و پناه درخت بیرون تاختند. نخستین يك تن که از مردم نیریز فارس بود، از جانبی بیرون شده فریاد برکشید که ای پادشاه مرا عرض حاجتی است و به سوی پادشاه شتاب گرفت. و این هنگام در گرد مرکب پادشاه جز چند تن از اعیان درگاه که ایشان را نیز آلات حربیه نبود، کس حضور نداشت. چه انبوه سواران حفظ حشمت پادشاه را گروهی از پیش روی و جماعتی از دنبال بودند.

جراحت یافتن بدن مبارک شاهنشاه ایران

مع القصة چون ملازمان رکاب بانگ در انداختن و ناپرداختن آن مرد بایی را بیرون شیمت ادب دانستند، بر وی آمدند و بانگ برآوردند که به جای باش و حاجت خویش بازگویی. مرد بایی بیم کرد که او را نزدیک شدن نگذارند دست در جیب کرده، طپانچه [ای] که پوشیده می داشت برآورد و بی توانی به جان پادشاه گشاد داد و حفظ خداوند وقایه گشت و آن گلوله بر خطا شد؛ لکن ولولۀ بزرگ در میان ملازمان رکاب درافتاد، بی هشانه به هم برآمدند و عظیم حیرت زده بودند.

هم در این وقت يك تن دیگر بیرون تاخت و نعره بزد و آهنگ شاه کرد. او نیز طپانچۀ خود را به سوی شاه بداشت و آتش در زد. يك تن از رایضان دست فرا برده، گلوگاه طپانچه را برتافت تا چون رها شد، این گلوله نیز بر خطا رفت و يك تن از ملازمان رکاب دشنه بر دهان او زد، چنانکه طپانچه از دستش برفت، هم از پای نشست، با آن جراحت عظیم خنجر خویش را بکشید و همچنان آهنگ شاه می داشت و با دیگران به اکراه مبارزت می کرد. در میانه چندکس را جراحت کرد تا خود مقتول گشت.

در میان این گیرودار يك تن دیگر آشکار شد و چون برق خاطف از پیش روی پادشاه برآمد و پهلوی مبارکش را هدف ساخته طپانچۀ خویش را بگشاد. در این وقت اقبال پادشاه اسب را حرونی آموخت و شاهنشاه نیز عنان بگردانید و بدن مبارک لختی از دهان طپانچه بگشت و گلوله های آن، چنانکه او خواست کارگر نیامد؛ لکن افزون از ده پاره سرب چنانکه استخوان را آسیب نکرده بود به زیر جلد دوید

و چندپاره در زیر جلد سرد گشت و پاره [ای] چند از زیر شانه به در شد.

شاهنشاه را که خداوند باری خمیرمایه عنصرش را از جگر شیر؛ و دل اردشیر و صولت شاپور؛ و وقار تیمور کرده بود، گرد تزلزل بر دامان صبر و سکونش نشست و زلال خاطرش به خس و خاشاک این احوثه مکدر نگشت، نه اسب خویش را برجهاند که به جانبی شتاب گیرد نه سخنی فرمان کرد که دلت بر اضطراب و اضطراب کند. بر پشت زین خدنگ، مانند کوه گران سنگ جای داشت و با آن جراحت به هیچ جانب متمایل نگشت و دست نزدیک زخم خویش نبرد، چندانکه حاضران رکاب ندانستند که شاه را زخمی رسیده و جراحتی برداشته.

بالجمله ملازمان حضور، آن دیو دیوانه را نیز مأخوذ داشتند. پس يك تن مقتول و دو تن گرفتار شد و شاهنشاه فرمان کرد تا ایشان را به حبس خانه دراندازند و از حقیقت این امر استعلامی کنند و همچنان آهنگ شکارگاه فرمود.

از آن سوی چون صدراعظم از این داهیۀ دهشت انگیز و خبر وحشت آمیز آگهی یافت، از هوش بیگانه شد و بی هشانه به جانب شاه شتاب گرفت و معروض داشت که «به صواب نزدیکتر آن باشد که شهریار آهنگ این شکار را به دیگر روز گذارد، چه امروز از پی نخجیر شدن به فال نیک برنیاید.»

شاهنشاه فرمود: روا نیست که نباح کلاب(1) شیر غاب را از اصطیاد باز دارد و نفیر ضفادع(2)، نهنگ دمان را از راه بگرداند.

صدراعظم عرض کرد که: این معنی مقرر است که احوثۀ زمانه، ارادۀ شاهانه را اغلوطه ندهد و سدّ سکندر، عزم خدیوانه را فتوری نکند؛ لکن این چاکران را با دل‌های ضعیف گذاشتن و طریق شکارگاه برداشتن، از کرم پادشاه بعید می نماید. پیش شده عنان بگرفت و به الحاح فراوان شاه را از اسب پیاده ساخت و به سرای سلطنت باز آورد؛ و این هنگام مکشوف افتاد که پیکر مبارک را از آسیب گلوله جراحتی رسیده و چاکران شتاب گرفتند و دواکاران را حاضر کرده تا جراحت شاه را ببستند و

ص: 36

1- (1) یعنی آوای سگان.

2- (2) یعنی صدای غوکان.

در چنین داهیۀ بزرگ و خطبۀ عظیم که صنادید حضرت و شناختگان دولت را واجب بود که هواجس نفسانی را پشت پای زنند و آرزوهای نابه هنگام را به زیر پای نهند و در نظم مملکت و تقویم دولت همدست و همداستان شوند، جماعتی که ایشان را با سفاهت ناف بریده بودند، آغاز سعایت کردند؛ و در حضرت پادشاه معروض داشتند که دوش صدراعظم با حسن خان سردار ایروانی به دست آویز آنکه در نظم یزد و کرمان با او سخن خواهیم کرد، مجلس را از خویش و بیگانه پرداخته کرد، تا هنگام سپیده دم با او رأی همی زد و این فتنه که حدیث شد ساخته تدبیر ایشان بود؛ و اگر نه چند تن مردم بی نام و نشان چه سگ بودند که آهنگ چون تو پادشاهی کنند.

و چون این غایله سخت شگفت بود، اغلوطۀ ایشان صفای قلب شاهنشاه را مکدر ساخت و به سعایت آن جماعت جنایت صدراعظم را در خاطر استوار بست؛ لکن به صبر و سکونی که خاصۀ پادشاهان است، عجلۀ شیطانی را دفع همی داد.

و از آن سوی صدراعظم از کید و کین ایشان آگاه شد و کدورت خاطر شاهنشاه را بدانست و با خود اندیشید که امروز اگر من به دفع اعدا و حفظ خویش پردازم، شیرازۀ مملکت گسیخته شود و چه بسیار خونها که ریخته گردد، بهتر آن است که در راه دین و دولت از خویشتن بگذرم و به بشید قواعد مملکت پادشاه و حراست رعیت و سپاه پردازم. همانا خداوند باری از بهر چنان پادشاه چنین وزیر کارآگاه به کار داشت و چون کوه پابر جای هیچ یک به سعایت مفسدین لغزش نکردند و قدم اضطبار استوار نمودند، تا سخن حق آشکار شد.

مع القصۀ صدراعظم دانست که خبر این غایله یک دو و روز برنگذرد که تمامت ممالک محروسه را فروگیرد و به اخبار موحشه گزند وجود مبارک پراکنده شود، آن گاه مردم ایران که صفت پلنگان و شیمت شیران دارند، درهم آویزند و خونها بریزند. پس بی توانی منشیان حضرت را حاضر ساخت و بهر شهری و بلدی منشوری کرد و به خاتم پادشاه محلی داشت و به دست مسرعان سبک سیر گسیل ساخت. و این مسرعان

در بلدان و امصار بعضی قبل از رسیدن اخبار موحشه رسیدند و برخی از پس ساعتی درآمدند. و به حسن این تدبیر نظام مملکت را هیچ گونه خلل راه نکرد.

و چون این خبر موحش مردم دار الخلافه را نیز آفتی بود، روز دیگر شهريار تاجدار بار عام در داد و با آن جراحت بر تخت سلطنت جای کرد، چنانکه نه از چهره مبارك تغيير لونی دیدار بود و نه در بدن مبارك آثار ضعیفی آشکار می شد. چاکران حضرت چندانکه در نیاوران بودند و اگر نه در شهر جای داشتند به زمین بوس پادشاه حاضر شدند، و به شکرگزاری پیشانی بر خاک نهادند و به سلامت وجود پادشاه دل قوی کردند. آن گاه عزیز خان آجودان باشی و کلانتر شهر و محتسبان بلد مأمور شدند تا در شهر و حومه فحوصی به سزا کنند و هر جا جماعت بایه را بیابند دستگیر سازند.

گرفتاری سلیمان خان و جماعت بایه

در سلخ شوال حاجی علی خان حاجب الدوله را خبری رسید که مجمع ایشان در خانه سلیمان خان است و این خبر را به عرض رسانید. پس صدراعظم بفرمود تا جماعتی از عوانان به خانه سلیمان خان تاختن بردند و اطراف خانه را فراگرفتند.

هم در این وقت جماعت بایه به شرب خمر روز می گذاشتند و زن سلیمان خان ساقی مجلس بود. بالجمله چون ایشان را از رسیدن عوانان آگهی رسید، بهم برآمدند و بعضی از بام و در طریق فرار جستند، حاجی سلیمان خان با 12 تن گرفتار شد و ایشان را دست به گردن بسته به نیاوران آوردند.

صدراعظم، حاجی سلیمان خان را مخاطب ساخت که بی شك تو زاده زنائی و مستحق هزارگونه عذاب و عنائی، نه آخر گوشت و پوست تو و پدر و مادر تو از نان و نعمت پادشاه پیوسته و يك كرور تومان زر به خرج پدر تو یحیی خان و برادر تو فرخ خان، هدر شده، و از این بر زیادت برادر تو را در زنجان جماعت بایه به جان آمدن ندادند. اگر تو با او برادر بودی و از پشت يك پدر بودی، خونخواهی برادر چه کردی؟ در جواب با نگاهبانان خویش گفت که پادشاه را از مردم هر مذهب چاکران است، چه زیان دارد که از جماعت

بابیه نیز جمعی چاکر گیرد.

بالجمله ایشان را محبوس بداشتند و از محبوسین نام هم کیشان ایشان را پرسش نمودند و نام و نشان بیافتند و از دنبال هر يك بشتافتند، چندانکه 36 تن ایشان را در زوایای شهر و قری دستگیر ساخته به نیاوران آوردند. و ملا شیخعلی که هر ساعت به جامه [ای] دیگرگونه برمی آمد و پیوسته مخفی می زیست هم به دست حاجب الدوله گرفتار شده، به حضرت صدراعظم حاضر ساخت.

و صدراعظم او را بشناخت و فرمود همان نیستی که در کاشان به نزدیک من شتافتی و با شبك تلبیس مرا خواستی بشیفتی، باز این چه فتنه بود که آراستی و بیضه اسلام را شکستن چرا خواستی. با من بگوی به خانه سلیمان خان چرا رفتی و با جامه علما جام خمر چرا گرفتی.

چون ملا شیخعلی را مجال انکار نبود عرض کرد که چون در خانه سلیمان خان مقرر بود که يك تن از اصحاب را به نام ابا عبد الله الحسین علیه السلام بخوانند، بدانجا شدم، تا بدانم اگر در خور این مقام است بدین نام بخوانم و دیگر آنکه من خمر خواره و شراب باره نیستم، لکن چون بدانجا شدم، اصحاب به کار خمر و شراب بودند دل ایشان را شکستن روا ندیدم، پس جامی گرفتم و درکشیدم.

حاجی علی خان حاجب الدوله گفت مردم احمق را به قتلگاه می فرستی و نوید زنده کردن می دهی، من اینک گوش تو را چاک می زنم، تو که احیای اموات توانی کرد، گوش خویش را التیام کن؛ و برخاسته با گزلك خویش گوش او را از بن باز کرد.

مع القصه صدراعظم از بهر آنکه مبدا از این گرفتاران يك تن به اشتباه دستگیر شده باشد و بی گناه تباه شود، يك را با فحص کامل و دقت نظر و شهود عدل و اقرار به اثم و ثبوت ارتداد تشخیص و تمیز داد. میرزا حسینعلی نوری و میرزا سلیمان قلی و میرزا محمود همشیره زاده او و آقا عبد الله پسر آقا محمد جعفر و میرزا جواد خراسانی را چون بیعت با این جماعت و ارتداد در دین به ثبوت شرعی نرسید،

فرمان رفت تا در حبس خانه بازدارند و به حقیقت حال ایشان باز رسند. و میرزا حسین قمی چون اظهار پشیمانی می کرد و توبت و انابت می جست هم محبوس گشت و درباره دیگران فرمان رفت که به دست جلادان دژخیم بسپارند، تا همه را سر از تن بردارند.

این هنگام علمای بلد و چاکران درگاه از حضرت شاهنشاه خواستار شدند که هر کس، این مردم مرتد را که مخرب دین سید انام و قاصد جان شاهنشاه اسلام اند، به دست خویش سر برگیرد، او را ثواب جهاد اکبر باشد. بهتر آن است که شاهنشاه دادخواه هر يك از ایشان را به دست طایفه [ای] از مردم بسپارد تا عرضه هلاک و دمار سازند و در این ثواب انباز باشند. و دیگر اینکه این جماعت بدانند که تمامت مردم ایران در خون ایشان شریکند و هرگز با این ناراستان همداستان نشوند.

قتل جماعت بایه به دست بزرگان درگاه و قواد سپاه

شاهنشاه ایران این سخن را پسندیده داشت و صدراعظم نیز خط قبول بر این منشور گذاشت. لاجرم ملا شیخعلی را روز چهارشنبه سلخ ذیقعه علمای شهر حاضر کردند؛ و دیگر باره عقاید او را فحوص نمودند و او را کافر و ملحد یافتند و به قتل او شتافتند.

و سید حسن خراسانی را به شاهدگان سپردند تا همه گروه او را با تیغ پاره پاره کردند.

و ملا زین العابدین یزدی را مستوفی الممالک و دیگر مستوفیان به صدمات مستوفی متوفی داشتند.

و ملا حسین خراسانی را نظام الملک و میرزا سعید خان و اتباع وزارت دول خارجه مقتول ساختند.

و میرزا عبد الوهاب شیرازی که در بلده کاظمین يك چند روز خویش را به دعوت طریقت میرزا علی محمد باب می گذاشت و فقها از آن بلده به طرد و منعش اخراج کردند به دست جعفر قلی خان برادر صدراعظم و فرزندان او میرزا علی خان و موسی خان و ذوالفقار خان مقتول شد.

و ملا فتح الله قمی ولد ملا علی صحاف که بدن مبارک پادشاه را بر زخم گلوله جراحت کرد فرمان رفت تا در نیاوران بدن او را از چند جای سوراخ کردند و بن شمع فرودادند و شمعها را برافروختند. در این وقت حاجی علی خان فراشباهی حاجب الدوله پشت او را هدف گلوله ساخت و

فرانشاش با کارد و دشنه پاره پاره کردند.

و شیخ عباس طهرانی را امرای دربار و خوانین والاتبار بکشتند.

و محمد باقر نجف آبادی را که به اقرار و اعتراف خویش در مقاتلت مازندران و زنجان با جماعت بابیه حاضر بوده، پیشخدمتان حضور پادشاه تباه ساختند.

و محمد تقی شیرازی را اسد الله خان میرآخور و رایضان و خدمه باره بند پادشاهی مأخوذ داشته، نخستین نعل اسب بر پای او بستند و از آن پس با تخماق و میخ، سر و تنش را درهم شکستند.

و محمد نجف آبادی را ایشیک آقاسی و جارچی باشی و نسقچی باشی و اتباع ایشان مقتول ساختند.

و میرزا محمد نیریزی را که در تبریز و مازندران و زنجان به اتفاق جماعت بابیه رزم داده بود میرزا محمد خان سرکشیک و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان نابود نمودند.

و محمد علی نجف آبادی را به دست خمپاره چیان سپردند تا نخست چشم او برکنند و آنگاهش بر خمپاره بسته آتش در زدند.

و سید حسین یزدی را عزیز خان آجودان باشی و میران پنجه و سرتیپان و سرهنگان مقتول ساختند.

و آقا مهدی کاشی را نیز فرانشان به قتل آوردند.

و میرزا نبی دماوندی را به مدرسه دار الفنون فرستادند تا معلّم و متعلّم فراهم شده او را پاره پاره کردند.

و میرزا رفیع نوری را سواره نظام از پای درآوردند.

و میرزا محمود قزوینی را جماعت زنبورکچیان به هدف زنبوره بستند و جسدش را با کارد و دشنه از هم باز کردند.

و حسین میلانی را که دیهی از توابع اسکوست و جماعت بابیه او را مکنی به حضرت ابا عبد الله نموده بودند، سربازان افواج به حکم نیزه پیش کشتند.

و ملا عبد الکریم قزوینی را جماعت توپچیان که حاضر رکاب بودند مقتول ساختند.

و لطفعلی شیرازی را جماعت شاطران عرضه هلاک و دمار ساختند.

و نجف خمسه [ای] را به مردم شهر سپردند تا با چوب و سنگ زمین را از خوش لعل رنگ کردند.

و حاجی میرزا جانی تاجر کاشی را آقا مهدی ملک التجار و دیگر تاجران

و بازرگانان هریک جراحی کردند تا از پای درآمد.

و حسن خمسه [ای] را نصر الله خان سالار خوان و خدمتکاران مطبخ خاص مقتول ساختند.

و محمد باقر قهپایه [ای] را آقایان قاجار با تیغ آبدار به خاک افکندند.

و صادق زنجانی ملازم ملا شیخ علی که روز نخست در پای اسب شاهنشاه از پای درآمد فرمان رفت تا جسد او را به چند پاره کرده، از دروازه های شهر بیاویختند.

و حاجی سلیمان خان را که خانه اش محط رحال بایه بود، به اتفاق قاسم نیریزی که خود را وصی سید یحیی می دانست برحسب فرمان، آقا حسن نایب فراشخانه به دار الخلافه طهران آورد و بدن ایشان را سوراخهای فراوان کرده بن شمع در برد و شمعها را بیفروخت و اهل طرب را حاضر کرده، با ایشان از ارك سلطانی به میان شهر و بازار عبور داد و مردم شهر صغیر و کبیر زبان به لعن و نفرین بگشودند و از بام و در بر سر ایشان خاکستر بباریدند. بدین گونه طی مسافت کرده در بیرون دروازه شاهزاده عبد العظیم فرایشان دژ خیم حاضر شده تن ایشان را به چهار پاره کردند و از چهار دروازه بیاویختند.

وقرة العین دختر حاجی ملا صالح قزوینی که از این پیش در قصه های جماعت بایه شرح حال او مسطور افتاد بعد از قلع و قمع بایه مازندران، او را به طهران آورده به محمود خان کلانتر شهر سپردند تا نیک بدارد و تاکنون يك سال در خانه او محبوس بود و با این همه گاه گاه کلمات ناصواب از وی اصغا می رفت، در این وقت او را از سرای محمود خان بیرون فرستاده، به جهان دیگر جای دادند.

و از آن سوی چون خبر سلامتی وجود شاهنشاه را مسرعان سبک سیر به ممالک محروسه رسانیدند، در همه بلدان و امصار مردم بساط عیش و سرور بگستردند و بدین شکرانه مال فراوان به فقرا و مساکین بذل نمودند و شاهزاده امامقلی میرزا زری لایق به درگاه فرستاد.

در خراسان شرقی و اراضی افغانستان، به سبب ضعف امارت صید محمد خان - ظهیر الدوله خللی در نظم مملکت پدید گشت و محمد شیخ مروی 600 سوار از قبایل ترکمانان گزیده ساخته، و از کوهستان هرات راه بریده، ناگاه از غوزقان که 5 فرسنگی شهر مشهد است، سر برگرد و از جماعت تیموری 1000 سر گاو و گوسفند براند و 600 تن اسیر بگرفت و طریق مراجعت برداشت. چون این خبر به حسام السلطنه بردند، گروهی از ابطال رجال را برنشانند تا يك شبانه روز از دنبال ایشان بشتافتند و بی نیل مرام مراجعت کردند.

و از جانب دیگر کهندل خان والی قندهار آهنگ تسخیر هرات نمود، و نخست پسر خود امیر افضل خان را با جمعی از افغانان بر مقدمه لشکر به اراضی فراه و سبزار بتاخت و از دنبال او پسران دیگر خویش و غلام محی الدین خان را مأمور داشت و جمعی از بزرگان افغان را با 2000 سواره و 1000 تن پیاده و 7 عراده توپ و يك زنبوره ملازم خدمت ایشان ساخت تا به جانب فراه راه برداشتند؛ و از ققای این جماعت محمد صدیق خان پسر اکبر و ارشد خود را با لشکر دیگر و توپخانه جداگانه به طرف اسفراز رهسپار داشت و کهندل خان خود نیز به قصد سفر هرات به تجهیز لشکر و ترتیب کماة(1) پرداخت و این آثار و اخبار در نظم هرات و انقیاد قبایل خللی بزرگ انداخت، و صید محمد خان در حکومت قبایل ضعیف گشت.

ص:43

1- (1). کماة: جمع کمی بمعنی قهرمان و شجاع است.

لاجرم 500 تن سوار از افغانان محال هرات نهب و غارت به اراضی خراسان انداختند و غوزقان و نهبندان را منهبوب ساختند و 300 تن مرد و زن اسیر گرفتند و اطفال شیرخوار را به صحاری و اودیه بریختند و بگذشتند؛ و همچنان جماعتی از زایرین مشهد مقدس [که] مراجعت به عراق می کردند و مصطفی قلی خان مقدم و فرج بیگ و آقا بیگ و شاه پلنگ بیگ و عیسی بیگ شقاقی و عیسی بیگ مرندی و رضا قلی بیگ که 7 تن از غلام تفنگداران شاهنشاه ایران بودند با ایشان کوچ می دادند، در منزل میامی 300 تن سوار ترکمان با ایشان دچار شد و از در کارزار درآمد.

مصطفی قلی خان تفنگدار چون این بدید هیچ بیم، از کثرت دشمن نکرد و یک تنه اسب برجهاند و به جانب ایشان حمله برد؛ و مانند برق خاطف و صرصر قاصف، از چپ و راست تاختن کرد و در هر کری و حمله [ای] تفنگی بگشاد؛ و از ترکمانان اسبی و مردی به گرد درآود و چند تن را نیز جراحی کرد؛ و 6 تن دیگر تفنگداران، چون این جلدی و جلادت نگریستند از سرزنش و شناعت مردم و عیب و عوار خویش بترسیدند، ایشان نیز اسب خود را به مهمیز برانگیختند و به ستیز و آویز درآمدند، و با مصطفی قلی خان همدست شدند چند تن را با خاک پست کردند. ترکمانان را با ایشان قوت جنگ و طاقت درنگ نماند، به زحمت فراوان کشتگان خویش را حمل داده، طریق هزیمت پیش گرفتند، و تفنگداران، زایران را با سلامت عبور دادند.

و همچنان بعد از سفر کردن سام خان ایلخانی به دار الخلافه طهران گروهی از ترکمانان به آهنگ نهب و غارت خبوشان تاختن کردند و یزدان ویردی خان برادر سام خان با جمعی از جماعت زعفرانلو به مدافعه بیرون شده، ایشان را هزیمت دادند و 40 کس از آن گروه را دستگیر ساخته، سربرداشتند.

و از جانب دیگر محمد رحیم خان حاکم بوزنجر با ترکمانان تکه مقاتلتی بزرگ کرد و سر و اسیر فراوان گرفته، روانه طهران داشت. و از آن پس 40 تن سوار ترکمانان به اراضی بیارجمند برآمده 4 تن اسیر گرفتند و چون خواستند

از حدود بوزنجرده عبور کنند، محمد رحیم خان آگاه شد و گروهی را برنشانده، ناگاه بر ایشان تاخت و 30 تن از ترکمانان را اسیر گرفت و اسیران شیعی را آزاد ساخت.

و از جانب دیگر 1000 سوار از ترکمان آهنگ شاهرود کرد [ند] و افراسیاب خان - نردینی، به مذاقت و مقاتلت ایشان کمر استوار نموده و محمد ولی خان حاکم استرآباد را نیز آگهی فرستاد تا او نیز جماعتی از سواران را فرمان بکرد تا بیرون تاخته در سرحد گرگان با ترکمانان مقاتلت ساختند؛ و ایشان را درهم شکسته هزیمت نمودند.

و دیگر سکنه قلعه نرق که از تبعه تربت شیخ جام است قانون کرده اند که زنان ایشان هر سال روز عید فطر نیم فرسنگ از قلعه خویش دور شده، به مسجد نور می روند و آن روز را به طرب و سرور به پای برده، شامگاهان باز خانه می شوند. در این سال که روز عید، بر عادت بدان مسجد شدند 46 سوار ترکمان از قبیله آفخال و تکه طزنی [تجنی] در این وقت برسید [ند] و 30 تن از نسوان را اسیر گرفته مراجعت می نمایند. این قصه به کریم داد خان هزاره بردند و او بی توانی با جماعتی از مردم خود برنشسته 15 فرسنگ از ققای ایشان ایلغارکنان برفت و آن جماعت را دریافته از گرد راه جنگ پیوست و تمامت 46 سوار را دستگیر ساخته، روز 12 شوال با کنده و زنجیر وارد مشهد ساخت و نسوان را از قید اسرها ساخته به قلعه نرق فرستاد.

لشکر فرستادن حسام السلطنه برای تنبیه ترکمانان

مع القصة چون خبر طغیان و عصیان ترکمانان و افغانان پراکنده شد، سلطان - مراد میرزای حسام السلطنه که این وقت حکومت خراسان داشت، دفع ایشان را واجب دانست. و اسکندر خان پسر حسین پاشا خان مراغه [ای] را به اتفاق عباسقلی خان - درجیزی با 1000 تن سربار و 1000 سوار و 2 عراده توپ روانه دربند مزدوران داشت تا 8 برج محکم استوار برآوردند و 5000 ذرع دیوار نهادند و 150

تن شمشالچی به حفظ و حراست بازداشتند و از آنجا به آق دربند سفر کرده، 4 برج نهادند و 6000 ذرع دیوار برافراشتند و 150 تن شمشالچی بگماشتند و در قراولخانه میدان نیز يك برج کرد و 10 تن تفنگچی بازداشت.

و میرزا رفیع خان که در محال قاینات طریق عصیان و طغیان برداشت، پاشا خان سرتیپ را با 2 فوج سمنانی و 400 سوار و 4 عراده توپ مأمور نمود تا قلعه او را به قوت یورش فروگرفت و میرزا رفیع خان به هرات فرار کرد و به شفاعت صید محمد خان والی هرات جرمش معفو گشت. و پاشا خان و امیر اسد الله خان حاکم قاینات و علیقلی خان سرهنگ فوج دامغان و میر علم خان پسر امیر اسد الله خان و ابراهیم خان گنجه [ای] را که بدان حصن حصین غلبه جستند، کارداران دولت نواخت و نوازش فرمودند و خلعت فرستادند و حدود و ثغور خراسان محط امن و امان گشت.

و در این هنگام حسام الله لطنه سفر سرخس را تصمیم عزم داد و علیقلی خان میرپنجه و عسگر خان سرتیپ 2 فوج افشار و 1000 سوار خمسه را که از دار الخلافه رسیده بودند، بفرمود تا تجهیز لشکر و بسیج سفر کنند. چون این خبر به سرخس بردند اراض خان با 60 تن از بزرگان سرخس به قدم عجل و شتاب به مشهد مقدس آمدند و علیقلی خان میرپنجه و سام خان ایلخانی و عباسقلی خان دریجزی را از در ضراعت به شفاعت برانگیختند و بر ذمت نهادند و پیمان دادند که هرگز سر از فرمان برنتابند و 50 کس از بزرگان ایشان همواره در مشهد مقدس به گروگان متوقف باشند و 50 تن از ابطال رجال به ملازمت حسام الله لطنه باز دارند و اسب ایشان را داغ خدمت برزنند. و نیز 100 تن در قراولخانه ها حافظ و حارس ثغور باشند و سجد کردند که اگر يك تن از مردم سرخس هرگز طریق مخاصمت بردارد این 100 تن که در مشهد اقامت دارند، به گناه او هلاک و تباه گردند. آن گاه 70 تن از اعظام ترکمانان مرو طی مسافت کرده در مشهد مقدس

به حضرت حسام السّلمطنه پیوستند؛ و اظهار اطاعت و انقیاد کرده پیمان نهادند که جمعی از مردم خود را به گروگان بسپارند و در حدود و ثغور خراسان دست تعدّی فرا نبرند.

از پس این وقایع محمّد کریم میرزا از قبل علی خان حاکم سیستان عریضه [ای] به حسام السّلمطنه آورد، به شرح اینکه چون مملکت سیستان از جمله ممالک محروسه ایران و مردم این بلده چاکر و فرمانبردار کارداران ایرانند، نیکو آن است که لشکر سواره این مملکت در سایه علم شیر و خورشید که نشان دولت ایران است کوچ دهند، اگر از کارداران دولت این چاکران به چنین عنایت مفتخر شوند، بر ذمّت نهاده ایم که در 72 طریق که محل عبور و غارت اشرا بلوچستان است، کاروانیان و مجتازان را حارس و حافظ باشیم.

لاجرم به خواستاری و شفاعت حسام السّلمطنه بیرق شیر و خورشید از کارداران دولت به تشریف او عنایت شد و امیر علم خان قاینی و حسن خان جلیوند آن علم را تا سیستان حمل دادند و علی خان با حفظ حشمتی که در خور دولت است پذیره شد. و آن علم را بر سر قلعه سه کوهه که خانه و نشیمن اوست و از معظم قلاع سیستان است نصب کرد، و پسر خود را به اتفاق پسران دوست محمّد خان سیستانی و ابراهیم خان به همراه میر علم خان روانه نمود تا در شهر مشهد به رسم گروگان اقامت کنند؛ و ملازم خدمت او باشند.

و همچنان شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدّوله فرمانگزار کرمان، بزرگان بلوچستان را احضار کرده، از ایشان پیمان بستد که دیگر در طرق و شوارع از اشرا بلوچ زحمتی و زبانی به کس نرسد و از اشراف آن قبیله رشید خان و سیف الدین خان و سالار مهدی خان و اعظم خان و مراد خان را خلعت کرد و شادخاطر به مساکن خویش باز فرستاد.

چون حدود سیستان و ترکمان و افغان به نظام شد، صید محمّد خان والی هرات نیز به نیروی کارداران دولت مستظهر گشت و از آن جانب کهندل خان چنانکه

ذکر شد چون اعداد کار کرده، از قندهار به فراه و اسفزاز آمد و از آنجا با توپخانه و سواره و پیاده به عزم تسخیر هرات تا پل مالان براند. صید محمد خان نیز ساخته جنگ شد. و از جماعت افغان و هزاره و هراتی لشکری کرده او را پذیره گشت و رزمی صعب پیوسته کرد. بعد از گیرودار فراوان لشکر قندهار شکسته شد و کهندل خان هزیمت کنان به فراه و اسفزاز مراجعت کرد.

آن گاه صید محمد خان برادر خود محمد صدیق خان را با جماعتی از خوانین افغان روانه درگاه شاهنشاه ایران داشت و او روز پانزدهم صفر [1268 ه. / 1852 م] وارد دار الخلافه طهران گشت و روز نوزدهم به حضرت صدراعظم باریافت. از پس روزی چند به تقبیل آستان شاهنشاه خرسند گشت و چون چند صره زر و سیم در دار الضرب هرات به نام شاهنشاه ایران مسکوک داشت با عریضه صید محمد خان و بسته [ای] چند از بافتهای کشمیر به حضرت شاهنشاه آورد. و نگارنده این حروف به اتفاق آن جماعت زمین خدمت بوسیده عریضه ایشان را دربار عام به عرض رسانیدم و شهریار تاجدار در عشر آخر ربیع الثانی آن جماعت را رخصت مراجعت داد.

و محمد صدیق خان و امیر خان و سردار صالح خان و پیر محمد خان و خوشدل خان و دلاور خان و فیض محمد خان و لشکری خان و سلیمان خان و عیسی خان - ایشیک آقاسی و زینل خان و سرافراز خان و سردار امیر خان و سردار تاج خان و امیر آخور و میرزا عبد الله منشی و ملا عبد الله عم مفتی هرات و 10 تن دیگر از مردم آن بلده به خلاع گرانها مفتخر و نامبردار شدند و مقربان حضرت و صنادید دولت مانند میرزا کاظم خان - نظام الملك و 30 تن دیگر از اکابر و اشراف، ایشان را به ضیافتهای بزرگ، هر شب يك تن ایشان را دعوت نمودند و آن گاه رخصت انصراف یافته مراجعت کردند.

و از پس آن شاهنشاه ایران شاهزاده مؤید الدوله را از بهر تقدیم خدمتی دیگر به دار الخلافه طلب داشت و حکومت کرمان را به محمد حسن خان سردار ایروانی باز گذاشت و عبد الله خان پسرش به منصب میرپنجگی سرافراز شد و پسر

وقایع دیگر

و هم در این سال اسکندر خان زند حکومت مرند یافت و ابراهیم خان یزدی حاکم کاشان گشت و امیر علینقی خان وکیل طبس به حکومت آن بلده سرافراز گشت.

و هم در این سال شاهزاده امام قلی میرزا فرمانگزار عراقین عرب و عجم به عماد الدوله ملقب گشت و میرزا محمد مستوفی وزیر آذربایجان قوام الدوله لقب یافت.

و هم در این سال میرزا سعید خان که در پاکی فطرت و صفای طویت، شناخته حضرت بود و بارها در تقدیم خدمت و حسن محاورت با وزرای دول خارجه مجرب و ممتحن آمد به منصب وزارت دول خارجه سرافراز گشت و حاجی میرزا محمد خان کارپرداز دولت ایران از حاجی ترخان مراجعت کرده مورد الطاف شاهانه گشت و نایب اول وزیر دول خارجه آمد. و احمد خان نوائی کارپرداز اول دولت ایران از تقلیس طریق حضرت دار الخلافه گرفت، و قاسم خان برادر حسینعلی خان معیر الممالک به جای او مأمور گشت.

و بیست و نهم جمادی الاولی قولونل [- کلنل - سرهنگ] شیل وزیر مختار و ایلچی مخصوص انگلیس روانه لندن شد؛ و طامسن صاحب منصب شارژدفری مقیم دار الخلافه گشت. و محمد خان مصلحت گزار ایران که مقیم اسلامبول بود، رخت به جهان جاوید برد و حاجی میرزا احمد خان نایب دوم وزارت به جای او مأمور شد؛ و میرزا بزرگ قزوینی کارپرداز ارزن الروم گشت.

و هم در این سال ملا محمد مامقانی که از اجله علما بود، در آذربایجان وفات کرد و امیرزاده بهادر میرزا در تبریز وفات کرد و سلیمان خان سهام الدوله نیز در تهران هلاک شد.

و هم در این سال سفیر کبیر دولت عثمانی احمد و فیک افندی از قبل سلطان روم مأمور به سفر دار الخلافه دولت ایران گشت و حیدر افندی مستشار سفارتخانه و عاصم بیگ نایب اول سفارتخانه و خالد افندی نایب دوم و مختار افندی صاحب منصب نظامی و توفیق افندی با 6 تن صاحب منصب دیگر ملازم خدمت او بودند.

از قبل کارداران ایران، محمد حسن خان نایب ایشیک آقاسی باشی به مهمانداری او پذیره شد و همچنان محمد ابراهیم خان سرهنگ نوری و اسد خان و حسین خان یوزباشی و جماعتی از غلامان و غلام پیشخدمتان او را استقبال کردند. و روز سه شنبه پانزدهم ذیقعده تقبیل آستان پادشاهی نمود و از آنجا به حضرت صدراعظم شتافت. و از پس 2 روز صدراعظم او را بازدید فرمود.

و هم در این سال هنگام تحویل حمل، در بلده شیراز ابری بالا گرفت و متراکم گشت و تگرگی بباید که هر یک به مقدار نارنجی بود، و بسیار مردم و مواشی را از گاو و گوسفند بکشت. مرا حدیث کردند و ضمانت صدق سخن بر راوی حدیث است. همی گفت که قبایل حومه شهر که در سایه خیمه روز گذرانند چون پرده خیمه سپر آن بلا نمی توانست بود و آلات نحاس مانند مرجل و طبق بر سر می گذاشتند و حبه های تگرگ نحاس را درهم می شکست و حبه بر سر مردی فرود آمد و هر دو چشمش بیرون افتاد. و هم گفتند يك حبه تگرگ را میزان زدند هزار مثال برآمد.

مأمور داشتن شاهنشاه ایران عباس میرزا را به توقف عتبات عالیات

اشاره

از این پیش مرقوم افتاد که شاهنشاه ایران برادر کهنتر خود عباس میرزا را به حکومت قم بازداشت و فرمان کرد که به اتفاق مادر خود در آن بلده اقامت کند و با موکب پادشاهی کوچ ندهد. و چون مردم مجهول بیشتر به طلب شرّ مجبول اند، پیوسته آشفتگی روزگار و درهم افتادن اشرار و ناامنی خاطر و پریشانی بادی و حاضر را طالب و جالب اند. بعضی از اعیان حضرت و منسوبان خانواده سلطنت از بعید و قریب به ابلاغ رسالات و مکاتیب والده شاهزاده عباس میرزا را برمی انگيختند تا از شاهنشاه ایران حشمت و مکانت پسر را هر روز بر زیادت طلب کند؛ بلکه از

بهر او ولایتعهد و نیابت سلطنت بخواهد. و این معنی برقرار است که در میان سلاطین قاجار کس ولایتعهد با برادر نگذارد و همچنان مردم ایران سر بدین کار در نیاورند؛ و اگر هم از پادشاه طفلی رضیع زینت مهد باشد او را به ولایتعهد بردارند و تاج پادشاهی از گاهواره او درآورند.

مع القصة چون صدر اعظم از اغوای مردم فتنه جوی و پذیرفتن والده عباس میرزا، کلمات حیلت آمیز ایشان را آگهی یافت، بیمناک شد که مبادا روزی شاهنشاه غیور از برادر رنجه شود و نزدیکان او را به شکنجه افکند و یا نیران غضب افروخته کند و جمعی از منسوبان خانواده سلطنت سوخته گردد. لاجرم به صلاح و صواب نزدیکتر دانست که شاهزاده عباس میرزا را با حشمت و ثروتی که پادشاه زادگان را سزاوار است به جانب عتبات عالیات کوچ دهد و دست مردم مفسد را که به تسویلات نفسانی و تخیلات شیطانی سخن کنند از او باز دارد.

پس نخستین نزدیک به 100 تن از بزرگان مجرب و چاکران مقرب را انجمن کرد و با ایشان سخن در میان گذاشت و پشت و روی این امر را مکشوف داشت تا تمامت آن جماعت به اصابت رأی و حسن تدبیر او را ستایش کردند و آن گاه به دربار شهریار آمده، خواستار شد و محاسن این اندیشه را تکرار داد. چندانکه شاهنشاه ایران میرزا محمد خان سرکشیک را با جماعتی از غلامان رکابی به دار الامان قم فرستاد و عباس میرزا را به اتفاق والده او و تمامت اموال و اثقال و آلات و اوانی زرین و سیمین [که] اندوخته داشت روانه عتبات عالیات نمود و بر زیادت از این فرمان کرد تا همه ساله از خراج ایران زری لایق بدو برند تا به سعت عیش و خصب نعمت معیشت کند و روزگار خود را به کسب علوم و تحصیل آداب خیر به پای برد.

دریافت خلعت

و هم در این سال روز عید فطر شاهنشاه ایران صدر اعظم را به شمشیری که قبضه آن به الماس و دیگر جواهر گرانبها مرصع بود، تشریف کرد تا او هنر سیف و علم را با قرطاس و قلم توأم باز نماید، و غازیان سپاه را چون دبیران درگاه

آموزگاری فرماید. و برادر صدراعظم، میرزا فضل الله خان وزیر نظام از آذربایجان 2 عراده توپ 3 پوند که صنع خاطر او بود و به فرمان او کرده بودند به رسم پیشکش ارسال پیشگاه پادشاه داشت و مورد الطاف و اشفاق آمد و خود نیز روز هفدهم جمادی الاولی وارد دار الخلافه شد و صاحبان مناصب نظامی و مردم سپاهی بر حسب فرمان او را پذیره شدند و با حشمتی که در خور بود در آوردند.

وفیات

و هم در این سال شاهزاده احمد علی میرزا در دار الخلافه طهران به درود جهان کرد.

کاخ اردشیر دراز دست

و در اراضی شوشتر به جائی که در روزگار باستان بنیان شهر شوش بوده کاخی از بهمن ابن اسفندیار که او را اردشیر دراز دست گویند، از نشیب خاک پدیدار شد و 36 ستون دراز بالا از سنگ رخام داشت و چندانکه خشت پخته در آن عمارت به کار رفته بود هر يك 68 من به میزان برآمد و مبلغی زر مسكوك که نقش آن المنتصر بالله بود نیز پدیدار شد.

ذکر واردات شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه در سال 1269 هـ. / 1853 م

اشاره

در سال 1269 هجری چون يك ساعت و 28 دقیقه در شب دوشنبه دهم جمادی الاخره از غروب آفتاب سپری شد، مطابق سنه ترکی اودنیل، آفتاب از حوت به حمل تحویل داد. ملك الملوک عجم ناصر الدین شاه قاجار جشن عیدی به پای برد؛ و از پس آن به نظم بلدان و امصار پرداخت. اسکندر خان سردار به حکومت خوی قرین افتخار آمد و چون از قبل رعیت خوی در حضرت سلطنت اظهار مسکنت کردند ملك الملوک عجم به صوابدید صدراعظم معادل 12000 تومان از خراج دیوانی آن بلده به تخفیف رقم کرد، و نیز مثال داد که معادل

ص: 52

1000 تومان زر مسكوك در تعمير عمارات خوی به کار برد و میرزا هاشم خان حکومت نهادند یافت و میر مطلب خان پسرش سرکرده سوار خزل گشت.

تفویض نیابت صدارت به نظام الملک

آن گاه شهریار تاجدار همی خواست که صدراعظم دستیاری اختیار کند تا در تقدیم خدمت و مصائب امور او را پشتوانی باشد؛ زیرا که صدراعظم تمامت بلدان و امصار را قراءت مکاتیب و کتابت رسایل و عزل و نصب حکام و زشت و زیبای اهالی و نظام و تعدیل امور دول خارجه و ارتقاع خراج ممالک محروسه به نفس خویشتن فاصل حق و باطل و کافل و مدبر و مقبل بود. لاجرم به فرمان شاهنشاه فرزند ارشدش میرزا کاظم خان - نظام الملک که پسر آن پدر و ثمر آن شجر و جوهر آن گوهر و فروغ آن اختر بود، به منصب نیابت صدارت مفتخر گشت؛ و به شخص دوم ایران ملقب آمد. و حکم رفت که در تمامت امور مملکت مداخلت اندازد و از غث و سمین باز پرس کند و به نشان تمثال پادشاه و حمایل مخصوص تشریف یافت.

و شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله برحسب فرمان حکمران همدان گشت و عبد الباقی میرزا پسر خویش را به نیابت حکومت روانه همدان داشت و میرزا فضل الله - وزیر نظام رخصت مراجعت یافته، به جانب آذربایجان رهسپار گشت. و بعد از ورود به آن اراضی حمزه میرزای حشمة الدوله چند سر اسب جنیبت پذیره او کرد و قایدان سپاه و سران و سرکردگان استقبال او را استعجال گرفتند و او را با حشمتی لایق درآوردند.

لشکر کشیدن خان خوارزم به مرو و هزیمت کردن لشکر خراسان او را

و از پس این وقایع خبر خراسان و فتنه مرو چنین بعرض رسید که چون محمد امین خان والی مملکت خوارزم آهنگ تسخیر شهر مرو و تخریب آن بلده فرمود و عبد الرحمن که خلیفه مرو بود چون این بدانست، فرزند خود رحمن ویردی را با 50 سوار روانه مشهد مقدس نمود و به حسام السلطنه که این وقت حکومت خراسان داشت عریضه کرد که شهر مرو و محال آن که از اراضی خراسان و در حوزه فرمان شاهنشاه ایران است، اینک به دست محمد امین خان ویران می شود، از

خویشتن حاکمی برگمارید و رعیت این ولایت را از رنج و شکنج مردم ارگنج محفوظ دارید.

حسام الله لطنه صورت حال را به عرض سده سلطنت رسانید و به صوابدید کارداران دولت عباسقلی خان دریجزی را با 150 تن سوار به حکومت مرو گسیل داشت. هنوز يك ماه به تمام شمرده نشد که محمد امین خان بیرق ملک ستانی برافراخت و با 10000 تن سواره و پیاده از خیوق بیرون تاخت و همه جا شتابزده طی مسافت کرده به کنار مرو آمد. عباسقلی خان با آن سپاه قلیل ساخته جنگ شد و از مردم مرو نیز لشکری بساخت و با خان خیوق چند کرت مصاف داد و او را از ظاهر شهر بازپس برد. بعد از هزیمت خان خیوق عباسقلی خان مریض گشت و به همان مرض درگذشت.

چون این خبر به مشهد آوردند حسام الله لطنه پسر او بهادر خان را با 400 سوار به جای پدر به حکومت مرو فرستاد. بعد از ورود بدان اراضی چون عبور ایشان با لشکرگاه خان خیوق قریب افتاد، محمد امین خان جماعتی از لشکریان را بر سر راه ایشان فرستاد تا راه بیستند و جنگ در پیوستند. بهادر خان که تذکره شجاعت بود با قلت جماعت اسب برانگیخت و خاک معرکه را با خون دلاوران درآمیخت و سواران خراسانی از یمین و شمال بتاختند و کار جدال و قتال بساختند و از آن محل مخافت بی گزند و آفت گذشته به شهر مرو درآمدند.

مع القصه خان خیوق 3 ماه در اراضی مرو روز گذاشت و بدان بلده دست نیافت.

آن گاه مرض وبا در لشکرگاه او درافتاد و مردم او هر روز از پای درآمد. این هنگام ناچار طریق مراجعت گرفت و میر احمد خان جمشیدی را از جانب خویش در قریاب که 6 فرسنگ تا مرو مسافت است بازداشت و خود تا خیوق عنان نکشید.

از پس او میر احمد خان از مردم محال مرو و سرخس و اراضی بعید و قریب به نوا و نوید فریب داد و در قریاب ساکن ساخت، چندانکه 5000 خانوار

انجمن کرد، آن گاه به زحمت مردم مرو پرداخت و چندانکه توانست از نهب و غارت دست باز نداشت. و هم مردم مرو به بلای قحط و غلا مبتلا بودند، از بهر آنکه چند کُرت هنگام حصار گندم و اجتنای اثمار و ضبط غلات خان خیوق به مرو می تاخت و هرچه از باغ و زمین رسته بود مأخوذ می ساخت و این وقت يك خروار گندم به 15 تومان زر مسكوك بها داشت.

لاجرم اعیان مرو صورت حال را به حسام السَّلمطنه مکتوب کردند و او در سده سلطنت معروض داشت و شاهنشاه ایران فرمان کرد تا از خراج دیوان مبلغی زر مسكوك به رسم عطیت به مردم مرو برسد. و حسام السَّلمطنه سپاهی لایق از بهر حفظ و حراست آن اراضی کوچ دهد و چنان افتاد که قبل از آنکه این زر و این لشکر بدیشان رسد کاروانی بزرگ از بخارا به جانب مشهد کوچ می داد و در منزل چهارجورحل اقامت انداخته از بیم مردم قریاب نیروی درآمدن به مرو نداشتند و از این طرف میر احمد خان جمشیدی با 1000 سوار اوزبک و میمنه و سالور از پل تندر سر راه ایشان انتهاز فرصت می داشت.

بهادر خان حاکم مرو چون این بدانست حسن خان سبزواری را با 300 سوار بیرون فرستاد تا در 2 فرسخی چهارجو با میر احمد خان دچار شد. از دورویه بر صف شدند و جنگ پیوستند، حسن خان سبزواری مردانه بکوشید، 200 تن از سواران او را مجروح و مطروح ساخت و ایشان را به جانب میمنه هزیمت کرد و 10 نیزه سر از آن جماعت روانه مشهد داشت و کاروانیان را به سلامت عبور داد.

این هنگام 200 تن از بزرگان مرو طریق مشهد گرفته، به حضرت حسام السَّلمطنه آمدند و به شرط گروگان در مشهد اقامت جستند. لاجرم حسام السَّلمطنه 3 فوج سرباز خراسان را با 500 سوار و 6 عراده توپ و خمپاره و قورخانه به اسمعیل خان سرهنگ برادر عباس قلی خان میرپنجه سپرد و به جانب مرو مأمور داشت؛ و خود نیز تا آق دربند کوچ داد و اعیان سرخس را حاضر کرده، ایشان را از عبور لشکر به طرف مرو آگهی داد تا مبادا از قبل خود بیمناک شوند.

لاجرم بزرگان سرخس نیز با لشکر کوچ داده در اراضی خود علوفه و آذوقه سپاه را آماده داشتند تا کوچ بر کوچ به اراضی مرو درآمدند.

قریب به مرو، 1000 سوار قریابی بر ایشان درآمد؛ و لختی مصاف داده هزیمت شدند و سپاهیان يك شب در کنار آب مرو او تراق کرده، روز دیگر به شهر درآمدند.

آن گاه حسام الله لطنه بیرق شیر و خورشید با قبه زرناب که نشان دولت ایران است، به صحبت محمد خان کندیلی و امام علی بیگ روانه مرو داشت و خود از آق دربند مراجعت به مشهد مقدس نمود.

و این هنگام کارداران دولت او را حاضر حضرت دار الخلافه خواستند و حسام الله لطنه از مشهد مقدس راه برگرفته بیست و پنجم شهر شعبان [1268 ه. / 1852 م] ورود نموده مورد الطاف و اشفاق آمد.

تفویض ولایت دولت ایران به شاهزاده نامدار سلطان معین الدین میرزا حفظه الله تعالی

اشاره

یادگار دودمان فریدون و جم، مهین فرزند ملك الملوك عجم، شاهزاده معین الدین - میرزا روز يك شنبه هفدهم شهر ربیع الثانی در سال 1268 ه. / 1852 م. چهار ساعت از آن پیش که آفتاب در جهت مغرب افول کند، در دار الخلافه طهران متولد گشت. وی نیز مانند پدر تاجدار از دو سوی نژاد پاکش به فتحعلی شاه قاجار پیوسته می شود. چه مادرش تاج الدوله که محجوبه ملك و دولت است دختر شاهزاده سیف الله میرزای پسر فتحعلی شاه است و نسب پدرش شاهنشاه جهان با فتحعلی شاه روشن تر از مهر و ماه است، چنانکه در این کتاب مبارک رقم شد.

مع القصة این مولود مسعود را به دایه⁽¹⁾ سپردند تا در سرای سلطنت روز تا روز و ماه تا ماه همی بالیده گشت و پس از 5 ماه برای تقدیم خدمت، ساسان میرزای پسر شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله که به زینت عقل و حلیه حسب و زیور ادب و حسن تواضع، آراسته بود تعیین یافت. و روز سه شنبه بیست و پنجم شهر رمضان در حضرت شاهزاده لاله باشی گشت و به خلعت شاهانه سرافراز شد.

و چون پادشاهان را از ولیعهدی گزیر نباشد و شاهنشاه ایران در جبین این شاهزاده افزون از نژاد والدین و کرامت طرفین، آثار سلطانی و کشورستانی مطالعه می فرمود مشهور ولایت عهد از مهد او در آویخت و روز یکشنبه بیست و یکم شهر ربیع الاول که 1269 سال از هجرت نبوی [1853 م] سپری بود 4 ساعت و 40 دقیقه قبل از غروب آفتاب او را به منصب ولیعهدی اختیار فرمود، و در سرای سلطنت جناب اشرف صدراعظم و تمامت شاهزادگان و عموم امرا و ارکان دولت و همچنان وزرای دول خارجه انجمن شدند و شاهزاده را با تاج و حمایلی که مخصوص خلعت ولیعهدی است، ساسان میرزا در آغوش گرفته به میان انجمن آمد و صدراعظم او را در برگرفته بر سر تختی که از بهر او کرده بودند جای داد؛ و تمامت بزرگان سر فروداشته او را به ولایتعهد سلام دادند و از پس آنکه میرزا کاظم خان نظام الملک به نیابت صدارت کبری مفتخر شد چنانکه مذکور گشت، وزارت ولیعهد نیز با او تفویض یافت.

آن گاه از بهر آگهی سکنة ممالک محروسه مناشیر پادشاهی رقم شد و به دست مسرعان سبک سیر به هر شهر و بلد انفاذ یافت. در همه بلدان و امصار، رعای و رعیت بساط عیش و عشرت گسترده و بدین شکرانه کوس شادمانه نواختند.

سفارت سلطانعلی خان از قندهار به دار الخلافه

و هم در این سال سردار سلطان علی خان پسر کهندل خان والی قندهار از جانب پدر با عریضه و پیشکش، طریق حضرت دار الخلافه گرفت و از راه کرمان طی مسافت کرده نوزدهم محرم وارد طهران شد و محمد خان میرپنجه و جماعتی از سرتیپان و

ص: 57

سرهنگان و محمد حسن خان نایب ایشیک آقاسی او را پذیره شدند و با مکانتی لایق در آوردند و روز بیست و یکم محرم [1269 م] او را صدراعظم دیدار کرد و روز بیست و سیم به حضرت شهریار بار جست و پیشکش خویش را پیش گذرانید؛ و چون آثار صداقت از دیدار او مشهود شهریار افتاد او را به مظفر الدوله ملقب فرمود. و همچنان بر حسب خواستاری او فرمان شد که میرزا رضی خان پسر میرزا هدایه الله وزیر کردستان که در مدرسه دار الفنون از مرتبه تعلم به مقام تعلیم ارتقا یافته بود، به اتفاق او مأمور شد که سفر قندهار کرده، در آنجا از مردم دلاور چند فوج گزیده کند و رسم جنگ و نظام ایشان را بیاموزد. و کارداران ایران معادل 4000 تومان زر مسکوک و 1000 قبضه تفنگ برای ساز و برگ سرباز او را سپردند و سجدلی بر ذمت کهندل خان مقرر داشتند که آن جماعت سربازی که میرزا رضی خان به نظام می کند روانه درگاه پادشاه دارد تا همواره، در دار الخلافه طهران ملازم خدمت باشند، الا آنکه در قندهار حاجتی افتد، آن هنگام سرباز قندهاری و بر زیادت از آن، افواج نظام ایران چندان که حاجت باشد روانه قندهار خواهد گشت؛ و اگر یک تن از سرداران قندهار روی دل از دولت ایران بگرداند، کهندل خان و فرزندان او دفع او را واجب خواهند داشت.

مع القصه میرزا رضی خان بعد از طی مسافت و درآمدن به قندهار یک سال و چند ماه در آن بلده اقامت جست و دو فوج سرباز به نظام کرد. این امر بر بعضی از کارکنان انگلیس ثقیل افتاد و چندکس به نزد او فرستاده خواستند تا او را به نوید بفریبند و روی دل او را از دولت ایران بگردانند و با او گفتند:

چون تو به طریق سنت و جماعت همی شوی و مردم ایران بیشتر شیعی مذهب اند بهتر آن است که پشت با ایشان کرده، سفر بمبئی پیش گیری تا از دولت انگلیس بهره به کمال یابی.

چون چند تن از مردم قندهار نیز تقویت مردم انگریز می کردند کار بر میرزا رضی خان دشوار افتاد لاجرم بر اسب چاپاران سواره شده از راه بلوچستان با جامه دیگرگون به کرمان آمد.

غلامحسین خان سپهدار که حکومت کرمان داشت او را نوازش و نواخت فرمود و معادل 1000 تومان او را ساز و سامان داده، روانه دار الخلافه نمود؛ و از آن پس مأمور به سفر هرات شد چنانکه در جای خود مذکور می شود.

مع القصة شاهنشاه ایران به صلاح و صوابدید جناب اشرف صدراعظم، مظفر الدوله را با 40 تن از همراهان او هنگام مراجعت خلعت فرمود و افزون از 2000 تومان زر مسکوک عطا کرد و همچنان از بهر سردار کهندل خان و برادرانش رحم دل خان و مهر دل خان جداگانه تشریفات ملکانه انفاذ یافت.

و چون شیر علی خان پسر دوست محمد خان والی کابل با عم خود کهندل خان زلال صفا و صفوت را به خار و خاشاک مناجزت و معادات مکدر داشت و آغاز خصومت و مبارات نمود، شاهنشاه ایران عبد الله خان سیستانی را با منشوری چند مأمور فرمود تا ایشان را دیدار کند و این کردار نابهنجار از میانه بگیرد.

و هم در این سال کارداران دولت کالسکه سواری به صحبت شعبانعلی خان از برای صید محمد خان ظهیر الدوله والی هرات انفاذ داشتند و بدین ملاطفت استقلال و استبداد او را در حکومت بر زیادت کردند. چون شعبانعلی خان به ظاهر هرات رسید، صید محمد خان به اتفاق اعیان و اشراف هرات پذیره شد و بدین شکرانه مسافتی بعید را پیاده درنور دیده و سردار امیر خان را با اسبهای ختلانی و اشیاء نفیسه روانه دار الخلافه داشت. بعد از رسیدن امیر خان به دار الخلافه و رسانیدن عربضه و پیشکش، به مرض وبا مبتلا شده وداع جهان گفت. کارداران دولت، محمد خان برادر او و خوشدل خان پسر او را به عطیت و خلعت خوشدل ساختند و ظهیر الدوله را نیز به مصحوب ایشان تشریف فرستادند.

اشاره

از این پیش در ذیل احوال جناب اشرف صدراعظم رقم شد که شاهنشاه ایران تصمیم عزم داد که روزی چند سرپرده سلطانی را در چمن سلطانیه افراشته دارد و بیشتر سواره و پیاده سپاه را در يك انجمن عرض دهد. از این جا است که سلاطین ایران در تحویل بیلاق بیشتر وقت در چمن سلطانیه اوتراق کردند؛ و روزگاری می رفت که به خواستاری کارگزاران دولت روسیه، سلاطین ایران سفر سلطانیه را آهنگ نفرمودند تا مبادا در حدود و ثغور مملکت روس فتوری بادید آید. در این وقت که اتحاد دولتین ارتفاع ذات بین می داد، به صوابدید صدراعظم ملك الملوك عجم آهنگ آن اراضی فرمود.

در این وقت کارداران دولت عثمانی اندیشناك شدند که مبادا از این لشکر که در سلطانیه انجمن می شود جماعتی به ملك روم تاختی کنند و از این بیهوده روی که در اراضی قطور کردند چنانکه بدان اشارت شد کیفری کشند. لاجرم وزرای دولت روس و انگلیس را برانگیختند تا از در خواستاری بیرون شده، شاهنشاه را از تقدیم این سفر باز نشانند.

مع القصة به تحريك احمد و فیک افندی سفیر دولت روم، وزیر مختار روس دالغورکی و شیل صاحب وزیر مختار دولت انگلیس، به حضرت جناب اشرف صدراعظم به دستیاری رسل و رسایل عدیده ابلاغ دادند که:

صواب آن است که ملك الملوك عجم سفر سلطانیه را به دیگر وقت حوالت فرماید و وحشت خاطر کارداران روم به ترك این رکضت بزداید.

و دیگر آنکه این هنگام که مرض وبارا در این مملکت طغیانی به نهایت است چندانکه مردم پراکنده باشند کمتر زیان بینند، همانا 100000 مرد لشکری

به يك جای انجمن کردن و به دست وبا از پا در آوردن در شریعت سلطنت قرین میمنت نخواهد افتاد.

سه دیگر آنکه چون دشمنی لوای خصومت نیفراخته و حدیث خطبی [و] عظیم امری واجب نشناخته چرا باید خزانه پادشاه را کاست و لشکری بدین شگرفی آراست.

چون ابلاغ این کلمات در چند ماه تکرار یافت، جناب اشرف صدراعظم بدین گونه پاسخ فرستاد که:

نخستین کارداران دولت عثمانی چرا باید به تسویلات نفسانی عهد و موثیق دولت ایران را که چون کوه گران سنگ هرگز متزلزل نشود حمل گاهی نگذارند و چنان دانند که پادشاه قوی بازو خصمی خود را با دولت روم پوشیده می دارد تا روزی مغافصه این راز را از پرده بیرون افکند، با اینکه ما کس به وزیر بغداد فرستادیم و پیام دادیم که اینک 20 فوج سرباز ایران قریب به اراضی عراق عرب روز می گذرانند اگر شما را حاجت افتد ایشان را حاضر دارید و به نظم قبایل اعراب که يك نیمه مملکت شما را خراب دارند بگمارید تا چندین آشفته نباشند. همانا کارداران دولت روم چون احقاق حقوق دولت ایران را نکرده اند و در ضبط قطور و دیگر کارها نابهنجار رفته اند از کیفر کردار خویش ایمن نیستند و با ما همیشه به سوءظن قدم زنند.

و اینکه گفتید چرا از بلای وبا بر حذر نیستید و در چنین داهیه این سفر خواهید کرد؟ همانا آن هنگام که شاهنشاه بسیج این راه فرمود بلای وبا ظهوری نداشت و اکنون روا نباشد که این گونه حوادث در عزم شاهانه فتوری اندازد و پادشاه را از آهنگ خویش باز دارد تا هر ساعت مردمان در اوامر و نواهی شاهانه منتظر بدائی باشند.

و اینکه از بذل خزانه و نقصان اندوخته در تجهیز لشکر و بسیج این سفر تنبیهی کردید از در مهر و حفاوت است. لکن این گونه خرج را پادشاهان دخلی شمارند و سلاطین ما تقدم حکمتی اندیشیده اند و هرگاه سفری از بهر جنگ واجب نشده است کوچ دادن به بیلاق و قشلاق را پیش گذاشته اند تا لشکر از

اعداد سفر بازماند و از آلات و ادوات حرب و ضرب تھی دست نشود تا ناگاه در ماند و در تنگنای وقت، تدارك نتواند چنانکه سلطان قاجار فتحعلی شاه، همه ساله سفر سلطانیه از این روی همی کرد و نیز ما را با شما که وزرای روس و انگلیس هستید سخنی دیگر است و آن این است که چه پیش آمد که 30000 تن لشکر عثمانی به اراضی وان همی کوچ داد و آناطولی لشکرگاه کرد و هرگز با ایشان این گونه محاورات و مناظرات نیفکنید.

صورت دستخط شاهنشاه ایران به وزرای دول خارجه

بالجمله چون سخن بدین جا رسید و روزی چند کار بدین گونه همی رفت، به خواستاری جناب اشرف صدراعظم، ملك الملوك عجم بدین شرح دستخطی رقم فرمود و به وزرای مختار روس و انگلیس فرستاد تا يك باره مطمئن خاطر شدند.

همانا به کلمات ملکانه وزیر مختار را مطمئن فرمودیم و هم این خط می نگاریم و مؤکد می داریم که سفر کردن مادر چمن سلطانیه برای سیر در ممالک داخله و عرض دادن سپاه است و هرگز در این سفر لشکر سلطانی به اراضی دولت عثمانی تاختن نخواهد کرد و از اندیشه ما سفرای مقیم دار السعادة اسلامبول را نیز آگهی بدهید تا مطمئن خاطر باشند.

مع القصة از آن پس شهریار تاجدار، عزیز خان آجودان باشی را که تاکنون در تقدیم خدمت گوی مسابقت از اکفاه ربوده داشت، به خواستاری صدراعظم مورد اشفاق شاهانه نمود و او را به منصب سرداری کل عساكر منصوره سرافراز فرمود و به نشان تمثال شاهنشاه که به الماس گرانها ترصیع داشت و حمایلی که مخصوص این منصب است تشریف کرد و او را با جماعتی از امرای تومان و میران پنج و 30 عراده توپ و گروهی از سوار و پیاده به منقلای لشکر روان داشت.

و نیز فرمان رفت که از ممالک محروسه سرباز و سوار به جانب چمن سلطانیه سفر کرده، در 20 شهر ذیقعه در آنجا حاضر باشند و سردار کل 20 روز از آن پیش که شاهنشاه ایران جنبش کند کوچ بر کوچ تا چمن سلطانیه عنان باز

نکشید و لشکری که در آنجا انجمن بود، قبل از ورود موکب پادشاهی عرض داد 50000 تن به شمار آمد، پس ایشان را به نظام بداشت و خیمه ها را طناب با طناب پیوسته کرد.

و از این سوی شهریار تاجدار روز سه شنبه 17 ذیقعده از دار الخلافه خیمه بیرون زد و جناب اشرف صدراعظم و گروهی از شاهزاده گان و بزرگان و قواد سپاه و اعیان درگاه و توپخانه و زنبورکخانه و سپاه سواره و پیاده به ملازمت رکاب در قریه امیرآباد فرود شدند. با اینکه در این وقت مرض وبا در بیشتر ممالک ایران روز تا روز فزونی داشت؛ و مردم لشکرگاه نیز بدان بلا مبتلا بودند در عزم شاهنشاه فتوری راه نکرد و از امیرآباد کوچ بر کوچ تا قزوین براند. خسرو خان گرجی که در قزوین حکومت داشت، تقدیم خدمت کرد و تا خرم دره ملازم رکاب بود.

و از آن جانب امیر اصلاان خان حاکم خمسه تا منزل سیاه دهن پذیره گشت و موکب پادشاهی روز 4 ذیحجه، به چمن سلطانیه درآمد. سردار کل با توپخانه و تمامت سواره و پیاده یک فرسنگ استقبال کرد و از دورویه سپاه بر صف شد و شاهنشاه 5 ساعت قبل از غروب آفتاب از اسب پیاده شده و بار عام بداد و بر رسم نظام 110 توپ بگشادند.

عیسی خان والی گیلان و بزرگان آن اراضی از راه برسیدند و زمین خدمت ببوسیدند و حمزه میرزای حشمة الدوله و میرزا فضل الله وزیر نظام و میرزا محمد قوام الدوله نیز از آذربایجان حاضر رکاب شدند و طامسن صاحب شارژدفر دولت انگلیس از دار الخلافه سفر سلطانیه کرده، ملازم خدمت شد و در آن ساحت فسیح و عرصه وسیع همه روزه هفتاد و هشتاد هزار سواره و پیاده به قانون نظام رده برکشیدند و صف برزدند و هنرهای خویش را در کار حرب و ضرب باز نمودند و شاهنشاه بیشتر وقت به میان ایشان عبور همی کرد و هرکس را به کارتر یافت به بذل و عطا نیکوتر بنواخت. و روز عید اضحی که بار عام بود بزرگان حضرت و دبیران درگاه و افراد سپاه به تقبیل سده سلطنت

حاضر شدند و يك ميل در ميل از چند جای صف راست کردند و شاهنشاه را به تحیت و تهنیت سلام دادند.

از پس آن، روز تا روز مرض وبا فزونی گرفت و بسیار کس از لشکریان نابود گشت.

عباسقلی خان جهان بیگلوی میرپنجه و میرزا ابراهیم خان دریابیکی نیز درگذشتند، با این همه يك تن از لشکرگاه قدمی کناره نتوانست گرفت.

در این وقت صدراعظم پراکنده ساختن این سپاه را به صواب نزدیکتر دانست و به خواستاری او شاهنشاه طریق مراجعت گرفت و محبعلی خان میرپنجه را با چند فوج به مقدمه لشکر روانه دار الخلافه داشت. و شاهنشاه بعد از گستردن بساط عید غدیر نیز بسیج راه کرد و بعد از ورود به قزوین حمزه میرزای حشمة الدوله را رخصت مراجعت به آذربایجان داد و حاجی میرزا محمد خان نایب اول وزارت دول خارجه به دبیر مهمام - خارجه ملقب شده با حشمة الدوله راه برگرفت. و موکب پادشاهی شهر ذیحجه وارد دار الخلافه طهران گشت.

وفیات

و هم در این سال آقا سید محمد مجتهد خمسه [ای] رخت به سرای جاودانی کشید. و علی خان سوادکوهی به مرض وبا درگذشت، و به جای او میرزا کریم خان حافظ و حارس سرای سلطانی گشت. و میرزا احمد خان پسر محمد رضا خان فراهانی نیز دم بگسست و پدرش پس از چند روز با پسر پیوست. و ملا محمد علی مجتهد استرآبادی وداع جهان گفت و شاهزاده اسمعیل میرزا به جنان جاودانی خرامید. و جهانگیر میرزای عم شهریار که به جانب مکه معظمه رهسپار بود در بلده خوی به مرض رعاف مبتلا گشت؛ و هم بدان مرض درگذشت.

زلزله شیراز

و هم در این سال شب چهارشنبه 25 رجب [1269 هـ / 1853 م] در بلده شیراز چنان زمین متزلزل شد که بسیار از خانه های مردم از بن برآمده از جایی به جایی افتاد؛ و از زمین آن خانه آبی به نهایت عفن بجوشید و 12000 کس از آن زلزله هلاک شد. و اگر کسی در محلت دیگر آن شب را به صبح آورد و زنده بود چون به محلت

خود بازگشت محل خانه خویش را ندانست، و چون مردم به کفن و دفن این همه مرده توانا نبودند، از بوی مردگان هوا عفن گشت و بسیار کس نیز به مرض مطبّقه و محرّقه جان بداد. و در چنین داهیهٔ دهیا، دزدان پند نگرفتند و اموالی که از مردگان و زندگان به جای بود در می ربودند و مردم بیچاره را در چنین بلای خونخواره اندیشهٔ مال نبود که از دنبال ایشان بروند.

احتجاج جناب اشرف صدراعظم با وزرای دول خارجه در خصوص افراختن بیرق دولت ایران و روم در دار الملک دولتین

اشاره

چون بر قانون است که ایلچیان دول متحابه و سفرای ایشان آن گاه که در دار الملک دولتی از دول آسیا رحل اقامت افکنند، در هر سرانی که سکون اختیار کنند، بیرقی افراشته دارند و شادروانی که نشان دولت خویش بر آن کرده اند از فراز بیرق در آویزند. چنانکه وزرای مختار دولت روس و انگلیس و فرانسه در حضرت دار الخلافهٔ طهران بدین گونه زیستن دارند. اما سفیر هیچ دولتی در دار السعادهٔ اسلامبول علم خویش افراخته نساخته، چه از نخست روز اولیای دولت سلاطین روم بر این قانون نبوده اند و سخن بر این نهاده اند که به حفظ حشمت شریعت و تقویت اسلام رایت جماعتی که بر دین ما نروند در نفس اسلامبول افراشته نباید داشت و بر تشیید این مبانی و اسکات وزرای دولت متحابه با دولت ایران نیز همین معامله کردند و جهت جامعه اسلام را رعایت فرمودند. لاجرم نه ایلچی روم در دار الخلافهٔ طهران بیرقی افراخت و نه سفیر ایران در روم نصب رایتی کرد.

این بود تا احمد و فیک افندی سفیر کبیر دولت عثمانی به درگاه سلطانی آمد، بعد از ورود به دار الخلافهٔ طهران به نزدیک کارداران دولت پیغام کرد که من با اتحاد دولتین و جهت جامعهٔ اسلام بیرق دولتی افراشته خواهم داشت. کارداران دولت

ایران از قبول این مسئول ابا و استتکاف فرمودند و سفیر کبیر دولت عثمانی الحاح و اصرار همی نمود.

چون جناب اشرف صدراعظم خواست به قانونی که رسم دولت و یاسائی که سنت سلطنت است او را پاسخ گوید، وزرای دولت روس و انگلیس را در میانه حکم ساخت و به دولغاروکی وزیر مختار روسیه و شیل صاحب وزیر مختار انگلیس روز سه شنبه 18 شهر صفر [1269 ه/ 1853 م] این خبر فرستاد که:

شما نیک آگاهید که در میان دولت ایران و روم با قدمت اتحاد و سابقه و داد هیچگاه نبوده که سفیر ایران در دار السعادة اسلامبول یا ایلچی روم در دار الخلافت ایران نصب رایتی کنند یا علمی افراخته دارند و در این از منته متقاربه بسیار کس از اسلامبول به سفارت ایران رسید مانند اسعد - افندی و کمال افندی و صارم [افندی] و سامی افندی و نامق افندی و هیچ یک از ایشان در طلب این نام و نشان برنیامدند. و این هنگام که احمد و فیک - افندی ایلچی کبیر دولت روم از راه برسید، بی توانی پیام کرد که من رایت دولت خویش را در سرای سفارت بلند خواهم داشت.

کارداران دولت پاسخ فرستادند که: چون استقرار این کار امر حادث است بی آنکه بین دولتین به ابلاغ رسالات و ارسال مکاتیب این سخن به پای رود و بر رسم قواعد دولتی قرار پذیرد، نزدیک اولیای دولت به امضا نخواهد رفت. ایلچی کبیر بدین پاسخ جواب نگرفت و بر عجلت و شتاب بیفزود.

لاجرم شما را که بین [دو] دولت میانجی بوده اید بر رسم یاسای دولت ابلاغ می کنیم که اگر بیرق دولت عثمانی در پایتخت ایران افراشته شود و کارداران دولت ایران حفظ حشمت دولت روم را واجب شمارند و از در طرد و منع بیرون نشوند، امضای این قصنا تا وقتی است که فرستاده ما تا سور اسلامبول به قدم عجل و شتاب طی مسافت کند و محمد خان مصلحت گزار دولت ایران را آگهی برد تا بی توانی بیرق دولت را در سور اسلامبول افراخته کند. هرگاه کارداران دولت عثمانی از در منع بیرون نشوند هر دو بیرق افراخته خواهد بود و اگر نه بیرق دولت روم را فرود خواهیم داشت.

مع القصة احمد و فبق افندی چندان شیفته انجام این امر بود که بی اجازت اولیای دولت رایت خویش را برافراشت. کارداران دولت ایران او را به حال خویش بگذاشتند و بی توانی میرزا لطفعلی تفنگدار پادشاهی را مأمور سفر اسلامبول فرمودند و محمد خان مصلحت گزار را حکم فرستادند که رایت دولت ایران را در خانه سفارت افراخته کند و دولغاروکی و شیل صاحب نیز با ایلچی روس و انگلیس که در سور اسلامبول اقامت داشتند مکتوب کردند و ایشان را از این قصه آگهی دادند.

میرزا لطفعلی راه برگرفت و بعد از رسیدن به اسلامبول منشور خویش را برسانید و ایلچیان روس و انگلیس از قضیه آگاه شدند، و محمد خان مصلحت گزار بی آنکه لحظه [ای] کار به تسویف کند، رایت دولت ایران را در اسلامبول از دار سفارت برافراخت.

و چون این حدیث مکشوف افتاد ناظر امور خارجه در رد و منع او به رسم و یاسای دولتی او را مکتوبی کرد و خیر الدین پاشا را به خانه سفارت فرستاد و پیام داد که کارداران دولت عثمانی هرگز بدین کار سر در نخواهند آورد و این ثقل بر خاطر نخواهند گذاشت و ایلچیان روس و انگلیس نیز بدو نامه کردند و او را از افراختن رایت دفع دادند و در پایان امر سخن بر این نهادند که محمد خان بیرق خویش را فرود آورد و بباشد تا در دار الخلافه طهران به صلاح و صوابدید وزرای مختار روس و انگلیس این سخن به پای رود.

محمد خان صورت حال را عریضه کرده انفاذ دار الخلافه طهران داشت و جناب اشرف صدراعظم وزرای دول خارجه را پیام فرستاد و آگاهی داد که منشور شاهنشاه ایران بیرون این شرایط صادر نخواهد گشت، نخست آنکه رایت دولت ایران در سور اسلامبول و بیرق دولت عثمانی در پایتخت طهران افراخته باشد و اگر نه هر دو رایت فرود خواهیم داشت. سه دیگر آنکه سفارتخانه دولتین را در دار الملک به اختیار کارداران دولت باز می دهیم به هرکجا که خواهند از دور و نزدیک بنمایند، این هنگام اگر اولیای دولت عثمانی بیرون اسلامبول سفارت خانه ایران را بگذارند

و اجازت برکشیدن بیرق دهند و ما نیز با ایشان همان معاملت خواهیم کرد.

دولغاروکی و شیل صاحب پاسخ فرستادند که این سخن را پوشیده نتوان داشت که دولت ایران را در سور اسلامبول علم افراخته می باید و حق اوست؛ لکن گاهی مصلحت وقت واجب می دارد که کس به طلب حق خویش بیرون نمی شود. چنانکه بسیار افتاده است که دولتهای بزرگ فرنگستان دانسته از حق خویش دست بازداشته اند و چون تاکنون هیچ يك از دول فرنگستان در نفس اسلامبول علمی نیفراخته اند در چشم ایشان عظیم می نماید که دولت ایران نصب رایت خویش کند. صواب آن است که شما نیز این سخن نگوئید و از 5 دولت فرنگستان برتری نجوئید.

جناب اشرف صدراعظم گفت بیرق از ملزومات خانه سفارت است و سفارتخانه ایران از نخست روز در دار السعادة اسلامبول بوده و در چشم اهالی دول خارجه عظیم نموده، بیرق که جزو خانه سفارت است چرا باید بزرگ بنماید و همچنان کارداران دولت عثمانی آن روز که سفارتخانه ایران در سور اسلامبول می نهادند، می باید به دقت نظر بروند، بعد از استقرار خانه سفارت افراشتن بیرق احداث طعن و دق نکند و احمد - وفیق افندی سخن بر این دارد که دولتین ایران و روم با یکدیگر از در محاذات و مساوات باشند و جانب یکدیگر را در برابر هیچ مهر و حفاظتی فرونگذارند و اینک ما او را در افراختن بیرق دفع ندادیم و مهلت نهادیم تا از اسلامبول خبر بیاورند و این نسبت به سفارت دولت عثمانی بهره بزرگ بود، آیا در ازای این بهره ما را چه نصیب خواهد کرد، بالجمله هرگز دولت ایران از حق خویش دست باز نخواهد داشت و بیرق او را افراخته نخواهد گذاشت.

وزرای روس و انگلیس گفتند سخن شما بر حق است؛ لکن در کار بیرق چنان افتاده است که اگر شما در اسلامبول نصب رایت کنید از 5 دولت فرنگستان مستثنی و متفرد خواهید بود و حمل این استثناء بر دول خمسه صعب می نماید.

جناب اشرف صدراعظم فرمود جهة جامعه اسلامیه در پاسخ این سخن

برهانی قاطع است، چه در بسیار از امور رسوم سفارتی و دیگر معاملات ما از شما مستثنی و متفردیم، نخستین از عهد سالفه و از منة ماضیه در سور اسلامبول خانه سفارت بوده و شما را این نیست؛ بلکه آن روزگار شما را هیچ سفیری و مأموری نبوده؛ و دیگر آنکه سلاطین شما که بزرگترین بیشتر از سلاطین جهانند امروز هیچ يك را در مكه معظمه به مسجد الحرام راه نگذارند و کمتر کس از رعیت ایرانی بی کلفت و زحمت بدانجا درآید و از بهر او ردی و منعی نباشد و از این گونه چیزها بسیار است که ما از شما منفرد و متفردیم، شما چرا این همه را از پس پشت انداختید و به افراختن علم پرداختید. مع القصه سخن مختصر خواهیم کرد آیا سخن ما در افراختن بیرق از در حق باشد یا فزونی طلبیده باشم؟

وزرای روس و انگلیس ناچار گفتند در این امر شما را حقی بود.

صدراعظم در پاسخ گفت دولت ایران از حق خود نخواهد گذشت و شما را که در میانه میانجی بزرگید چه افتاده که آن کس را که زیاده طلبی کند از طلب بیهوده باز نمی دارید؟

گفتند اگر رضا می دهید ما صورت حال را به کارداران دولت خویش معروض می داریم تا بدانیم که سخن ایشان بر چه خواهد رفت.

صدراعظم فرمود ما را بدین کلمات ملاحظه ندهید که از طلب حق خویش تقاعد نخواهیم ورزید، شما خود صورت دولتید و از قبل دولت در دار الخلافه اقامت دارید.

بالجمله بعد از گفت و شنود فراوان در پایان امر کار بر این نهادند که بیرق دولت ایران در سور اسلامبول و رایت روم در دار الخلافه طهران در نصب عمود و کشیدن شادروان و فرود آوردن و فرو نهادن متساویان باشند و هیچ يك را بر آن دیگر فضلی و فضیلتی نباشد. و هنگام مراجعت احمد و فیک افندی به دار السعادة اسلامبول به خواستاری او در میانه بدین روش نگارشی رفت. خطی از کارداران دولت ایران گرفت و سجلی به خط و خاتم خویش بسپرد که طرفین را در افراختن بیرق در سور اسلامبول و دار الخلافه طهران به شرط برابر داشتن محل سفارت و متساوی بودن حدود این امر کراهتی نخواهد رفت و تاکنون به افراختن علم که از شادروان

عریان است فرستادگان دولتین در دار السعادة اسلامبول و دار الخلافة طهران قناعت جسته اند.

و چون در گفت و شنود جناب اشرف صدراعظم با وزرای دول خارجه، میرزا سعید خان وزیر دول خارجه نیز متصدی مناظرات و میانجی محاورات بود و فطانت طبع و رزانت رأی او در حضرت پادشاه آشکار گشت، نشان درجه اول سرتیپی و حمایل سرخ تشریف یافت.

بازگشت میرزا حسین خان از سفارت پترزبورغ

هم در این سال میرزا حسین صدر دیوانخانه سفیر مخصوص که سفر پترزبورغ کرد چنانکه مرقوم شد روز یکشنبه غره شهر ربیع الثانی وارد دار الخلافة طهران گشت و برحسب فرمان جمعی از دبیران حضرت پذیرة او شدند. غراف صاحب و چند تن از صاحبان مناصب سفارت روسیه نیز او را استقبال کردند. یرملوف صاحب و دو تن دیگر از اعیان دولت روسیه که با او همراه بودند، درآمدند و در پنجشنبه پنجم ربیع الثانی پرنس دالغورکی وزیر مختار روسیه، یرملوف و آن دو تن دیگر را که از جانب پرنس ورنسوف جانشین مملکت قفقاز مهماندار سفیر مخصوص ایران بودند، حاضر درگاه شاهنشاه ایران ساخت تا تقبیل سده سلطنت کردند. و سفیر مخصوص چون کار این سفارت نیک به پای آورده بود عضد الملک لقب یافت.

و هم در این سال اسد الله خان امیر آخور حکومت همدان یافت و ملقب به معتمد الملک آمد و جهانسوز خان برادرزاده اش امیر آخور گشت و همچنان نصره الدوله فیروز میرزا برحسب فرمان از فارس حاضر دار الخلافة گشت و به نیابت ولیعهد دولت ایران شاهزاده معین الدین میرزا روانه آذربایجان شد.

ملقب شدن میرزا صادق مستوفی به قایم مقام

و میرزا صادق مستوفی برادرزاده صدراعظم ملقب به قایم مقام آمده وزارت آذربایجان با او تفویض یافت و با نصره الدوله راه برگرفت و بعد از ورود به آذربایجان حکام و عمال بلاد و امصار آن مملکت را حاضر کرده، از جمع و خرج هر محل بازپرسی به سزا کرد و هرکه با رعیت از در اجحاف

و تعدی رفته بود، حکم به عزل و عزلت فرمود. و از قبل نصرة الدّوله به هر بلدی رقمی انفاذ داشت تا در مساجد جامعه بر فراز منبر مردمان را نهی کردند که از آن جریده که کارداران دولت در ارتفاع منال دیوانی هر شهر و دیه نهاده اند هیچ حاکم و عامل رخصت ندارد که حبه و دیناری برافزون طلب کند؛ و هیچ رعیت را اجازت نیست که بر زیادت از آن بر ذمت نهد. و به صدور این احکام مردم را از تعدی عمال و حکام آسوده ساخت و منال دیوان را به رفق و مدارا طلب داشت و قبل از اجتنای اثمار و حصاد جو و گندم مردم را آزرده نفرمود. و از این روی اهالی آن مملکت ایمن و آسوده شدند.

مأمور شدن عزیز خان سردار کل به آذربایجان

و هم در این سال چون میان دولت روسیه و کارداران دولت عثمانی کار بر خصومت می رفت و اهالی دولت فرانسه و انگلیس نیز با دولت عثمانی متفق شده، سپاه به حدود روس برانندند. چنانکه تفصیل این قصه در ذیل تاریخ دولت هر یک از ایشان مرقوم خواهد شد. کارداران دولت ایران در چنین وقت که یک نیمه لشکر جهان در حدود روس و روم انجمن شده از طریق حزم و دوراندیشی بعید دانستند که از حفظ و حراست حدود و ثغور ایران فارغ بال نشینند.

لا-جرم شاهنشاه ایران فرمان کرد که عزیز خان سردار کل عساکر منصوره با لشکری آراسته سفر آذربایجان کند و امور ثغور و حوادث حدود را نگران باشد. و بر حسب فرمان سردار کل بسیج راه کرده روز شنبه هفدهم شهر صفر از دار الخلافه خیمه بیرون زد و با لشکری که هنگام مصالحت دشمن را لین العریکه سازد و روز مناطحت میدان را از خصم پردازد، طریق آذربایجان برداشت و در شهر تبریز و خوی عرض سپاه بداد و از اقصای بلاد و انهای ممالک خبر بگرفت.

چون اهالی دول خارجه را با ایرانیان جز طریق مهر و حفاوت نبود و کارداران ایران را نیز با ایشان مخالفت و مخاصمتی بخاطر در نمی آمد، بعد از 5 ماه از آذربایجان مراجعت نموده، نوزدهم شهر شعبان وارد طهران گشت. و زرای دول خارجه که در طهران اقامت داشتند نیز بر ذمت نهادند که از لشکر ایشان در حدود

و هم در این سال ابت صاحب قونسول دولت انگلیس که مأمور به توقف دار الخلافه بود چهاردهم شهر صفر وارد گشت و میرزا عبد الغفار خان وزیر دول خارجه با 30 تن غلام به استقبال او بیرون شد و او را با مکانتی لایق درآورد.

تفویض حکومت مملکت فارس به طهماسب میرزای مؤید الدوله و دفع جماعت بایه نیریز به حکم او

اشاره

شاهزاده طهماسب میرای مؤید الدوله برحسب فرمان شاهنشاه ایران فرمانفرمای مملکت فارس گشت و بعد از خلعت حکومت، هم به نشان امیر تومانی و حمایل مخصوص تشریف یافت. پس، از دار خلافت طی مسافت کرده، به شهر شیراز درآمد؛ و اهالی آن اراضی صغیر و کبیر او را پذیره شدند و به دیدار او شاد و شادخوار آمدند. بعد از ورود به شیراز و نظم آن بلده، مسموع داشت که 500 تن بیش یا کم از مردم نیریز که کیش میرزا علی محمد باب داشتند جلی که با نیریز نزدیک است، سیغناق گرفته اند و تمامت مواشی و اموال و ائقال خود را بدان معقل متین در برده اند؛ و از انباشتن علف و آذوقه و فراهم کردن آلات حرب و ضرب دقیقه [ای] مهمل نگذاشتند. اکنون هر وقت فرصت به دست کردند از فراز آن جبال شامخه به زیر می آیند و به هر ده و قریه که توانستند در می روند و زنان ماه منظر و پسران سیمبر را اسیر می گیرند و در آن قلال جبال با ایشان به شرب خمر و قمر و شنیع ترین امر شب به صبح می آورند.

اصغای این کلمات مؤید الدوله را که مردی حق دوست و شاه پرست بود، غضبناک ساخت و میرزا نعیم لشکرنویس باشی فارس را که حکومت نیریز با وی تفویض داشت، پیش خواند و بفرمود تا تجهیز لشکر کرده، به جانب ایشان سفر کند،

و آن جماعت را از بیخ و بن براندازد. و جمعی از غلامان رکابی و سربازان گلپایگانی را ملازم خدمت او داشته با 2 عراده توپ به مقدمه بیرون فرستاد؛ و از قفای او فوج قشقائی و فوج حومه فارس را با لطفعلی خان سرتیپ مأمور ساخت و چند عراده توپ و قورخانه نیز به او سپرد. و همچنان محمّد باقر خان قاجار را با گروهی از مردم اصطهبانات و دارابجرد بتاخت؛ و این لشکر قطع طریق کرده برسیدند و اطراف آن جبل را پره زدند و جنگ پیوستند.

در سلخ محرم [1270 ه. / 1854 م] جنگی صعّب در میانه برفت، مهرباب سلطان فوج مخبران و چند تن سرباز مجروح و مطروح شد [ند] و در پایان امر بیاریدن گلوله توپ و شمشال کار بر جماعت بایه سخت کردند و به قوّت یورش بدان کوه بلند صعود دادند و 14 سنگر که از پس یکدیگر کرده بودند، فروگرفتند. 100 تن از آن گروه در میان گیرودار عرضۀ هلاک و دمار گشت؛ و بقیة السیف اسیر و دستگیر شدند و ایشان را با کنده و زنجیر به شهر شیراز درآوردند. مؤید الدّوله بفرمود تا بعضی را هم در آن اراضی مقتول نمودند و برخی را محبوس و مغلول به حضرت دار الخلافه فرستادند.

ملا غلامعلی اصفهانی که با جماعت بایه در نیریز می زیست از آنجا فرار کرده، به شهر یزد در آمد و روزی چند تا امر خود را پوشیده دارد بر مصیبت سیّد الشهداء علیه السّلام ذکر مراثی همی کرد. چون جماعتی از علمای یزد از عقاید او آگاه شدند از یزد به کرمان گریخت. پس علمای یزد صورت حال او را با محمّد حسن [خان] سردار ايروانی که حکومت یزد و کرمان داشت مکتوب کردند تا او را در کرمان مأخوذ داشت و 2 مجلد کتاب از کالای او بر آورد که مشحون به کلمات باب بود. پس بفرمود او را در میان کرمان عرضۀ هلاک و دمار داشتند.

دفع اشرار بلوچ

و هم در این سال چون مردم، بلوچستان گروهی زحمت مجتازان و کاروانیان می کردند، چنانکه قافله [ای] که از طبس طریق یزد می سپرد در منزل پشت بادام، 50 تن از اشرار بلوچ بر ایشان تاخته 7 تن از تجّار را مقتول و 3 تن را جراحت کردند؛ و معادل 7000 تومان اموال ایشان را به غارت برگرفتند. چند تن از مستحفظین

نیز به دست دزدان بلوچ کشته شد و کس بدیشان دست نیافت. لاجرم محمد حسن خان سردار [ایروانی]، فرزند خود عبد الله خان میرپنج را با لشکری آراسته به نظم بلوچستان مأمور داشت و جماعتی از لشکریان را با قورخانه و توپخانه ملازم خدمت او نمود. عبد الله خان راه برگرفت و دفع اشرا را بلوچ را تا قلعه سور میج که قریب مکران است کوچ بر کوچ گرفت.

بعد از ورود بدان اراضی دین محمد خان که زعیم قوم بود، با بزرگان بلوچ او را استقبال کرد و گاو و گوسفند فراوان و علوفه و آذوقه سپاه بیاورد و خواستار شد که منال دیوانی مکران را تسلیم کند تا لشکر طریق مراجعت سپارد. عبد الله خان گفت ما را فرمان رفته است که به مکران درآئیم و آن بلده را به نظم کنیم و اشرا را بلوچ را کیفر عمل باز دهیم، از در بی فرمانی نتوانیم بود.

و روز سیم جمادی الاولی کوچ داده وارد قلعه قصر قند شد. و چون دین محمد خان ملازم لشکرگاه بود، کس از در مقاتله بیرون نشد و مردم مکران به قتل شامخه گریختند و عبد الله خان، امام علی خان سرهنگ را به قلعه قصر قند فرستاد تا کس بر سر غلات و حبوبات ایشان بگماشت و آنچه انباشته بودند به خط و خاتم لشکرنویسان به لشکرگاه حمل کردند و بر سپاه تقسیم دادند؛ و از آنجا نصر الله خان و قاسم آقای یاور را با سوار و سرباز توپخانه به چند قلعه دیگر که طریق عصیان داشتند مأمور ساخت تا به حکم یورش، جماعتی را مقتول و مجروح و قلاع ایشان را مفتوح نمودند.

بالجمله بعد از نظم آن اراضی عبد الله خان، دین محمد خان و پسر و برادر او را به خلعت و عطیت مطمئن خاطر ساخته طریق مراجعت برداشت.

اشاره

آفتاب سپهر سلطنت، غره ناصیه میمنت، فرزند برومند شاهنشاه ایران شاهزاده محمد قاسم میرزا که خدایش ناصر و معین باد، چون 7 ساعت از شب دوشنبه پنجم جمادی الاولی برگذشت در فرخنده تر ساعتی متولد گشت و شاهنشاه به دیدار او که افسوس بر ماه می کرد شاد و شادخوار شد؛ و او را به نام جدّ امی خود امیر محمد قاسم خان مسمی داشت.

و چون از همان روزگار کودکی جلادتی از جبین او مطالعه می رفت و شجاعتی به کمال از جمال او مشاهده می افتاد، شاهنشاه کارآگاه امارت نظام را به نام او بلندآوازه ساخت؛ و روز چهارشنبه هشتم جمادی الاخره قواد لشکر و صنایع سپاه و صاحبان مناصب نظام و سرهنگان و سرکردگان افواج سواره و پیاده در میدان پیش سرای سلطنت رده برکشیدند و گروه گروه بر صف شدند و جناب اشرف صدراعظم، امیر نظام را برداشته به میان میدان عبور داد و از آنجا به رواقی که کارداران دولت امور اهالی نظام را فیصل می دادند درآورد و به تهنیت و میمنت این منصب بزرگان نظام را به خلاع گرانها شادکام ساخت.

وقایع دیگر

و هم در این سال هزار سوار ترکمان به اراضی شاهرود تاختن آورد و چون این خبر به محمد رحیم خان شادلو بردند، جمعی از پیادگان تفنگچی را حکم داد تا در کنار قراقره کمینگاه نهادند و خود با 600 سوار به جانب اتک در تکتاز آمد و ناگاه با ترکمانان دچار شد و جنگ پیوسته کرد و 40 تن از آن جماعت را عرضه تیغ ساخت و 15 تن اسیر بگرفت، و بقیه السیف طریق فرار برداشتند.

و هم در این سال ملا اکرم مستوفی هرات از قبل صید محمد خان به حضرت دار الخلافه آمد و عریضه او را با چند رأس اسب و بعضی اشیاء پیش گذرانید. و هم

در این سال اسد الله میرزا حکومت تویسرکان یافت و فضان آقا به منصب میرپنجگی توپخانه سرافراز گشت.

حکومت تهران

و شاهزاده اردشیر میرزا منصب میرپنجگی یافت و به نشان و حمایل مخصوص مفتخر گشت و حکومت دار الخلافه طهران با او مفوض آمد و او خود مردی دانا و به همه زبان آشنا است و در نظم و نثر عرب و عجم هنری به کمال دارد و در صدر ایوان ماهچه فضل به ناصیه کیوان رساند و در گرد میدان کمیت جلادت بر پشت مردان راند. بالجمله به نظم دار الخلافه پرداخت و بزرگان حضرت و اعیان دولت را به لطف فضایل و حسن مخایل از خویش شاد ساخت. و بسیار وقت که مرض وبا در این بلده طغیان داشت و چاکران درگاه به ملازمت رکاب پادشاه خیمه بیرون زدند، چون کوه پابرجای استوار بنشست و از حفظ و حراست سرای سلطنت و نگاهداشت خزاین و ذخایر دولت دست باز نداشت و از دیدار بلا و هیبت وبا روی برنگاشت.

صورت قرارنامه هرات با شیل صاحب

و هم در این سال به اندیشه ناصواب کارداران دولت انگلیس که همواره تسلیم هرات را به عمال دولت ایران، خلی در کار هندوستان پنداشته اند، شیل صاحب وزیر مختار دولت انگلیس از بهر هرات خواستار پیمانی جدید گشت و جناب اشرف صدراعظم به خواستاری او قرارنامه [ای] نگار داد که خلاصه آن بدین شرح است.

از تاریخ پانزدهم شهر ربیع الثانی سال 1269 ه. / 1853 م مقرر شد که چندانکه لشکر بیگانه از قندهار و کابل و دیگر ممالک بر سر هرات تاختن نکند، کارداران ایران سپاهی از بهر سفر هرات نامزد نکنند. و هرگاه لشکر بیگانه بدان اراضی درآید، لشکر ایران به حصانت هرات خواهد شتافت و دفع دشمن را نموده مراجعت خواهد نمود. و هرگاه حاکم هرات زر و سیمی به نام شاهنشاه ایران نقش کند و پیشکش حضرت سازد از وی پذیرفته خواهد بود. و نیز هرگاه حاجت افتد، چنانکه یار محمد خان لشکر هرات را به یاری حمزه میرزای حشمة الدوله بیرون تاخت، حاکم هرات را رخصت است که به خواستاری کارداران ایران وقت حاجت، لشکری به مدد آورد و خوانین هرات را در ممالک

ایران هیچ قیدوبندی نیست، در بلدان و امصار ایران مانند بلده هرات هر جا بخواهند ساکن و متمکن توانند بود.

و شرط است در این عهدنامه که کارداران دولت انگلیس هرگز در امور داخله و خارجه هرات به هیچوجه مداخلت نیندازند و کس بدانجا سفر نکنند و خط نفرستند؛ و هرگاه مداخلت ایشان در هرات ظاهر شود این عهدنامه باطل خواهد بود.

ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه قاجار خلد الله سلطانه در سال 1270 هـ. / 1854 م

اشاره

در سال 1270 هجری مطابق سنه بارس نیل ترکی، چون 7 ساعت و 17 دقیقه از شب سه شنبه بیست و یکم شهر جمادی الاخره برگذشت. آفتاب از حوت به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه قاجار بساط عید بگسترد و در این عید بر حشمت و مکانت صدراعظم بیفزود و نشان امیر نویانی (1) با یک رشته حمایل سبز که نشان درجه اول دولت ایران و مخصوص شخص اول دولت است، او را عطا فرمود. و از این پیش هیچ یک از سلاطین قاجار این نام و نشان کس را ندادند؛ و همچنان یک رشته بند کاغذ که به الماس ترصیع داشت و از مروارید غلطان علاقهها آویخته داشت، صدراعظم را تشریف کرد و او را ملقب به جناب اشرف ارفع امجد فرمودند که مردم یورپ دارای این لقب را «آلتس» خوانند.

بالجمله چون در این عید شاهنشاه ایران بر تخت ملک برآمد و شاهزادگان و بزرگان حضرت هر نفری به جای خویش بر صف شد؛ و دبیران و مستوفیان رده برکشیدند، هم در این بار عام مسرعی سبک سیر از مملکت فارس برسید و فتحنامه بندرعباس و قلعه کمیز را که شاهزاده مؤید الدوله به خط میرزا عبد الله منشی طبری

ص: 77

1- (1). نویان و نوین بلغت ترکی شاهزاده و سپهسالار بزرگ را گویند.

عریضه کرده بود و چندان از این که من بنده به شرح خواهم نگاشت برسانید و آن فتحنامه را آورده در صف دبیران به دست من نهادند تا بی توانی بین یدی الاعلی به عرض رسانم. با اینکه در آن فتحنامه نظری نگماشتم و از نام و نشان منازل و قلاع و سرکردگان و قواد سپاه خبری نداشتم از پای تا سر بی لکنت زبان و تکیه نفس و لغزش صوت به عرض رسانیدم.

شاهنشاه قدردان، فراوان تحسین فرمود و خلعت عید را متظاهر ساخت و به تجدید تشریف فرمان کرد. اکنون شرح این فتحنامه نگار می شود.

قصه بندر عباس و فتح آن به سعی طهماسب میرزای مؤید الدوله

همانا در زمان دولت شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار، صید سعید خان امام مسقط از قبل کارداران دولت چشم استظهار می داشت و هرگاه، عریضه ضراعت و سبج اطاعت او به حضرت می رسید مناشیر شاهانه بدو می رفت و برحسب فرمان بندرعباس نیز به تحت فرمان او بود، منال دیوانی و پیشکش مسقط و بندرعباس را همه ساله به حکام فارس تسلیم [می] داد. و روزگاری دراز شیخ سیف پسر نبهان با جمعی از اعراب به نیابت امام مسقط در بندرعباس حکمرانی می کرد و حراست آن ثغور می نمود. و چون شیخ سیف خان مردی کارآگاه بود در اندک روزگاری منال دیوانی بندرعباس را به حکم کیاست و توفیر عمل ده چندان ساخت؛ و ثروتی عظیم به دست کرد.

آن گاه ابواب جود و فضل گشاده داشت و روی دل مردم را از دور و نزدیک به سوی خویش کرد. و از این روی حوزه حکمرانی او هرروزه وسیع تر و فسیح تر گشت، چندانکه تمامت اراضی شمیل و میناب و کمیز و دولت آباد ابراهیمی و تخت و سردره و گچی و بندر خمیر که مبدای بلوچستان و منتهای گچ و مکران است مقهور فرمان او گشت، و حکم او در سواحل بحر عمان و جزیره قشم که 360 دیه و قریه است نفاذ یافت. و همچنان بعضی از بلوک لارستان را به رضای حکام لار مضبوط ساخت و سخت با قوت و ثروت گشت.

این بود تا شهریار تاجدار فتحعلی شاه به جنان جاوید خرامید، این هنگام سر به طغیان برآورد و آن خراج اندک که به دولت ایران می فرستاد، بازگرفت. و هر وقت حکام فارس لشکری به دفع او مأمور می داشتند، به ارسال مکاتیب حیلت آمیز و انفاذ پیشکشی نالایق و آمد و شد سفر اکابر به تسویف می کرد تا زمستان سپری می شد و هنگام تابستان از سورت گرمی هوا هیچ کس از لشکر ایران نیروی زیستن در آن اراضی نداشت.

در زمان دولت شاهنشاه غازی محمد شاه و حکومت حسین خان نظام الدوله در فارس عزیز خان سرهنگ که این هنگام سردار کل عساکر منصوره است، لشکری جنگجوی به دفع او برانگیخت و بعضی از قلاع او را به قوت یورش مفتوح ساخت و بروج و جدران آن را با خاک پست کرد، با این همه چون تابستان برسید، لشکر آذربایجان را قوت زیستن نماند ناچار عزیز خان به لار مراجعت کرد.

و چون ملك الملوک عجم ناصر الدین شاه که دولتش پاینده باد به تخت ملك برآمد و حکومت فارس به نصره الدوله فیروز میرزا تفویض یافت، پس با لشکری ساخته، آهنگ شیخ سیف خان کرد؛ و از جانب دیگر شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله برحسب فرمان اولیای دولت فرزند خود عبد الباقی میرزا را با فوج کرمانی و تفنگچی بلوچ از کرمان کوچ داد تا طی طریق کرده، در رودخانه دزدی هر دو لشکر با هم پیوسته شدند. و از دو سوی شیخ سیف خان را حصار دادند. چون او را قوت مقاتلت نبود از در ضراعت بیرون شده، منال دیوان چندساله را تسلیم کرد و او را مراجعت داد.

اما از آن سوی صید ثوینی پسر صید سعید خان امام مسقط دل بر دفع شیخ سیف خان نهاده، و او را از در مهر و حفاظت به مسقط طلب نمود و زهری در اغذیه تعبیه کرده بدو بخوراند تا رخت از جهان بدر برد. از پس او برادرزاده او را که شیخ سعید نام داشت به اتفاق شیخ عبد الرحمن قشمی به حکومت بندرعباس فرستاد. و ایشان بعد از ورود پشت با دولت ایران کردند و فرستادگان حاکم فارس را که

در طلب منال دیوان بودند، از بندرعباس اخراج نمودند. چون این خبر مکشوف افتاد، کارداران ایران حاجی محمد رحیم خان که دولت ایران را مصلحت گزار و ملك التجار بود و سالها در جزیره بمبئی می زیست به حکومت بندرعباس مأمور داشتند؛ و او از دار الخلافه به شیراز تاخت و از آنجا با لشکری لایق روانه بندرعباس شد.

شیخ عبد الرحمن و شیخ سعید خان را چون با سپاه ایران نیروی جنگ نبود، حاجی محمد رحیم خان را بفریفتند و گفتند این زحمت لشکر و بسیج سفر از بهر چیست؟ ایشان را بازفرست و خود بر مسند حکومت می باش که ما مطیع و فرمان پذیریم. حاجی محمد رحیم خان مغرور شد و به نصرت الدوله مکتوب کرد که مرا حاجتی با لشکر نیست، ایشان را طلب فرمای و به خدمتی دیگر بازدار. چون لشکر مراجعت کرد و روزی چند سپری شد، امام مسقط که از پیش با حاجی محمد رحیم خان طریق صدق و صفا می داشت از در مهر و حفاظت او را به مسقط طلبید وی نیز مسئول او را اجابت کرده راه برگرفت.

بعد از ورود به مسقط، شیخ ثوینی بفرمود تا او را مأخوذ داشته در جزیره هرمز محبوس نمودند. و دیگر باره شیخ عبد الرحمن و شیخ سعید خان در بندرعباس لوای حکومت برافراختند و 27 عراده توپ بداشتند و چند عراده توپ نیز از کشتیهای مردم انگلیس به مستعار در قلعه آوردند و شرط نهادند که اگر به هدر شود، بهای آنها تسلیم دارند. و گرد حصار را خندق بکردند و بیرون خندق چند سنگر استوار برآوردند و صید محمد برادرزاده امام مسقط نیز با انبوهی از لشکر اعراب به مدد ایشان برسید و بندرعباس را معقلی متین و حصنی حصین بساخت.

این بود تا شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله حکومت فارس یافت و روز عید اضحی وارد شیراز گشت و فتنه جماعت بایه نیریز را چنانکه مذکور شد بنشانند و قصد تسخیر بندرعباس کرد؛ و لشکری لایق جنگ بساخت. و نخستین رضاقلی

خان سرتیپ فوج عرب را با گروهی از لشکر و توپخانه و قورخانه مأمور داشت که از راه سبعه رهسپار گشته، قلعه کمیز را مسخر دارد و خود با لشکر بزرگ از طریق داراب به جانب لار شتاب گرفت.

بعد از ورود بدان اراضی از بهر آنکه فتنه [ای] انگیزخته نشود، و خون جانداران ریخته نگردد، از در مدهانه و مهاونه بیرون شد. و کتابی چند نگار داده، با رسولان چرب زبان به بندرعباس فرستاد، و رعای و رعیت را بسیار بیم داد که فرمان سلطانی را از در بی فرمانی نباشید و حفاظت پادشاه را بر خود تباہ مسازند. این داوری بدان ماند که آهوی شبستان را با شیر نیستان بر شورانید و حشیش درهم بافته را به آتش تافته دراندازید.

چندانکه این گونه سخن کرد در گوش مردم بندرعباس باد به چنبر بستن و کوه به ناخن خستن بود. لاجرم مؤید الدوله در تسخیر قلعه و تدمیر سکنه تصمیم عزم داد.

در این وقت فرزند او ابو القاسم خان تقدیم این خدمت را بر ذمت نهاد، پس مؤید الدوله لشکری نامبردار ملازم خدمت او فرمود، نصر الله خان سرتیپ را با فوج گلپایگانی و توپخانه و قورخانه مأمور داشت و عباس خان همدانی را نیز به خدمت او برگماشت؛ و از قفای او لطفعلی خان سرتیپ و مصطفی قلی خان یوزباشی لاری را بیرون فرستاد. بالجمله ابو القاسم خان کوچ بر کوچ راه بندرعباس گرفت؛ و از جانب دیگر محمد حسن خان سردار ابروانی که در این وقت حکومت کرمان داشت، برحسب فرمان امام علی خان سرتیپ را با لشکری لایق روانه قلعه کمیز داشت تا با رضا قلی خان متفق شدند.

و این هنگام مؤید الدوله با خود اندیشید که مبدا چون آتش حرب افروخته شود، خلاصی و رهائی حاجی محمد رحیم خان از محبس امام مسقط صعب افتد. لاجرم محمد تقی خان مازندرانی را حکم داد که قبل از حرکت لشکر به بندرعباس رود و اگر تواند او را از بند برهاند. محمد تقی خان بعد از ورود به بندرعباس مکتوبی به نام

امام مسقط کرده، حاجی محمد رحیم خان را طلب داشت. و او پاسخی به کذب فرستاد که حاجی محمد رحیم خان در جزیره قشم وفات کرده و 8 ماه این معنی مخفی بماند و هیچ کس را آن نیرو نبود که حقیقت حال را مکشوف دارد. در پایان امر حاجی محمد - رحیم خان به صحبت سیدی قرشی نسب صورت حال با محمد تقی خان مکتوب کرد و تندرستی او مکشوف افتاد. در این وقت محمد تقی خان کار بر امام مسقط سخت کرد چندان که حاجی محمد رحیم خان را به بندرعباس آورده با او سپردند.

از قضا هم در آن روز خبر رسیدن لشکر فارس در بندرعباس سمر گشت. بزرگان آن بلده با محمد تقی خان گفتند اگر تو کار بر مصالحت و مسالمت نهاده و اینک حاجی محمد رحیم خان را با خود کوچ می دهی، این لشکر تاختن و رزم ساختن چیست؟ در پاسخ گفت این لشکر آگاه نیستند که ما کار بر مهاونه و مداهنه نهاده ایم، اینک از دروازه بیرون می شوم و لشکر را از آهنگ جنگ دفع می دهم. این بگفت و حاجی محمد رحیم خان [را] برداشته از دروازه بیرون شد و آتش حرب را دامن زدن گرفت.

مع القصة روز ششم جمادی الاخره رضا قلی خان و امام علی خان قلعه کمیز را به حکم یورش فروگرفتند و 300 تن مردم بلوچ و عرب را که حافظ و حارس قلعه بود، عرضه هلاک و دمار ساختند؛ و روز هشتم جمادی الاخره ابو القاسم خان به ظاهر بندرعباس رسید.

فوج گلپایگانی که بر مقدمه سپاه بودند 3 ساعت قبل از افول آفتاب از گرد راه برسیدند و همی خواستند از بهر اوتراق محلی اختیار کنند. لشکر عرب که در نیم فرسنگی شهر کمین نهاده و سنگرها از پس سنگرها کرده بودند بیرون تاختند و مغافصه جنگ در انداختند. و در اول حمله چند تن از سربازان را بکشتند. لشکریان اندک به هم برآمدند و دل قوی ساخته جنگ پیوستند و چند سنگر ایشان را به قوت یورش فروگرفتند.

در این وقت نصر الله خان و لطفعلی خان با لشکر یورش بردند و جنگ

بزرگ شد و قوت درنگ از اعراب برفت، ناچار پشت با جنگ داده، روی به هزیمت نهادند؛ و بندرعباس به دست لشکر مسخر گشت. و ابو القاسم خان بشارت این نصرت را نگار کرده، به حضرت پدر فرستاد، و مؤید الدوله از لار جنبش کرده به بندرعباس درآمد و مدت 50 روز اقامت کرده، کار آن بلده را به نظام آورد و عباس خان همدانی را به حکومت بندر گذاشته، جماعتی از تفنگچیان را نزد او بازداشت و خود طریق مراجعت شیراز سپرد و مژده این دو فتح را به حضرت دار الخلافه عریضه کرد و روز نوروز بهجت اندوز در پیشگاه سلطنت به دست نگارنده این حروف معروض افتاد. چنانکه مرقوم شد.

استیلا یافتن امام مسقط در بندرعباس و لشکر فرستادن کارداران دولت ایران دیگر باره به تسخیر آن بلده

اشاره

بعد از فتح بندرعباس و فرار لشکر عرب، امام مسقط پای در دامن اصطبار کشید و دست طلب کشیده داشت تا آن هنگام که تابستان برسید و حر هوا سورت خویش بنموده و لشکری که در بندرعباس اقامت داشتند مریض و علیل شدند. این هنگام پسر خود صید ثوینی را با جماعتی از لشکر عرب مأمور ساخت تا کشتی در آب رانده در بندر سردر که نیم فرسنگی بندرعباس است درآمدند. چون این خبر در بندرعباس سمر گشت قلیل جماعتی از لشکر که در آنجا بود، نیروی مدافعت در خود ندیدند و طریق فرار گرفتند.

عباس خان غلام پیشخدمت لختی رنجی برد، باشد که با آن لشکر اندک پای ثبات استوار کند و قلعه را از دست ندهد، لشکریان سخن او را وقعی نگذاشتند. ناچار به اتفاق تفنگچی و فریدون خان یوزباشی راه فرار پیش داشت و فریدون خان با 50 تن غلامان خود تاختن کرده، این خبر در شیراز به مؤید الدوله آورد و شاهزاده بر وی خشم گرفته او را

مورد عقاب و نکال بداشت و به عنا و عذاب زحمت کرد؛ و فتح بندرعباس را تصمیم عزم داد.

در این وقت فرزند او عبد الباقی میرزا که از پستان مبارزت شیر مناجزت مکیده، و از مینای مجالدت صهبای مجالدت کشیده، پیش شد و تقدیم این خدمت را بر ذمت نهاد.

لاجرم مؤید الدوله، عبد الله خان صارم الدوله را با دو فوج سرباز و توپخانه و قورخانه و رضا قلی خان سرتیپ فوج عرب باصری را با فوج او و گروهی از سواره ملازم خدمت داشت. و همچنان از کرمان عبد الله خان میرپنج به حکم محمد حسن خان سردار با 5000 سوار و پیاده نظام و توپخانه از جای جنبش کرد؛ و امامعلی خان با فوج کرمانی و رستم خان سرهنگ با فوج مخبران فراگوزلو نیز با او کوچ دادند و 3000 خروار غله برای آذوقه سپاه نیز حمل شد، و روز غره ربیع الاول این هر دو لشکر در نیم فرسنگی بندرعباس با هم پیوسته شدند و هفته [ای] اوتراق نمودند.

عبد الباقی میرزا چند تن رسول دانا دل سنجیده سخن، نزدیک صید ثوینی فرستاد و او را پیام داد که این همان مردانند که نبرد ایشان را آزموده و مبارزت ایشان را دیده [ای]، مرد عاقل دو کزت به یک داهیه مبتلا نشود، دست از این جنگ و جوش بازدار، این جوق اعراب را در مطموره عنا و عذاب در مسپار. صید ثوینی این سخنان را وقعی نهاد و فرستادگان او را بی نیل مرام باز فرستاد و بفرمود به مسافت 500 ذراع 3 سنگر استوار از پس یکدیگر ارتفاع دادند و 3 کشتی بزرگ و 10 کشتی کوچک را قریب قلعه لنگر در آب فرو نهادند و 25 عراده توپ در فراز قلعه نصب کردند و چند عراده توپ که در سنگرها حاضر داشتند و استوار بنشستند.

از آن سوی عبد الباقی میرزا فرمان کرد تا روز هشتم ربیع الاول 2 ساعت از آن پیش که آفتاب سر در کشد لشکریان در برابر سنگرها صف راست کردند و دهان توپ و تفنگ گشاده داشتند، باشد که لشکر اعراب بیرون تازند و جنگی

در اندازند. اما لشکر عرب را دل میدان و توان حمله مردان نبود، از پس سنگرها سر بر نکردند و روز بیگانه شد. لاجرم عبد الباقی میرزا دل بر آن نهاد که سپاه را بازگشتن فرماید تا آن شب را از رنج برآسایند و فردا به گاه نبرد آزمایند.

این وقت چنان که افتاد يك تن از سربازان که در میدان جنگ تفنگ خویش می گشاد از پیش روی خود را برابر دشمن یافت خواست تا بازپس گریزد، به رفقای خویش نگریست و خود را از سنگر دیگر هدف گلوله یافت، ناچار لختی پیش دوید که در فرود سنگر دشمن در رود و از خطر پیش روی و قفای سر ایمن شود، 4 تن دیگر که کار از این گونه داشتند چون این بدیدند بدویدند و با او پیوستند. جماعتی از سربازان چنان دانستند که ایشان دانسته این ترکتازی می کنند و به قدم جلادت از بهر یورش می روند 20 تن افزون یورش دادند و خود را بدیشان رسانیدند.

عبد الباقی میرزا چون این بدید برگشتن روا ندانست، پس با سران سپاه دل بر یورش نهاد و به اتفاق عبد الله خان صارم الدوله و حاجی صادق سلطان توپخانه از طرف دروازه عسین و کورفرنک یورش بردند و رضا قلی خان سرتیپ و نصر الله خان پسر حاجی اسد الله خان شیرازی سرکرده تفنگچی شیراز و مصطفی قلی خان سلطان توپخانه از طرف بندر سردر به جنگ درآمدند و عبد الله خان میرپنج و اصلا ن بیگ یاور و امام علی خان و مهیم خان بلوچ برادرزاده سعید خان که سرکرده تفنگچی بلوچ بود و رستم خان پسر رشید خان با لشکرهای خود از طرف باغ هندو و نخل ناخدا جنبش کردند.

و از آن سوی از فراز قلعه و میان سنگرها گلوله توپ و تفنگ چون باران بهار باریدن داشت و از میان بحر نیز بانگ توپ بلند آوازه بود. لشکر بدان ننگریست و 4 ساعت رزم پیوسته داشت، روز روشن از گرد لشکر و دخان توپ چون شب تاریک شد و زمین از خون مردان جنگ لعل رنگ گشت.

حاجی صادق سلطان توپخانه در لب دریا از آتش گلوله جان بداد؛ و مصطفی قلی خان

سلطان توپخانه را گلوله [ای] سرناف آمد اما از آن زخم جان به سلامت برد.

مع القصة بعد از 3 ساعت که رزم پیوسته بود، دروازه عسین به دست لشکر مفتوح گشت؛ و لشکر عرب را هول و هرب بگرفت، ناچار پشت با جنگ دادند و به عمارت ولندیزی درگریختند؛ و این عمارت به جای ارک آن بلده است. همانا شاه عباس صفوی جمعی از مردم ولندیزی را از بهر حرفت و صنعت به بندرعباس آورد و از بهر ایشان عمارتی کرد؛ و آن جماعت 800 تن بودند، از این روی این عمارت به نام ایشان موصوف گشت و بنیانی سخت مرصوص و محکم است.

مع القصة چون لشکر عرب هزیمت گرفت، لشکریان تاختن کرده، تیغ و نیزه در ایشان نهادند و بسیار کس را از پای درآوردند؛ و بسیار کس از بیم، خود را به دریا در انداخت و غرقه هلاک و دمار ساخت. رستم خان سرهنگ فوج مخبران 2 عراده توپ و یک عراده خمپاره را از دست مردم عرب مقبوض داشت؛ و همچنان سپاهیان از پس فتح سنگرها رزم زنان به قلعه یورش بردند، صید ثوینی چون این بدید، پای ثبات او بلغزید و پسر خود را با دو سه تن کنیزک گرجی که با خود آورده بود، برداشته از آن دروازه که به سوی بحر گشاده بود، بیرون شد و خویشتن را به دریا درافکنده کشتی براند.

از جمله لشکر عرب 300 تن در عمارت ولندیزی محصور ماند و خویشتن داری همی کرد و 3 روز لشکر را دفع همی داد. صبح جمعه که روز چهارم بود، سپاهیان از بهر کوشش و یورش همدست و همداستان شدند و به یک بار جنبش کردند و از چارسوی به عمارت ولندیزی صعود دادند. هوا از دود، قیرآگین گشت و زمین از گرد دیگرگون شد، لشکر عرب را تب لرزه بگرفت، ایشان نیز یک نیمه خویشتن را به دریا در انداختند و نیمی مقتول شدند.

بالجمله 3000 کس از مردم عرب بعضی به آتش شمشیر؛ و گروهی به آب دریا نابود گشت. پس عبد الباقي میرزا و سران سپاه به قلعه درآمده قورخانه و توپخانه

و آلات حرب و ضرب چندانکه بود مضبوط داشتند. از پس این وقایع عبد الله خان میرپنج طریق کرمان برگرفت و عبد الباقی میرزا در بندرعباس متوقف گشت؛ و چون خبر این جنگ و هزیمت اعراب در میناب مشتهر شد، قوت درنگ از بهر مردم عرب که در آن اراضی سکون داشتند نماند، بی آنکه رزمی دهند یا تفنگی بگشایند، احمد شاه کلانتر میناب را با جماعتی از رعیت و آنچه از احمال و ائقال توانستند برگرفتند و به جزیره قشم تحویل کردند.

از پس ایشان عبد الباقی میرزا، رئیس محمد صالح را به کلانتری برگماشت و خود در ماه جمادی الاخر [ه] به جانب شمیل و میناب شتاب گرفت و بلوک بشاگرد و بیابان میر حاج را به نظام کرده، به بندرعباس مراجعت کرد، و در شهر رمضان که باقر خان - تنگستانی با فوج خود وارد بندرعباس شد، کار آن بلده را تفویض با او داد و خود مراجعت به لار نمود.

بعد از این وقایع شاهنشاه ایران درازای این زحمت و تقدیم این خدمت طهماسب - میرزای مؤید الدوله را نشان الماس تشریف فرمود؛ و عبد الباقی میرزا نشان سرتیپی و حمایل سرخ یافت و حکومت گرمسیر فارس را نیز نیابت پدر گرفت. و عبد الله خان - صارم الدوله به نشان میرپنجگی سرافراز گشت؛ و میرزا نعیم لشکرنویس به نشان و حمایل مرتبه اول سرتیپی بهره مند آمد؛ و دیگر نصر الله خان سرهنگ فوج گلپایگان و رضا قلی خان سرهنگ فوج عرب رتبت سرتیپی یافتند و امامعلی خان سرهنگ فوج کرمانی و مصطفی قلی خان تسکی و مصطفی قلی خان یوزباشی و مصطفی خان بیگ نایب اول توپخانه و ابدال خان یاور فوج ملایری و عبد الحسین سلطان مورد الطاف و اشفاق شاهانه آمدند و هر یک به اندازه جلادت و فروسیت نشان و خلعت یافتند.

وقایع دیگر

هم در این سال به حکم محمد حسن خان سردار، موسی خان قاجار با لشکری ساخته به اراضی بلوچستان تاخت؛ و قلعه دزک را با چند قلعه دیگر مسخر نمود و در قلعه سراپستان جنگی صعب افکند؛ و لشکر را حکم یورش داد. و در آن گیرودار 5 تن از لشکر و 30 تن از مردم قلعه مقتول گشت؛ و آن حصن مفتوح شد. بعد از نظم آن اراضی سرهای کشتگان را به صحبت علیرضا سلطان روانه کرمان نمود

و خود نیز هیجدهم شهر رجب وارد کرمان شد.

و از جانب دیگر میر علم خان پسر اسد الله خان امیر قاین بر جماعتی از مردم بلوچ که در آن اراضی غارت آورده بودند بیرون شد و 22 نیزه سر و چند تن اسیر از مردم بلوچ گرفته، روانه درگاه شاهنشاه داشت و به تشریف سلطانی شادکام گشت.

و از آن سوی علی خان سیستانی به تقبیل رکاب حاضر شد و جبین ضراعت و مسکنت بر خاک نهاد و بر حسب فرمان علی خان و ابراهیم خان و دوست محمد خان سیستانی خلعت سلطانی یافتند؛ و به موجب دیوانی خرسند شدند.

و هم در این سال امامقلی میرزای عماد الدوله حاکم کرمانشاهان مرتبه اول میرپنجگی و حمایل سرخ و سفید یافت.

وفیات

مهدی خان خزانه دار و جوه خاصه به درود جهان کرد و منصب او با فرخ خان کاشانی غفاری تفویض شد.

و دیگر میرزا محمد حسین احکام نویس نظام و منشی رسایل خاصه ملقب به دبیر الملک آمد و محمد رحیم خان نسقچی باشی حکومت نهاوند یافت.

و دیگر مصطفی قلی میرزای حاکم مازندران رخت از این جهان بدر برد و احمد میرزا برادر اعیانی او حکومت مازندران یافت و میرزا اسد الله مستوفی رشتی وزیر مازندران گشت.

و همچنان میرزا ابو القاسم امام جمعه طهران که مردی قرشی نسب و ستوده حسب بود و فضلی به کمال و زهدی به سزا داشت روز چهارشنبه پانزدهم ربیع الاول از جهان فانی به جنان جاودانی خرامید و حاجی ملا اسد الله مجتهد بروجردی نیز وداع جهان گفت.

و دیگر مهدی قلی میرزا حکومت عراق داشت وفات کرد و به جای او میرزا حسن خان برادر میرزا تقی خان حکومت عراق یافت و همچنان شاهزاده سیف الله میرزا به حکومت قزوین سرافراز گشت.

اشاره

شاهزاده فریدون میرزای فرمانفرما به جای برادر اعیانی خود سلطان مراد میرزای حسام السملطنه فرمانگزار مملکت خراسان گشت و برحسب فرمان، برادر صدراعظم، میرزا فضل الله وزیر نظام وزارت خراسان یافت و خدمت بقعه متبرکه و قبه مبارکه حضرت رضا علیه الصلوة والسلام و نظم خدام و ضبط موقوفات آن روضه عرش درجات را نیز متولی آمد و جماعتی از لشکر با توپخانه و قورخانه مأمور سفر خراسان شد و هادی خان سرتیپ فوج تربت و نیشابور و حیدر علی خان سرهنگ فوج ترشیز نیز ملازم خدمت شدند. و فرمانفرما به اتفاق وزیر نظام از دار الخلافه بیرون شده کوچ بر کوچ طی مسافت نمود و از شاهرود بدان سوی در همه منازل و مسالك حارس و حافظ بگماشت تا مجتازان و کاروانیان را از ترکمانان زیانی و آسیبی نرسد.

بعد از ورود به نیشابور چون حشمت فرمانفرما و سطوت وزیر نظام گوشزد خاص و عام شد، بزرگان آن اراضی، خاصه آنان که آلوده عصیانی و طغیانی بودند هراسناک شدند. نخستین جعفر آقای کلاتی برادر خود رضا خان را تا نیشابور به استقبال فرستاد و خود در خاطر داشت که هرگز حاضر حضرت نشود و کارداران دولت بی آنکه او را دیدار کنند، حکومت کلات را به او گذارند. بعد از رسیدن به نیشابور، وزیر نظام او را طلب داشت و با او گفت با برادر خود جعفر آقا بگوی:

بیهوده از ما کناره مگیر و خویشتن را از خانمان آواره مکن، همانا پشت با دولت شاهنشاه ایران کردن روی به ثوران نیران در آوردن است؛

و

گمان مکن که قلعه کلات حصن حصین و معقلی متین است. اگر ده چندین کرده [ای] من از تو دست باز ندارم و هرگاه به جای قلعه کلات به قلاع سیارات گریخته باشی تو را فرود آرم؛ بلکه دفع تو را و هزار کس مانند تو را دست به تیغ و علم نبرم و به همین قرطاس و قلم کافی باشم. اگر من از بهر تو تجهیز لشکر و کار بیرق کنم در دفع خان خیوق چه خواهم داشت.

این بگفت و رضا خان را رخصت مراجعت داد و طریق مشهد مقدس پیش گذاشت.

اشراف و اعیان آن بلده پذیره شدند و تقدیم خدمت کردند. پس فرمانفرما به اتفاق وزیر نظام با مکاتبی لایق روز نهم رجب به شهر مشهد درآمد؛ و نخستین خبر آشفته‌گی مرو را اصغافرمود؛ زیرا که سلطان مراد میرزای حسام السملطنه قبل از آنکه از حکومت خراسان معزول شود، امیر حسین خان برادر سام خان ایلخانی را با 200 سوار روانه مرو نمود و از برای بهادر خان دره جزئی و لشکری که از بهر حراست حدود در مرو متوقف بودند، مبلغی زر مسکوک حمل داد.

چون امیر حسین خان، به یک منزلی مرو رسید، این خبر به قریاب بردند و 2000 سوار از قریاب برنشسته شتاب کنان بر سر راه آمدند و امیر حسین خان و مردمش را به محاصره انداختند و 4 روز ایشان را حصار دادند تا آب و آذوقه نایاب شد.

امیر حسین خان چون چنین دید روز چهارم دل بر مرگ نهاد و لشکر خویش را تحریض کرد تا با شمشیرهای کشیده، به یک بار بیرون تاختند و به جانب قریابی حمله بردند و 15 تن از آن جماعت را با تیغ بگذرانیدند و سنگر ایشان را فروگرفتند. مردم قریاب را از آن جلادت پای ثبات بلغزید، ناچار پشت با جنگ داده راه فرار پیش داشتند.

و از آن سوی چون خبر رسیدن امیر حسین خان و بیرون شدن مردم قریاب به قصد او به مرو رسید، بهادر خان با یک فوج سرباز و توپخانه بیرون تاخت. از قضا وقتی برسید که لشکر قریاب به هزیمت می شتافتند، پس فرمان کرد تا سوار و سرباز از قفای هزیمتیان به ترکتاز رفت و 300 کس از آن جماعت را مقتول و 500 تن را جراحت کردند و 1000 خروار غله که این هنگام

زراعت کاران از بهر بیع و شری به قریاب حمل می دادند به جانب مرو بگردانیدند. در این جنگ از لشکر امیر حسین خان 8 تن مقتول و 7 کس مجروح شد.

بالجمله این خبر به مشهد مقدس آوردند، فرمانفرما تجهیز لشکر کرده، روز بیست و - یکم شهر رجب خیمه بیرون زد و تا آق دربند عنان باز نکشید و همه روزه وزیر نظام زر و سیم و آذوقه و علوفه از شهر مشهد به لشکرگاه حمل داد و سام خان ایلخانی و علیقلی خان میر پنجه با فوج نصرت و فوج افشار و توپخانه در آق دربند حاضر رکاب شدند. فرمانفرما از آنجا سام خان ایلخانی را با 1000 خروار غله و لشکری درخور جنگ به جانب مرو گسیل داشت تا کار آن را به نظم کند.

و از این سوی وزیر نظام از پس این وقایع به نظم شهر مشهد پرداخت و علما و فضلا را مکاتی به سزا نهاد و اهل حرفت و صنعت را نوازشی به نهایت کرد؛ و زنان شباره و پسران بدکاره را از خانه ها و حمامها برآورد و از شهر بیرون شدن فرمود. آن گاه همه روزه به نظم روضه مقدسه و بقعه مبارکه پرداخت و نقاشات و صورتگران را حاضر ساخت تا سقف و جدران قبه شریفه را که به زینت کردن و آن مصرعین باب مرصع را که در فتنه حسن خان سالار از جواهر شاهوار عربان کردند، دیگر باره به جواهر رنگین ترصیع داد و به جای خود نصب کرد. و 4 باب روضه مقدسه را با نقره خام لوح بست و هر دو صحن مقدس را از سنگ رخام فرش گسترانید و تمامت حجرات را با مصباحها و چراغدانهای بلور و قندیلهای تابناک فروخته داشت.

و کتب موقوفه کتابخانه را که از کمال اندراس قریب به انحما و انطماس بود، به تمامت تذهیب کرد و مرمت نمود.

و خیابان علیا و سفلی را به دست بنایان و حجّاران با خشت پخته و سنگ خام عمارت کردند و نهری خوشگوار از میان خیابان تا صحن مقدس جاری داشت و از طرف شمال خیابان بازاری که 160 باب دکان داشت، بنیان کرد و کاروانسرائی از جانب صحن جدید برآورد

و منافع این بازار و کاروانسرا را که معادل 700 تومان زر مسکوک بود، به روضه مطهره موقوف داشت.

و دیگر مسجد گوهرشاد را آباد ساخت و مدرس طلاب را به نظم کرد و مسجد محراب خان را عمارت نمود.

آمدن بزرگان سرخس نزد فرمانفرما

در این وقت مسموع شد که قافله [ای] از بخارا که آهنگ مشهد مقدس داشتند، بعد از ورود به سرخس از بیم جان و نهب اموال قدرت حرکت نیافته اند، از بهر آنکه طایفه آقتمش دل بر غارت ایشان نهاده اند. با اینکه جماعت تqtتمش بدان سرند که کاروانیان را به سلامت عبور داده، به شهر مشهد رسانند هنوز نیروی سفر کردن ندارند.

بالجمله چون این خبر سمرگشت، وزیر نظام چنان صواب شمرد که مردم سرخس را کیفری کند، پس به صلاح و صوابدید او شاهزاده فرمانفرما تجهیز لشکر کرد و سفر سرخس را تصمیم عزم داد. چون آن قصه به اهالی آن بلده رسید، دانستند که با او نبرد ساختن خویشتن را به معرض هلاک در انداختن است پس از پی چاره میان استوار کردند و اراض خان و غوشید خان و رحمن قلی خان و صوفی خر و سایر بزرگان سرخس همدست و همداستان به حضرت شاهزاده شتافتند و جبین ضراعت بر خاک آستان نهاده، معروض داشتند که:

ما از پیشین زمان در نزد سلاطین ایران تقدیم خدمت کرده ایم و هزارگونه نعمت برده ایم، هم اکنون از ملك الملوك عجم بزرگتر پادشاهی ندانیم و از چاکری او سر فخر و مباهات به اوج کیوان رسانیم. اینک قبیله آقتمش و تqtتمش هریک 12 طایفه و هر طایفه 1000 خانوارند، اگر از کارداران دولت مورد التفات شوند در تقدیم خدمت جان و سر دریغ ندارند و اسیران سرخس را رها سازند و بر ذمت گیرند که تجار بخارا و دیگر ممالک در تمامت مسالک به سلامت عبور کنند، بعد از تقدیم چندین خواستارند که چون مواشی مردم سرخس به محال مشهد از بهر علفچر شود فرمانگزاران آن مملکت

با ایشان همان معاملت کنند که با رعایای مشهد دارند.

فرمانفرما مسؤل ایشان را با اجابت مقرون داشت و بفرمود 24 خانوار از اشراف آقتمش و تقتمش از بهر گروگان کوچ داده، به مشهد مقدس اقامت فرمودند و محمد خان را با چند سوار گسیل سرخس داشت تا برفت و کاروانیان را به مشهد آورد.

فتح قلعه کلات به تدبیر وزیر نظام

این هنگام وزیر نظام دفع جعفر آقای کلاتی را در خاطر گرفت و آن مردم که از کلات به مشهد متردد بودند، دیدار همی کرد و ایشان را گفت:

جعفر آقا که از دین و دولت بیگانه است تا چند به جوار شما خواهد زیست؟ از يك سوی پادشاه اسلام را از در بی فرمانی است؛ و از دیگر سوی از شریعت خیر الانام گریزنده است چنانکه مردم شیعی را اسیر گرفته به معرض بیع ترکمانان درمی آورد و اینکه من از برانگیختن لشکر و تاختن بدان اراضی تقاعد می ورزم از بهر آن است که مردم کلات در میانه پیمان ابطال نشوند و اگر شما طریق سلامت خواهید خویشان بر وی بشورید او را دفع دهید؛ و اگر نه در پایان امر به گناه او کیفر خواهید یافت.

روزی چند بدین گونه با بزرگان کلات مواضعه همی نهاد، تا از مخالفت ایشان با جعفر آقا مطمئن خاطر گشت، آنگاه آقاسی خان خوری و رضا خان کوارشکی و رحیم خان چوله را با 2000 تفنگچی مأمور به کلات نمود؛ و ایشان ایلغارکنان تا کلات کوچ دادند و از گرد راه دروازه نفتی و دروازه ارغون شاهی را فروگرفتند. و چون این خبر به مردم کلات رسید، ایشان نیز بر جعفر آقا بشوریدند و از هر کنار جماعتی انجمن شده، هایاهوی در انداختند. جعفر آقا چون چنان دید، عظیم وحشت زده گشت و در زمان برنشسته با 4 تن برادر و 10 سوار طریق فرار پیش داشت و تا در خیوق شتابزده برفت و به محمد امین خان والی خوارزم پیوست و با او زیست تا در جنگ سرخس مقتول شد، چنانکه عنقریب مذکور می شود.

بالجمله بعد از فتح کلات به صلاح و صوابدید وزیر نظام، جواد خان شقاقی با 400 تن سوار و بهادر خان دریجزی پسر عباسقلی خان با جماعتی از سپاهیان به حفظ و حراست قلعه کلات مأمور گشت. و از این سوی چون خبر فتح کلات و نظم حدود خراسان پراکنده گشت، 150 تن از بزرگان سرخس به مشهد مقدس آمده، اظهار اطاعت و انقیاد کردند؛ و شاهزاده فرمانفرما آهنگ کلات فرمود. وزیر نظام بیم کرد که مبادا بعد از بیرون شدن شاهزاده، مردم سرخس عقیدت خویش را دیگرگون کنند و در کار کلات خللی اندازند، از بهر آنکه چون فرمانگزار خراسان ضعیف شود و با ایشان بیشتر به رفق و مدارا باشد.

مع القصه وزیر نظام به این اندیشه تمامت این 150 تن را مأخوذ داشته محبوس نمود؛ و از پس آن فرمانفرما با 3 فوج سرباز و 10 عراده توپ به جانب کلات کوچ داد. و از آن سوی چون مردم سرخس گرفتاری بزرگان خویش را بدانستند، اراض خان و غوشید خان و رحمن قلی خان با جماعتی از مردم خود راه کلات پیش داشتند و به حضرت شاهزاده پیوسته تقدیم خدمت کردند و جمعی از شناختگان خود را به گروگان سپردند و گرفتاران را رها ساختند.

این وقت شاهزاده با خاطر آسوده، کار کلات را به نظم کرد و میرزا ابراهیم خان سرتیپ افواج خمسه را با 2 فوج سرباز به حکومت آن بلده بازداشت. و از آنجا خیمه بیرون زد و آهنگ اراضی اتو و عشق آباد و آخال کرد. امیر خان سرتیپ سواره قورت - بیگلو و جواد خان سرکرده سوار شقاقی را به مقدمه سپاه روان داشت و آن روز که به عشق آباد در می آمد، ترکمانان انجمنی کرده، از برای لشکریان کمین نهادند و با امیر خان دچار شدند و بانگ گیرودار درانداخته يك ساعت بر زیادت رزم ساختند. و ترکمانان تاب درنگ نیاورده هزیمت شدند و لشکر از دنبال ایشان بشتافت؛ و چند نیزه سر و چند تن اسیر از آن جماعت بگرفت.

تخریب قلاع ترکمانان به حکم فرمانفرما

در این وقت شاهزاده نیز با سپاه سواره و پیاده برسید و در عشق آباد فرود شد.

ترکمانان چون خبر ورود او بشنیدند، مراتع و مرابع خویش را بگذاشته به محال بعیده فرار کردند. چندانکه شاهزاده لشکر به طلب ایشان برگماشت هیچ کس از آن جماعت دیدار نشد. پس بفرمود 36 حصن حصین و قلاع متین که ترکمانان با غلات و حبوبات انباشته به جای گذاشته بودند، لشکریان فروگرفتند و با تمام آذوقه و علوفه آتش در زدند و دیوارها را با خاک پست کردند و از آنجا مراجعت به مشهد مقدس نمود، و صورت حال را معروض کارداران دولت داشت.

شاهنشاه ایران او را به يك قبضه كارد که مرصع به الماس بود تشریف کرد و بزرگان سپاه را مانند میرزا ابراهیم خان سرتیپ سوار خمسه و محمد حسن خان سرتیپ فراهانی و امیر حسین خان برادر سام خان ایلخانی و سعادت قلی خان پسر سلیمان خان دریجری و جواد خان سرکرده سوار شقاقی و باقر بیگ نایب توپخانه مورد اشفاق ملکانه داشت و از برای هر يك جداگانه به صحبت علی محمد بیگ یاور خلعتی انفاذ فرمود.

و از آن سوی بعد از بیرون شدن فرمانفرما از کلات، جعفر آقای کلاتی که به خوارزم پناهنده شد به استظهار خان خوارزم به قریاب آمد و 1000 سوار قریابی برداشته، بر سر کلات تاختن برد. فوج میرزا ابراهیم خان خمسه که دیدبان طرق بودند، ایشان را دیدار کرده رزم بیپوستند؛ و این خبر به میرزا ابراهیم خان فرستادند و او بی توانی با مردم خود بتاخت و جنگ درانداخت. مدت 5 ساعت این مقاتلت به درازا کشید، برادر جعفر آقا و 100 تن از مردم او مجروح و مطروح شدند و بقیة السیف طریق هزیمت گرفتند.

مع القصه بعد از ورود فرمانفرما به مشهد مقدس دیگر باره اراض خان و بزرگان سرخس با خدمت فرمانفرمای حاضر شدند و کمر خدمت بر میان استوار کردند؛ و بر ذمت نهادند که هر وقت حکمران خراسان فرمان دهد، تجهیز لشکر کرده حاضر شوند؛ و از حدود عراق تا هرات هرگاه مالی از زایران و

مجتازان عرضه غارت شود یا کسی را اسیر گیرند پایدانی و ضمانت بر ایشان باشد.

و از این جا بود که چون کاروان از هرات به مشهد کوچ می داد و در کوهستان هرات محمد شیخ با سواره قریابی آهنگ ایشان کرد و کاروانیان را اسیر گرفته و اموال آن جماعت را حمل همی داد؛ چون این خبر به سرخس بردند، به حکم معاهده [ای] که نهاده بودند 500 سوار جرّار برنشسته بیرون شتافتند و از جانب دیگر بابا خان و محمد رضا خان هزاره با سواره جامی و خوافی و هزاره جنبش کرد و همچنان صید محمد خان ظهیر الدوله گروهی را از هرات مأمور داشت تا کاروانیان را از آسیب ترکمان محفوظ دارند.

نخستین لشکر دولت ایران و سپاه هرات یکدیگر را دیدار کرده، متفقاً بر سر ترکمانان تاختن بردند. در اراضی باخرز نیران جنگ مشتعل گشت و بانگ گیرودار بالا- گرفت و بسیار کس از ترکمانان مقتول و مجروح گشت، ناچار اسیران را با اموال و ائقال گذاشته، طریق فرار برداشتند و چون راه با هرات نزدیک بود افغانان 25000 گوسفند و 51 تن اسیر و دیگر چیزها که از ترکمانان مأخوذ افتاد به هرات حمل دادند. از این سوی چون لشکریان باز شدند و این خبر به مشهد مقدس آوردند، وزیر نظام، میرزا محمد علی دبیر خود را به جانب هرات رسول فرستاد تا تمامت اسیران را مأخوذ داشته رها ساخت.

آمدن ترکمانان بر سر قریه افریزه

از پس آن دیگر باره ترکمانان انجمن شدند و 500 سوار از ابطال رجال گزیده ساخته، به اراضی قوشخانه تاختن آوردند و اطراف قریه افریزه را فروگرفتند و از جانب دیگر 3000 سوار در کمینگاه بازداشتند تا مردم خراسان از هر جانب محال خویش را گذاشته به دفع این 500 سوار پردازند و مشغول بدیشان شوند. این وقت آن 3000 سوار، کمین بگشایند و هر جا را بخواهند مرد و مال برابند.

مع القصه مردم افریزه با آن 500 سوار از در گیرودار بیرون شدند و

حصار خویش را از شر ایشان محفوظ بداشتند. ترکمانان چون تسخیر حصار را صعب دیدند، به زراعت جایها در رفتند و خرمنهای مردم افریزه را آتش در زدند و مواشی ایشان را از مراتع براندند.

چون این خبر به یزدانوردی خان برادر سام خان ایلخانی رسید، نخستین کس به حاجی خان بیگ نایب قوشخانه فرستاد تا مردم خود را فراهم کند و به مدد مردم افریزه بیرون فرستد؛ و قدرت الله آقا را نیز از دنبال با گروهی از سوار و شمشالچی مأمور داشت و همچنان مردم خیرآباد به مدد اهل افریزه برسیدند. چون لشکر همه در افریزه فراهم شد آن 500 سوار پشت با جنگ دادند.

اما از آن سوی چون خیرآباد از لشکر تهی گشت 3000 سوار ترکمان بر ایشان تاخت و اطراف قلعه خیرآباد را پره زد و زنان خیرآبادی با قلیلی از مردان خیرآبادی که به جای بودند، به مدافعه برخاستند و از فراز باره و بروج قلعه رزم همی دادند. ترکمانان شکسته شدن از زنان را عار همی داشتند، لاجرم از چارسوی یورش افکندند و نردبانها نصب کرده بر بروج قلعه عروج کردند، از آن سوی زنان 30 تن از ترکمانان را گردن بزدند و از فراز باره به زیر افکندند و جماعتی را در اطراف قلعه هدف گلوله ساختند و از کنار قلعه بازپس بردند.

در این هنگام این خبر در افریزه سمر شد، قدرت الله آقا و حاجی خان بیگ راه خیرآباد پیش داشتند و با 400 سوار ایلغارکنان برسیدند و از گرد راه با آن قلیل مردم جنگ در انداختند و چون شیران صید دیده از یمین و شمال بتاختند و 3000 سوار ترکمان را هزیمت کرده، از قفای ایشان ترکتاز نمودند؛ چندانکه از اراضی خراسان بیرون شدند.

آن گاه لشکریان مراجعت کرده به نزدیک یزدانوردی خان آمدند و او 20 نیزه سر و 6 تن ترکمان به حضرت دار الخلافه فرستاد و کارداران دولت او را به نشان اول سرهنگی و حمایل سفید تشریف کردند.

از پس آن ترکمانان در اراضی اناک بنیان قلعه [ای] کردند تا در آنجا ساز و

سلاح جنگ و آذوقه و علوفه لشکر فراهم کرده سیقناقی از بهر خود بدر آرند و از آنجا هر وقت به صلاح نزدیک باشد از برای قتل و غارت مسلمانان بیرون تازند. محمد رحیم خان شادلو نایب بزنجر، چون از این قصه آگاه شد، با جماعتی از مردان جنگ آهنگ ایشان نمود؛ و چون تسخیر قلعه صعوبتی عظیم داشت در آن محال لختی از یمین و شمال بتاخت و 15 تن از ترکمانان را اسیر ساخت. اهالی قلعه برنشستند و از قفای او بتاختند و چون از قلعه بعید افتادند، محمد رحیم خان عنان برتافت و جنگ پیوست و در آن گیرودار 40 نیزه سر و 30 تن اسیر و 100 سر اسب غنیمت یافت و بقیة السیف هزیمت شدند. لاجرم محمد رحیم خان چون برق و باد دنبال ایشان بگرفت و چنان بر آن جماعت کار صعب انداخت که مراجعت به قلعه نتوانستند کرد. ناچار قلعه را بگذاشتند و بگذشتند.

و هم در این سال شاهزاده محمد یوسف افغان که از جانب کارداران دولت نظام حدود جام با او تقویض داشت، جمعی از مردم خود را به اراضی اٹک مأمور نمود تا برفتند و 20000 سر گوسفند و 15 تن اسیر از ترکمانان دستگیر نمودند. چون لختی راه برانندند انبوهی از ترکمانان از قفای ایشان برسیدند و به کار مقاتلت و مبارزت درافتادند.

بعد از گیرودار فراوان و قتل چند تن ترکمان، یک نیمه گوسفندان را استرداد نموده، به جانب اٹک مراجعت نمودند.

و همچنان مطلب خان تفنگدار پادشاهی سرکرده سواره و تفنگچی کوداری و بسطامی و عرب و عجم که حراست طرق خراسان بر ذمت او بود، مسموع داشت که جمعی از ترکمانان از برای زایران مشهد مقدس کمین نهاده اند، لشکری برداشته بر ایشان تاختن کرد و 10 نیزه سر و 4 تن اسیر از آن جماعت بگرفت و ایشان را هزیمت نمود و سرها را با اسرا روانه دربار پادشاهی داشت.

تقویض وزارت شاهزاده امیر نظام به میرزا علی خان

و هم در این سال میرزا علی خان پسر صدر اعظم که از هنگام خردسالی، خرد پیران سالخورده داشت و از کن کودکی با وقار شیخوخت دمساز بود، به وزارت روشن ستاره سپهر سلطنت و تابان آفتاب فلک خلافت شاهزاده آزاده امیر محمد قاسم

خان امیر نظام سرافراز گشت.

و هم در این سال مهر علی خان برادرزاده صدراعظم که سر تیپ افواج فارس بود شجاع الملك لقب یافت و سپاه فارس به تمامت در تحت فرمان او آمد.

باریابی شارژدفر روسیه

و هم در این سال موسیو انچکوف شارژدفر دولت روسیه سه شنبه شانزدهم رمضان به حضرت دار الخلافه آمد و پرنس دالغورکی وزیر مختار دولت روسیه بعد از 3 روز او را برداشته به تقبیل آستان پادشاه ایران نصرت کرد.

خلعت کردن شاهنشاه ایران دوست محمد خان و سایر حکام افغانستان را

و همچنان دلاور خان فرستاده رحمدل خان برادر والی قندهار از مملکت خراسان شرقی، بیست و هفتم رمضان برسید و عریضه و پیشکش خود را برسانید و جعفر قلی خان کابلی که از قبل امیر دوست محمد خان فرمانگزار کابل به حضرت دار الخلافه رسیده بود، رخصت مراجعت یافت و به خلعت دوست محمد خان، جبهه ا [ی] با شمسه مرصع و یک سر اسب تازی با زین زر عنایت رفت. و محمد افضل خان و غلام - حیدر خان پسرهای او را کارداران دولت جداگانه تشریف کردند. و همچنان سردار - صالح خان از جانب صید محمد خان ظهیر الدوله حاکم هرات با عریضه و چند سر اسب ختلانی به تقبیل سده سلطانی برسید و مورد نواخت و نوازش آمد.

مراجعت سفیر عثمانی

و هم در این سال احمد و فیک افندی ایلچی کبیر دولت عثمانی که شرح حالش مرقوم شد روز شنبه بیست و نهم ذیقعه رخصت مراجعت به اسلامبول یافته، حیدر افندی مستشار خود را به جای خود به مصلحت گزاری بگذاشت و کارداران دولت ایران او را به نشان مکمل به الماس و مصور به تمثال شاهنشاه و حمایل مخصوص تشریف کردند و تبعه سفارت روم که به ملازمت خدمت او مراجعت می کردند مانند عاصم افندی و نعمان افندی و خالد افندی و مختار افندی هر یک جداگانه به نشانی و خلعتی قرین افتخار آمدند.

تغییر سفرا

و هم در این سال میرزا عبد الرحیم نایب اول وزیر دول خارجه مأمور به سفارت اسلامبول و اقامت در آن بلده آمد؛ و میرزا حسن خان کارپرداز اول سفارت ایران روانه تفلیس گشت و شفیع خان که سفیر و مقیم لندن بود رخصت مراجعت یافت و یکشنبه نهم شعبان وارد طهران گشت.

اشاره

در سال 1271 هجری چون يك ساعت و 4 دقیقه از روز چهارشنبه دوم شهر رجب برگذشت، مطابق سنه توشقان نیل ترکی شمس از برج حوت به بیت الشرف حمل تحویل کرد و ملك الملوك عجم ناصر الدین شاه قاجار بساط عیش و سامان عید به ساز آورد و چاکران درگاه را به بذل زر و سیم و خلاع گرانها شادکام ساخت و در مبدای این سال نخستین قصه خان خوارزم و قتل او طلیعه نصرت و اقبال گشت چنانکه به شرح می رود.

ذکر حدود خوارزم و فرمانگزاران آن مملکت

همانا مملکت خوارزم از جانب جنوب غربی با خاک استرآباد پیوسته می شود و جنوب شرقی آن با مرو می پیوندد؛ و چون این مملکت از این سوی جیحون است، از ممالک ایران به شمار می رود و همواره خوانین اوزبک که در مملکت خوارزم حکومت می کرده اند، از چاکران سلاطین ایران شمرده می شدند و سر بر خط فرمان داشتند. و اگر وقتی سر از فرمان برتافتند کیفر یافتند، چنانکه در زمان دولت سلطان محمد صفوی، جلال خان پسر محمد خان اوزبک طریق طغیان و عصیان سپرد و بدست مرتضی قلی خان حاکم مشهد مقتول گشت. و هنگامی که عبد الله خان شیبانی به خوارزم استیلا یافت، حاجی محمد خان حاکم خوارزم به حضرت شاه عباس پناهنده گشت و شاه عباس در سال 1006 تاریخ هجری/ 1597 م سفر خراسان کرد و حاجی محمد خان و عرب سلطان پسرش را در خوارزم منصوب ساخت و دشمنان ایشان را برانداخت.

چون نوبت سلاطین صفویه منقضی گشت و خللی در کار ملك بادید آمد، نادر شاه افشار در تخت ملك جای کرد و آن هنگام که سفر خوارزم پیش داشت و

ایلبارس را که نسب به فاضل اویناق و محمد امین اویناق می برد مقهور و مقتول نمود و محمد طاهر خان پسر محمد ولی خان اوزبک را حکومت خوارزم داد، چنانکه تفصیل حال هر یک از ایشان در جای خود به شرح خواهد رفت.

بعد از دولت نادر شاه قبایل یموت بر خوارزم دست یافتند و حکمرانان آن اراضی به فقرات گریختند و از آنجا ایلندر خان پسر عوض ایناق بن محمد امین در سال 1210 ه. / 1795 م لشکری فراهم کرده بر سر خوارزم تاختن آورد و در رزم او قبایل یموت هزیمت شدند و به اراضی گرگان گریختند؛ و از گرگان اعداد کار کرده، دیگر باره راه خوارزم پیش داشتند و در منزل غنقه چاشکن میدان مبارزت راست کردند و در این کُرت نیز شکسته شدند و از آن پس حکومت خوارزم بر ایلندر راست بایستاد. و بعد از 2 سال برادرش محمد رحیم خان در سال 1212 ه. / 1797 م در مملکت خوارزم حکمران آمد و 27 سال فرمانفرما بود، و بعد از او پسرش اللهقلی خان در سال 1239 تاریخ هجری / 1824 م به جای او نشست و مدت 18 سال حکومت داشت. و چون او رخت از جهان بیرون برد، رحیم قلی خان برادرش مملکت خوارزم را به تحت فرمان کرد و مدت 5 سال زمان یافت.

آن گاه محمد امین خان بن الله قلی خان بن محمد رحیم خان بن عوض ایناق بن محمد امین ایناق بن فاضل ایناق بن ابو الغازی بن اسفندیار بن عرب محمد سلطان بن جاجیم خان ابن تولی خان بن چنگیز خان در خوارزم فرمانروا گشت؛ و در سال 1262 ه.

/ 1846 م حکومت او محکم شد و با شاهنشاه غازی محمد شاه از طریق چاکری به یک سوی رفت. و چون آشفستگی خراسان و فتنه حسن خان سالار حدیث شد، کارداران دولت به تأدیب و تنبیه او پرداختند.

و این بیبود تا ملک الملوک عجم ناصر الدین پادشاه به تخت ملک برآمد، محمد امین خان همچنان بر استکبار و استتکاف می رفت و هرگاه عریضه [ای] به حضرت دار الخلافه انفاذ می داشت، چنان می نگاشت که پادشاه کوچکی به پادشاه بزرگی نگارد و این بیرون

قانون چاکری بود. نخست آنکه مملکت خوارزم جزو ممالک ایران است؛ و دیگر آنکه سلطان ایران را مانند محمد امین خان 20 کس چاکر افزون است که هر یک در مملکتی وسیعتر از خوارزم حکومت دارند. لاجرم کردار او بر طبع غیور پادشاه ثقیل افتاد و چند کُرت آهنگ آن کرد که لشکری ساخته به خوارزم بتازد و آن مملکت را از محمد امین خان و مردم او بپردازد. جناب اشرف صدراعظم معروض داشت که:

از برای جنگ محمد امین خان بیرق افراختن و لشکر تا به خیوق تاختن رنجی بزرگ و زحمتی بسیار است چه این راه را هیچ گونه گیاه و میاه بدست نشود. از برای حمل آذوقه و علوفه و آب گنجی بزرگ بذل باید کرد؛ و بعد از فتح خوارزم سودی که برابر این زیان باشد بهره نتوانیم یافت. اگر فرمان رود در ازای تیغ و سنان، کلک و بنان به کار در آورم و به جای توپ باره کوب چند سطر مکتوب نگار دهم و محمد امین خان را از بیخ و بن براندازم.

شاهنشاه ایران مسئول او را با اجابت مقرون داشت. پس صدراعظم کلمه [ای] چند رقم کرد و مردم مرو و سرخس را به بخشایش و بخشش شاهنشاه ایران مستمال ساخت و میرزا فضل الله وزیر نظام را نیز آگهی فرستاد تا با مردم مرو و سرخس طریق رفق و مدارا پیش داشت، چندانکه مردم مرو و سرخس مطمئن خاطر شده، یک باره از خان خوارزم بگشتند و خود به مشهد مقدس آمده، از کارداران دولت طلب حاکمی و عالمی کردند، چنانکه از این پیش مرقوم افتاد.

لشکر کشیدن خان خوارزم به مرو و سرخس

اما محمد امین خان به همان کبر و خیلا که در دماغ داشت وقتی به طلب زکوة سفر مرو کرد و سپاه حسام السلطنه او را بشکست، تفصیل این قصه نیز مذکور شد و همچنان کس به طلب زکوة روانه سرخس داشت و مردم سرخس فرستاده او را بکشتند. این هنگام خشم او جنبش کرد و دل بر آن نهاد که خاک مرو را به باد دهد و مردم سرخس را بدین گناه تباه سازد. و از این سوی نیز چنان افتاد که بالای قحط و غلا در مرو بالا گرفت و لشکری که از جانب کارداران دولت برای حفظ و حدود مرو در آن بلده اقامت داشتند زیستن نتوانستند کرد و ناچار مراجعت به مشهد مقدس نمودند، این نیز خان خیوق را قویدل ساخت

و فرمان کرد تا لشکر فراهم شوند و رسولی به نزدیک حکومت خان والی میمنه فرستاد و استمداد کرد.

حکومت خان پسر خود را با 1000 سوار جرّار به درگاه او گسیل داشت و محمد شیخ سردار با 2000 سوار بسیج سفر کرد و عبد الله خان پسر عمش لشکر اوزبک را عرض داد و بیگ مراد بای تکه، ترکمانان قریاب را به نظام کرد و جعفر آقای کلاتی که بدو پناه برده بود، هیچ دقیقه از تحریک و تحریض سپاه مهمل نگذاشت.

مع القصة محمد امین خان از خیوق خیمه بیرون زد و 40000 مرد جنگی از اوزبک و ترکمان عرض لشکر داد و 10000 شتر از برای حمل آب گزیده ساخت و آذوقه و علوفه سپاه را بر 20000 شتر بار کرد و کوچ بر کوچ طی مسافت نمود و تا بلده مرو عنان باز نکشید و بعد از ورود به مرو، خطی به بزرگان سرخس نوشت و رسولی بدیشان فرستاد که بی توانی راه حضرت گیرید تا شما را دیدار کنیم و در اخذ زکوة و نظم امور شما از در بصیرت باشیم. مردم سرخس رسول او را باز فرستادند و سفر مرو را همه روزه به مماله و تسویف دفع دادند.

محمد امین خان چند کتّ تجدید رسول کرد و مکتوبی چند از در بیم و امید انفاذ داشت و فرستادگان او بی نیل مرام باز شدند، لاجرم در خشم شد و گفت اگر حاضر شدن به حضرت من بر شما صعب می نماید سفر سرخس بر من سهل باشد. و بفرمود تا لشکر ساخته سفر شد و از مرو خیمه بیرون زد.

چون این خبر به مردم سرخس رسید، بی توانی عریضه [ای] نگار کرده، به دست مسرعی سبک سیر انفاذ حضرت شاهزاده فریدون میرزای فرمانفرما داشتند که ما به پشتوانی کارداران دولت ایران و مکتوب میرزا فضل الله وزیر نظام که بر حسب حکم صدراعظم به نزدیک ما فرستاد، سر از اطاعت خان خیوق بیرون کردیم و فرستاده او را عرضه هلاک و دمار داشتیم، اینک خان خیوق به مکافات کردار ما با 40000 سوار جرّار در می رسد و گرد این بلد را با سم ستور به گردون می برد. اگر حفظ و حراست ما را واجب دانسته اید لشکری در خور این جنگ به نزدیک ما گسیل سازید.

فرمانفرما غره جمادی الاخره چون این قصه بدانست، سفر سرخس را تصمیم عزم داد و به فراهم شدن لشکر فرمان کرد. وزیر نظام در اندیشه رفت که مبادا قبل از رسیدن فرمانفرما به سرخس خان خیوق رکضتی فرماید و بدان بلده دست یابد، لاجرم حسن خان سبزواری را طلب ساخت و 400 سوار از مردان کارزار ملازم خدمت او نمود و گفت از این جا ایلغارکنان تا به سرخس ترکتاز کن و مردم آن اراضی را از رسیدن شاهزاده با لشکر سواره و پیاده آگهی ده و بگو جماعت اوزبک کدام سگ باشند که با لشکر ایران که شجاعت شیران را به بازی شمارند نبرد آزمایند؛ و ایشان را قویدل بدار تا لشکریان در رسند. این بگفت و او را روانه داشت و حسن خان به سرعت سحاب و شهاب رهسپار گشت.

اما از آن سوی خان خیوق با آن سپاه بزرگ روز بیست و هفتم جمادی الاخره به کنار سرخس آمد و سراپرده خویش راست کرد و همی خواست تا بی آنکه گردی انگیخته شود و خونی ریخته گردد، مردم سرخس را به تحت فرمان آرد، چند کَرَت رسول به میان شهر فرستاد و مردم را فراوان بیم و امید داد؛ و سخنان او به هیچ گونه مفید نیفتاد. لاجرم نیران خشم او زبانه زدن گرفت و یک باره دل بر جنگ نهاد و خواست تا پیش از آنکه سپاه ایران در رسد کار سرخس را یکسره کند، پس بفرمود 5000 سوار از لشکرگاه بیرون شده راه با قلعه نزدیک کردند. مردم سرخس نیز برج و باره استوار کرده 5000 سوار از شهر بیرون شدند و با ایشان رزم دادند و سپاه اوزبک را شکسته کردند و چند عراده توپ صف شکن و 500 قبضه شمشال و اسب و شتر فراوان از ایشان بگرفتند.

یک دو روز دیگر کار بدین گونه رفت و همه روزه سپاه اوزبک هزیمت شد؛ لکن چون لشکر خان خیوق فراوان بود و علف و آذوقه در شهر اندک به دست می شد، مردم سرخس در خاطر نهادند که با او از در مصالحت و مسالمت بیرون شوند؛ اما حسن خان سبزواری پنجشنبه نوزدهم جمادی الاخره وارد لشکرگاه محمد حسن خان سرتیپ شد و در آنجا سواران خود را بازدید ساز و برگ کرده،

روز دیگر راه سرخس پیش داشت و صحبت بیگ ساروقی و اوزبیگ قلیچ و صفرك را که از سرداران ترکمان بودند با 5 سوار ترکمان دلیل راه ساخته، تاختن نمود و از رباط ماهی بیرون شد؛ نيمروز به پای برج قراول مزدوران رسید و با ترکمانان از بهر مشاورت طریق محاورت سپرد تا کار شتاب و درنگ باز داند و آهنگ سرخس را از راهی ایمن اختیار کند.

در پایان کار اقامت در آن ارض را نابهنگام دانستند و 4 سوار ترکمان و 4 تن قزلباش به منقلای سپاه بیرون فرستاده، خود نیز برنشستند و تا آب دوبرار براندند. در آنجا 9 تن سوار از قراولان لشکر خوارزم ایشان را دیدار کردند و باز شتافتند تا به لشکر خویش آگهی برند.

حسن خان چون این بدانست بر عجل و شتاب بیفزود و از آنجا تا سرخس که 4 فرسنگ مسافت بود، به ترکناز برفت و يك ساعت از آن پیش که سپیده صبح سر برزند به شهر سرخس درآمد. قوشید خان و رحمن قلی خان و تمامت بزرگان شادخاطر شدند و دل قوی کردند.

هم در آن روز چون آفتاب يك نیزه بالا از افق صعود کرد، جماعتی از سواران خوارزم از طرف شمال قلعه سرخس حمله افکندند و سپاهی بزرگ از جانب جنوب با توپخانه جنبش نمود و مردم سرخس نیز ساخته جنگ شدند و حسن خان با اینکه 18 فرسنگ تاخته بود، تقاعد نوزید و سواران خود را برداشته با لشکر سرخس نیم فرسنگ پذیره جنگ گشت و در برابر دشمن صف راست کرد. نخستین يك تن سوار خوارزم فتحباب رزم را اسب برجهاند و لختی از چپ و راست بتاخت. در این وقت يك تن از مردم حسن خان به روی او درآمد و در اول حمله او را هزیمت کرد. لشکریان چون این بدیدند از دو جانب جنبش کردند و درهم افتادند و مدت 5 ساعت با هم بگشتند و از هم بگشتند. ناگاه پسر اراض خان، بیگ مرادبای را که از بزرگان خوارزم بود دیدار کرد، راه نزدیک کرده او را هدف گلوله تفنگ ساخت و از اسب درانداخت. صفرك چون این بدید، اسب براند و سر او را از تن دور کرد.

بالجمله در این کارزار از

مردم خیوق 300 سوار به خاک افتاد و از این سوی قربانعلی بیگ مروی که مردی دلاور بود اسبش از پای درآمد و خود نیز جراحت یافت، او را از میدان جنگ به یک سوی بردند و همچنان میرزا غلام از مردم حسن خان زخمی گشت و دیگر میر احمد خان را زخمی از نیزه و جراحی از شمشیر برسید و اسب قوشید خان نیز نابود گشت. و هم در آن حربگاه 2 عراده توپ و بسیار آلات حرب و ضرب از سپاه خیوق غنیمت گرفتند. و این وقت هر دو لشکر دست از جنگ بازداشتند.

اما چون مردم سرخس به سبب کثرت عدو و قلت عدد بیمناک بودند در دل داشتند که با خان خوارزم از در مصالحت بیرون شوند. حسن خان چون این بدانست گفت:

خاطر مشوش مدارید و این جنگ را با من گذارید، اگر شما را نصرت کردم و مظفر آوردم کامروا باشید و اگر نه از در مصالحت بیرون شوید.

سخن بر این نهادند و آن شب را به پای آوردند.

اما فرمانفرما از دنبال حسن خان حکم داد تا 500 سوار به سرعت برق و باد خود را بدو رسانند و محمد حسن خان سرتیپ فوج فراهانی را با دو فوج فراهانی و یک فوج گروس و 4 عراده توپ و 500 سوار دیگر بفرمود تا شتابزده راه سرخس گیرند و خویشتن روز هفدهم جمادی الاخره آهنگ راه کرد. علیقلی خان میرینج با افواج خویش و سام خان ایلیخانی با سوار خراسانی و سلیمان خان دریجزی با سواران خود و جواد خان با سوار شقاقی و محمد حسین خان سرهنگ با فوج گروس و بیوک خان سرهنگ با فوج [...] ملازم رکاب شدند. بالجمله با 10000 تن مرد لشکری از سرباز و سواره عراقی و خراسانی و 10 عراده توپ به آهنگ سرخس راه برگرفت. از قضا آن 500 سوار که از پیش می تاخت یک روز بعد از ورود حسن خان سبزواری وارد سرخس شدند. و هم در آن روز بود که حسن خان جنگ اوزبک را بر ذمت نهاده بود. لاجرم از بامداد اعداد کار کرده با مردم خود از دروازه شهر بیرون شد.

و از آن سوی چون محمد امین خان از رسیدن حسن خان و سپاه ایران آگهی یافت، بیم کرد که مبادا فرمانفرما نیز از دنبال در رسد و کار صعب افتد؛ و همچنان از شکستن لشکری که از پیش بر سر سرخس فرستاده بود خشمی به کمال داشت، لاجرم روز دوشنبه سلخ جمادی الاخره بفرمود تا لشکرها بتازند و همه گروه رزم آغازند و از آن پیش که لشکری بزرگ به مدد رسد کار سرخس را يك سره کنند. و اسب بخواست و بر نشست و 40000 لشکر اوزبک و ترکمان و جمشیدی و قریابی و تیمنی و میمنه و شبرقان و سالور در حرکت آمد و تا ظاهر سرخس براند و بر پشته [ای] که به قانلو تپه مشهور است و از جانب شرقی دو تیر پرتاب تا سرخس مسافت دارد فرود شد و خیمه برافراخت. اعیان خیوق و بنی اعمام او نیز از اسب پیاده شدند و در نزد او انجمن شدند. و این هنگام فرمان کرد تا لشکر به قوت یورش سرخس را فروگیرند. مردم سرخس يك نیمه از دروازه جنوبی از قفای حسن خان سبزواری بیرون شدند و نیم دیگر از دروازه شمالی سر بر کردند و رزم لشکر خوارزم را تصمیم عزم دادند.

مقاتله خان خوارزم با لشکر خراسان و سرخس و قتل خان خوارزم

از دورویه لشکر رده برکشید و سپاهیان صف راست کرده و میمنه و میسره بیاراستند. ابطال رجال از یمین و شمال بتاختند و عرصه و مصاف را از گرد سوار و دخان تفنگ و شمخال قیرگون ساختند. جنگی صعب در میانه برفت و لشکر سرخس به پشتوانی سپاه ایران مردانه بکوشیدند، چندانکه 3000 کس از دلیران خوارزم را در آن رزمگاه به خاک و خون افکندند و 19 عراده توپ و 24 عراده صف شکن و 4 علم و 50 شمخال مأخوذ داشتند و اسب و شتر فراوان بدست کردند.

خان خیوق در سایه سراییده خود نگران این جنگ بود و ضعف لشکر خود را نظاره می کرد. بعضی از نزدیکان با او گفتند: برخیز و طریق فرار بگیر که پای ثبات لشکر از جای برفت، بیم آن است که دستگیر شویم. گفت من هرگز از ستیز و آویز مردم سرخس راه گریز پیش نخواهم داشت و دودمان چنگیز را

به ناچیز نخواهم گرفت. هنوز این سخن بر زبان داشت که يك باره لشکر خوارزم پشت با جنگ کردند و مانند گله گرگ دیده روی به فرار نهادند؛ و ایرانیان از دنبال ایشان همی بتاختند و مرد و مرکب به خاک راه انداختند؛ و هزیمتیان را از کنار قانلوته که خان خیوق بر فراز آن بود بگذرانیدند.

محمد امین خان چون این بدید هراسناک شد و حکم داد تا اسب او را حاضر کنند تا برنشیند.

از این سوی حسن خان سبزواری چون لشکر خوارزم را پراکنده یافت، عنان بگردانید و آهنگ قانلوته کرد. وقتی برسید که خان خیوق و بنی اعمام او بر اسبهای خویش برنشسته آهنگ فرار داشتند. و چون خان خیوق مانند پادشاهان اسب خود را به تاج زرین و جواهر ثمین به زینت کرده بود، در میان سواران شناخته آمد. سواران خراسانی اطراف او را فروگرفتند و قربان کل که يك تن از مردم مرو بود راه بدو نزدیک کرد. محمد امین خان مرگ را معاینه نمود و فریاد برداشت که این رافضی را از من بگردانید.

قربان کل مجال بر کس نگذاشت و پیش راند و شمشیر خویش را از سوی چپ بزد، چنانکه دهان او را تا به نزدیک گوش چاک زد. خان خیوق بدان زخم از اسب درافتاد و با سواران خراسان از در عجز و لابه و ضراعت همی گفت «مرا زنده به درگاه شاهنشاه ایران حمل دهید تا به هرچه خواهد حکم براند.» گفتند ما را به لاشه گران تو هیچ حاجت نباشد، سرت را که حملی سبک است بگیریم و به خاک راه پادشاه افکنیم.

اما سواران سرخسی و مروی و خراسانی هرکس همی خواست خویشتن سر او را از تن دور کند و به حضرت دار الخلافه آرد، از این روی در میان سواران کار به مقاتلت انجامید و 12 تن مقتول شد. در پایان امر صحت نیاز خان پسر اراض خان سرخسی سر او را از تن دور کرد و لشکریان تیغ در عمزادگان و نزدیکان او نهادند، 14 تن از بنی اعمام

او را که معروف به توره اند سر برداشتند. و قاضی خوارزم و عبد الله محرم و داروغه محرم و خدایارلی و دولت یارلی و بیگ جان دیوان بیگی و سردار بیگ جان و نیاز قلی مینک باشی و الله قلی یوزباشی و حق نظر مینک باشی و دولت نیاز یوزباشی و پسر نیاز محمد بای که از این پیش حکومت مرو داشت و پسر حکومت خان والی میمنه و همچنان ویس بای خیوقی و بیگ مراد بای تکه قریابی و سلطان تکه و محمد شیخ سردار و پسر عباس خان تکه به شمشیر دلیران بگذشتند و بر زیادت از این 32 تن بزرگان و شناختگان و 270 تن از صاحبان مناصب خوارزمی مقتول گشت و میر احمد خان جمشیدی را که صید محمد خان ظهیر الدوله با 500 سوار به اعانت خان خوارزم فرستاده بود نیز زخمی صعب برداشت و بعد از 3 روز درگذشت؛ و سردار صالح که نیز از جانب ظهیر الدوله به نزدیک خان خوارزم رسول بود، در آن گیرودار مقتول گشت. و جعفر آقای کلاتی هم در آن کارزار پایمال هلاک و دمار شدند.

بالجمله لشکریان سرکشتگان را برگرفتند و آهنگ خدمت فریدون میرزای فرمانفرما نمودند و فرمانفرما این وقت در آق دربند اوتراق داشت و محمد حسن خان سرتیپ فراهانی به 6 فرسنگی سرخس رسیده بود.

بالجمله بعد از ورود آق دربند، شب دوشنبه سلخ جمادی الاخره که روز قتل خان خیوق است فرمانفرما بفرمود تا مهدیقلی میرزا و سام خان ایلخانی و شاهزاده محمد یوسف افغان و امیر خان سرتیپ قورت بیگلو و محمد حسین خان هزاره با 2000 سوار از آق دربند تا سرخس که 15 فرسنگ است ایلغارکنان بتازند. و ایشان بعد از قتل خان خیوق هنگام غروب آفتاب برسیدند و با مردم سرخس پیوستند.

آوردن سر خان خوارزم را به درگاه شاهنشاه ایران

و از این طرف سر خان خیوق را پسر حکومت خان و نزدیکان او به نزدیک فرمانفرما آوردند و شاهزاده بی توانی عریضه [ای] نگار داده به رضاقلی خان قزوینی نایب ایشیک آقاسی سپرد و سرها را نیز تسلیم او داد تا به حضرت دار الخلافه حمل کند.

و میرزا فضل الله وزیر نظام عریضه [ای] برنگار کرده به دست مسرعی سبک سیر انفاذ درگاه شاهنشاهی داشت. شب سیزدهم رجب که شب میلاد امیر المؤمنین علی علیه السلام است مژده این فتح را معروض کارداران دولت داشت و روز پانزدهم رضاقلی خان با حمل سرها وارد دار الخلافه شد و بعد از 3 روز دیگر ملك الملوک عجم بر تخت ملك برآمد و بارعام در داد.

این فتحنامه را من بنده به بلیغ تر زبانی معروض داشتم. آن گاه به حکم شاهنشاه سر خان خیوق و یاران او را غسل دادند و کفن پوشیدند و بیرون دار الخلافه قریب به دروازه دولت با خاک سپردند و بر فراز مزار او از خشت پخته قبه [ای] کردند. اکنون بر سر سخن بازآیم.

ادامه وقایع سرخس

بعد از قتل خان خیوق، عبد الله خان پسر عم او از میان گیرودار فرار کرده و خود را به لشکرگاه رسانید و کس به نزدیک مردم سرخس فرستاد که يك امشب مرا مهلت بگزارید تا از رنج این مقاتلت برآسیم فردا بامدادان از تلید و طریف هرچه بخواهید بر وضع و شریف بذل کنم و راه خوارزم پیش گیرم. مردم سرخس این سخن را استوار داشتند و او را به کار خویش بگذاشتند. چون شب تاریک شد و سیاهی جهان را فروگرفت عبد الله خان بفرمود تا مردم او برنشستند و چندانکه توانستند زر و سیم و جواهر ثمین با خود حمل دادند و حملهای گران بریختند و به جانب مرو بگریختند، بعد از ورود به اراضی مرو معادل 150000 تومان به میان قبایل بذل کرد تا از آنجا به سلامت عبور کرده خویشان را به خیوق رسانید.

و از این سوی چون صبحگاهان فرار او مکشوف افتاد، سام خان و شاهزاده محمد یوسف و امیر خان و جمعی از مردم سرخس تا 12 فرسنگ از قفای عبد الله خان بتاختند و او را در نیافتند، ناچار مراجعت به سرخس نمودند.

و شاهزاده فرمانفرما نیز 3 روز بعد از قتل خان خیوق با 12000 تن سواره و پیاده چهارم رجب وارد سرخس گشت و 5 روز در سرخس کهنه اقامت نمود. و از آنجا یازدهم رجب

آهنگ مرو فرمود و 500 تن سوار سرخسی نیز به لشکر او پیوست. در منزل دربند خان شناختگان ساروق او را پذیره شدند و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و از برای منزلی که آب کمیاب بود شترهای خویش را با حملهای گران از آب ملازم لشکرگاه ساختند و از شاهزاده نواخت و نوازش دیدند و این هنگام وزیر نظام در شهر مشهد جای داشت و از پی هم دینار و درهم و علف و آذوقه به لشکرگاه همی فرستاد چندان که خصب نعمت در میان لشکر از شهر مشهد بر زیادت بود.

بالجمله فرمانفرما روز هیجدهم رجب وارد مرو گشت؛ و قبایل ساروق را از قریاب طلب داشت و حکم داد تا زن و فرزند و اموال ائقال خود را از قریاب برآورند. آن گاه بفرمود تا قلاع قریاب را به تمامت خراب کردند و 80 خانوار ساروقی از بهر گروگان به جانب مشهد گسیل داشت؛ و بر قبیلۀ سالور نیز حاکمی برگماشت و حکومت مرو را به خانسوار خان هزاره تفویض فرمود؛ و روز دهم شعبان از مرو طریق مراجعت برگرفت و 8 روز در کنار سرخس اوتراق کرده، دیگر باره آن بلده را به نظم کرده؛ و از آنجا عبد الجبار خان فرستاده ظهیر الدوله را تشریف کرده، روانه هرات نمود و خود کوچ بر کوچ طی مسافت کرده غره شهر رمضان وارد مشهد مقدس گشت و مجدداً به صوابدید وزیر نظام 500 سوار از برای حفظ حدود و ثغور به سفر مرو مأمور داشت.

آن گاه صورت حال را مکتوب کرده معروض درگاه شاهنشاه ایران نمود و کارداران دولت در ازای زحمت هریک از چاکران خلعتی کردند. شاهزاده فرمانفرما نشانی مکمل به الماس و مصور به تمثال شاهنشاه یافت؛ و عصائی مرصع به جواهر شاداب وزیر نظام را عنایت رفت؛ و سام خان ایلیخانی و شاهزاده محمد یوسف افغان و جعفر قلی میرزا و مهدیقلی میرزا و محمد حسین خان سرتیپ و محمد حسین خان قوللر - آقاسی و امیر خان سرتیپ و محمود خان سرهنگ و کاظم خان سرهنگ و محمد تقی خان سرهنگ و عباسقلی خان گروسی و امیر حسین خان برادر

سام خان و حاجی فتحعلی خان یوزباشی و 14 تن دیگر از قواد سپاه را به خلاع گرانبها مفتخر فرمودند و حق خدمت هیچ کس را ضایع نگذاشتند.

وقایع دیگر

و هم در این سال روز سیزدهم شهر رجب را که عید میلاد امیر المؤمنین علی علیه السلام است شاهنشاه ایران عیدی بزرگ نهاد و بساطی شاهانه بگسترد و بارعام در داد، وضیع و شریف بدین تهنیت رطب اللسان گشتند. و در میان سلاطین ایران این سنت به تذکره بماند.

و هم در این سال گل محمد خان بلوچ سر به طغیان و عصیان برآورد و قلعه ایرندجان را استوار کرده، متحصّن گشت. محمد حسن خان سردار ایروانی که این وقت حکومت کرمان داشت، نصر الله خان یاور را با جماعتی از سربازان مأمور نمود تا آهنگ او کردند و قلعه او را حصار دادند و به قوت یورش تسخیر آن قلعه را تصمیم عزم استوار نمودند. در میان آن گیرودار 14 تن از مردم بلوچ مقتول گشت و قلعه مفتوح شد.

و هم در این سال عبد الصمد میرزا برادر کهنتر شاهنشاه ایران حکومت قزوین یافت و حسنعلی خان آجودانباشی به وزارت او سرفراز گشت و حکومت ملایر و تویسرکان به شاهزاده سیف الله میرزا مفوض آمد. و همچنین شاهزاده حمزه میرزای حشمة الدوله فرمان حکومت اصفهان یافت و محمد حسن خان پیشخدمت مأمور به حکومت کاشان گشت.

حکومت عباسقلی خان پسیان در شاهرود و بسطام و قتل او

و هم در این سال برحسب فرمان عباسقلی خان پسیان به حکومت شاهرود و بسطام مأمور گشت و از دار الخلافه بیرون شده راه برگرفت، بعد از ورود بسطام به نظم آن بلده پرداخت. عباسقلی خان را غلظتی در طبع و خشونت در خلق بود، هنگام عزل و عزلت با همه کس از در فروتنی و ضراعت می زیست؛ و هرگاه به خدمتی مأمور می شد یا به منصبی نامبردار می گشت، مردم بزرگ را حشمت اهل حرفت نمی نهاد و به زخم زبان که گزنده تر از زخم سنان است، خاطرهای جراحت می کرد.

مع القصة يك روز حاجی میر هاشم بسطامی که از شناختگان آن بلده و اعیان

آن اراضی است، به سرای عباسقلی خان درآمد و به مجلس او در رفت، عباسقلی خان برآشفت و او را سقط گفت که بی اجازت چرا بدین سرای در شدی و قربت مجلس من جستی؟ هم اکنون برخیز و بی آنکه آسیبی به تو رسد، طریق خویش برگیر.

حاجی میر هاشم سخت آزرده و دل شکسته گشت و با خاطری دیگرگون از نزد او بیرون شد و درنگ خود را در شهر فرود نام و ننگ دانست، لاجرم بی توانی از شهر بسطام به آهنگ دار الخلافه راه برگرفت و با جمعی از مردم آن بلده به قاسم آباد که نیم فرسنگ تا شهر مسافت است برفت و همی خواست که کردار ناهنجار عباسقلی خان را در نزد کارداران دولت مکشوف دارد.

در این وقت قربان خان یوزباشی کوداری که او نیز از عباسقلی خان رنجیده خاطر بود بدو پیوست. چه او را از خانه خود که در کوهپایه داشت کوچ داده متوقف شهر ساخته بود. بالجمله قربان خان و چند تن از غلامان او و گروهی از مردم کوهپایه و میغانی بر او گرد آمدند و اعداد سفر دار الخلافه کردند.

در این وقت چنان افتاد که محمد قلی خان حاکم تربت که طریق خراسان می سپرد وارد شاهرود شد و عباسقلی خان او را استقبال کرد و تا کاروانسرای خیرآباد با او برفت؛ و هنگام مراجعت از مشایعت او خواست وارد شهر بسطام شود. حاجی میر هاشم و مردم او را نگریست که از قلعه قاسم آباد بیرون شده، طریق طهران پیش گرفته اند. این حدیث بر طبع او ثقلی افکند و دل بر آن نهاد که ایشان را از عزیمت خود دفع دهد. پس اسب بزد و از دنبال آن جماعت بتاخت و به سخنان درشت ایشان را بیم کرد. چون راه نزدیک شد، حسن نامی میغانی و چند تن دیگر عنان بگردانیدند و تفنگهای خود را بدو بگشادند، از قضا گلوله بر مقتل او آمد و از اسب درافتاد و میرزا داود برادرزاده میر هاشم پیش شده، شمشیری بر دهن او فرود آورد و دیگر کسان او را با تیغ پاره پاره کردند و این واقعه در بیست و ششم شهر جمادی الاولی بود و این خبر به دست مسرعی سبک سیر روز بیست و هشتم جمادی الاولی معروض

اگرچه عباسقلی خان را کرداری ناهموار و خوئی ناستوده بود؛ اما کیفر او به دست مردم رعیت در شریعت ملک گناهی عظیم است. لاجرم برحسب فرمان شاهنشاه ایران چراغعلی خان زنگنه قوللر آقاسی با 150 تن غلام مأمور به سفر بسطام گشت تا قاتلین او را دست به گردن بسته روانه حضرت دار الخلافه دارد. در روز دوم جمادی الاخره چراغعلی خان از دار الخلافه بیرون شد.

نخست 12 تن غلام از راه فیروزکوه مأمور ساخت و چند کس از طریق دماوند فرستاد و [چند] نفری به استرآباد گسیل نمود تا اگر از آن جماعت به جانبی گریخته باشند دستگیر سازند. لکن در عرض راه مکشوف افتاد که چون حاجی میر هاشم از حدود شاهرود بیرون شد، قربان خان به خانه خویش مراجعت نمود، چراغعلی خان چون این بشنید مکتوبی بدو کرد و خطی نیز به دوستان حاجی میر هاشم فرستاد که من از بهر آن می آیم که حق از باطل باز نمایم و هیچ بی گناه را تباه نسازم، بر زیادت از این گناهکاران را نیز شفاعت خواهم کرد.

و از مطالعه این مکاتیب قاتلین عباس قلی خان دل قوی کردند و تا 2 فرسنگ از این سوی شاهرود چراغعلی خان را پذیره شدند و با او تا ظاهر شهر بسطام طی مسافت نمودند و از آنجا خواستند رخصت مراجعت حاصل کنند. چراغعلی خان با ایشان آغاز مهر و حفاظت نمود و به خوان خویش دعوت کرد و آن جماعت را به شهر درآورد و در زمان حکم داد تا دروازه های شهر را استوار بیستند و بعد از ورود به سرای امارت بفرمود تا قربان خان و 15 تن از مردم او را بگرفتند و در همان شب با کنده و زنجیر روانه دار الخلافه نمود تا کارداران دولت از در عدل و نصفت بازپرسی به سزا کرده، هرکس را به اندازه گناه کیفر کردند. و چراغعلی خان را حاضر درگاه ساخته به حکومت خمسه سرافراز فرمودند.

سفارت مسیو بوره در تهران

و هم در این سال موسیو بوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت فرانسه به سفارت مخصوصه دولت ایران مأمور شد و کارداران دولت، علی خان سرتیپ قراگوزلورا

روز هیجدهم شهر رجب به مهمانداری او روانه فارس فرمودند تا او را به مکانی لایق به دار الخلافه آورده و تشریفات شاهانه در حق او مبذول افتاد.

روز پنجشنبه بیستم شهر شوال تقبیل سده سلطنت کرد؛ و از آنجا به خدمت صدراعظم شتافت و پس از دو روز در سرای نظام الملك درآمده او را نیز دیدار کرد.

مردی با حصافت عقل و رزانت رأی بود و در استواری موثیق مودت میان کارداران دولت ایران و فرانسه فراوان خواستار گشت چنانکه از این پیش اشارت شد به صلاح و صوابدید جناب اشرف صدراعظم میان دولت ایران و دولت فرانسه عهد مودت استوار شد و معاهده [ای] به خط و خاتم اولیای دولتین برنگار گشت.

صورت عهدنامه منعقدہ فیما بین دولت علیہ ایران و دولت بھیبہ فرانسه

چون اعلیحضرت کیوان رفعت، خورشید رایت، فلک رتبت، گردون حشمت، خسرو اعظم، خدیوانجم حشم، جمشید جاه، دارا دستگاه، وارث تاج و تخت کیان، شاهنشاه اعظم بالاستقلال کل ممالک ایران و اعلیحضرت کیوان رفعت، خورشید رایت، شمس فلک تاجداری، مهر افق شهریاری، برازنده دیهیم، صاحب کلاهی شقه طراز لوازم شاهنشاهی، خسرو باذل نامدار ناپلیان ایمپراطور ممالک فرانسه، هر دو علی السویه اراده و تمنای صادقانه دارند که روابط دوستی فیما بین دولتین برقرار و به واسطه عهد دوستی و تجارتی که بالسویه نافع و سودمند تبعه دولتین قوی بنیان خواهد بود مودت و اتحاد جانبین را مستحکم سازند.

لهذا برای تقدیم این کار اعلیحضرت شاهنشاه کل ممالک ایران اعتماد الدوله العلیه صاحب نشان مکمل امیر تومانی با حمایل سبز و قرمز و صاحب نشان تمثال همیون از درجه اول؛ و حامل شمشیر مرصع و عصای مکمل به الماس و مروارید و دارنده شرابه الماس و مروارید و صاحب نشان درجه اول امیر نویان اعظم و حمایل سبز

مخصوص درجه شخص اول و صاحب لقب آلتس جناب اشرف ارفع امجد میرزا آقا خان صدراعظم دولت علیّه ایران و اعلیحضرت
ایمپراطور ممالک فرانسه جناب موسیو پروسپربوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت بهیّه فرانسه، صاحب نشان افتخار مسمی به لژیان
دنور و حمایل مسمی به سن گره گوار و نشان افتخار مجیدیه و غیر [ه] را وکلای خود تعیین کردند و ایشان بعد از آنکه در دار الخلافه
طهران مجتمع شدند و اختیار نامه خود را مبادله کردند، موافق قاعده شایسته دیدند و فصول آتیه را برقرار نمودند.

فصل اول: بعد الیوم الی الابد فیما بین دولت علیّه ایران و رعایای آن دولت و دولت بهیّه فرانسه و رعایای آن دولت دوستی صادق و اتحاد
دائمی برقرار خواهد بود.

فصل دوم: سفرای کبار و وزرای مختار که هر یک از دولتین معاهدتین بخواهند به دربار یکدیگر مأمور و مقیم سازند، همان رفتار و سلوکی
که در حق سفرای کبار دول متحابه و اتباع آنها معمول می شود، به عینها همان رفتار نیز در حق سفرای کبار و وزرای مختار دولتین و
معاهدتین و اتباع ایشان معمول و مجری و به همان امتیازات محفوظ خواهند بود.

فصل سیم: تبعه دولتین علیین معاهدتین از قبیل سیاحان و تجار و پیشه ور و غیر هم که در مملکت محروستین سیاحت یا توقّف نمایند،
بالسویه از جانب حکام ولایات و وکلای طرفین به عزّت و حمایت قادرانه بهره مند خواهند گردید و در هر حال سلوکی که نسبت به اتباع
دول کامله الوداد منظور می شود، در حق ایشان نیز منظور خواهد شد؛ و بالمفاوضه مأذون و مرخصند که هرگونه امتعه و اقمشه و
محصولات چه از راه دریا و چه از راه خشکی به مملکت یکدیگر بیاورند و از مملکت همدیگر ببرند و بفروشند و مبیعه و معاوضه نمایند
و به هر بلدی از بلاد مملکتین که خواهند حمل و نقل نمایند.

فصل چهارم: هرگونه امتعه و اقمشه که اتباع دولتین علیین معاهدتین به مملکت

یکدیگر نقل نمایند و یا از مملکت همدیگر بیرون ببرند وجه گمرکی که از تجار و اتباع دول کامله الوداد حین ورود امتعه و محصولات ایشان به ولایت دولتین و حین خروج از مملکتین مطالبه می شود، از ایشان نیز مطالبه خواهد شد و حقّ و وجه علی حده به هیچ اسم و رسم در دولتین علیّین مطالبه نخواهد شد.

فصل پنجم: در ممالک محروسه ایران اگر فیما بین اتباع دولت بهیّه فرانسه مرافعه یا مباحثه یا منازعه [ای] روی دهد، طی گفتگو و اجرای عدالت آن بالتامام به عهده وکیل یا قونسول دولت بهیّه فرانسه است، اگر متوقّف در محل و مکان این مرافعه و مباحثه و منازعه بوده باشد و الا در مملکتی که اقرب به مکان مزبوره است خواهد بود، وکیل یا قونسول مزبور طی این گفتگورا بر وفق قوانین متداوله در مملکت فرانسه خواهد کرد. هرگاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه فیما بین تبعه دولت بهیّه فرانسه و اتباع دولت علیّه در مملکت ایران حادث گردد و در محلی که وکیل یا قونسول دولت بهیّه فرانسه مقیم باشد، مقاولات متداعیین و تحقیق و تدقیق و اجرای حکم به عدل و انصاف در محکمه دولت علیّه ایران که محل عادیّه طی این گونه امورات با حضور احدی از منتسبان وکیل یا قونسول دولت بهیّه مزبوره خواهد شد. هرگاه مرافعه یا منازعه یا مباحثه در مملکت ایران فیما بین اتباع دولت بهیّه فرانسه و تبعه سایر دول خارجه واقع شود تحقیق و اجرای حکم آن به عهده وکلا یا قونسولهای طرفین خواهد شد. کذلک گفتگوها و منازعاتی که فیما بین تبعه دولت علیّه ایران و اتباع دولت بهیّه فرانسه و تبعه سایر دول خارجه در ممالک محروسه فرانسه اتفاق افتد قرار انجام و اتمام آن به نحوی خواهد بود که [با] اتباع دول کامله الوداد در مملکت مزبوره معمول و مرتب می شود. تبعه دولت علیّه ایران در ممالک فرانسه یا اتباع دولت بهیّه فرانسه در ممالک ایران اگر متهم به گناهان کبیره گردند به نحوی که در مملکتین مزبورین با اتباع دول کامله الوداد رفتار می شود با ایشان نیز معمول و مرتب و قطع و فصل خواهد شد.

فصل ششم: هرگاه احدی از اتباع دولتین علیتین در مملکتین محروستین وفات یابد، در صورتی که میت را اقوام و شرکاء باشد ترکۀ او بالتام تسلیم ایشان خواهد شد و در صورتی که میت را قوم و شریکی نباشد متروکات او امانت به وکیل یا قونسول دولت میت تسلیم می شود تا مشار الیه بر وفق قوانین متداوله در مملکت خود، چنانکه شاید و باید در این باب معمول دارد.

فصل هفتم: دولتین علیتین معاهدتین جهت حمایت اتباع و تقویت امور تجارت و فراهم نمودن اسباب حصول معاشرت دوستانه و عادلانه فیما بین تبعۀ جانبین چنین اختیار نمودند که از طرفین 3 نفر قونسول برقرار گردد؛ و قونسولهای دولت بهیه فرانسه در دار الخلافۀ طهران و بندر ابوشهر و دار السلطنه تبریز تعیین؛ و قونسولهای دولت علیه ایران در دار السلطنه پاریس و شهر مرسلیا و جزیره بوریان توقف نمایند.

این قونسولهای دولتین معاهدتین بالسویه در محل متوقفۀ مسکونۀ مملکتین محروستین از اعزازات و امتیازات و معافاتی که قونسولهای دول کامله الوداد در ممالک محروسه جانبین برخوردارند محفوظ و بهره یاب خواهند گردید.

فصل هشتم: این عهدنامه دوستی و تجارتی حاضره که به ملاحظه کمال صداقت و دوستی و اعتماد فیما بین دولتین ذی شوکتین ایران و فرانسه منعقد شده است، به عون الله تعالی طرفین شروط مندرجه در آن را ابد الدهر از روی صدق و راستی مرعی و محفوظ خواهند داشت.

وکلاهی مختار دولتین معاهدتین متعهدند که امضا نامجات خدیوانه از جانب سنی الجوانب شاهنشاه خود [را] در دار الخلافۀ طهران یا در دار السلطنه پاریس در ظرف مدت 6 ماه یا کمتر اگر مقدور گردد، مبادله نمایند. وکلاهی مختار دولتین معاهدتین این عهدنامه مبارکۀ حاضره را به خط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودند. این عهدنامه مبارکه به تاریخ بیست و هفتم شوال المکرم سنۀ 1271 هجری مطابق دوازدهم ژولیه 1855 عیسوی در دو نسخه به خط فارسی و فرانسوی مطابق و موافق

یکدیگر مرقوم شد.

مع القصة مسیو بوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت فرانسه در تشیید مبانی محبت و تمهید قواعد اتحاد بین دولتین ایران و فرانسه جدی به کمال مبذول داشت، و پادشاه ایران در پاداش او یک قطعه نشان مرصع به الماس و مصور به تمثال شاهنشاه و حمایل آبی که مخصوص آن نشان مبارک است او را اعطا فرمود؛ و دو قطعه نشان شیر و خورشید از مرتبه دوم به افتخار کنت دوگوبینو و مسیو نیکولا که مترجم اول سفارت بودند بذل رفت؛ و این تشریفات به صحبت میرزا ملکم سرهنگ و مترجم دولت ایران چهارشنبه غره ذیحجه الحرام/پانزدهم اوت که عید میلاد لوی ناپلیان ایمپراطور فرانسه بود انفاذ شد.

مأمور شدن ایلچی کبیر عباسقلی خان سیف الملک به سفارت کبری نزد ایمپراطور روسیه در دار السلطنه پترزبورغ

اشاره

ایمپراطور ممالک روسیه نیکولای که شرح سلطنت او در ذیل تواریخ سلاطین روسیه در کتاب ناسخ التواریخ مذکور می شود، چون وداع این جهان گفت و فرزند او الکسندر که ولیعهد دولت روس بود به جای او بر اریکه ایمپراطوری متکی آمد؛ و این خبر گوشزد کارداران دولت ایران شد، به حکم اتحاد دولتین ایران و روس، برحسب فرمان، میرزا محمد حسین عضد الملک به سفارتخانه روسیه رفته، مسیو انچکوف شارژدفر و تبعه سفارت را که در دار الخلافه اقامت داشت، در پیشگاه سلطنت حاضر ساخت تا شاهنشاه ایران ایشان را تعزیت بگفت و تهنیت جلوس ایمپراطور جدید را ابلاغ کرد. و ایشان نیز پادشاه را از در شکرگزاری سپاس گفتند و بعد از رخصت مراجعت و تقبیل سده سلطنت طریق خدمت جناب اشرف صدراعظم گرفتند. و هم از آنجا اصغای کلمات تعزیت و

تهنیت نمودند.

و از پس روزی چند ایمپراطور الکسندر خیر جلوس خود را در نامه [ای] نگار کرده انفاذ تفلیس داشت تا از آنجا جنرال برسیلف حامل نامه شده طریق دار الخلافه سپارد.

بعد از انفاذ این امر به تفلیس، جانشین جدید قفقاز نیز از جانب خود، بارتولمه بولکونیک را با او متفق ساخت تا به اتفاق قربت درگاه شاهنشاه ایران را دریافته تقویم اتحاد دولتین را تقدیم کنند.

چون خبر سفارت ایشان را به ایران آوردند کارداران دولت، علینقی خان سرتیپ افشار را مأمور به میهمانداری نموده پذیره فرستادند تا ایشان را از تبریز به دار الخلافه کوچ داد. بعد از ورود به دار الخلافه روز بیست و پنجم شهر رمضان تقییل سده سلطنت کردند. و هم در آن روز ادراک خدمت جناب اشرف صدراعظم نمودند.

این هنگام واجب افتاد که از قبل شاهنشاه ایران از خانواده نژاده، مردی کارآموز و سهل و صعب جهان دیده، سفر پترزبورغ کند و ایمپراطور جدید را تهنیت جلوس گوید.

به صلاح و صوابدید صدراعظم، عباسقلی خان میرپنجه پسر محمد زکی خان سردار نوری که عم صدراعظم و سالها در مملکت فارس و کرمان کارگزار بود اختیار افتاد.

لاجرم شاهنشاه ایران او را به سیف الملک ملقب فرمود و به شمشیر مکمل و کمر مرصع تشریف کرد؛ و از آلات و اوانی سیم و زر چندان که به کار بود عطا فرمود و با نامه مودت ختامه به سفارت کبری مأمور ساخت. و همچنان برحسب فرمان قاسم خان کارپرداز اول دولت ایران مستشار سفارت کبری آمد و فرمان رفت که تهنیت و ترحیب جانشین قفقاز را وی به پای برد و نریمان خان نایب اول و میرزا صادق طیب نایب دوم شد. و دیگر حاجی میرزا محسن خان مترجم اول و نظر آقا مترجم دوم و میرزا حبیب و میرزا مهدی منشیان سفارت آمدند.

مع القصه سیف الملک با تبعه سفارت راه برگرفت؛ و از دار الخلافه راه آذربایجان پیش داشت. در بلدان و امصار عرض راه همه جا حشمت سفارت کبری

را نگاه داشتند؛ و در بلده تبریز اعیان بلد او را پذیره شدند و با مکانتی تمام به شهر درآوردند. روز دوازدهم محرم [1272 ق/ 1856 م] از شهر تبریز بیرون شد و 5 روزه تا کنار رود ارس برفت و بعضی از اکابر تبریز او را مشایعت کرده، از کنار رود ارس مراجعت نمودند.

این هنگام از جانب کارداران دولت روسیه کاخانوف سرهنگ توپخانه و بوره شیوف مترجم و باراکانوف نایب و مراجانوف حاکم نخجوان و کلبعلی خان پسر احسان خان و ژوکوف و مرتیس حکیم باشی با جمعی سالدات و سواره و صاحبان مناصب نظام و 10 عراده کالسکه تا کنار رود ارس پذیره شدند و ایلچی کبیر را نوزدهم محرم از آب عبره دادند و با حشمتی تمام منزل به منزل تا اراضی تفلیس کوچ دادند. و روز ورود تفلیس جنرال ماجور [محرانسکی] که از شناختگان گرجستان است و جنرال قسطنطین [للی] کارگزار امور خارجه قفقاز و بولکونیک قلی تکین بیگلربیگی تفلیس، با جماعتی کثیر از صاحبان مناصب سواره و پیاده نظام و دبیران دفترخانه با 150 تن سواره نظام او را پذیره شدند و هنگام دیدار ایلچی کبیر از کالسکه ها به زیر آمدند و او را در ظاهر شهر فرود آورده بر کالسکه دولتی سوار کردند.

و چون راه با شهر قریب افتاد پلیس مسطر شهر تفلیس با اجزای پلیس و بزرگان و تبعه دولت ایران و روس و ارمنی و گرجی و یهودی به استقبال بیرون شدند و 70 سر گاو و گوسفند به قربانی حاضر ساختند. و اهالی قراولخانه به آئین نظام با بیرق و طبل و شیپور سلام دادند و هنگام ورود به شهر 21 توپ بگشادند؛ و سفیر کبیر را در خانه امیر نظام فرود آوردند؛ و جنرال بروسیلوف و امرای دفترخانه و دیوانخانه بر صف شده او را حشمتی بزرگ نهادند و بعد از ورود او هنوز 2 ساعت سپری نشد که کینیاز بهبودف از بهر دیدار او درآمد و به ورود او اظهار فرح و سرور نمود. و روز دیگر سیف الملک به سرای او شتافت و او را بازپرسی به سزا نمود و

هنگام مراجعت بهبودف از بهر مشایعت، دیگر باره تا منزل ایلچی کبیر آمد.

بالجمله روز بیستم شهر صفر که سیف الملک آهنگ حرکت از تقلیس داشت، کینیاژ بهبودف با سلبی که به رسم نهاده اند در سرای او حاضر شد. حاکم شهر و جنرالهای بزرگ تا یک فرسنگ او را مشایعت کرده، مراجعت نمودند. و کارگزار شهر و بلوک و یک تن آجودان تا سرحد تقلیس با او برفت و در شهر ولادی قفقاز و دیگر شهرهای بزرگ بدین گونه او را استقبال کردند و عظمت نهادند و بیرقها از بهر مکانت سفیر کبیر خمیده می ساختند. جنرال کورلوس که سردار 80000 تن لشکر است و جنرال اتامان که سردار 100000 سپاه است در شهر استاوازیل و نوچرکس ایلچی کبیر را به دیدار آمدند. و روز ورود [به] شهر مسکو که نوزدهم ربیع الاول بود جنرال کیناز به فرمان ایمپراطور روسیه و جنرالهای بزرگ و پولکونیک و کلانتر شهر و جماعتی از سواره و گروهی از اهالی شهر پذیره شدند؛ و او را به حشمتی تمام درآوردند.

فرمانفرمای مسکو یک تن از جنرالهای بزرگ را به نزد سفیر کبیر فرستاد تا بازپرسی به سزا نمود و سفیر کبیر بیست و دوم ربیع الاول به سرای فرمانفرمای مسکو رفته او را دیدار کرد، و بعد از مراجعت، فرمانفرما با تمامت سران و سرکردگان به بازدید آمد.

و از قضا چون روز سپری شد و شب برسد هنگام خفتن امان الله خان پسر سیف الملک به رواق خویش رفته، بخفت و راه بخار آتش را که برای گرمی رواق بازداشته بودند فراموش کرده بودند که مسدود دارند، لاجرم بخار زغال امان الله خان را از این جهان به سرای باقی تحویل داد و صبحگاهان او را به آئین مسلمین با خاک سپردند.

چون این خبر به حضرت ایمپراطور بردند، فرمانفرمای مسکو را فرمان کرد تا از بهر تعزیت و تسلیت سیف الملک را دیدار کرد، غراف نسلرود وزیر اعظم دولت روسیه نیز کس به تسلیت فرستاد.

صورت تشریفات سیف الملک در ورود پترزبورغ

بیست و هفتم ربیع الاول که سفیر کبیر

از مسکو بیرون شد، فرمانفرما و بزرگان مسکو او را مشایعت کردند و در عرض راه پترزبورغ جنرالی از قبل ایمبراتور برسید و تشریفات ایلچی را ابلاغ کرد.

چون راه پترزبورغ نزدیک کرد، نخستین از جانب کارداران روسیه از برای ایلچی کبیر و تبعه سفارت کالسکه ها بیاوردند تا ایشان برنشستند. میرزا صادق حکیم نایب دوم سفارت و نظر آقای مترجم و میرزا مهدی و میرزا حبیب الله که منشیان سفارت بودند بر کالسکه 4 اسبی نشستند و دیگر نریمان خان نایب اول سفارت کبری و حاجی شیخ محسن مترجم اول سفارت نیز بر کالسکه 4 اسبی برآمدند و همچنان قاسم خان مستشار سفارت و علی خان پسر او این چنین کالسکه یافتند. آن گاه سفیر کبیر بر کالسکه 6 اسبه برنشست. پس، کلاتر شهر با جماعتی از مردم پذیره شدند، و 16 تن نسقچی از دو سوی کالسکه برصف شدند و همچنان شحنة بزرگ و سواران صاحب منصب و رایضان خاصه ایمبراطوری پذیره شدند.

و بعد از ورود شهر، فوج خاصه با بیرق و طبل و شیپور تقدیم حشمت او را بداشتند و حاکم نظام با چند تن از جنرالها او را به دیدار شتافتند و غراف نسلرود که وزیر اعظم است، پسر خود را برای تهنیت ورود و تعزیت امان الله خان به نزدیک سفیر کبیر فرستاد و ایمبراتور جنرال آجودان خود را گسیل داشت و از وی حال پرسى به سزافرمود و سیناوین که معین وزیر امور خارجه است خود طریق ملاقات او سپرد و روز بیست و نهم ربیع الاول ایشیک آقاسی باشی ایمبراتور و جنرال دمزان مترجم اول سفارت با کالسکه دولتی حاضر شده، ایلچی کبیر با تبعه سفارت سوار شده به سرای غراف نسلرود شتافتند و از استقبال پسر غراف نسلرود و سیناوین در سرای او کمال مکانت یافتند.

در مجلس او سفیر کبیر مراسله [ای] که جناب اشرف صدراعظم ایران از ورود

او و اتحاد رقم کرده بود به غراف نسلرود سپرد. و چون مراجعت به منزل خویش کرد، ساعتی برنیامد که غراف نسلرود به بازدید سفیر کبیر شتافت.

و پس از چند روز که سفیر کبیر آهنگ خدمت ایمپراطور روسیه داشت موسیو هیطروف ایشیک آقاسی باشی حاضر شد، مترجم اول وزارت مهم خارجه و مهمانداران دولتی و 2 تن نایبان ایشیک آقاسی بر کالسکه 6 اسبه از پیش روی شدند و 2 تن شاطر با دو سوار دیگر دنبال آن کالسکه را گرفتند. آن گاه سفیر کبیر بر کالسکه 6 اسبه برآمد و فرود رتبت او موسیو هیطروف راه برگرفت و 4 تن از پیشخدمتان پادشاهی در 4 جهت کالسکه ملازمت کردند. آن گاه قاسم خان و نریمان خان و حاجی شیخ محسن خان نیز به کالسکه 6 اسبی برآمدند و میرزا صادق و نظر آقا و میرزا حبیب الله و میرزا مهدی نیز چنین کالسکه گرفتند و 4 تن از ملازمان ایمپراطوری از دنبال کالسکه ها روان شدند تا به سرای ایمپراطور برسیدند. و هنگام بیرون شدن از کالسکه 2 تن دبیر و 2 تن دربان او را استقبال کردند؛ و او را در رواقی بزرگ فرود آوردند. و در آنجا مرشال بزرگ ایمپراطور و مرشال بزرگ ایمپراطریس او را پذیره شدند.

آن گاه سفیر کبیر به اتفاق ایشیک آقاسی باشی طریق حضرت ایمپراطور سپرد و نامه مودت ختامة ملك الملوك عجم شاهنشاه ایران را در طبقی از زر سرخ برنهاد و قاسم خان مستشار حمل داده، به اتفاق غراف نسلرود و سیناوین و جنرال دمزان به محفل حضور ایمپراطور درآمدند و نامه همایون را که مشعر بر آیات تعزیت و کلمات تهنیت بود، ابلاغ دادند. و ایمپراطور از وداد دولتین و اتحاد طرفین فصلی مشبع بفرمود. آن گاه سفیر کبیر را بر فوت امان الله خان تسلیت و تعزیت بگفت و از پس آن تبعه سفارت را حاضر کرده، هر يك را نوازشی جداگانه فرمود. و بعد از رخصت مراجعت، ایلچی کبیر به حضرت ایمپراطریس و دیدار ولیعهد دولت روسیه شتافت و نشان و تمثال شاهنشاه ایران را که خاص ولیعهد می داشت با نامه مهر ختامة تسلیم داد و به خواستاری ایمپراطریس تمثال پادشاه را خود از

گردن ولیعهد بیاویخت و از آنجا به همان حشمت که طی طریق کرده بود به منزل خویش بازشتافت.

روز دوازدهم ربیع الثانی برادران ایمپراطور، قسطنطین و میخائیل را دیدار کرد و از روز چهاردهم تا بیست و سیم در سرای خود جای کرده، تمامت اعیان دولت به دیدار او آمدند. و بعد از 3 روز شناختگان دولت روسیه را به بازدید شتافت و بعد از 4 ماه و بیست روز توقف در پترزبورغ چون مراسم تعزیت و تهنیت را به نهایت برد و قواعد مودت و مؤالات را مشید ساخت، به فرمان کارداران دولت ایران آهنگ مراجعت نمود.

ایمپراطور ممالک روسیه او را به عواطف شاهانه خرسند فرمود و یک قطعه نشان تاجدار که با الماس آبدار ترصیع داشت از مرتبه اول آنا که مقامی رفیع است عطا کرد و این مکانت را به حمایل سبز متظاهر فرمود. و همچنان تبعه سفارت را هر یک را بهره و نصیبی از افضال و اشفاق خسروانه بدست شد.

آن گاه سفیر کبیر آهنگ مراجعت به ایران فرمود و چون رخصت انصراف حاصل کرد مسیو سیناوین معاون امور خارجه و موسیولیموف ناظم امور خارجه با تمامت تبعه وزارت خارجه و بیگلریگی شهر پترزبورغ با جماعتی از بزرگان و جنرالان در سرای سفارت کبری حاضر شدند؛ و یک فوج سواره ژاندرم بر در سرای صف برزد و کالسکه خاص ایمپراطوری را از بهر سفیر کبیر حاضر کردند و او را با تمام مکانت و حشمت مشایعت فرمودند و تا بلده مسکو [- مسکو] از حفظ و حشمت او دست باز نداشتند و در هر ورود و منزل قراولان با طبل و شیپور به رسم نظام سلام دادند.

و روز ورود مسکو بزرگان شهر پذیره شدند و کالسکه فرمانفرمای آن مملکت را حاضر کردند تا سفیر کبیر برنشست و با جلالتی جلیل وارد مسکو گشت. و فرمانفرما و مهمانداران که از قبل ایمپراطور ملازمت خدمت داشتند کمال مهر و حفاوت به پای بردند و برحسب فرمان، ضیافت بال بکردند و سفیر کبیر را در کارخانه های صناعت سیر دادند. و در هر دار الصناعه اشیاء نفیسه از بهر پیشکش

حضرت شاهنشاه ایران پیش داشتند و ایلچی کبیر را نیز هدیه پیش نهادند.

و هنگام حرکت از مسقو، فرمانفرما با تمامت بزرگان حاضر در سفارت شده و وداع بازپسین بکردند و سفارت کبری از آنجا کوچ داده، در عرض راه در اراضی طولا و شهر وارونژ و نوچرکس و استاواپول همه جا حکام و بزرگان شهر پذیره کردند، و هنگام بیرون شدن مشایعت نمودند. و در شهر قفقاز حاکم شهر با تمامت لشکریان استقبال کردند.

و در ورود تفلیس مردم شهر با طبل و علم بیرون شدند و تبعه دولت علیه ایران به اتفاق میرزا حسین خان قونسول دولت ایران مقیم تفلیس استقبال کردند و گاو و گوسفند به قربانی ذبح نمودند و جنرال لیلی مباشر امور خارجه با جماعتی از بزرگان به استقبال بیرون شد و کالسکه جانشین گرجستان را حاضر کردند تا سفیر کبیر برنشست و در شهر به خانه کینیا زبهودوف جای گرفت و حشمت او را 21 توپ بگشادند. و روز دیگر سفیر کبیر جانشین را ملاقات کرد و به هر رواق که در می رفت گروهی از بزرگان، او را استقبال می کردند. و همچنان در رواق چهارم جانشین او را دریافته به اتفاق در رواق پنجم جای کردند و تبعه سفارت جای گرفتند. و بعد از مراجعت سفیر کبیر به منزل خویش بی توانی جانشین او را بازدید نمود و روز چهارم او را به مهمانی بزرگ طلب داشت و رسم مهربانی و ضیافت به پای برد و بر خویشتن فراتر جای داد.

بالجمله چنین افتاد که جانشین قفقاز در مجلس بال که زنان و مردان انجمن بودند و با هم رقص می کردند، از سفیر کبیر پرسش نمود که آیا در ایران زنان با مردان این گونه بر می آیند یا پوشیده می روند؟

سفیر کبیر گفت: آن زن که در شریعت ما بی پرده در میان انجمن شود حدود شرعیه بر وی رانند؛ بلکه مردان خویش را هدر دانند.

در پاسخ [جانشین قفقاز] گفت: دور نیست که تا 10 سال دیگر ایران به صورت فرنگستان برآید و زن با مرد بیگانه رقص آزماید.

سیف المملک گفت: از مستقبل ایام کسی را آگهی نیست، نیز تواند بود که تا 10 سال دیگر فرنگستان به صورت ایران شود و

زن از مرد پوشیده رود.

و دیگر باره جانشین آغاز سخن کرد که مرا اصغار رفته که در ایران دور و قصور فراوان است اما قریب بدان است که محو و مطموس گردد و دولت ایران در تعمیر و مرمت آن ابنیه رنجی نبرند.

ایلچی کبیر گفت: از بدو دولت ایران تاکنون 5000 سال برافزون می رود و این بنا و سرای از دیرباز به پای شده، عجب نیست اگر ثلمه و رخنه یافته باشد. اما واجب است که عمارات روسیه که روزگار فراوان بر آن نگذشته زیان اتمحا و انهدام ندیده باشد.

مع القصة سفیر کبیر با همان حشمت از تفلیس بیرون شده به کنار رود ارس آمد و جماعتی از صاحبان مناصب دولت ایران او را پذیره شدند و از آنجا به تبریز سفر کرد.

شاهزاده نصره الدوله که این وقت حکومت آذربایجان داشت 4 دسته سرباز و 200 تن سوار به استقبال او بیرون فرستاد؛ و از آنجا طریق دار الخلافه برداشته نوزدهم محرم [1273 ه. / 1857 م] وارد بیلاق نیاوران گشت. برحسب امر، میرزا داود خان وزیر لشکر پسر جناب اشرف صدراعظم با جماعتی از خداوندان قلم و صاحبان سیف و علم او را پذیره شدند.

و از اهالی دولت روسیه غراف صاحب مترجم اول سفارت و پاوالروف صاحب نایب دوم و بکلروف صاحب مترجم دوم و بیکلوف صاحب منصب و میرزا یعقوب خان مترجم به استقبال بیرون شدند و بعد از ورود و تقبیل سده سلطنت مورد الطاف و اشفاق شاهنشاه گشت و بر زیادت از نشان مرتبه دوم سرتیپی و نشان مرتبه اول حمایل سرخ و نشان مرتبه اول میرپنجی و شمشیر مرصع و کمر مرصع که از پیش یافته بود، بعد از مراجعت از سفارت کبری به نشان تمثال مبارک شاهنشاه مکمل به الماس مفتخر و سرافراز گشت.

بعید نباشد با اینکه من بنده در نگارش ناسخ التواریخ از اطناب سخن پرهیز کرده ام، گویند که در چنین سفارت ها چرا کلام به درازا کشیدی. همانا خواستم تا

این قصه ها در ایران تذکره باشد که هرگاه سفیری از دولت ایران به دول خارجه مأمور شود یا از دولتی رسولی به ایران آید، از قانون آمدن و شدن دانا باشند و از در بصیرت قدم زنند.

و هم در این سال در حدود ایران و روس از بهر سفرکنندگان طرفین و گریزندگان جانبین میان کارداران دولت ایران و روس معاهده [ای] چند برفت و آن را بدین شرح در فصول چهارگانه نگار کردند.

شرایط سفر رعایای ایران و روس به مملکت یکدیگر

فصل اول: آنکه رعایای دولتین بی خط و خاتم کارداران دولت خود به اراضی یکدیگر عبور نخواهند کرد.

فصل دوم: آنکه رعایای دولتین ایران و روس هرگاه بی خط و خاتم دولت خویش به اراضی یکدیگر بگذرند، به دست سرحدداران گرفتار خواهند شد و ایشان را با اسلحه و کالائی که با خود دارند به نزدیک وزیر مختار یا شارژدفر یا قونسول دولت خود خواهند فرستاد.

فصل سیم: آنکه هر خواهشی که رعایای دولتین هنگام مهاجرت از دولت خود خواهند کرد بی مداخلت اولیای دول خارجه خواهد بود.

فصل چهارم: اگر مباشرین دولتین از در و داد و اتحداد از بهر رخصت و اجازت خواهندگان خطی طلب کنند، بی اکراه خاطر تسلیم خواهند نمود؛ مگر آن گاه که برحسب قانون دافعی و مانعی بوده باشد.

وقایع دیگر

و هم در آن سال تمثال همایون شاهنشاه ایران که با الماس آبدار ترصیع داشت به تشریف میرزا صادق قایم مقام مبذول افتاد و به آذربایجان مراجعت کرد و کار آن مملکت را به نظام ساخت و در تمامت معابر و مسالك حافظان و حارسان بازداشت تا مجتازان و مترددین از زحمت راهزنان قبایل شاهیسون و شقاقی و قراچورلو و افشار و دیگر طوایف مصون و مأمون عبور کردند. و جماعتی از راهزنان را دستگیر ساخته حبس مؤبد فرمود و دست تعدی عمال را از مداخلت املاک رعایا بازگرفت، تا هرکس بر ملک خویش و زراعت و فلاحت خود

مستولی گشت. و برحسب فرمان شاهنشاه ایران قلعه شهر خوی را که محو و مطموس بود، عمارتی استوار کرد و به رصانت برج و باره و حصانت قلعه و خندق جدی به کمال مرعی داشت. و بعضی از سربازان فوج ناصریه که صنعت شرارت پیش گرفته بودند در مورد عقاب و عذاب آورد؛ و طریق اطاعت و نظام بیاموخت. و برحسب فرمان محمد رحیم میرزا را به حکومت خوی روانه نمود و حکومت ارومی را به سلطان احمد میرزا گذاشت و اکبر میرزا حاکم اردبیل گشت و حیدرقلی خان بزنجردی حکومت مشکین یافت؛ و میرزا هاشم خان طالش حاکم سراب و خلخال آمد.

و هم در این سال عزیز خان مگری سردار کل عساکر منصوره به وزارت روشن چراغ خاندان سلطنت؛ و تابنده مهر برج خلافت شاهزاده محمد قاسم میرزای امیر نظام مفتخر و مباهی آمد.

و هم در این سال محمد خان بیگلربیگی میرپنجه منصب امیر تومانی یافت و به نشان و تشریف این منصب سرافراز گشت و آقا خان سرتیپ ایلات قزوین به رتبت میرپنجه رسید؛ و همچنان مهر علی خان شجاع الملك به درجه میرپنجه ارتقا جست و نشان و حمایل این منصب در وجه او بذل افتاد.

و دیگر حکیم پولاک که در فنون طب حذاقتی به کمال داشت و سالی چند در مدرسه دار الفنون کار تعلیم می کرد و بعد از هلاک حکیم کلوکه فرانسوی در حضرت شهریاری حکیم باشی گشت.

اشاره

چارلس اگنس موری وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت انگلیس از قبل کارداران انگلستان مأمور به اقامت دار الخلافه طهران آمد؛ و از راه بغداد طریق طهران برگرفت.

بیست و ششم شهر رجب که راه با دار الخلافه نزدیک کرد، برحسب فرمان شاهنشاه ایران میرزا محمد خان کشیکچی باشی و میرزا عبد الغفار خان نایب وزیر دول خارجه و نصر الله خان سرتیپ او را پذیره شدند. و از قبل جناب صدراعظم، خان بابا خان سرهنگ بیرون شد و ایلچی مخصوص را با حشمتی تمام درآوردند. و روز سه شنبه بیست و نهم رجب در پیشگاه پادشاهی حاضر شد و کتاب موذت نصاب پادشاه انگلیس را تسلیم داد و مورد الطاف و اشفاق شاهانه گشت و از خدمت حضور مراجعت کرده، به حضرت صدراعظم شتافت و قانون سفارت و رسالت را به پای برد. آن گاه در سرای سفارت خویش بیارمید و در میان دولت ایران و انگلیس آتش فتنه را دامن زدن گرفت، چنانکه به شرح می رود.

همانا میرزا هاشم خان که مردی از اواسط ناس است از ایام صبی و کنّ کودکی به دست آویز خانه شاگردی و غلام بچگی و پیشخدمتی اجری و مواجب از کارداران دولت ایران داشت؛ و چون این درجات را در نوشت روزی چند در مدرسه دار الفنون روش دیگر شاگردان همی داشت. چون مردی بو الهوس بود و هر روز از کاری به کاری و از خیالی به خیالی روز می گذاشت و از جمله روزی چند با طامسن شارژدفر طریق مراوده و مخالطه سپرد و در خاطر او وقعی انداخت. لاجرم طامسن صاحب از کارداران دولت ایران

خواستار گشت تا رخصت گیرد و میرزا هاشم خان را با تبعه سفارت انگلیس منخرط سازد و دبیری دهد.

امنای دولت ایران چون ناهمواری فطرت او را مجرب داشتند و دانسته بودند که تواند شد روزی سبب کدورت خاطر تبعه سفارت انگلیس شود، مسئول او را با اجابت مقرون نداشتند. طامسن صاحب بدین سخن رضا نداد و صورت حال را به کارداران دولت انگلیس نگار کرد و پاسخ رسید که جامگی خوار دولت ایران از تبعه سفارت انگلیس نتواند شد. لاجرم طامسن از این طلب دست بازداشت.

این بود تا مستر موره بعد از 2 سال وارد دار الخلافه گشت. میرزا هاشم خان دیگر باره به سرای سفارت انگلیس در رفت و مستر موره را مفتون خویش ساخت و او را در امعاف حاجات خویش برانگیخت تا از کارداران دولت ایران خواستار شد که موجب و مرسوم او را مبلغی لایق درافزایند. امنای دولت پذیرفتن این سخن را از طریق دورانیشی بعید دانستند، چه از این گونه مردم در هر مملکتی بسیار باشد، چون يك تن کار به کام کند هر روز مردی به طلب فزونی اجری و موجب برخیزد به سرای سفارت انگلیس شود. لاجرم سخن مستر موره را مقبول نداشتند. و او در انجام این امر به اصرار و الحاح بایستاد؛ بلکه ابواب لجاج و عناد بگشاد و خواست او را از قبل سفارت در شهر شیراز سکون فرماید و به وقایع نگاری بگمارد.

این معنی را بر رسم قواعد دولتی رقم کرده، به کارداران ایران فرستاد و در معاهده بین دولتین مأمور متوقف دولت انگلیس جز در دار الخلافه و شهر تبریز و بندر بوشهر رخصت زیستن نداشت؛ نیز این آرزو از اجابت بعید افتاد و همچنان وزیر مختار بر الحاح و اصرار بیفزود و يك باره میرزا هاشم خان را در حوزه سفارت جای داد و زوجه او را که با خاندان سلطنت نسبت خویشاوندی داشت از نشیمن خود کوچ داد، نزدیک به سرای سفارت جای داد. و این معنی در خاطر مردم ایران حملی ثقیل است و بسیار باشد که اهل ملت به چنین کارها فتنه بزرگ برانگیزند.

لاجرم اولیای دولت حکم دادند تا زوجه میرزا هاشم خان را از نزدیک

سفارتخانه برداشته به سرای پدرش احمد علی میرزا جای دادند. وزیر مختار يك باره زلال مودّت را به خاشاك مبانیت آلوده ساخت و رضای خود را به شرطی چند معلق داشت:

نخستین آنکه دختر احمد علی میرزا را در حوزه سفارت به دست میرزا هاشم خان بسپارند.

دیگر آنکه اجازت کنند تا میرزا هاشم خان در شیراز وقایع نگار باشد.

آن گاه صدراعظم ایران بر رسم دولت به سفارتخانه درآمده، وزیر مختار را عذر بگوید.

و این آرزوها همه بیرون شرایط عهدنامه بود، با این همه کارداران دولت از در وفق و مدارا بیرون شدند و گفتند زوجه میرزا هاشم خان را بدو می سپاریم که جز در جوار سفارت بهر جا خواهد جای دهد؛ و مبلغی بر مرسوم و موجب او افزائیم تا به سعت عیش و خصب نعمت روزگار برد و به جای صدراعظم، وزیر دول خارجه را مأمور می داریم تا به سفارتخانه رفته به سخنان نغز و نیکو وزیر مختار را از این رنجش بیهوده باز دارد.

مستر موره که خشونت در جبّلت و شراستی در فطرت داشت، بدین سخنان سر در نیاورد و روز نهم ربیع الاول بیرق سفارت را فرو گذاشت و خواستار مهماندار شد تا مراجعت به انگلستان کند.

سفرای کهندل خان در دار الخلافه طهران

و هم در این سال صید نور محمد شاه و صید جمال شاه قندهاری از جانب کهندل خان مأمور سفر دار الخلافه طهران شدند؛ و از راه کرمان کوچ داده تا به دار الخلافه طیّ مسافت نمودند و روز بیست و هشتم ذیحجه رخصت تقبیل سده سلطنت یافتند.

بالجمله چون ملك الملوک عجم بر تخت فریدون و جم جای کرد و بارعام در داد، شاهزادگان قاجار و امرای دربار و مقرّبان درگاه و سران سپاه هریک در رده خویش بر صف شدند، رخصت رفت تا فرستادگان کهندل خان درآیند و عریضه چاکرانه او را با اشیائی که پیشکش انفاذ داشته، پیش گذرانند.

در این وقت چنان افتاد که عریضه کهندل خان حاضر نبود و چند فراش از پس یکدیگر برفت؛ و از این سوی یساولان پادشاهی در حاضر کردن فرستادگان کهندل خان

و باز نمودن عریضه و پیشکش او از پس یکدیگر در می آمدند، چه زمان جلوس شاهنشاه دربار عام بیرون عادت می رفت. ناچار من بنده با فرستادگان کهندل خان در رستم و در پیشگان سلطنت ایستاده شدم و طوماری از کاغذ سفید از کمر بیرون کرده بگشادم و عریضه [ای] از قبل کهندل خان به عرض رسانیدم، بدان بلاغت که حاضران حضرت چنان دانستند که از مکتوب کهندل خان معروض می دارم و پادشاه بنده نواز بدان حسن طلاق و عذوبت بیان مکرر تحسین فرستاد.

ذکر مستولی شدن شاهزاده محمد یوسف به شهر هرات و قتل صید محمد خان ظهیر الدوله به فرمان او

اشاره

صید محمد خان ظهیر الدوله را که حکومت هرات داشت از بدو شباب و ایام صبی از حصافت عقل و رزانت رأی بهره وافی نبود؛ و چون بعد از پدر به مسند حکمرانی جای کرد و کارداران دولت ایران که هنوز کفایت او را مجرب نداشتند، به پاداش خدمت یار محمد خان او را در امر امارت رعایت فرمودند.

چون کار حکومت بر او راست شد، بر اختلال خیال بیفزود و مردم هرات را بی موجبی به اخذ اموال حکم همی داد و کریم داد خان هزاره را بی گناه به زخم تیغ تباہ کرد و 400 سوار به اراضی بیرجند بتاخت، تا 7 تن از سادات آن محال را مأخوذ داشته سر برگرفتند و جماعتی را اسیر بردند.

از این سوی میر علم خان پسر امیر قاین چون این معنی بدانست 200 تن سوار برنشانند و 150 تن تفنگچی ردیف ایشان ساخت تا تاختن برده، سواران را دریافتند و جنگ پیوسته کردند و اموال اسرا را استرداد نمودند و 60 نیزه سر و 80 تن اسیر از سواران برگرفتند و بقیة السیف به جانب هرات هزیمت شدند. و همچنان 300 سوار افغان به غارت قاینات رسیدند و از اراضی طبس

عبور کردند و جنگل را از توابع تربت و جنابد را از محال طون و طیس و زیرکوه را از قاین غارت کردند.

میر علم خان از دنبال ایشان شتافته تا منزل کبوده که قریب به اراضی افغانان است برفت؛ و آن جماعت را دریافت و 4 ساعت رزم داد و اموال را و اسیران را استرداد کرد و 42 نیزه سر و 40 تن اسیر بگرفت و به صحبت محمّد کاظم بیگ روانه درگاه شاهنشاه داشت، روز بیست و هشتم ذیحجه به دار الخلافه آوردند. عریضه او معروض افتاد و مورد التفات و خلعت خسروانه گشت.

بالجمله، آن گاه که ظهیر الدوله از سفر قورات مراجعت می کرد چون به کنار هرات رسید، فرمان کرد تا برج و باره هرات را هدف گلوله توپ ساختند و گفت از این کار بدانم که به تجربت رسانم که هرات را کس می تواند گشاد و دیوار آن را می توان با گلوله توپ پست کرد یا کار بیهوده است؛ و همچنان از کارداران دولت انگلیس فریفته شد و بیرون قانون عهدنامه با آن جماعت ابواب مکاتبه و مراسلت بازداشت. چنانکه شیل صاحب بدو نامه کرد و به صحبت سلطان خان ملازم خود بدو فرستاد. و همچنان مکتوب طامسن صاحب که بدو نگار کرده بود مأخوذ گشت؛ و عاقبت بدین سخنان با دولت ایران سر به طغیان برداشت و با خان خیوق نیز مرافقت گرفت تا بدانجا که شیردل خان فرستاده او چنانکه مرقوم شد در رکاب خان خیوق عرضه هلاک شد و چندانکه فریدون میرزای فرمانفرما او را از کردار نابهنجار منع فرمود پذیرفتار نشد.

از این کردارها، بزرگان افغان فهم کردند که خللی در دماغ او راه کرده، لاجرم مردم شهر جماعت هزاره را به درون بلد طلب نمودند؛ و با هم متفق شده دفع او را تصمیم عزم دادند. و صورت حال را به شاهزاده محمّد یوسف پسر شاهزاده قاسم که در تحت حکومت فریدون میرزای والی خراسان می زیست رقم کردند. و شاهزاده محمّد یوسف بی آنکه از کارداران دولت ایران اجازتی حاصل کند، نخست شاهزاده محمّد رضا برادر خود را با چند تن از بزرگان هزاره روانه هرات نمود.

بعد از رسیدن او سرتیپ عیسی خان با او متفق شده به دستگیری و حمایت هزاره بر صید محمد خان بشوریدند و چند روز این گیرودار استوار بود، در پایان امر بر صید محمد خان دست یافته او را مأخوذ داشتند و محبوس نمودند و شاهزاده محمد رضا را به نیابت برادر در مسند حکومت جای دادند و کس به نزدیک شاهزاده محمد یوسف فرستاده آگهی دادند.

بعد از رسیدن خبر، شاهزاده محمد یوسف به اتفاق محمد حسین خان هزاره برنشسته چون برق و باد طی مسافت کرد و بعد از ورود به هرات در مسند حکمرانی جای کرد و ظهر الدوله را عرضه هلاک و دمار داشت. و بعد از وی والدۀ او و 2 تن خواهران او را مقتول داشت؛ و زوجه او را بدون آنکه مدت عده به پای برد شب دیگر نکاح بست و با او هم بستر شد. آن گاه عریضه [ای] از در ضراعت و تمهید اطاعت به حضرت دار الخلافه انفاذ داشت بدین شرح که:

اگر بعد از حبس و بند صید محمد خان، من بنده از سفر هرات تقاعد می ورزیدم و گوش به اجازت کارداران دولت ایران می داشتم حکومت هرات بهره بیگانه می گشت، ناچار در تقدیم این خدمت عجلت کردم و مملکت هرات را مسخر نموده، به نظم بداشتم و اینک گوش به فرمان نشسته ام، حکومت این مملکت به هرکه تفویض شود اطاعت کنم و مسلم بدارم.

و بعضی از نفایس اشیاء نیز از بهر پیشکش انفاذ نمود. و بزرگان هرات نیز عریضه کردند که بسیار وقت شاهزاده محمد یوسف را به حکومت هرات طلب نمودیم و چون از کارداران دولت اجازت نداشتند بسیج راه نکرد و به جانب اشرف صدراعظم از این گونه مکاتیب متواتر گشت و از بزرگان آن بلده و صنایع علمای مانند محمد حسن - قاضی و امین محکمه شرع و محمد عثمان قاضی و فیض الله مفتی و میرزا ابو القاسم - صوفی ولد صوفی اسلام و قاضی ابو الخیر و شیخ مرتضی وکیل دولت افغانان و فیض - محمد مدرّس و سردار عیسی خان بردرانی و دیگر مردمان عریضه برسد و همگان براءت ساحت شاهزاده محمد یوسف و سفاهت صید

محمد خان ظهیر الدوله را سبج کردند و خط و خاتم بزدند.

مع القصه چون شاهزاده محمد یوسف در امر خود استوار شد، از برای تشدید امر او کارداران دولت مثال حکومت او را با خلعتی لایق بدو فرستادند و فرمان کردند تا فرمانفرمای خراسان، عباسقلی خان گروس را حامل خلعت نموده، روانه هرات داشت.

چون این خبر به شاهزاده محمد یوسف بردند، مجید خان سردار سرحد غوریان را با 500 سوار و یک عراده توپ پذیره فرستاد، تا از کوهستان هرات بدین سوی شدند. و بعد از ورود به کوهستان میرزا محمد علی هراتی نیز به استقبال برسید.

و چون عباسقلی خان راه نزدیک کرد، شاهزاده محمد یوسف با 10000 تن سوار و سرباز و مردم هزاره پذیره تشریف شاهانه گشت؛ و در بقعه عبد الرحمن جامی خلعت پادشاه را بر تن راست کرده، باز شهر شد و در حکومت هرات مکاتی تمام بدست کرد.

و امیر دوست محمد خان که در این وقت به قندهار دست یافته بود، به امید فتح هرات می زیست، از پای بنشست و شاهزاده محمد یوسف برادر خود شاهزاده عباس را به حکومت اسفزار منصوب داشت و 700 خانواده باخرزی را که از زمان سابق به هرات کوچ داده بودند، به صحبت عباسقلی خان و میرزا رفیع خان هراتی روانه باخرز داشت و عریضه [ای] از در شکرگزاری با پیشکشی لایق به حضرت دار الخلافه فرستاد؛ و یک تن از صاحبان مناصب انگلیس که در هرات درآمد بود و پوشیده می زیست و مردم را می فریفت چون بیرون قواعد معاهده میان ایران و انگلیس بود اخراج فرمود.

بالجمله این خانوار باخرزی را در زمان دولت شهریار تاجدار فتحعلی شاه، میرزا شیر محمد خان هزاره از باخرز کوچ داده، به بادغیس جای داد و بعد از حکومت کامران میرزا، یار محمد خان ایشان را به هرات آورده سکون فرمود و این هنگام باز باخرز شدند.

و هم در این سال میرزا فتح الله لشکرنویس باشی برادرزاده جناب صدراعظم که عزیمت سفر کربلا داشت، در کرمانشاهان وداع جهان گفت.

و همچنان شیخ ابو تراب امام جمعه شیراز در غره ربیع الثانی به جهان جاوید خرامید.

و دیگر شیخ مشکور مجتهد نجفی در آن آستانه مبارکه به درود جهان کرد؛ و برحسب فرمان شاهنشاه از بهر سوگواری او در دار الخلافه نیز بساط تعزیت بگستردند.

و دیگر حاجی ملا محمود نظام العلما به سرای باقی خرامید؛ و نصر الله خان قاجار قوانلو به جای او نظام العلما شد.

و دیگر میرزا نصر الله اردبیلی صدر الممالک که مقیم کرمانشاهان بود در خاک بغنود و شاهزاده امامقلی میرزای عماد الدوله او را به حشمتی شایان به خاک سپرد.

و دیگر محمد حسن خان سردار ایروانی که حکومت یزد و کرمان داشت از جهان درگذشت.

ذکر حکومت سپهدار در کرمان

و هم در این سال غلام حسین خان سپهدار که مردی کارآزموده و مجرب بود برحسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت کرمان یافت و چنان افتاد که جماعتی از زایرین مشهد رضوی علیه الصلوة والسلام را در ارض ریگ شتران، 34 تن از اشرار بلوچستان به معرض نهب و غارت درآوردند و 3 تن از اطفال سادات را اسیر گرفتند و از آنجا به اراضی خبیص آمده و قاضی را بتاختند و چند تن را بکشتند. چون این خبر به امامعلی خان رسید، گروهی از سواران کنگرلو و سوار چاردولی و بمی و نرماشیری و سیستانی را برداشته از راه لوط زنگی احمد، 5 شبانه روز ایلغارکنان برفت؛ و در 3 منزلی سیستان آن جماعت را دریافت و تمامت ایشان را دستگیر ساخته سر برگرفت و اموال منهبه را مسترد ساخت و 34 نیزه سر به صحبت حاجی غلام خان ایروانی روانه درگاه شاهنشاه داشت و مورد اشفاق خسروانی گشت.

و چون خیر سفر او در بلوچستان پراکنده شد، دین محمد خان و عبد الله خان مکرانی و پسر محمد شاه خان سبی و مهیم خان کیجی

از مسکن بعیده خویش تا بم آمده؛ و در نزد امام علی خان اظهار چاکری و عقیدت خویش را به دولت ایران مکشوف داشتند.

و هم در این سال شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله، حبیب الله خان یاور نهاوندی و حبیب الله خان سلطان توپسرکانی و کلبعلی خان توپسرکانی را با 100 سوار توپسرکانی را به صوابدید میرزا حسنعلی خان دریاییگی حاکم بوشهر مأمور به جزیره خارك فرمود تا به اتفاق لشکری که در خارك اقامت داشت، حافظ جزیره خارك باشند.

و چون عباس خان زیراهی به حصانت قلعه زیراه دل قوی کرده، سر به طغیان برداشت و روی از اطاعت و انقیاد واژونه کرد، در این وقت میرزا حسنعلی خان، میرزا ابراهیم نویسنده خود را با غلامان چند که مأمور به فرمانبری او بودند و گروهی از جماعت بلوچ که در جزیره خارك اقامت داشتند و محمد رضا بیگ خوشابی را با تفنگچی قریه زیارت و برادر رضا خان انکالی را با تفنگچی انکالی و تفنگچیان رود محله و احمد خان ضابط حیات داود را با تفنگچی حیات داود مأمور کرده قلعه زیراه را حصار دادند. بعد از آنکه چند تن از حارسان برج و باره را مقتول و مجروح داشتند، قلعه را به یورش فروگرفتند. عباس خان با مردم خود فرار کرد و از پس اورستم خان شبانکاره را دستگیر ساخته محبوس نمود. آن گاه از بهر زیراه و شبانکاره 2 تن عامل عاقل بگماشت.

عزل عیسی خان قاجار از حکومت گیلان

هم در این سال عیسی خان قاجار قوانلو که حکومت گیلان داشت برحسب فرمان عزل و عزلت یافت. و این چنان بود که روزگاری مردم گیلان از تعدی عمال عیسی خان روزگار به سختی می بردند و عیسی خان امر خود را پوشیده می داشت و نمی گذاشت صورت حال اهالی گیلان در حضرت شاهنشاه مکشوف افتد یا کسی سفر دار الخلافه کند و به شکایت او زبان باز دارد. چون در سنه پارین سفر دار الخلافه کرد، پسر خود را به نیابت حکومت بازداشت. بعد از وی پسر نیز اعمال پدر را به نیرو کرد و طریق رفق و مدارا به یک سوی نهاد.

رعایای گیلان کردار او را برنتافتند

و به يك بار برشوریده، به سرای پسر عیسی خان دررفتند و اهل و تبار عیسی خان را زحمت کردند. چون این معنی به عرض کارداران دولت رسید و از فاتحه امر تا به خاتمه مکشوف افتاد، با اینکه رعایای گیلان را مظلوم دیدند، جسارت ایشان را بی حکم اولیای دولت در شریعت ملك روا نداشتند، لا-جرم عزل والی گیلان به تاخیر رفت و تنبیه رعایا واجب افتاد. از این روی آقا خان - ماکوئی برحسب فرمان روانه گیلان شد و جماعتی از اشرار را کیفر کرد.

از آن سو علما و اعیان گیلان به عرض رسانیدند که اینک بیشتر از منال دیوان در دار الخلافه طهران، در سرای عیسی خان خزانه است و توان دانست که این گنج گران با ظلم و تعدی از رعیت گیلان مأخوذ شده و بر زیادت از این جواهر ثمین و کالای تجارت اندوخته است که آن نیز گنجی نامبردار است. کارداران دولت کاوش کردند و این سخن راست آمد. لا-جرم گنجینه او را که از 100000 تومان زر مسکوک افزون بود، به حضرت سلطنت حمل دادند.

شاهنشاه ایران حکم بر عزل او راند و همی خواست تا آن زر را به عیسی خان بذل فرمایند. نزدیکان حضرت معروض داشتند که اگرچه گنج جهان در چشم شاهنشاه خارتتر از خاک راه است؛ لکن چون عیسی خان این زر و سیم را دیگر باره مأخوذ دارد، حکام ممالک محروسه در اخذ مال رعایا قوی دل شوند و چنان دانند که در این امر کیفری نخواهند یافت. بالجمله بعد از عزل عیسی خان برادر او امیر اصلا ن خان به حکومت گیلان سرفراز گشت.

و هم در این سال لطف الله میرزا حکومت مازندران یافت و محمد ابراهیم خان سرتیپ نوری به نشان مرتبه اول سرتیپی و حمایل سرخ سرفراز گشت و محمد قلی خان نوری غلام پیشخدمت حاکم تربت حیدریه شد و شاهزاده محسن میرزا به منصب امیر آخوری سربلند گشت.

ذکر حکومت جعفر قلی خان ایلخانی در استرآباد

و هم در این سال جعفر قلی خان ایلخانی بزنجردی به حکومت استرآباد و

جاجرم و نردین مأمور گشت؛ و میرزا اسمعیل خان مازندرانی وزارت او یافت و اعداد امر خود کرده با سرباز فوج عرب 650 تن سوارة شادلو و 400 تن سوار چنگی و 80 سوار نردینی و 200 سوار عرب و عجم و 40 سوار کورکلان و تکه و جماعتی دیگر روز هشتم ربیع الثانی وارد استرآباد شد و مردم شهر او را پذیره کردند و بسیار از ترکمانان آتابای و جعفربای و یموت نزد او آمده اظهار عقیدت نمودند و جمعی از اسیران را باز آوردند. و ایلخانی ایشان را مخاطب داشت که اگر اسیران ایران را با خود باز نیاوردید، کیفری به سزا خواهید یافت.

ترکمانان از کلمات او بیمناک شدند و 1500 سوار جعفربای و آتابای ساخته جنگ شده قبایل قرقچی را پیام فرستادند که یا اسیران را رها کنید یا ساخته جنگ شوید.

بالجمله 94 تن اسیر را در مدتی اندک باز آوردند و اسب و اشیاء دیگر همه روزه به نزد ایلخانی از در خضوع هدیه ساختند.

وقایع دیگر

و هم در این سال میرزا صادق قایم مقام پیشکار مملکت آذربایجان توحید خانة بقعه متبرکه حضرت رضوی علیه السلام را آئینه خانه کرد. و هم در این سال فرمان شد که گنبد مطهر حضرت شاهزاده عبد العظیم علیه السلام را از خزانه خاص پادشاهی با زرناپ پرداخته کنند. بعد از انجام این امر استاد جعفر کاشی برای تشخیص ذراع و ارتفاع عروج به سلم و داربست نموده از 10 ذرع مسافت به زیر افتاد و هیچ آسیب نیافت؛ و فرمان رفت که هرکس بدان آستانه پناهنده شود از زیان و سخط ایمن باشد. و شاهزاده علیقلی میرزا پناهندگان را متصدی امر باشد و حاجات ایشان را به عرض امنای دولت رساند و پاسخ ستاند.

و هم در این سال يك تن از سربازان خمسه که 6 ماه مرض فلج یافته بود، از خدام آستانه رضوی اجازت یافته يك شب در توحید خانه جای گرفت و در خواب دید شفا یافته است، چون بیدار شد تندرست بود. صبحگاهان مردم جامه او را از

برای شفا پاره پاره کردند و بردند و تقاره خانه سرکار فیض آثار را بنواختند.

و هم در این سال حاجی محمد مجتهد کاشانی که اجل علمای ایران است و پسر او میرزا جلال الدین که نیز به درجه اجتهاد ارتقا یافته، بعد از مراجعت از زیارت بقعه رضوی علیه السلام سفر دار الخلافه کرد و در قریه نیوران در سرای جناب صدراعظم فرود آمد و پادشاه اسلام را شرف حضور یافت و روز عید غدیر شاهنشاه دین پناه به بازدید او شتافت و او را حشمتی بزرگ نهاد و همراهان او را به تشریفات ملکی و عطای خسروانی خرسند داشت.

و هم در این سال میرزا هاشم تبریزی که نسب با علمای آن بلده داشت و با میرزا تقی خان امیر نظام به دار الخلافه آمده از طریقت آباء اجداد کناره جست و از پیشوایان ملت روی مخالفت برتافته قربت پیشکاران دولت خواست و در میان چاکران حضرت نیز متهم به فتنه و سعایت همی گشت. به صلاح و صوابدید جناب اشرف صدراعظم فرمان شد که او را شب پنجشنبه نهم شعبان از دار الخلافه طهران به کرمانشاهان کوچ دادند تا در آنجا متوقف باشد.

وفیات

و هم در این سال سلیمان خان خانان که شاهنشاه را خال بود از سرای فانی به جهان جاودانی شتافت؛ و همچنان میرزا شفیع آشتیانی صاحب دیوان وداع جهان گفت و فرزند او میرزا مهدی مستوفی نیز از پس روزی چند درگذشت؛ و دیگر محبعلی خان - میرپنج ماکوئی پشت به جهان فانی کرد.

ذکر و بیان نسب افغانها و ابتدای حکومت آنان

اشاره

در جلد اول از کتاب اول ناسخ التواریخ به شرح رفت که نسب افغانان به قبط بن مصرائیم می رسد. این هنگام به تکرار ذکر آن نخواهیم پرداخت؛ لکن برای بصیرت خوانندگان کلمه [ای] چند به ایجاز نگاشته می آید. همانا چون نی نیاس که نمرود ثانی

لقب دارد بعد از طغیان با ابراهیم خلیل همی خواست با کردگار جلیل رزم آزماید، پس مناره [ای] که با ستاره هم آغوش بود بساخت تا بر فراز آن برآید و باب مجادلت و منازلت گشاید. ناگاه آن بنای بلند به زیر افتاد، بخواست خداوند بانگی بیرون طاقث شنونده درافکند چنانکه از آن آواز هایل، مردم بابل يك باره بی خویشان شدند و از پس آنکه باهوش آمدند زبان خویش را فراموش کردند و تبلبل در السنه افتاد و از این روی آن شهر بابل نام یافت.

بعد از آن، مردم بابل از هول و هیبت بسیار کس جلاء وطن اختیار کردند، از میانه بنصر بن حام بن نوح علیه السلام با جماعتی از بابل بیرون شده به اراضی مصر سفر کرد و در آن اراضی فرمانروا گشت. بعد از وی پسر بزرگ او مصرائیم پادشاهی یافت و مملکت مصر به نام او نامیده شد و تا آن وقت 778 سال از طوفان نوح گذشته بود کس در مصر پادشاهی نکرد.

پس، مصرائیم اولین پادشاه مصر است. بعد از او پسر اکبر و ارشد او قبط که او را فقط نیز گویند و به زبان لاتین بوزیریس نام دارد پادشاهی یافت و سلطنت مصر بر اولاد قبط مقرر گشت و فرزندان ایشان فراوان شدند و آن قبیله را قبطی گفتند. تا آن هنگام که سنان بن علوان برادر ضحاک به فرمان عم خود شداد بن عاد بر مصر غلبه جست و سلطنت از اولاد قبط بگرفت و پادشاهی مصر بر اولاد سنان تقریر یافت تا نوبت به ولید بن مصعب افتاد که با موسی علیه السلام کار به معادات می کرد و من بنده این جمله را در ناسخ التواریخ به شرح یاد کرده ام.

بعد از آنکه ولید بن مصعب با تمامت لشکر به دریای احمر غرقه شد و مردم مصر از معجزات حضرت موسی علیه السلام به نهایت ضعیف و زبون آمدند، جماعتی در مصر بماندند و ولوکه را که زنی ساحر بود به پادشاهی برداشتند. شرح سلطنت و قصه خانه برپایی را که به سحر برآورده بود نیز یاد کرده ایم.

اما گروهی از اولاد قبط يك باره دل از سکون مصر برگرفتند و جلاء وطن نموده، با زن و فرزند طریق هندوستان پیش داشتند و در کوه سلیمان فرود شدند و

در آنجا بزیستند تا به کثرت عدد نامور گشتند. بدین گونه همی روز بردند تا 62 سال از هجرت نبوی سپری شد و نوبت خلافت به یزید بن معاویه علیه اللعنه برسید و یزید، سلم بن زیاد را به ایالت خراسان فرستاد. چون سلم به خراسان آمد خالد بن عبد الله را که از اولاد خالد ولید و به روایتی از فرزندزادگان ابو جهل بود به حکومت کابل گماشت. پس از ایامی چند که خالد را از حکومت کابل عزل و عزلت فرمودند با حرمان منصب سفر عراق عرب بر وی دشوار آمد و با اهل و عشیرت به کوه سلیمان رفته، اقامت کرد. و این قبطیان که قاطنین کوه سلیمان بودند دین مسلمانی داشتند. پس دختر خود را با يك تن از بزرگان آن جماعت به زنی داد و از وی 2 پسر آمد که یکی را سو نام بود و آن دیگر لودی نام داشت و این زمان از افغانان، قبیله سو و طایفه لودی نسب بدیشان برند و از طرف مادر به خالد ولید و از جانب پدر به قبط می پیوندند.

بالجمله ایشان قومی بزرگ شدند و در سال 143 هجری از کوه سلیمان به زیر آمده، بعضی از محال هندوستان را فروگرفتند و بسیار وقت با هندیان رزم دادند و مردم خلیج و غور و کابل به حمیت مسلمانی ایشان را حمایت کردند. در کزتی که مردم خلیج و کابل از نزد ایشان مراجعت به بلد خویش می نمودند هرکس بدیشان باز می خورد و پرسش می نمود که حال مسلمانان کوهستان بر چه سان است، ایشان در جواب می گفتند:

کوهستان نگوئید افغانستان بگوئید چه آنجا جز غوغا و افغان چیزی نیست.

از آن روز ایشان را افغان گفتند و کوهستان ایشان را افغانستان نامیدند و هندیان آن جماعت را پتان نام نهادند و ایشان در کوهستان پیشاور قلعه [ای] محکم برآورده خیبر نامیدند و در عهد حکمرانی البتکین فرمان رفت تا سبکتکین بر ایشان لشکر تاخت و از قتل و غارت آن جماعت مضایقت فرمود. افغانان از پی چاره به راجه پنجاب پناه بردند و او از میان افغانان شیخ حمید را که رتبت برتری داشت

برکشید و فرمانگزاری لمغان و ملتان را بدو گذاشت و اعداد کار او کرد تا به حفظ حدود مشغول تواند بود. پس اول کس شیخ حمید است که در میان افغانان رتبه ایالت و امارت یافت و از پس او هر روز مقهور سلطانی و فرمانبردار پادشاهی بودند، چنانکه هر یک در جای خود مذکور خواهد شد.

در سال 1123 ه. / 1720 م میرویس غلیجائی از میان افغان در مملکت هرات سر به خود رانی برداشت و 8 سال فرمانروا بود. آن گاه برادرش عبد العزیز یک سال حکمرانی کرد و از پس او محمود بن میرویس 7 سال و اشرف 5 سال پادشاهی داشتند. آن گاه حکمرانی به دست قبیله ابدالی افتاد. اسد الله خان 5 سال و زمان خان 7 سال و ذو الفقار خان پسر زمان خان 3 سال و الله یار خان 5 سال در هرات ایالت یافتند و در غلبه نادر شاه نابود شدند.

بعد از نادر شاه باز از جماعت ابدالی احمد شاه 23 سال و تیمور شاه 27 سال و زمان - شاه بن تیمور شاه 8 سال و شاهزاده محمود 22 سال و شجاع الملک 4 سال سلطنت کرد.

در سال 1224 ه. / 1809 م شجاع الملک خلیع سلطنت آمد و پناهنده دولت انگلیس گشت، چنانکه بعضی از سیر او در تاختن به افغانستان به اعانت دولت انگلیس و قتل لشکر انگلیس در کابل و هزیمت شاه شجاع، در تاریخ شاهنشاه غازی محمد شاه مرقوم گشت. و من بنده قتل لشکر انگلیس را به دست افغانان در آن کتاب بی زیاده و نقصان از کلمات لیوتنان [ایری] صاحب منصب توپخانه انگلیس ترجمانی کردم تا بر مردم انگلیس حجتی باشد و در آنجا قصد نگاشتن تاریخ افغانستان یا ذکر تاریخ دولت انگلیس نداشتم، چه این هر دو در کتاب ناسخ التواریخ در جای خود رقم می شود. همانا شاهزاده علیقلی میرزای اعتضاد السلاطنه مکنون خاطر مرا مکشوف فرمود که کلمات من بنده را با بعضی سخنان سرداران افغان اختلاطی داد و

رساله [ای] نگاشت و توان دانست که بر مردم انگلیس سخن افغانان استوار نیفتد؛ بلکه خصم را اگر توانند بدانچه مسلم دارد برهان کنند.

بالجمله فرزندان احمد شاه به تفاریق حکومت هرات و بعضی از بلدان افغانستان داشتند. شاهزاده کامران که شریطه قصیده و خاتمه جریده بود، در حکمرانی هرات روزگار می گذاشت و از استعمال مسکرات به اشتغال ملک و مال نمی پرداخت، یار محمد خان الکوزائی که وزارت او داشت در پایان امر امارات او را بگرفت و در سال 1256 ه. / 1840 م روزی چندش مغلول و از پس آن مقتول ساخت و مملکت هرات را خاص ایالت خویش فرمود.

و از آن طرف در عرض این مدت که اولاد احمد شاه در سلطنت ضعیف همی شدند فرزندان پاینده خان بن حاجی جمال خان از قبيله درّانی در ممالک افغانستان نیرومند شد و در شهر کشمیر و کابل و قندهار و بلخ و دیگر بلدان حکمران آمدند. و این پاینده خان که ملقب به سردار سرافراز خان است 20 تن پسر نامبردار داشت که من بنده بسیار کس از ایشان را در ذیل تاریخ سلاطین قاجاریه یاد کرده ام.

اول: وزیر فتح خان.

دوم: سردار محمد عظیم خان (حاکم کشمیر)

سیم: سردار کهندل خان (حاکم قندهار)

چهارم: نواب اسد خان.

پنجم: نواب صمد خان.

ششم: نایب تیمور قلی خان.

هفتم: نواب جبّار خان.

هشتم: سردار طره باز خان.

نهم: سردار پردل خان.

دهم: سردار شیردل خان.

یازدهم: سردار مهردل خان.

دوازدهم: سردار امیر محمد خان.

سیزدهم: سردار عطا محمد خان.

چهاردهم: سردار یار محمد خان.

این جمله که به شمار شد تا این هنگام که تحریر این اوراق می شود بدرود جهان کرده اند و این 6 تن که به شرح می رود زندگانی دارند:

اول امير دوست محمد خان (والی کابل و بلخ)

دوم سردار رحمدل خان (سردار قندهار)

سپم سردار سلطان محمد خان.

چهارم سردار پير محمد خان.

پنجم سردار صيد محمد خان.

ششم سردار جمعه خان.

ص: 145

و من بنده شرح احوال ایشان را در تاریخ افغانستان رقم خواهد کرد. در این اوراق همی خواستم چون نام والی کابل و قندهار را نگار کنم شناخته خوانندگان باشند. اکنون بر سر داستان آیم.

چون کهندل خان روزی چند مریض شده، در هفتم ذیحجه الحرام به درود جهان فانی کرد، سردار رحمدل خان که اکبر و ارشد برادران بود، همی خواست تا به جای برادر مملکت قندهار را فرمانگزار باشد و در انجام مرام او سردار سلطانعلی خان و میر افضل خان با او متفق شدند. و از این سوی دیگر پسران کهندل خان، محمد صدیق خان و محمد عمر خان جای پدر را سزاوار خویش می دانستند و غلام محیی الدین خان نیز هوای دل ایشان بجست.

لاجرم، کار از مناظره و مشاجره به مناجزت و مبارزت انجامید و از دو جانب به جمع کتائب و استتال قواضب(1) پرداختند و ساز مقابله و مقاتله طراز دادند. در پایان امر، جنگ پیوسته شد و جماعتی مجروح و مطروح افتاد و در میانه پسر میر افضل خان مقتول گشت. بعد از قتل او، رحمدل خان تدبیری اندیشید و غلام محیی الدین خان را با خود متفق ساخت و در امر محمد صدیق خان و محمد عمر خان لغزشی انداخت و بی آنکه کس را آگهی دهد مسرعی به نزدیک امیر دوست محمد خان گسیل داشت و پیام فرستاد که برادرزادگان من که به جای فرزندان من باشند، امروز به فرمانبرداری من سر در نمی آورند، شما که میر قافله و قیل قبیله اید صواب آن است که بدین جانب کوچ دهید و مکانت بزرگان را از اهانت کوچکان محفوظ بدارید.

آمدن امیر دوست محمد خان به قندهار

امیر دوست محمد خان که سالها به یاد تسخیر قندهار ناهار می شکست این خبر را از اقبال اختر دانست و بسیج راه کرده با 18 فوج سرباز و 5000 سوار و

ص: 146

1- (1) کتائب جمع کتیبه بمعنی گروه لشکر است، و قواضب جمع قاضب بمعنی شمشیر بران، و استتال بمعنی بیرون کشیدن شمشیر از غلاف است.

30 عرادهٔ توپ از کابل خیمه بیرون زد. سردار محمد عمر خان و سردار عبد الله خان چون از آهنگ دوست محمد خان آگاه شدند، به نزدیک رحمدل خان پیام فرستادند که اگر دوست محمد خان بدین مملکت دست یابد، نخستین ما را و شما را از پای در آورد، نیکو آن است که این نفاق را به یک سوی نهیم و به اتفاق یکدیگر بیگانه را دفع دهیم.

رحمدل خان چون ایالت خویش را به مداخلت دوست محمد خان استوار می دانست جواب باز داد که ما او را نخوانده ایم و خود می آید و کس را نیروی جنگ او نیست.

محمد عمر خان چون این بشنید بیچاره وار لب فروبست و تن بزد.

و از آن سوی دوست محمد خان کوچ بر کوچ طی مسافت کرده در قلعهٔ اعظم فرود شد.

سردار خوشدل خان و غلام محی الدین خان و جماعتی او را پذیره شدند، و از آنجا جنبش کرده در منزل حاجی عزیز که 2 فرسنگ تا قندهار مسافت است درآمد و بزرگان قندهار به تمامت او را استقبال کردند، جز میر افضل خان که در میان شهر، علوفهٔ لشکر و ساز و سامان ورود او را تقدیم خدمت می فرمود.

اما دوست محمد خان با پسر خود غلام حیدر خان مواضعه داشت که در منزل حاجی عزیز سرداران قندهار را مأخوذ داشته، مغلولا سفر کابل فرماید، چون در این منزل به تمامت حاضر نبودند در خاطر نهاد که بعد از ورود قندهار دروازه های شهر را بدست جماعتی از سربازان باز دهد تا کس بیرون نتواند شد.

بالجمله بعد از ورود به قندهار فرمان کرد تا برج و بارهٔ شهر را لشکریان فروگرفتند؛ و بفرمود تا سرداران قندهار در میان ارک نشیمن نکنند و خانه های خویش را پرداخته به میان شهر شوند. این هنگام رحمدل خان دانست که از آنچه می اندیشید بر خطا بود ناچار به اتفاق سلطان علی خان از ارک بیرون شد و به میان شهر آمد و با سردار عبد الله خان و جمعی دیگر مواضعه نهاد، از حاضر شدن به مجلس دوست محمد خان تقاعد ورزیدند.

و چنان افتاد که محمد عمر خان یک روز قربت خدمت دوست محمد خان جست، میر

افضل خان که در آن وقت حاضر بود به عرض رسانید که در بدایت امر که ما طریق عقیدت و صداقت سپردیم، محمّد عمر خان در کجا بود، هم اکنون یا او را راه بدین حضرت مگذار و اگر نه ما را از این در دور کن. دوست محمّد خان روی با محمّد عمر خان کرد و گفت این سخن از در راستی باشد. نیکو آن است که تو راه خویش گیری و به هر جا که خواهی کوچ دهی. محمّد عمر خان کوفته باز سرای خویش شد و روزی چند بسیج سفر کرده زن و فرزند را به جای گذاشت و خود طریق مله خان برداشت.

اما دوست محمّد خان چون بر شهر قندهار استیلا یافت یک پسر خود با 1000 سوار و 2 فوج سرباز و 3 عراده توپ به حکومت زمین داور فرستاد؛ و پسر دیگر را برای حکومت سیستان نامبردار کرد و پسر دیگر را به میمنه فرستاد. و او در میمنه نصرت یافت و حکومت فراه را برای پسر دیگر فرمان کرد. و از برای رحمدل خان و میر افضل خان و سلطانعلی خان مظفر الدوله تقریر مرسوم و مواجب فرمود. اما بزرگان قندهار چون دوست محمّد خان را با دولت انگلیس رایگان می دانستند دل با او نرم نمی کردند.

و او نخست چنان باز می نمود که من با دولت انگلیس هم داستانم و تسخیر قندهار را به تحریص و تدبیر ایشان کرده ام و تا فتح هرات و خراسان را بدست نکنم از پای نخواهم نشست و کارداران دولت انگلیس در این امر پشتوان و پای مردمند و چندانکه زر و سیم و ساز و برگ جنگ در بایست افتد دو چندان عطا کنند. این همی گفت تا آن هنگام که خصومت افغانان را با دولت انگلیس تقرّس فرمود و فهم کرد که تا جان در تن دارند خصمی انگلیس را فتوری نخواهند داد.

پس سخن خویش را دیگرگون کرد و گفت شما چه دانسته اید که من با دولت انگلیس از در صدق و صفا باشم. سخنی به مصلحت همی گویم تا زر و سیم ایشان را بدین حیلت مأخوذ دارم و آن وقت که بر افغانستان چیره شوم و آن نیرو بدست

کنم که لشکر افغان را به تمامت انجمن سازم بی درنگ دولت انگلیس را از هندوستان خواهم برانداخت. همانا من مردم انگلیس را نجس و پلید می دانم و در شریعت خویش کافر می خوانم و خود از مسلمانانم. مسلمان را با کافر چه آمیزش است! و دیگر آنکه مردم انگلیس چگونه با من از در مهر و مودت باشند و حال آنکه محمد اکبر خان فرزند من 40000 کس لشکر انگلیس را عرضه شمشیر ساخت و صاحبان مناصب ایشان را با قواصب بران کیفر کرد و زنهای ایشان را روز در بازارها رقص کردن فرمود و شب با ایشان فضیحت نمود. با این همه دولت غیور انگلیس کی با ما صافی شود و چگونه این خصمی از میان برخیزد. همانا چون گرگان درنده یکدیگر را نگرانیم و هرکدام فرصت بدست کردیم آن دیگر را پاره خواهیم ساخت.

اگرچه دوست محمد خان این سخنان را به راستی بیان کرد لاکن افغانان دل با او راست نکردند و گفتند مردم انگلیس کافرند و با کافر مدارا کردن و خویش را اغلوطه دادن در شریعت ما حرام است. اگر مرد دینی باید شمشیر کشید و ایشان را بکشت و اگر نه کشته شد. این مخاطبت و مکاتبت که تو با انگلیس داری هم از مکاید ابلیس است؛ و نزدیک ما گناهی بزرگ بلکه کفری عظیم باشد. و از نزد او رنجیده خاطر باز شدند.

و سرداران قندهار یک باره از کرده پشیمان بودند و در مخالفت دوست محمد خان طریق مؤالفت گرفتند و پیمان دادند که به اتفاق از شهر بیرون شده، قبایل را برشورانند و صورت حال را به عرض کارداران دولت ایران برسانند و مکشوف دارند که کارداران انگلیس، دوست محمد خان را از بهر تسخیر هرات و فتنه خراسان انگیخته و خواستار سپاهی شوند تا از ایران به قندهار شود و بیگانه را از خانه ایشان دفع دهد.

دوست محمد خان این معنی را تفرّس کرد و فرمان داد که سرداران با اهل و عشیرت از قندهار بیرون شوند. و در خاطر نهاد که بعد از بیرون شدن، آن جماعت

را مأخوذ دارد و محبوسا به کابل کوچ دهد. سردار سلطان محمد خان و سردار پیر محمد خان برادران او و شجاع الدوله عرض کردند که نه آخر کهندل خان برادر ما بود؟ در این زمستان اولاد او را روانه کابل داشتن و اطفال ایشان را دست فرسود هلاکت گذاشتن لایق نباشد. نیکو آن است که ایشان را در اول بهار از قندهار بیرون شدن فرمائی و خاطر او را تعطیل دادند.

آن گاه که دوست محمد خان این اندیشه را بگردانید، بدان سر شد که دوستان اولاد کهندل خان را از هواخواهی ایشان بگرداند تا مصدر امری نتوانند شد. پس محمد اکرم خان اچکزائی و سدو خان و دیگر خوانین را حاضر داشته خطاب کرد که اگر طریق سلامت خواهید جست از خدمت اولاد کهندل خان به يك سوی شوید. ایشان سر رضا فروداشتند و فرزندان کهندل خان نیز با ایشان گفتند که اکنون با دوست محمد خان از در فرمانبرداری باشید تا آن گاه که زمان برسد و زمانه یار شود، اما در نهانی سرداران با هم حلیف شدند و با خوانین هم داستان گشتند و سخن بر آن نهادند که با سرافراز خان - اسحق زائی و عزیز خان آخوندزاده در روزی معین از شهر بیرون شوند و حدیث فتنه کنند. لکن 15 روز از آن پیش که روز میعاد برسد، میر افضل خان اچکزائی که ملازمت سردار غلام حیدر خان پسر دوست محمد خان داشت از این قصه آگاه شد و مولای خود را آگهی داد.

دوست محمد خان نیز این بدانست، پس تصمیم عزم داد که سرداران را تمامت مأخوذ دارد و ایشان نیز از بهر فرار میان استوار کردند. نخستین سردار رحمدل خان اعداد کار کرد و چون در قلعه راق که از محال هزاره است محمد علم خان پسرش جماعتی از سرباز با چند عراده توپ اوتراق داشت، پسران خود را در آنجا گسیل داشت و سردار خوشدل خان و شیر علی خان و محمد اکرم خان و چند تن دیگر فرار کرده به اراضی پشنگ در میان قبیله

اچکزائی فرود شدند و سردار عبد الله خان و سردار محمد عمر خان در مله خان با هم پیوستند و محمد صدیق خان بعد از نفاق غلام محی الدین خان در اراضی کرشک جای کرد و از آنجا از راه ریگ طریق خاران گرفت و سردار منور دل خان آهنگ مکه معظمه نمود و محمد علم خان و سردار جان خان در اول شهر ربیع الثانی آهنگ شکارپور فرمودند.

از آن سوی دوست محمد خان فرمان کرد تا در میان شهر، سرافراز خان و دیگر خوانین را دستگیر نمودند و اموال و ائقال ایشان را عرضه نهب و غارت ساختند و همچنان گروهی به طلب پسرهای رحمدل خان بیرون فرستاد تا ایلغارکنان برقتند و در ارض وهله ایشان را دیدار کرده مأخوذ داشتند و روزی که به شهر درمی آوردند؛ رحمدل خان از در دیگر بیرون شد و در سورا یک رفت و همچنان لشکر دوست محمد خان به طلب گریختگان به هر جانب رهسپار بودند و به تفاریق در قلاع و بقاع درمی رفتند و جای می کردند تا 500 کس از آن جماعت از اقتحام امراض و آلام و شدت مجاعت بمردند، پس ناچار مراجعت به شهر نمودند.

بعد از مراجعت ایشان خوشدل خان و محمد اکرم خان به هر قریه و دیه درآمده، هرکس از لشکر دوست محمد خان را یافتند سر برگرفتند، آن گاه سخن بر این نهادند که سردار رحمدل خان در میان کابل و قندهار در محال قبیلۀ غلیجائی اقامت کند و خوشدل خان و محمد اکرم خان و سردار شیرعلی خان با عشیرت خویش از راه لوط طریق سیستان سپردند. و چون در این راه 30 فرسنگ بی گیاه و میاه است، سرداران برای فراهم کردن آب و آذوقه، گروهی در مله خان جای داشتند و جماعتی با زن و فرزند در میان بیابان لوط بودند.

در این وقت به فرمان دوست محمد خان، سردار محمد شریف خان با لشکری انبوه از دنبال برسید و یک نیمه لشکر خود را امر کرد تا در مله خان، سرداران را حصار دادند؛ و نیم دیگر را بفرمود در میان لوط، دیگر پسران کهندل خان را با زن

و فرزند محصور بداشتند و از طرفین ساز مقاتلت طراز داده، جماعتی جراحت یافتند. و در پایان امر اهل و عشیرت سرداران را بگردانیدند و در میانه اموال ایشان عرضه غارت گشت.

و از آن سوی مظفر الدوله و خوشدل خان و محمد عمر خان و شیر علی خان که در مله خان بودند، از علف و آذوقه و سرب و بارود انباشته [ای] نداشتند، ناچار از در مداهنه بیرون شدند و محمد شریف خان را پیام کردند که خوانین قندهار از دوست محمد خان هراسنده اند، ایشان را روانه پلالمک می کنیم و خویشتن با شما طریق قندهار می سپاریم، بعد از ورود به قندهار، امیر دوست محمد خان خوانین را مطمئن خاطر فرماید تا حاضر شهر شوند. محمد شریف خان بدین سخن رضا داد. پس، سرداران خوانین را روانه پلالمک نمودند و خود به لشکرگاه محمد شریف خان درآمدند.

پناهنده شدن فرزندان کهندل خان به دولت ایران

چون 3 روز از این واقعه بگذشت و خوانین از لشکرگاه بعید افتادند، محمد عمر خان سر برتافت و گفت اینک قریب 20 سال است که من از چاکران دولت ایرانم و سالها جامه و جامگی از آن حضرت برده ام، هرگز پشت با دولت ایران نخواهم کرد و روی به قندهار نخواهم گذاشت؛ مگر مرا دست به گردن بسته به قندهار برند. مظفر الدوله نیز سر برداشت و گفت مرا هیچ کار با قندهار نیست. من چاکر پادشاه ایرانم و از حضرت او نام و لقب و مال و منصب دارم و دیگر آنکه اولاد کهندل خان بر حسب وصیت پدر تا جان در تن دارند سر و جان در راه دولت ایران گذاشته اند و ما هرگز از برای زندگانی 5 روزه دنیا از فرمان پدر نخواهیم گشت و خود را جاودانی به آتش دوزخ نخواهیم سوخت.

بالجمله در انجام امر محمد عمر خان و خوشدل خان و شیر علی خان با لشکر کوچ دادند. يك فرسنگ از آن سوی مله خان، منشور شاهنشاه ایران و رقم جناب اشرف صدراعظم در جواب عریضه ایشان برسد بدین شرح که «فرزندان کهن

دلخان يك تن از میان خویش به حکومت برگزینند و مظفر الدوله طریق حضرت دار الخلافه سپارد». از آن پس فرزندان کهندل خان، مظفر الدوله را وکیل خویش نموده به جانب طهران گسیل داشتند و سخن بر این نهادند که چون از کارداران دولت ایران فرمان برسد، دیگر باره از قندهار فرار خواهیم کرد.

لاجرم پس از روزی چند مظفر الدوله و عبد الله خان و محمد کریم خان و چند تن دیگر با اهل و عشیرت روانه سیستان شدند و سردار غلام محی الدین خان و محمد اکرم خان و میر افضل خان و شیر علی خان و محمد عمر خان هم دست و هم داستان گشتند و از جماعت خوانین اختر خان علیزائی و صالو خان اچکزائی و صیدال خان الکوزائی با ایشان پیوستند و یکدل شدند که اگر دوست محمد خان بخواهد ایشان را سفر کابل فرماید، بر شورند و فتنه آغازند. و سرداران پیشاور و کابل و غلیجائی و کوهستانی نیز با سرداران قندهار حلیف گشتند.

و از میانه، سلطان محمد خان عریضه به کارداران دولت ایران نگار کرد که من در آن مدّت که حکومت پیشاور داشتم 2 تن از مردم انگلیس را دستگیر ساخته، جهان از وجود ایشان پرداختم، هرگز از جماعت انگلیس ایمن نخواهم بود؛ و سردار سلطان احمد خان گفت من در قتل لات که سردار لشکر انگلیس بود با محمد اکبر خان هم دست شدم، چگونه با انگلیس توانم پیوست. اگر از دولت ایران فرمان رسد بر دوست محمد خان که پیشرو کافران گشته، دشمنی آغازم و رایت محاربت افزام. آن گاه غلام محی الدین و سردار رحمدل خان و صاحب زاده عبد الاحد خان و دیگر سرداران عریضه [ای] نگار داده به صحبت ملا حلیم چاپار روانه دربار پادشاه ایران داشتند بدین شرح که:

کهندل خان يك تن از چاکران حضرت بود و شاهنشاه غازی محمد شاه افزون از منال دیوانی قندهار در وجه او و محمد عمر خان و دیگر پسران و خویشاوندان او بذل فرموده، امروز ما را بیگانه پنداشتن و به دست بیگانه

گذاشتن از کرم شاهانه بعید است و بر زیادت از این، دوست محمد خان به تحریک و تحریص کارداران انگلیس برای تسخیر هرات و فتنه ساختن در خراسان این تاختن کرده، دفع او در شریعت دین و دولت واجب افتاد و اگر لشکری بدین جانب مأمور شود، تسخیر کابل و قندهار دشوار نخواهد بود.

از آن سوی چون دوست محمد خان کار قندهار را آشفته دید سر رفق و مدارا پیش داشت و منال دیوانی قندهار را جریده کرده 150000 تومان برآمد، با سرداران قندهار گفت من از این مبلغ 80000 تومان به مرسوم و مواجب شما تقریر می کنم و رتق و فتق امور را نیز با شما می گذارم، الا آنکه يك تن از شما را با خود به کابل کوچ می دهم و يك پسر خود را در میان شما می گذارم تا هرسال 70000 تومان از بهر من مأخوذ دارد و انفاذ کابل نماید. ایشان گفتند «منال مملکت قندهار به تمامت کفایت خرج ما را بر نمی تابد اگر خواهی پسر خود را بگذار تا نگران باشد هر فلوسی بر زیادت ماند از بهر تو اخذ کند».

هم در این وقت از کارداران دولت انگلیس مسرعی به نزدیک دوست محمد خان آمد و او را به تسخیر هرات و لشکر تاختن بدان اراضی تحریص داد. دوست محمد خان گفت من چگونه از قندهار به هرات توانم شد، آن روز که من آهنگ هرات کنم سرداران قندهار بی محابا از قفای من برشورند؛ و از آن سوی سپاه ایران بر روی من درآید و مرا در میانه حصار دهند. این بگفت و در خاطر گرفت که پسر خود غلام حیدر خان را به نیابت خویش در قندهار بگذارد و خود طریق کابل بردارد، چه از قبل قزلباش کابل که به تمامت شیعی مذهبند بی هول و هرب نبود.

پس فرزندان خود را از محال قندهار طلب نمود و رحمدل خان را پیام کرد که اگر خواهی من با تو دل یکی کنم خطی نگار کن و خاتم برزن که اگر با دولت ایران از در فرمانبرداری باشی و جز با من طریق صدق عقیدت سپاری، دشمن خلفای راشدین خواهی بود. رحمدل

خان گفت حقوق دولت ایران بر ذمت ما از آفتاب روشن تر است من نتوانم روی آفتاب اندود. دوست محمد خان آزرده شد و معادل 4800 تومان از اجری و مواجب او بکاست و همچنان مرسوم سرداران قندهار را کاستن گرفت و مراجعت به کابل را واجب شمرد.

استمداد کردن سرتیپ عیسی خان از امیر دوست محمد خان

در خلال این احوال زعفران خان برادر بهبود خان از هرات به نزدیک او آمد و از قبل عیسی خان خواستار مدد شد و همی خواست سپاهی به جانب هرات برود؛ و سلطان - مراد میرزای حسام السلطنه را که این وقت در کنار هرات بود دفع دهد. دوست محمد خان چون انجام این آرزو را در قوت بازوی خویش نمی دانست بهانه طراز کرده جواب باز داد که اگر سرتیپ عیسی خان دو پسر مرا در ارک جای دهد و شهر و ارک را به لشکر من سپارد، در اعانت او مضایقت نخواهد رفت.

در این بوک و مکر، خط جناب اشرف صدراعظم که در جواب عریضه رحمدل خان رقم کرده بود، پانزدهم شوال بدو رسید، بدین شرح که:

مملکت قندهار از عهد سالفه و اعوام ماضیه در شمار ممالک ایران بوده و کهندل خان و فرزندان او در زمان شاهنشاه غازی محمد شاه خط چاکری به دولت ایران سپرده اند و مرسوم و مواجب و سیورغال برده اند و امروز ملک الملوک عجم به جمال جود و جودت و کمال شجاعت و جلادت و فنون فراست و فروسیت در میان سلاطین قاجاریه طاق؛ بلکه برگزیده پادشاهان آفاق است و بر زیادت از این در معاهدات و مواثیق چند به شرط رفته که ولات ممالک افغانستان هیچ یک به تسخیر مملکت آن دیگر میان نبندد و اگر از حدود خویش بر زیادت طلب کند پادشاه ایرانش ادب کند. لاجرم این پادشاه غیور که خشم پلنگ و نیروی نهنگ را به بازی شمارد، از پایمردی شما دست باز نخواهد داشت و حفظ حوزه شما را رد نخواهد گذاشت..

چون این رقم به رحمدل خان و غلام محی الدین خان رسید، نیروئی تازه

به دست کردند و با اختر خان علیزائی و صیدال خان الکوزائی و صیدال خان سلیمان خیل و محمّد رحیم خان نورزائی و جماعتی دیگر در مخالفت دوست محمّد خان اقبال مؤالفت را مبرم ساختند.

روز بیستم شوال محمّد عمر خان از قندهار بیرون گریخت و شتابزده تا کنار هرات عنان ریز کرد و به لشکرگاه حسام السلطنه پیوست. و از قفای او سرداران کابل و قندهار هر یک، یک [یک] و دو [دو] به نزدیک شاهزاده تاختند. سردار سلطان احمد خان و شاهنواز خان پسرش و سردار شاه دولت خان با پسر عمّ خویش و پسر وزیر شاه شجاع از قفای هم برسیدند و پسرهای سید محمّد خان ظهیر الدوله، نادر شاه خان و بهبود خان و پسر غلام خان هم از در درآمدند و سردار سلطانهلی خان مظفر الدوله طریق خراسان پیش داشته روزی چند در محال قاین اقامت کرد؛ و محمّد اکرم خان را گسیل حضرت شاهنشاه داشت تا فرمان کارداران دولت را بداند و فرمانبرداری کند.

بعد از آگهی از حکم و مطالعه منشور شاهانه و فرمایش جناب اشرف صدراعظم، روز بیستم ذیقعه با اهل و عشیرت و 300 سوار به جانب مشهد مقدس کوچ داد. بعد از ورود به مشهد از کارداران دولت مرسوم و مواجب و تشریف و خلعت یافت و محمّد علم خان از دنبال محمّد اکرم خان روانه درگاه شاهنشاه شده؛ و سردار خوشدل خان خواهر خود را که مادر مظفر الدوله است، از قندهار به سیستان کوچ داد و از آنجا به نزدیک مظفر الدوله آورد و روز دوازدهم ربیع الاول جعفر خان کابلی با سردار سلطان احمد خان و سردار شاه دولت خان پسر نواب محمّد زمان خان که قاتل شاه شجاع و لات صاحب سردار انگلیس بود و پسرهای ظهیر الدوله به فرمان حسام السلطنه از لشکرگاه هرات روانه دار الخلافه شدند.

اما محمّد صدیق خان نخستین از قندهار فرار کرده به اراضی سند فرود شد و در آنجا به کیفر بی فرمانی یک تن ملازم خویش را مقتول ساخت و هراسنده گشت که کارداران انگلیس او را بدین گناه تباه کنند، پس زنان خود را جامه مردان

بپوشید و از آنجا فرار کرده، به کلات نصیر خان آمد. و همچنان مردم کلات غلیجائی که میان کابل و قندهار است و دوست محمد خان به نیرنگ مسخر داشته بود، سر از خدمت برتافتند و محمد صدیق خان با هزاره پشت کوهی هم داستان شده قریب 7000 مرد لشکری فراهم کرد و دوست محمد خان را پیام داد که ما چنان می پنداشتیم که بعد از کهندل خان ما را به جای پدر خواهی بود، ندانستیم که خانه ما را مضبوط خواهی ساخت و ما را بیچاره وار بهر در آواره خواهی داشت. لا-جرم تا در تن روان و در مغز هوش داریم از جنگ و جوش نخواهیم نشست.

و در این وقت چند سر استر که به فرمان کارداران انگلیس برای دوست محمد خان حمل سیم و زر می کرد، به دست مردم محمد صدیق خان مأخوذ افتاد و از جانب دیگر رحمدل خان از قندهار به اراضی زمین داور گریخت. دوست محمد خان 2000 سوار به طلب او فرستاد برسیدند و لختی رزم دادند، از پس آنکه 10 تن در میانه مقتول گشت بی نیل مرام مراجعت کردند.

کوچ دادن امیر دوست محمد خان از قندهار به کابل

از پس این وقایع دوست محمد خان به آهنگ کابل از قندهار خیمه بیرون زد و توپخانه خویش را با خود حمل داد و هر توپ که در قندهار بود نیز برگرفت؛ و پسر خود امیر غلام - حیدر خان را با 4000 تن مرد لشکری به حکومت قندهار باز گذاشت و خیر الله خان برادرزاده خود را به حکومت فراه فرستاد؛ و سرداران قندهار را هرکس به جای بود ملازم رکاب نمود. روز یازدهم محرم [سال 1272 ه. / 1856 م] از ظاهر قندهار روانه کابل شد.

اما از این سوی بعد از رسیدن محمد عمر خان به لشکرگاه، حسام السلطنه بفرمود او را استقبال کردند و با مکانت تمام درآوردند و از پس روزی چند حکومت اسفزار را با او تفویض داشت و روز نوزدهم ذیحجه [1271 ه. / 1855 م] او را روانه اسفزار نمود و قنبر علی خان ناظم دیوانخانه تبریز که از قبل کارداران دولت ایران مأمور به سفارت قندهار بود تا دوست محمد خان را بیابانند که این فزون طلبی نکوهیده است و

تسخیر قندهار به دست تو بر کارداران ایران ناگوار است. در این وقت حاضر لشکرگاه بود، او نیز به اتفاق محمد عمر خان راه برگرفت.

بالجمله محمد عمر خان وارد اسفزار شده به کار خویش پرداخت و قنبر علی خان روانه قندهار شد و يك شب با دوست محمد خان هنگام بیرون شدن او به کابل دیدار کرد و سخن بگفت و جواب برگرفت. چون دوست محمد خان بر قندهار دست یافته بود، سر از فرمان برتافت، ناچار قنبر علی خان مراجعت کرده و طی مسافت نموده به جوین آمد.

و از آن طرف محمد صدیق خان پسر کهندل خان بعد از سفر دوست محمد خان به کابل از اراضی قندهار به اسفزار آمد و فرزند خود نور محمد خان را نزد برادر خود محمد عمر خان بازداشت و خویشان به جانب فراه در تك تاز آمد و به پای دروازه آمده، افغانان را ندا در داد که بر روی من در بگشائید و اگر نه مرا مقتول دارید.

خیر الله خان گفت بیرون این هر دو نیز کاری تواند بود و بفرمود تا با خشت و سنگ او را زحمت کردند و از دروازه دور افکندند. محمد صدیق خان ناچار به خانه يك تن مرد رعیت رفته اقامت کرد. و از جانب دیگر چون خیر الله خان را نیز چشم آرزو به کرم اولیای دولت ایران باز و ابواب مکاتبت فراز بود، و این وقت رسول میر علم خان قاینی از نزد او مراجعت داشت و خط خیر الله خان را به میر علم خان می برد، بدین شرح که «با لشکری ساز کرده، بدین جانب ترکتاز کن تا قلعه فراه را با شما بسپارم».

از قضا رسول او در يك فرسنگی فراه به دست افغانان و ملازمان دوست محمد خان مأخوذ گشت و خط او مطالعه رفت و مکنون خاطر خیر الله خان مکشوف افتاد، پس بی توانی برفتند و محمد صدیق خان را برداشته به شهر درآوردند تا فراه را بدو بسپارند.

مردم شهر گرد او انجمن شدند و خیر الله خان را در میان ارك حصار دادند. چون ظلمت شب جهان بگرفت خیر الله خان يك تن ملازم خود را با اسب به دستیاری اقبال از برج فرود کرد، باشد که میر علم خان را بیگاهاند و او خویشان

را برساند. مردم شهر از این حدیث آگهی یافتند و 100 سوار از دنبال او بشتافتند و در عرض راه او را دستگیر ساخته، به جانب فراه همی آوردند.

در این وقت دو تن از مردم میر علم خان که شناخته این سواران نبودند با ایشان باز خوردند و صورت حال را بدانستند پس بی توانی تاختن کرده، میر علم خان را آگهی دادند و او بی درنگ برنشسته به اسفزار آمد و به اتفاق محمد عمر خان روز هیجدهم محرم شرحی نگاشته به محمد صدیق خان فرستاد که اگر مملکت قندهار و جای پدر می خواهی شهر فراه را به دست سپاه ایران بازده. چون این خط به محمد صدیق خان رسید در پاسخ نوشت که مردم فراه چشم براه اند، شما بشتابید و فتح این بلد را دریابید.

لاجرم محمد عمر خان با مردم خود برنشست و چون برق جهنده اسب برجهاند و به شهر فراه درآمد، با محمد صدیق خان پیوست.

چون این خبر به لاش و جوین رسید، قنبر علی خان 200 تن از مردم جوین را فراهم کرده، به اتفاق برادرزاده سردار احمد خان راه فراه پیش داشت. و بعد از ورود به فراه مردم خود را در برج و باره شهر جای داده، و خیر الله خان به میان ارك در تنگنای محاصره افتاد. از آن سوی خیر فراه در قندهار پراکنده شد و غلام حیدر خان این قصه بدانست.

پس پسرزاده دوست محمد خان جلال الدین خان را با 700 تن سوار مأمور داشت که به فراه آمده دشمنان را دفع دهد.

جلال الدین خان 10 روز از آن پیش که راه برگردد، مردان خان فراهی را گسیل فراه داشت تا روی دل خیر الله خان را از دولت ایران بگردانید و با خود متفق ساخت. آن گاه از قندهار بیرون شده در 8 فرسنگی فراه فرود شد. محمد صدیق خان و محمد عمر خان اعداد جنگ کرده، بیرون شدند.

گرفتاری قنبر علی خان در فراه به دست جلال الدین خان

و از آن سوی سردار جلال الدین خان راه نزدیک کرده جنگ پیوست. بعد از کشش و کوشش فراوان محمد صدیق خان و محمد عمر خان شکسته شدند و هزیمت کرده به شهر درآمدند. مردم فراه چون ضعف حال ایشان را معاینه کردند با جلال

الدین خان طریق صدق و صفا پیش داشتند و 400 تن از مردم او را يك يك و دو دو به شهر درآوردند و بر فراز برج و باره جای دادند. 2 ساعت از آن پیش که سفیده صبح دیدار کند، از میان ارك دهان توپ و تفنگ بگشادند و از فراز برج و باره گلوله بباریدند و دروازه قندهار را گشوده، لشکر جلال الدین خان را درآوردند و از ارك نیز جماعتی بیرون شده با ایشان هم دست گشتند و مردم سرداران را همی دستگیر نمودند.

محمد صدیق خان و محمد عمر خان و صمد خان برادر سردار احمد خان و قنبر علی خان که این هنگام در مسجد جامع که قریب به دروازه هرات است جای داشتند، چون این غوغا بشنیدند با معدودی از مردم خود به برج دروازه هرات صعود کردند. چون شهر بر جلال الدین خان مسلم افتاد کس فرستاد و ایشان را امان داد و از برج به زیر آورده مأخوذ داشت و به لشکرگاه خویش برد و مردم ایشان را دستگیر نموده، بعضی را سر بر گرفت و برخی را سلب و ثروت بستد و عریان و بی نان رها ساخت. و این خبر را بعد از 3 روز از فتح هرات، به حسام السلطنه آوردند.

بالجمله جلال الدین خان از پس این نصرت، مردان خان نورزائی را با 70 تن مردم لشکری در ارك فراه گذاشت و گرفتاران را برداشته آهنگ قندهار نمود. از میانه قنبر علی خان را با بند و زنجیر کوچ همی داد. چون به منزل جاش رود رسیدند، محمد صدیق خان و محمد عمر خان مواضعه کردند که اگر توانند به طرفی گریزند.

محمد صدیق خان فرصتی بدست کرده از میان لشکرگاه به يك سوی گریخت و راه کوهستان پیش داشته از راه و بی راه پس از 2 شبانه روز خود را به اسفزار رسانید. لکن محمد عمر خان و قنبر علی خان محبوسا به قندهار بردند.

بعد از رسیدن ایشان به قندهار، غلام حیدر خان بفرمود تا زنجیر از گردن قنبر علی خان فروگذاشتند و او را با محمد عمر خان در برج احمد شاهی بازداشتند و نگاهبانان بر ایشان بگماشتند. آن گاه برادرزاده خود شاهسوار خان را با 2000

سوار مأمور به فراه نمود.

در این وقت 4 تن از صاحبان مناصب انگلیس با 4000 قبضه تفنگ و حملی چند از زر و سیم از راه شکارپور به کلات نصیر خان درآمده، به عرض غلام حیدر خان رسانیدند که چندانکه دینار و درهم و آلات حرب و ضرب واجب افتد، از دولت انگلیس بذل می شود، به شرط آنکه افغانان با دولت ایران ساز مقاتلت طراز کنند.

از پس این واقعه غلات و حبوبات در لاش و جوین اندک شد، لاجرم امیر علم خان به فرمان حسام السّلمطنه، زین العابدین خان را که از خویشاوندان او بود در لاش و جوین بازداشت و 180 تن از لشکریان در جوین و 120 کس در لاش برای حفظ و حراست بگماشت و همچنان درک و تیمور را به زین العابدین خان تیموری و تجک را به دوست محمد خان اسحق زائی سپرد و خود طریق قاین گرفت و رحمة الله خان روانه هرات شد و با خدمت حسام السّلمطنه پیوست و سردار محمد صدیق خان نیز روز پانزدهم ربیع الاول به لشکرگاه حسام السّلمطنه رسید. شاهزاده بفرمود او را پذیره شدند و به مکانت تمام درآوردند.

ذکر حکومت شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السّلمطنه در خراسان و مأمور شدن او به نظم افغانستان و تسخیر هرات وقایع سال 1272-1273 ق / 1855-1857 م

اشاره

چون کهندل خان حاکم قندهار چنانکه به شرح رفت، از جهان رخت بریست و امیر دوست محمد خان بلده [قندهار] را مسخر داشت و برادران و پسران کهندل خان به هر جانب پراکنده شدند، سردار رحمدل خان و میر افضل خان و محمد صدیق خان و محمد عمر خان و غلام محیّ الدین خان و خوشدل خان و یحیی خان و صاحب زاده و محمد علی خان و فتح محمد خان و دیگر فرزندان و خویشاوندان کهندل خان از در دادخواهی به حضرت شاهنشاهی عریضه [ای] نگاشتند و سردار سلطان علی خان مظفر الدوله

ص: 161

و از آن طرف امیر دوست محمد خان آرزوی خویش را به فتح قندهار سیر نکرد و دل در فتح هرات بست؛ و فراه را که از اراضی هرات است به تحت فرمان داشت. و همچنان شاهزاده محمد یوسف و بزرگان هرات از در استغاثت به کارداران دولت ایران پناهنده شدند و اندیشه دوست محمد خان را در تسخیر هرات باز نمودند. و از جانب دیگر سردار علی خان از سه کوهه سیستان مسرعی فرستاد که امیر دوست محمد خان یکی از پسران خود را به نهب و غارت سیستان و بلوچستان مأمور ساخته و زود باشد که لشکر او به جنگ ما تاختن کند.

در این وقت کارداران دولت ایران نیک نگر هستند که اگر در دفع او تقاعدی ورزند فتنه او کار خراسان را نیز آشفته خواهد کرد؛ و در پیمانی که شیل صاحب از قبل کارداران انگلیس با صنادید دولت ایران بست به شرح بود که چون بیگانه در مملکت هرات مداخلت اندازد، کارپردازان ایران او را دفع دهند و مملکت هرات را به حصانت خویش باز نهند. پس دفع امیر دوست محمد خان را واجب داشتند و شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را با لشکری لایق مأمور به نظم افغانستان نمودند. و چون این وقت میرزا فضل الله وزیر نظام حاضر درگاه بود، به صوابدید جناب اشرف صدراعظم، میرزا محمد قوام الدوله ملتزم رکاب حسام السلطنه آمد و میرزا محمد حسین قزوینی - عضد الملک متولی بقعه متبرکه رضوی علیه الصلوة والسلام گشت.

بالجملة حسام السلطنه روز پنجشنبه دهم ربیع الثانی [1272 ق / 1855 م] به باغ نظامیه تحویل داد؛ و روز دیگر از آنجا تا جاجرود براند و روزی چند برای بسیج سفر اقامت فرمود و روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الثانی از جاجرود طریق خراسان پیش داشت. و از قضا هم در این روز فریدون میرزای فرمانفرمای برادر اعیانی حسام السلطنه که این هنگام والی مملکت خراسان بود، از جهان فانی رخت بدر برد و چون

این خبر به حضرت دار الخلافه آوردند ملك الملوك عجم به صوابديد صدر اعظم حكومت خراسان را نیز با حسام السلطنه تفویض فرمود.

مع القصة شاهزاده طي مسافت کرده روز چهارشنبه پنجم جمادی الاولی وارد شهر مشهد گشت و به نظم آن بلده پرداخت. اما از طرف هرات چون شاهزاده محمد يوسف و بزرگان آن شهر از اقتحام امیر دوست محمد خان و کمین ساختن و لشکر تاختن او هراسناک شدند از کارداران دولت ایران خواستار آمدند که به نام و نشان، سام خان - ایلخانی را با گروهی از سپاه سلطانی به حراست هرات گسیل دارند.

لا-جرم شاهنشاه عجم فرمان کرد تا ایلخانی با 1000 سوار و 500 شمشالچی عنان زنان به جانب هرات بشتافت و حکم رفت که بعد از ورود آن بلده اگر لشکر کابل آهنگ آن اراضی کند، خبر باز دهد تا لشکرهای گران بدان سوی سبک سیر شود. بعد از آنکه سام خان در قلعه هرات بار فرو نهاد و امیر دوست محمد خان بدانست که آهنگ هرات کردن با دولت ایران طریق معادات سپردن است، حیلتی دیگر اندیشید و بعضی از مردم هرات را بفریفت و با ایشان به نهان مواضعه نهاد که ایلخانی را از شهر بند هرات بیرون فرستند. پس دوستان دوست محمد خان هم دست شده، ایلخانی را از قلعه ارك و شهر هرات بیرون شدن فرمودند.

حسام السلطنه که در شهر مشهد نگران کار ایلخانی بود، چون به دستیاری مسرعان اختلاف کلمه مردم هرات را بدانست روز بیست و نهم جمادی الاولی از شهر مشهد به آهنگ هرات خیمه بیرون زد و اندک اندک طي مسافت همی کرد و بیست و نهم جمادی الاخره تربت شیخ جام را مضرب خیام ساخت، در این وقت ملا فیض الله مفتی هرات از جانب شاهزاده محمد يوسف به حضرت وی آمد و رسالت خویش را که همه سخنان حیلت آمیز بود بگذاشت و شاهزاده از تربت شیخ جام کوچ داده تا محمودآباد براند.

این هنگام فرستاده ایلخانی برسید و معروض داشت که مردم هرات، ایلخانی را از شهر بیرون شدن فرمودند و او ناچار با مردم خود رخت بر بسته در باغ شاه که به يك سوی آن بلده است جای گرفت. هم از آنجا از شرّ دشمن نتوانست آسود و 2 فرسنگ دیگر طیّ مسافت کرده در قلعهٔ ملك فرود شد.

مردم هرات هم بدین قدر مراجعت او قناعت نکردند. از بهر قتل او کمر استوار نموده اعداد کار فرمودند. لاجرم از آنجا آهنگ شکیبان کرد.

شاهزاده چون این بشنید جهان در چشمش تاریک شد. نخستین بفرمود ملا فیض الله مفتی هرات را مأخوذ داشته بند بر نهادند و محبوسا به جانب مشهد مقدس بردند. و هم در آن روز که شنبهٔ هشتم رجب بود پاشا خان سرتیپ را حکم داد تا 3000 سرباز گزیده و 1000 سوار و 3 عرادهٔ توپ ایلغارکنان به جانب هرات رهسپار گشت و در شکیبان با ایلخانی پیوسته و به اتفاق طریق مراجعت گرفتند.

جماعتی از افغانان که حافظ و حارس غوریان بودند، مغافضهٔ به جانب ایلخانی تاختند و جنگ در انداختند. گرچه لشکریان پای اصطبار استوار کردند و نیکو رزم دادند؛ لکن به سلامت گذشتن از آن مسالك صعب می نمود، ناچار دیگر باره حسام السلطنه را آگهی فرستادند و شاهزاده خویشتن برنشست و از میل آباد و آب روس و کافر قلعه عبور کرده جمعهٔ چهاردهم رجب در منزل تیرپل فرود آمد. در آنجا بزرگان کوسویه با سوار و سرباز و امان بيك هزاره با 100 سوار تقبیل خدمت او نمود. روز دیگر از تیرپل کوچ داده یکشنبهٔ شانزدهم رجب در ظاهر غوریان لشکرگاه کرد و افغانان از دور و نزدیک فرار کرده، در قلعهٔ غوریان متحصّن شدند و لشکریان به کار محاصره و پرداختن سنگر استوار شدند. در روز دیگر بعضی از قورخانه را که در لشکرگاه بود و چند تن از سربازان افشارش نگاهبانی داشته، شراره در افتاد و افروخته شد و 100 حمل بارود [- باروت] و گلوله هبا و هدر گشت. و پس از چند روز الله ویردی خان سرهنگ توپخانه با 3 عرادهٔ توپ و 70 بار قورخانه از مشهد مقدس برسید و پیوستهٔ لشکرگاه گشت.

بالجملة سه شنبهٔ

هیجدهم رجب سردار احمد خان قلعه گاهی که از دور و نزدیک نظاره بود 2000 سواره افغان گزیده کرد و به اتفاق شاهزاده محسن آهنگ لشکرگاه نمود. حسام السلطنه، سام خان ایلخانی را با سوار خراسانی و هزاره و صفر علی خان سرتیپ را با سواره شاهیسون و فوج ترشیزی و 2 عراده توپ به استقبال جنگ او استعجال داد. و روز دیگر در کنار قلعه زنده جان با ایشان دچار شدند. دلیران سپاه که شیران رزمگاه بودند به افغانان درآمدند و از چپ و راست بر ایشان تاختند و مرد و مرکب به خاک راه انداختند.

زمانی دراز برنیامد که افغانان هزیمت شدند و لشکریان از قفای ایشان به ترکتاز درآمدند و تا 2 فرسنگی هرات از دنبال آن جماعت مسارعت کردند. سردار احمد خان پسر شاه پسند خان و امیر جان خان و چند تن از عشیرت ایشان و گروهی از بزرگان اسحق زائی گرفتار گشت و غنیمت فراوان با 300 تن سواره افغان زنده دستگیر شد و 50 نیزه سر و 500 سر اسب نیز بدست لشکریان افتاد و منصور و مظفر باز لشکرگاه شدند.

محاصره غوریان و تسخیر آن قلعه به دست لشکریان

این وقت حسام السلطنه بفرمود تا غوریان را نیک حصار دادند. و هم در این وقت حسنعلی خان سرتیپ گروسی با یک فوج سرباز از راه برسید و با لشکریان در کار محاصره هم دست گشت. پس، از چهار سوی غوریان مارپیچها را به لب خندق بردند و شباهنگام خندق را انباشته همی کردند تا صبحگاه با یورش قلعه را فروگیرند و سردار مجید خان که با سرتیپ عیسی خان قربت مصاهرت داشت، چون این بدید بدانست که با شیر نیستان غشوه مستان نتوان داد و از دهان اژدها به فسانه رها نتوان شد. ناچار از در استرحام و استیمان بیرون شده اظهار انقیاد کرد و امان یافته روز بیست و سیم رجب قرآن مجید را به شفاعت حمایل کرده، نزد حسام السلطنه شتافت و جبین اطاعت بر خاک ضراعت نهاد و قلعه غوریان را تسلیم داد.

حسام السلطنه او را پذیرفت و از پس آن فرمان کرد تا مردم غوریان کوچ داده، در مزارع و مراتع آن نواحی هرکس در وطن خود جای گرفت و سعادت

قلی خان یاور فوج ترشیزی را با 300 تن سرباز به جای ایشان به نگاهبانی گذاشت و فرمود تا برج و باره قلعه را مرمت کنند و افواجی که در فتح غوریان رنج برده بودند، به نشان سیم و زر بنواخت.

و چون خبر فتح غوریان پراکنده شد 400 تن سرباز تیموری که حافظ و حارس برج و باره هرات بودند با تفنگ و دیگر آلات حرب فرار کردند و عطاء الله خان ایل بیگی، تیموری با 4000 خانوار از کنار هرات کوچ داده، به نزدیک لشکرگاه خیمه زد و بازار بیع و شری گشاده گشت و بزرگان هزاره مانند احمد قلی خان و محمد رضا خان و محمد حسین خان و بابا خان نزدیک حسام السلطنه آمده برای کوچ دادن قبایل خود از نزدیکی دشمن خواستار مبلغی زر شدند و شاهزاده 500 تومان زر و چند جامه خلعت بداد.

و از این اخبار مردم هرات آشفته خاطر شدند و حسام السلطنه بیست و ششم رجب از کنار غوریان به جانب هرات جنبش کرد و امیر حسین خان را با 500 تن سوار خراسانی و 2 عراده توپ بر منقلای سپاه بازداشت و 1200 تن سوار عراقی با یک عراده توپ بر ساقه لشکر بگماشت و فرمان کرد که سپاهیان سنبله [ای] از زراعتگاهی ضایع نکنند تا مبادا مردم رعیت از جنبش این جیش هراسنده و پراکنده شوند.

رسیدن حسام السلطنه به کنار هرات

بدین گونه طی مسافت کرده، از غوریان به برناباد و از آنجا به زنده جان و دیگر چمن سنگ بست [زفت] و همچنان اراضی سحرخیز را در نوشته غره شعبان میان خطه هرات در پشت مصلی لشکرگاه کرد و 2 روز لشکر از رنج راه آسوده فرمود تا چهارشنبه سیم شعبان از آنجا برنشست. و همچنان بفرمود تا ایلخانی با 500 تن سوار خراسانی و پاشا خان با 2 فوج سمنانی و دامغانی و سوارة کرد و ترك و چهار عراده توپ پیشباز سپاه شدند و تا چمن سنگ سفید که دو سه تیر پرتاب مسافت است تا قلعه هرات، رسیدند.

در این وقت افغانان از پست و بلندیهای زمین که کمین نهاده بودند، به باریدن گلوله شمشال

و تئنگ آغاز جنگ کردند و از فراز برج خاکستری بگشادن توپ اشتغال نمودند.

نخستین امیر حسین خان با جماعتی از سوار و شمشالچی به جنگ درآمد و سام خان و پاشا خان به حمایت او حمله بردند.

و هم از قفای ایشان شاهزاده برسید و بفرمود تا حسنعلی خان سرتیپ با دو فوج گروس و ابو الفتح خان با فوج شقاقی و فوج افشار و نیشابور و جماعتی از سواران جزّار از جای جنبش کردند و عراده های توپ را بر پشته های رفیع صعود دادند و نیران حرب را دامن زدن گرفتند. ساعتی برنگذشت که افغانان بشکستند و عنان به جانب شهر برتافتند، ابطال رجال از دنبال استعجال کردند و مردم هرات چندان دهشت زده می گریختند که خویش را به خندق شهر فروریختند.

در این مقاتلت 70 تن از مردم شهر مقتول شد و سرهنگی نیز نابود گشت. و از این سوی مردی را که حمل بیرق فوج نیشابوری می کرد بازویش به زخم شمشیر افغانان جراحت یافت و بیرق او را مأخوذ داشتند. شاهزاده بر او خشم گرفت و بفرمود نامش را از جریده لشکریان محو کردند. و از قضا زن و فرزند شاهزاده محمد یوسف که تاکنون در مشهد مقدس اقامت داشتند، هم در غره شعبان به تحت قبه مبارکه پناهنده گشتند و میرزا محمد حسین عضد الملك متولی باشی نگاهبانان بر ایشان گماشت تا مبادا جامه خویش را دیگرگون کرده، به جانی گریزند.

مع القصه 12 روز شاهزاده در چمن سنگ سفید او تراق داشت و شاهزاده محمد یوسف دانست که توانائی مردم افغان با دلیران دولت ایران چون جنبش خویش در پیش سیل دمان است، ناچار از در مدهنه و مهاونه بیرون شد و پیام داد که من يك تن از چاکران شاهنشاه ایرانم؛ بلکه چاکری از فرمانفرمای خراسان بوده ام. اکنون از این کشش و کوشش مرا دهشتی گرفته است، اگر رخصتی رود شاهزاده محمد رضا را با جمعی از بزرگان هرات گسیل لشکرگاه سازم تا به گروگان ملازم

خدمت باشند. آن گاه فرمان کن تا این لشکر از کنار هرات کوچ داده در اراضی غوریان اوتراق کند. این هنگام دهشت مردم هرات و وحشت من بنده زایل شود و بی درنگ آهنگ خدمت کنم؛ و بعد از ورود به لشکرگاه به حضرت دار الخلافه کوچ دهم.

شاهزاده بدین سخنان سر رضا فروداشت. روز دوازدهم شعبان شاهزاده محمد رضا با جمعی از بزرگان بلد با خدمت شاهزاده آمد و 2 عراده توپ که یکی را حشمة الدوله به یار محمد خان بذل کرده بود؛ و آن دیگر را هنگام محاصره هرات از لشکرگاه شاهنشاه غازی محمد شاه، افغانان ربوده بودند به پیشکش گذرانیدند و بیرقی که از فوج نیشابوری مأخوذ داشته بودند، هم پیش داشت. و روز چهاردهم شعبان حسام السلطنه به خواستاری مردم هرات و شاهزاده محمد یوسف از چمن سنگ سفید واپس شدن آغاز کرد تا صدق سخن ایشان را نظاره کند.

بالجمله از چمن سنگ سفید کوچ داده اراضی جبرئیل و سحرخیز و زنده جان را در نوشته، جمعه نوزدهم شعبان [در] چمن برناباد خیمه بزد و 7 روزه اوتراق کرد. لکن شاهزاده محمد یوسف با وعده وفا نکرد و دیگر باره مردم هرات را به معرض معادات و مبارات درآورد؛ و این کزت سردار مجید خان داماد سرتیپ عیسی خان که ملازم رکاب بود، کس به هرات فرستاد و برحسب حکم شاهزاده تقدیم این خدمت را از عیسی خان طلب نمود. وی نیز پاسخ فرستاد که اگر حسام السلطنه روزی چند در غوریان اوتراق کند، من شاهزاده محمد یوسف و برادر او شاهزاده محسن و دیگر مفسدین را گرفته روانه لشکرگاه دارم و اعیان هرات نیز با شاهزاده محمد رضا به گروگان ملازم خدمت باشند.

گرفتاری شاهزاده محمد یوسف به دست عیسی خان

اما از آن سوی شاهزاده محمد یوسف و حاجی غلام خان افغان استشمام رایحه این معنی را کرده از پی چاره، مواضعه نهادند که پیش دستی کرده عیسی خان را از پای درآورند و جمعه نوزدهم شعبان تصمیم بر قتل عیسی خان دادند و دست نیافتند. روز دیگر هم که روز میعاد عیسی خان بود، حاجی غلام خان جمعی از مردم

خود را ملازم خدمت ساخته از پی دیدار عیسی خان به سرای او درآمد.

و چون عیسی خان را از وی آلاشی در خاطر بود مردم خود را از بهر مدافعت آماده داشت. بعد از نشست حاجی غلام خان و گفت و شنود با عیسی خان، چون مردم طرفین را زلال صدق و صفا مکدر بود از بیرون در، غوغا برخاست و بانگ گیرودار بالا گرفت. در این میان حاجی غلام خان، پشتوی که با خود پنهان داشت برآورد و به سوی عیسی خان گشاد داد و ملازم عیسی خان چون این بدید دست یازیده گلوله پشتو را برتافته تا گلوله از سینه عیسی خان فراتر گشاد یافته، کلاه او را از سرش برد. در زمان ملازمان عیسی خان در میان رواق درآمد، حاجی غلام خان را با زخم پشتو و خنجر دو جراحت کردند و او را گرفته محبوس بداشتند. و در زمان به حکم عیسی خان به سرای محمد یوسف تاخته و او را به اتفاق شاهزاده محسن گرفته، به سرای عیسی خان آوردند و به زندان خانه حاجی - غلام خان در بردند.

این هنگام عیسی خان بفرمود تا در میان شهر دوستان شاهزاده محمد یوسف را مأخوذ داشته، خانه های ایشان را به معرض نهب و غارت درآوردند و روز بیست و دویم شعبان سرتیپ عیسی خان بفرمود تا شاهزاده محمد یوسف و شاهزاده محسن و حاجی غلام خان افغان و پیر محمد خان را دست به گردن بر بستند و بدست امان نیاز خان باز داد تا با چند سوار دیگر برداشته روانه لشکرگاه شدند، حسام السلطنه ایشان را بازداشت و نگاهبان بگماشت.

از آن سوی چون عیسی خان از کار شاهزاده محمد یوسف پرداخت رایت خود سری و استبداد را برافراخت و فرمانگزاری هرات را خاص خویش دانست و در حفظ برج و باره همّت بر زیادت بست.

اشاره

چون سلطان مراد میرزای حسام السلطنه مکشوف داشت که سرتیپ عیسی خان بعد از قلع و قمع شاهزاده محمد یوسف در کار بی‌فرمانی نیکتر نیرومند شده، و این هنگام يك باره مملکت هرات را ملك خویش دانسته و در حراست آن بر زیادت از پیش دل بسته و این همه به اغوای دوست محمد خان است که در هوای فتح هرات و اغتشاش امر خراسان نشسته، بر خود واجب کرد که از تسخیر هرات و تدبیر عیسی خان دست باز نکشد.

و هم در این وقت اسکندر خان سرتیپ با فوج خود و پرویز خان با سوار چاردولی از راه برسید و پیوسته لشکرگاه گشت؛ و شاهزاده جمعه بیست و ششم شعبان از چمن برناباد دیگر باره به سوی هرات کوچ داد و چمن سنگ بست و منزل سحرخیز و قلعه جبرئیل را زیر قدم در سپرده غره شهر رمضان به پشت مصلی رسید. سواره و پیاده افغانان از شهر بیرون شده جنگ پیوستند و آن روز را تا نماز دیگر پیکار دادند. و روز دیگر سرباز قرائی تا مصلی بتاخت و مردم شهر در سر تل بنگی به جنگ درآمدند و لشکریان تل را از ایشان برداختند و سنگر ساختند. روز جمعه چهارم رمضان سردار احمد خان به دست آویز اینکه زن و فرزند خود را که در قلعه جبرئیل نشیمن داشتند دیدار کند، اجازت حاصل کرده به قلعه جبرئیل شد و از آنجا اهل و عشیرت خود را برداشته به لاش و جوین گریخت.

و هم در این روز سردار مجید خان که به خواستاری او چند سوارش با آل و تبار به خواف کوچ می داد، در عرض راه فرار کرده، به شهر هرات در رفت. و از آن سوی میرزا سلطان علی خان عرب میش مست که به منصب وقایع نویسی نامبردار شد، از هرات فرار کرده به نزدیک شاهزاده شتاب گرفت. و در این وقت نیز

قاسم خان سرتیپ با فوج مخبران از راه برسید و به لشکرگاه ملحق شد و روز دیگر فرستاده‌ی والی میمنه برسید و عریضه‌ی او را که مشعر بر اظهار عقیدت و تقدیم خدمت بود برسانید. روز دوشنبه هفتم رمضان دیگر باره پیاده و سواره از شهر بیرون تاخته با طلایه‌ی اردو، رزم در انداختند و این خبر به لشکرگاه رسیده جماعتی به اعانت قراولان مأمور شده و آن روز تا افول آفتاب کار به طعان و ضراب رفت.

چون سیاهی جهان را فروگرفت هم مردم شهر از داروگیر خسته خاطر نبودند در نیمه شب پیادگان شهری با شمشیرهای کشیده به سنگر گروسی و مراغه و افشار یورش دادند و سخت بکوشیدند. در پایان امر پای ثبات ایشان لغزش یافت و به جانب شهر باز شتافتند و شب دیگر که شب چهارشنبه نهم شهر رمضان بود دیگر باره به جنگ درآمدند؛ و دیگر باره شکسته شدند.

و همچنان صبح چهارشنبه پیاده و سواره از دروازه‌ی خوش سر برکردند و با سوار شاهیسون که قراول لشکر بود در آویختند و چون پلنگ آشفته حمله افکندند، از لشکرگاه جماعتی از سرباز و سوار با 2 عراده‌ی توپ به اعانت قراول شتاب گرفت و تا غروب آفتاب نیران حرب التهاب داشت. از پس این جنگ‌های پی در پی، مردم شهر هفته [ای] بیش و کم از بیرون تاختن و حرب ساختن تقاعد ورزیدند.

و در این ایام فرستاده‌ی سردار علی خان سیستانی به اتفاق گل محمد بیک ادراک خدمت شاهزاده نمود و عریضه‌ی سردار علی خان را که در طلب ثروت و سلب سرباز سیستانی طراز داده بود برسانید؛ و حسام السلطنه او را کامروا باز فرستاد و همچنین فرستادگان والی میمنه را که دیگر بار برای کشف عقیدت والی میمنه در چاکری شاهنشاه ایران رسیده بودند، به عطای زر و سیم بنواخت. و نیز از بهر والی جبه [ای] از تافته کشمیر خلعت فرستاد و امام و یردی خان نیشابوری را به حکومت غوریان مأمور فرمود.

و چون در این ایام نیز آتش به بعضی قورخانه در افتاد و بارود و گلوله را لختی زیان کرد، بهادر خان و باقر خان را با 300 سوار به مشهد مقدس و خواف

روانه داشت، تا ایلغارکنان طی مسافت کرده قورخانه لایق به لشکرگاه در آوردند. روز سه شنبه پانزدهم رمضان عبد الله خان جمشیدی با 800 سوار به مدد مردم شهر رسیده، از دروازه خوش به هرات در رفتند و مردم آن بلده قویدل شده، روز دیگر انبوه لشکر هم گروه مانند شرارهای آتش از دروازه خوش بیرون شدند و در زیر گازرگاه با دلیران سپاه بانگ داروگیر در دادند و چندانکه توانستند در کار مناطحت طریق مسامحت نسپردند. با این همه در پایان امر شکسته شدند و به میان شهر درگریختند.

و هم در این وقت حاجی میر محسن خان خوافی چند خروار بارود بر فترک سواران حمل داده، به لشکرگاه فرستاد؛ و این بود تا بیست و یکم شهر رمضان. این کرت مردم شهر چندانکه سواره و پیاده توانستند از بهر جنگ آماده کردند و بیرون تاخته، در میان باغ زاغان و مصلی میدان مبارزت را به نیران مناجزت افروخته داشتند و آن روز را از هنگام سر برزدن خورشید تا فروشدن آفتاب لشکریان با هم بگشتند و با سینه های تفته و لبهای کفته از هم بگشتند. بعد از آنکه تاریکی شب در میانه عاجز شد هر دو لشکر دست از جنگ برداشتند و باز جای شدند و از این جنگ مردم هرات را طاقت مقاتلت اندک شد و از پس دیوار حصار به خویشان داری پرداختند.

فرار کردن عباس خان هراتی از شهر و پناه آوردن به لشکرگاه

و از این سوی لشکریان را تاب و توان دو چندان شد و روز دیگر 100 تن سوار ترکمان ساروق که در مرو سکون داشتند طی طریق کرده، ساکن لشکرگاه آمدند. و شب پنجشنبه بیست و چهارم رمضان عباس خان هراتی با فرزند خود از میان شهر فرار کرده، از دروازه قندهار به لشکرگاه آمد و در خدمت شاهزاده روی بر خاک نهاده، از آرایش عصیان پاک گشت. و روز بیست و هشتم نیز مراد علی قوللر آقاسی از شهریان گریخته به لشکریان آمیخت. و هم در این روز بهادر خان و باقر خان با 200 سوار، قورخانه [ای] در خور حمل داده از اراضی مشهد به لشکرگاه رسانید.

از پس این وقایع حسام السلطنه از پشت مصلی کوچ داده در زیر گازرگاه

فرود شد و شب دیگر پاشا خان با سرباز خود و فوج قرائی و ترشیزی در برابر دروازه خوش سنگری استوار برآوردند و حسام السلطنه از زیر گازرگاه جنبش کرده، روز پنجم شوال در چمن کهدستان از پیش روی دروازه خوش، سرپرده راست کرد و آقا خان میرپنجه با فوج خوی و فوج بزچلو و جماعتی از سواران وارد اردو شد. و پس از چند روز قاسم خان سرتیپ با فوج مخبران و کریم خان سرهنگ با فوج ترشیزی و فتحعلی خان با فوج نیشابوری و فوج قرائی در برابر دروازه قندهار سنگر بستند.

و هم در این وقت که نهم شوال بود محمد صدیق خان پسر یار محمد خان با چند تن از بزرگان الکوزائی از قندهار رسیده با خدمت حسام السلطنه پیوست. و روز دیگر قاسم خان سرتیپ سنگر خود را پیش داده راه با دروازه قندهار نزدیک کرده، گروهی از شهر به مدافعت کمر بسته سر برکردند و جنگ پیوستند و از طرفین بسیار کس مجروح و مطروح افتاد و 2 تن از سلطانان سرباز قرائی در میدان مقاتله مقتول گشت و فتحعلی خان سرهنگ نیز زخم گلوله برداشته، پس از 2 روز درگذشت و شامگاهان هر دو لشکر دست از جنگ کشیده داشتند و در روز دیگر که یکشنبه یازدهم شوال بود، عبد العزیز خان هزاره و ملا یوسف وکیل با 500 سوار هزاره به نزدیک حسام السلطنه آمده، با اردو ملحق گشتند و هفته [ای] جانبین از جنگ آسوده بزیستند.

و در این ایام عطاء الله خان با سوار تیموری از طریق کوه سرخ، طی مسافت کرده وارد اردو گشت، و حسام السلطنه، عبد الباقی خان را به حکومت شافلان فرستاد و رحمت الله خان و امیر علم خان قاینی را با لشکری لایق برای فتح اسفزار مأمور داشت؛ و سردار علی خان سیستانی را رقم کرد که در فتح اسفزار با ایشان پیوسته شود. و چون سردار احمد خان چنانکه رقم شد از قلعه جبرئیل فرار کرده، به اراضی جوین و قلعه گاه گریخت، سردار علی خان سیستانی او را دیدار کرد و مقرر داشت که پسرش را به گروگان دهد و خود تقدیم خدمت کند و او پذیرفتار نشد.

لاجرم حسام السملطنه فرمان کرد که رحمت الله خان از وی گروگان گرفته روانه لشکرگاه دارد و اگر نه او را دفع دهد. لاجرم رحمت الله خان نخستین ابلاغ این رسالت را به سردار احمد خان کرد؛ و او از پذیرفتن این حکم سر برتافت و از قلعه گاه به قلعه خود شتافت و قلعه لاش به تصرف رحمت الله خان درآمد.

در این وقت خیر الله خان برادرزاده دوست محمد خان که از جانب او حکومت فراه داشت، کس به نزدیک رحمت الله خان فرستاد که اگر با عددی از لشکر بدین سوی رهسپار شوید، قلعه فراه را تسلیم دهم و سر به فرمان کارداران دولت ایران نهم.

رحمت الله خان و امیر علم خان چنان صواب شمردند که آهنگ قلعه تجک کنند که تا فراه 5 فرسنگ مسافت بیش نیست، تا اگر خیر الله خان سخن به صدق کند بعد طریق حاجز آرزو نشود. پس با مردم خود روز هفتم ذیقعه از لاش به سوی تجک برانند و روز دهم به کنار قلعه آمدند.

تسخیر قلعه تجک به دست سپاهیان

جان محمد خان اسحق زانی با چند خانوار افغان که در تجک جای داشت از قلعه بیرون شده از بهر مبارزت رده راست کرد. رحمت الله خان 300 سرباز و 10 تن شمشالچی برایشان گماشت تا آن جماعت را شکسته به میان دروازه مراجعت دادند و سربازان نیز از قفا رسیدند و قلعه تجک را حصار دادند و چند خانه رعایا را که در کنار قلعه بود به حکم یورش بگرفتند و سنگر بستند.

در این یورش 3 تن از سربازان مقتول گشت؛ و هنگام افول آفتاب سردار علی خان که از بهر حمل آذوقه به جانب سیستان شده بود نیز با 4000 تن لشکر سیستانی رسید و با لشکریان در فتح تجک هم داستان گشت. و چون شب سیاه شد 2 عراده توپ به نزدیک قلعه آورده نصب دادند و صبحگاه بگشادن توپ مشغول شدند و لختی از برج دروازه را فرود کردند. و هم در این گیرودار 2 تن سرباز از پای درآمد. شب دیگر يك عراده توپ دیگر با قلعه روی در روی کردند و از بامداد به باریدن گلوله درآمدند. در این جنگ نیز

روز ديگر لشكر به يك بار دل بر يورش نهاد و مردم قلعه را ديگر قوت درنگ نماند فریاد واغوثا برداشتند و قرآنها از برج به شفاعت آویخته، امان طلبیدند. سرداران لشكر آن جماعت را به جان و زن و فرزند امان دادند و اموال و ائقال ایشان را به لشكر قاینی و سیستانی و گروه سربازان بازگذاشتند و غلات ایشان را در قلعه بینباشتند، تا از بهر نگاهبانان علف و آذوقه باشد و 200 تن از مردم سردار علی خان را به نگاهبانی قلعه بازداشتند.

و از آن سوی چون سردار احمد خان فتح قلعه تجمك را بشنید دانست كه آهنگ قلعه او خواهند كرد، پس پسر خود سلطان محمد خان و داماد خود را به شرط گروگان به نزدیک رحمت الله خان فرستاد تا گسیل خدمت حسام السلطنه دارد. در این وقت سردار علی خان، محمد امین خان بلوچ خواهرزاده خود را با 400 تن سوار به نزد رحمت الله خان بازداشت، تا خود طریق خدمت حسام السلطنه سپارد.

و از آن جانب حسام السلطنه روز چهارشنبه ششم ذیقعده شهاب میرزا را با میرزا نجف - خان و حاجی عبد الواحد خان و کلانتر اسفزار و 200 سوار افغان مأمور به فتح اسفزار داشت و ایشان قطع طریق کرده، در این هنگام به کنار اسفزار آمدند و جماعتی از افغانان با ایشان تاخته، عبد الوهاب خان پسر مختار خان افغان را اسیر گرفتند و اموال آن جماعت را به غنیمت بردند. میرزا نجف خان و دیگر سپاهیان هزیمت شدند، اما مردم اسفزار بعد از این فتح از مبادرت چنین طغیان پشیمان شدند و از خشم حسام السلطنه هراسناك گشتند.

لاجرم بعد از این گناه یار محمد خان را كه از جانب سرتیپ عیسی خان حكومت اسفزار داشت، مأخوذ داشته دست به گردن بستند و مغلولا به درگاه حسام السلطنه فرستادند و حاجی عبد الواحد خان را از حبس خانه برآورده به حكومت اسفزار اختیار كردند.

اما از آن سوی حسام‌السلطنه همچنان در محاصره هرات روز می گذاشت و میرزا - محمد قوام الدوله و عبد‌العلی خان سرتیپ و خان بابا خان سرتیپ با دو فوج قزوین و چهار عراده توپ روز جمعه بیست و پنجم شوال از مشهد مقدس راه بریده وارد لشکرگاه گشت و با خدمت حسام‌السلطنه پیوست و روز بیست و هشتم شوال محمد صدیق خان پسر یار محمد خان به حکم شاهزاده حکومت او به یافت و محمد خیار خان و نور محمد خان ملازم خدمت او شدند؛ و روز پنجم ذی‌قعدة غلامرضا خان با بزرگان قبیله تکه نیز به ملازمت خدمت وارد اردو شدند. و این وقت حسام‌السلطنه امر محاصره را تشدید داد و بفرمود آقا خان میرپنج با فوج خوی و بزچلو برابر دروازه عراق سنگری محکم بر آوردند.

و هم در آن روز که جمعه هشتم ذی‌قعدة بود محمد رضا خان سرتیپ با فوج دوم نصرت و فوج طهران و 2 عراده توپ در چمن سنگ سفید اوتراق کرده و عبد‌العلی خان سرتیپ با دو فوج قزوین در مزار سلطان میر شهید به زیر برج خاکستر سنگر بست.

سرتیپ عیسی خان را این نظم و ترتیب بیمناک ساخت و کس به حضرت حسام‌السلطنه فرستاده خواستار شد که يك تن از ملازمان رکاب را به نزدیک او فرستند، باشد که در خمود آتش حرب تدبیری اندیشد. شاهزاده، فتح‌الله خان را به نزدیک او گسیل داشت تا برفت و با او سخن کرده، در پایان امر انجام کار را به ملاقات قوام الدوله مقرر داشت. روز سیزدهم ذی‌قعدة قوام الدوله در برابر دروازه خوش به کنار خندق آمد و عیسی خان از شهر بیرون شده یکدیگر را دریافتند و بسیار در کار مصالحت سخن کردند. چون سودی در این گفت و شنود نبود قوام الدوله مراجعت کرد و همچنان در کار محاصره مسارعت رفت.

مأمور شدن آقا خان میرپنج به فتح اسفزار

و روز شانزدهم ذی‌قعدة آقا خان میرپنج به فرمان شاهزاده با 4 عراده توپ و 2 فوج سرباز و 1000 سوار مأمور به نظم اسفزار گشت و با مردم خود رهسپار گشت و در اراضی اسفزار فرود شد. مردم قلعه را که با او توان مقاتلت نبود سر اطاعت و انقیاد پیش داشته او را پذیره کردند؛ و میرپنج نگاهبانان چند در قلعه

و هم در این وقت رحمت الله خان و میر علم خان وارد اسفزار شدند. آن گاه برحسب خواستاری خیر الله خان راه فراه پیش داشتند. چون لختی راه بپیمودند، مسموع رفت که خیر الله خان را آن نیرو نیست که فراه را تسلیم تواند داد؛ بلکه بعید نیست که او را در فراه نگذارند، لاجرم بی نیل مرام مراجعت به اسفزار کردند.

اما حسام السملطنه بعد از بیرون فرستادن آقا خان میرپنج، محمد رضا خان سرتیپ را با افواج در سنگر دروازه عراق به جای او اوتراق داد. شب هفدهم ذیقعد جماعتی از مردم شهر به سنگر عبد العلی خان تاخته رزم پیوستند؛ و بعد از لختی داروگیر شکسته شدند. و بامداد آن شب محمد صالح خان کردبچه را حکم رفت تا در میان دروازه خوش و برج شاه - کرم بنیان برجی نمود و از پس دو روز دیگر مردم شهر از دروازه خوش دیدار شدند و تا شامگاه کارزار دادند. جمعه بیست و دوم ذیقعد محمد آقای سرهنگ با فوج نیشابوری در مزار خواجه علی موفق سنگر به زیر برج شاه کرم زدند و روز دیگر قنبر علی خان ناظم دیوانخانه تبریز که به سفارت قندهار مأمور بود وارد لشکرگاه گشت و شبانگاه 200 تن سوار ترکمان سرخس که در شهر هرات با مردم آن بلده هم دست بودند، فرار کرده به سرخس گریختند.

در این وقت قنبر علی خان در خاطر گرفت که به زبان پند و اندرز سرتیپ عیسی خان را از این غفلت تنبهی دهد تا مگر او را و مردم هرات را از این داهیه دهیا، به شاهراه سلامت بدارد. پس، از شاهزاده رخصت حاصل نموده، روز بیست و پنجم ذیقعد از دروازه خوش به میان شهر در رفت و با سرتیپ عیسی خان چندان که توانست سخن به وعد و وعید براند و بیم و امید داد، هیچ دردی درنگرفت و بی نیل مرام مراجعت کرد.

در این وقت چنان افتاد که مسرعی از دوست محمد خان با حمل 300 سنگ

چخماق تفنگ و مکتوب چند که به سرتیپ عیسی خان و بزرگان هرات رقم بود به دست عباس خان هراتی مأخوذ گشت و او را در پیشگاه خدمت شاهزاده حاضر ساخت. و روز دیگر حسام السّلمطنه فرمان کرد تا باقر خان و رحیم داد سلطان هزاره و ملا یوسف وکیل با 1000 تن سوار به نهب و غارت قبیله غلیجائی بیرون تاختند؛ و امیر حسین را نیز با سوار زعفرانلو پس از 2 روز به تأدیب آن جماعت گماشت. و از این سوی سام خان ایلخانی را بفرمود تا با محمّد رضا خان سرتیپ، مزار صالح ملا را از پیش روی دروازه عراق سنگر بستند.

در این وقت هولی بزرگ در خاطر سرتیپ عیسی خان راه کرد؛ و روز غره ذیحجه از دروازه عراق کس به لشکرگاه فرستاد و خواستار شد که اسمعیل بیک ملازم سام خان - ایلخانی به شهر رفته او را دیدار کند؛ مگر از در مصالحت با او مقالتی آغازد. لکن سخن او در نزد حسام السّلمطنه از درجه صدق و صفا ساقط بود. سه شنبه سیم ذیحجه مکشوف افتاد که سکنه محال او به از حکومت محمّد صدیق خان پسر یار محمّد خان ظهیر الدوله آزرده خاطرند و روزگار ایشان به صعوبت می رود.

حسام السّلمطنه رضا نداد که در بدو امر ایشان را داد ندهد، لاجرم محمّد صدیق خان را حاضر درگاه داشت و حکومت او به را نیز به عبد الباقی خان پسر شمس الدین خان گذاشت و او از قبل خود یک تن به نیابت شافلان نصب کرد و خویشان به اراضی او به آمد و آن نواحی را به نظم کرد و محمّد ابراهیم خان قاجار به حکومت بلوک کورخ مأمور گشت و بدان محال شتاب گرفت.

فرار کردن خوانین افغان از هرات و مقابله ایشان با قراولان سپاه

و چون روزگار بی گاه شد و سیاهی جهان را فروگرفت الله قلی خان برادر عبد الله خان جمشیدی و ولی محمّد خان جمشیدی و حاجی ابو الخیر و محمّد حسن خان بردرانی با 200 تن سوار جمشیدی و فیروزکوهی و بردرانی بعضی با اسب و برخی با استر برنشسته از دروازه ملک به آهنگ کابل و ادراک خدمت امیر دوست محمّد خان بیرون شدند؛ و چون خواستند بر سنگر اسکندر خان سرهنگ فوج مراغه که برطرف تل سنگی است عبور کنند، پیش قراولان فوج مراغه و افشار ایشان را

دیدار کردند و تفنگی چند بر ایشان بگشادند و مردم مراغه 2 تن اسیر و سرباز افشار 2 سر اسب و يك تن اسیر از آن جماعت دستگیر کردند. و افغانان از میان قراولان فرار کرده، تا نهر انجیل عنان نکشیدند و چون خواستند نهر انجیل را عبه کنند 100 تن سوار صفر علی خان شاهیسون که در کنار تل بنگی طلایه لشکر بودند با ایشان دچار شدند و به گیرودار درآمدند و 3 تن از مردم جمشیدی را بکشتند و 20 سر اسب مأخوذ نمودند.

افغانان نیز آنجا هزیمت کنان بشتافتند و این خبر در لشکرگاه پراکنده شد و از مردم شاهیسون و سوار ایلخانی نیز جماعتی برسید و از دنبال هزیمتیان 8 فرسنگ بتاختند.

جماعت شاهیسون 17 تن اسیر و 3 نیزه سر و 82 سر اسب غنیمت یافتند و سواره هزاره 12 تن اسیر بهره گرفت و مردم مقدم 2 تن اسیر دستگیر نمودند.

از میانه اللهقلی خان با 4 سوار جان به سلامت بیرون برد و محمد حسین خان به قندهار گریخت، ولی محمد خان جمشیدی و حاجی ابو الخیر از راه و بیراه خود را از آن حربگاه به يك سوی کشیدند و بعد از 2 روز مراجعت به اردو کرده با خدمت شاهزاده پیوستند و مورد نواخت و نوازش آمدند.

خبر این شکست کار مردم شهر را پریشان ساخت و از تنگی علوفه و آذوقه نیز پریم شدند و 300 تن مردم رعیت را از شهر اخراج نمودند. چون این معنی مکشوف خدمت شاهزاده افتاد، فرمان کرد که رعیت را بیرون شدن نگذارند تا در میان ایشان بلای قحط و غلا بالا گیرد و زودتر از کار باز مانند. پس لشکریان از پس سنگر 2 تن از ایشان را به زخم گلوله تباه کردند و چند کس جراحت یافتند.

بالجمله 2 روز ایشان را در میان سنگر و دروازه شهر بداشتند، باشد که شهریان در بر روی ایشان بگشایند. چون این کار به سامان نشد، شاهزاده بر آن جمع ببخشود و حکم داد تا راه به ایشان بگشادند و آن جماعت در محال هرات پراکنده شدند.

خشم گرفتن شاهنشاه ایران بر حسام السلطنه و سران سپاه به جهت طول مدت محاصره هرات

چون کار محاصره هرات به دراز کشید، نیران غضب شاهنشاه عجم افروخته شد و بر زبان مبارکش گذشت که:

من همه ساله این لشکر را نواخت و نوازش کنم و جامه و جامگی دهم که در جبال شامخه چون پلنگ درنده مرد افکن باشند و در بحار
ذاخره چون نهنگ دمنده خصم اوژن شوند، تا در هر دولت از صولت ایشان قصه کنند و میان هر ملت از شجاعت آن جماعت داستان
زنند. اینک روزگاری می رود که حسام السلطنه با گروهی از سواره و پیاده که هر یک خود را در پشت اسب پیلی دانند در بیرون بقعه هرات
رقعه مبادرت گسترده و در فتح آن بلده به شه مات حیرت افتاده، ما از این بیش حمل این تهاون نخواهیم کرد و آب در هاون نخواهیم سود.
و هم اکنون فرمان کنم تا لشکری دیگر بدان جانب مسارعت کند و آن جماعت را مراجعت دهد، پس بفرمایم ایشان را به کیفر این گناه تباه
کنند و اگر نه به حبس خانه جاودانی زندگانی دهند.

جناب اشرف صدراعظم چون این کلمات خشم آمیز از ملك الملوك عجم اصغا نمود، بر سران سپاه و بزرگان درگاه بترسید، پس زمین
خدمت ببوسید و معروف داشت که:

فتح هرات را که مرکز خراسان است سهل و آسان نتوان داشت، رضانت آن بنیان مرصوص و حصانت آن حصار عذرا(1) از روزگار باستان
تاکنون داستان است. نه آخر ما سیر سلاطین متقدم و آثار پادشاهان پیشین را خوانده ایم و شنیده ایم، کدام پادشاه بود که به شهر هرات
دست یافت الا آنکه مردم آن بلده به صلاح خویش

ص: 180

1- (1). یعنی ناگشوده.

ضمیر روشن پادشاه که جغرافیای جهان و تواریخ جهانیان را آئینه جهان - نما است هم گواه این مقالت است. نادر شاه افشار که يك نیمه جهان را بگرفت، شهر هرات را با غلبه نگشود، با این همه من بنده بر ذمت نهم که بی آنکه يك تن از چاکران درگاه به معرض عقاب و عتاب ایستاده شود یا هیچ يك از مقربان حضرت از قربت خویش ساقط گردد، بسیج این آرزو کنم و شهر هرات را به نزدیکتر مدتی بگشایم.

شاهنشاه ایران چون کلمات صدر اعظم را مجرب می داشت و به هرچه سخن می کرد استوار می دانست، به زلال ملتقطات زبان او زبانه قبسات غضب را فرونشاند.

از این پیش دانیان گفته اند که با وزیر دانا پشت دولت توانا شود و جهان پیر برنا گردد و این به شرطی چند محفوف باشد، نخستین روز پادشاه نیکبخت که خداوند تاج و تخت است می باید نظری گمارد و از میان مردم کسی را اختیار کند که به اصابت رأی و حصافت عقل و کرامت خلق و شرافت خلق از دیگر مردم برگزیده باشد؛ و آن گاه که تقویض امر بدو کرد و زمام زید و عمر [او] بدو داد واجب می شود که در رعایت و حمایت او دقیقه [ای] مهمل نگذارد و خاطر او را از حقد حسودان و سعایت بدسگالان آسوده بدارد تا از نظم مملکت و تقویم دولت به اصلاح کار خویش پردازد. چه اگر بر امر خویش متزلزل باشد به کار رعیت و سپاه دل نخواهد بست، نخستین حفظ حوزه خود خواهد کرد و به حق خواهد بود و خردمندان دانسته اند که نوع بشر هرکس خویش را دوست همی دارد و اگر دیگری را بنخواهد از بهر خویش خواسته است چنانکه مردمان زن و فرزند برای خود دوست گیرند و مال و جاه برای عزت نفس طلبند و انبیا را به امید شفاعت ضراعت برند و خدا را برای بهشت اطاعت کنند، جز آنکه طلسم خودی و انانیت درهم شکسته و چشم از بهشت و دوزخ بر بسته و به دیگر جای پیوسته و

تحقیق این معنی از این مقام بیرون است.

پس مکشوف افتاد که مردمان به حکم طبع در هر تعب و طلب سود خویش جویند و از پی مراد خویش پویند، لاجرم وزیر کار آزموده که مردی مجرب و داننده است اگر در امر خویش هراسنده شود چگونه کار خویش را خواهد گذاشت و غم مملکت خواهد داشت. از این جاست که شهریار عادل عاقل که وزرای خرده دان در نزدش کودک ابعجد خوانند چون جناب اشرف صدراعظم را از میان مردم ایران برای استحقاق صدارت کبری اختیار فرمود، در رتق و فتق مملکت و کیل مطلق ساخت و نام عزل و عزلت را از جریده اعمالش برانداخت و هرکس از مقرّبان درگاه را که از وی مخاطره در دل راه کرد از معارج قربت به زیر افکند تا از دل و جان در راه دولت ترك جان و دل گرفت و از خواب و خور که مدد حیات و زندگانی است بکاست و فرزند خود نظام الملک را در ریعان جوانی و آغاز شباب در امور صعبه و تکالیف شاقه به پیچ و تاب افکند چندانکه مملکت ایران مطمحن نظر اقالیم سبعه گشت و کارنامه دولت قرطه گوش اضداد اربعه آمد. اکنون بر سر داستان هرات شوم.

چون جناب اشرف صدراعظم، ملك الملوك عجم را از آن خشم کین توز و غضب جهان سوز باز آورد از پیشگاه حضرت به سرای خویش شد و حسین خان یوزباشی را طلب داشت و فرمان کرد که می باید شتابنده تر از ستاره شهاب طیّ مسافت کرده به لشکرگاه حسام السلطنه درآئی، او را و سران لشکر را تنبیهی کنی و بگوئی که

ما را گمان آن بود که اگر شما را به دریای آب و آتش فرمان کنیم مانند ماهی و سمندر بی لب خشک و دامن تر عبور خواهید داشت، اینک روزگاری در کنار هرات کار به بوک و مکر دارید و از خشم پادشه اندیشه نمی فرمایند، اگر هرچه زودتر خبر فتح هرات نرسد عرضه هلاک و دمار خواهید بود.

حسین خان بی آنکه وداع زن و فرزند گوید به اتفاق بهلر صاحب مهندس

فرانسه که يك تن از معلمین مدرسه دار الفنون است و حملی چند از قورخانه راه هرات پیش داشت و الله یار آقا و بهادر خان با 400 تن سرباز و يك عراده توپ از مشهد مقدس حافظ و حارس حمل قورخانه گشت.

چون به اراضی تربت شیخ جام رسیدند، جماعتی از ترکمانان سرخس که انتهاز فرصت می بردند تا به قورخانه و حاملان آن حمله افکنند وقت را غنیمت دانستند. پس آن وقت که قورخانه را از اراضی تربت عبور می دادند، ترکمانان حیلتی اندیشیده سواری معدود از پیش روی دیدار شدند، از بهر آنکه سربازان به قلت عدد ایشان نگریسته دلیر شوند و از قفای ایشان تاخته از قورخانه دور افتند. آن گاه از کمین برآیند و قورخانه را برابیند، اما سرباز ایران که آموخته قوانین جنگ و پرورده قواعد نظامند ایشان را وقعی نگذاشتند و بدان روش و آئین که داشتند طی مسافت همی کردند.

ترکمانان چون دیدند این حیلت و سیلت وصول مقصود نشد، از کمینگاه بیرون تاختند و هم گروه بر سر قورخانه حمله انداختند چون را نزدیک کردند لشکر شیپور بزد و توپچیان توپی که با قورخانه بود بگشادند. بانگ توپ و نفیر شیپور در گوش آن جماعت حکایت صور کرد و بی درنگ پشت با جنگ دادند.

از قضا هم در این هنگام پرویز خان چاردولی که به فرمان حسام الله لطنه با جماعتی از سواران برای حفظ و حمل قورخانه مأمور بود، از لشکرگاه هرات برسد و با ایشان پیوسته شد. پس آسوده خاطر قطع طریق کرده روز جمعه ششم ذیحجه وارد لشکرگاه شدند.

بعد از ورود، نخستین حسین خان ادراک خدمت حسام الله لطنه کرد و سرکردگان سپاه را انجمن ساخت و قصه غضب پادشاه و شفاعت صدراعظم را باز نمود و کلمات صدراعظم را در فتح هرات بی زیاده و نقصان القا داشت. بزرگان لشکر را از غضب پادشاه هول و هربی تمام در دل راه کرده بر زیادت از این از آرایش این گناه

لاجرم حسنعلی خان سرتیپ گروس و ابو الفتح خان سرتیپ و عبد العلی خان سرتیپ و خانبابا خان سرتیپ و صفر علی خان سرتیپ و پاشا خان سرتیپ و قاسم خان سرتیپ و یوسف خان سرهنگ و کریم خان سرهنگ و اسکندر خان سرهنگ و محمد صالح خان سرکرده سوار و محمد صادق خان مقدم و احمد خان سرکرده شقاقی یک دل و یک زبان از آرایش این گناه عذرخواه آمدند و هم دست و هم داستان عریضه [ای] نگار کرده، و خط و خاتم برزدند و بر ذمت نهادند که عنقریب شهر هرات را بگشایند و مزده فتح برسانند؛ و هرکس به آرامگاه خویش شتافته به اعداد کار پرداخت.

و روز دیگر محمد عمر خان پسر کهنل خان از قندهار به اسفزار گریخته بود، وارد لشکرگاه شد و حسام السلطنه او را پذیره فرستاد و با حفظ حشمت درآورد و پس از دو روز دیگر محمد ابراهیم خان قاجار را که حکومت کورخ داشت با اعیان آن اراضی حاضر داشته حکومت آن سامان را به ولی محمد خان جمشیدی تفویض فرمود و روز شانزدهم ذیحجه مادر صید محمد خان ظهیر الدوله با فرزندان و فرزندانگان از قندهار برسید و به لشکرگاه درآمد. حسام السلطنه ایشان را مکاتی به سزا نهاد و مورد نواخت و نوازش فرمود.

و هم در این روز 8 تن از سربازان هراتی فرار کرده به لشکرگاه پیوستند و روز پنجشنبه نوزدهم ذیحجه حسام السلطنه فرمود تا بهادر خان و جماعتی از سواران شاهزاده محمد یوسف و شاهزاده محمد رضا و حاجی غلام خان را برداشته به مشهد مقدس کوچ دهند و خود حدود مشهد را از ترکناز ترکمانان حافظ و حارس باشند و حکومت اسفزار را به محمد عمر خان تفویض داشت و قنبر علی خان را که به سفارت قندهار مأمور بود، به اتفاق او روانه فرمود.

و در آن ایام چنان افتاد که جمعی از سواران افغان در کنار اسفزار دیدار شدند نگاهبانان قلعه به جنگ ایشان بیرون تاختند و رزم ساختند و افغانان را هزیمت

دادند. لکن در آن جنگ پسر نظر علی خان مافی و 3 تن دیگر مقتول شد [ند] و چون از این پیش انجام کار محمد عمر خان و قنبر علی خان را رقم زدم هم اکنون به تکرار نخواهم پرداخت.

بالجمله روز جمعه بیستم ذیحجه آقا محمد کاجی از قبل سرتیپ عیسی خان به سنگر پاشا خان سرتیپ درآمده، مسئول عیسی خان را در کار مصالحت به توسط او معروض خدمت شاهزاده داشت. و همچنان روز بیست و چهارم، مشهدی ابو الحسن تاجرباشی به لشکرگاه درآمد و از جانب عیسی خان خواستار شد تا یک تن از صنایع قوم به نزدیک او شده سخنان او را اصغا دارد و به عرض رساند، باشد که خاتمت این امر به مسالمت منتهی شود. شاهزاده بفرمود تا میر حیدر خان ایشیک آقاسی به اتفاق او طریق شهر بند هرات گرفت.

سرتیپ عیسی خان مقدم او را مبارک داشت و گفت من امروز از این جوش و جیش هراسناکم و به حق باشد، اگر حسام السلطنه بدان سر است که دست از تعدی بازدارد و این حرب را از پای بنشانند، این لشکر را از کنار هرات تا به غوریان کوچ دهد و سام خان - ایلخانی را فرمان کند تا با 500 تن سوار بدین شهر درآید تا من زن و فرزند و جماعتی از خویشاوندان و پیوستگان خود را به شرط گروگان نزد او گسیل دارم و اطاعت شاهنشاه ایران را چون طاعت یزدان فرض شمارم.

و این سخنان چون آمیخته کذب و نیرنگ بود در خاطر حسام السلطنه وقعی نیفکند.

اشاره

امیر عباس خان هراتی که خدمت دولت ایران بر ذمّت نهاده و از شهر بند هرات به لشکرگاه آمده، مساعی نیکو بذل می نمود. چنانکه مرقوم افتاد در این وقت به دستیاری رسل و رسایل با حیدر قلی خان سرتیپ و میرزا محمد حسین مستوفی هرات و جماعتی از مردم شهر، خاصه فارسی زبانان که بیشتر شیعی مذهبند، مواضع نهاد که فرصتی به دست کرده لشکریان را به شهر دربرند. و این معنی را با حسام السّلطنه و قوام الدّوله و سام خان ایلخانی و حسین خان یوزباشی مکشوف داشت و در کتمان این سرّ وصیّت کرد و جماعت فارسی زبان انجام این امر را به نیم روز جمعاً بیست و هفتم ذیحجه معلق داشتند. چه آن زمان افغانان به مسجد جامع شهر درآمده تقدیم نماز جماعت کنند و حرسهٔ برج و باره اندک شود.

چون میعاد قریب افتاد در شب جمعاً بیست و هفتم حسین خان یوزباشی به سرکردگان لشکر خطی فرستاد که برحسب حکم شاهزاده فردا که جمعه است هیچ کس را رخصت نیست که از سنگر خویش سر برکند تا هنگامی که فرمان برسد؛ و خود نیمه شب به سنگر حسنعلی خان سرتیپ و محمد رضا خان سرتیپ درآمده و ایشان را تنبیه کرد که برحسب فرمان افواج خود را ساخته جنگ کرده از آن پیش که سپیده صبح دیدار شود، در سنگر قاسم خان سرتیپ حاضر حکم باشید. و ایشان اعداد کار کرده، سپیده دم در سنگر قاسم خان انجمن شدند؛ و هنوز از پشت و روی کار آگهی نداشتند.

و این وقت سام خان ایلخانی و امیر عباس خان و جمعی از مردم هرات در باغ علی اکبر - خان که در کنار شهر است به انتهاز فرصت جای داشتند. چون يك ساعت از زوال آفتاب سپری شد و افغانان در جامع شهر مجتمع

شدند، حیدرقلی خان سرتیپ و میرزا محمد حسین مستوفی با جماعتی از مردم خود به برج خواجه عبدالمصر صعود کردند. و از بهر آنکه طریق لشکر ایران را گشاده دارند گروهی از افغانان را که در کندهای پس فصیل باره برای حراست شهر جای داشتند هدف گلوله ساختند، و ایشان را پراکنده نمودند. آن گاه از فراز برج خواجه عبدالمصر بانگ برداشتند که ای لشکر ایران وقت از دست نگذارید و بی بیم و باک در آئید.

نخستین ایلخانی و امیر عباس خان با مردم خود جنبش کرده به جانب شهر تاختن گرفتند و به خندق شهر دررفتند. حسنعلی خان گروسی چون معاینه کرد که لشکریان به جانب برج خواجه عبدالمصر رهسپارند و از آن سوی دافعی و مانعی نیست با سرباز خود به ترکناز آمدند. و فوج محمد رضا خان و قاسم خان و سرباز ترشیزی و قرائی نیز بی آنکه از سرکردگان اصغای حکمی کنند سبک خیز گشتند و از قفای ایشان قاسم خان و محمد رضا خان و کریم خان رهسپار شدند و این جمله بی زحمت تا پای برج خواجه عبدالمصر رسیدند و از فراز برج زن و مرد شیعی و فارسی زبان دستار خویش و اقبال چند فروداشته، میرزا نجف خان و امیر عباس خان را با 200 تن سرباز بر فراز برج صعود دادند. و سام خان ایلخانی و حسنعلی خان سرتیپ و محمد رضا خان سرتیپ و قاسم خان سرتیپ و کریم خان سرهنگ به دستگیری نردبان 200 تن دیگر از سربازان را به فراز باره فرستادند و سربازان از فراز برج خواجه عبدالمصر به تسخیر بروج پرداخته 7 برج به طرف دروازه قندهار و 7 برج به سوی دروازه خوش فروگرفتند و یک عراده توپ 18 پوند که در فراز برج خواجه عبدالمصر بود برتافتند و روی در روی شهر کرده 5 گلوله به جانب شهر بگشادند.

و چون قورخانه از بهر آن توپ نماند از فراز باره فریاد کردند که ما را به قورخانه مدد کنید. حسین خان یوزباشی چون این ندا بشنید بر اسب خویش برآمده مهمیز بزد

که خود را به توپخانه رسانیده تدبیر قورخانه کند. اسب او را افغانان از فراز باره هدف گلوله ساختند و او پیاده به نزدیک عبد العلی خان سرتیپ توپخانه آمده يك بار قورخانه و پنج تن توپچی برداشته به پای برج خواجه عبد المصر آورد.

پاشا خان سرتیپ که بی خبر از این مواضعه بود، ناگاه بدید که سربازان به شهر هرات دررفتند. با خود اندیشید که فتح هرات به نام دیگر سرکردگان برآمد و من در میانه گمنام شدم، پس بی توانی افواج سمنانی و دامغانی را که در تحت فرمان داشت برانگیخته از دروازه خوش، آهنگ شهر کرد و به درون شهر آمد.

در این وقت حیدرقلی خان که سرخیل فارسی زبان بود، چون از تسخیر بروج ایمن شد به میان شهر درآمده، با جماعت فارسی زبان طریق چارسوی بازار گرفت تا اگر افغانان از مسجد بیرون شده، به مدافعه لشکر تاختن کنند ایشان را دفع دهد. این هنگام اهل حرفت که در بازار اردو جای داشتند و همچنان جماعت ساریان و استریان و خدمه لشکرگاه قلعه هرات را گشاده دانستند و از برای اخذ غنیمت آماده شدند و به يك بار جنبش کرده تا پای دیوار باره آمدند و به میان کندها که از پیش روی فصیلهها کرده بودند دررفتند و هر جا تفنگی و آلات چالشی یا لحافی و بالشی از تفنگچیهای شهر یافتند برگرفتند. آن گاه همه گروه به جانب لشکرگاه دوان دوان برفتند که حمل خویش را بگذارند و هم از بهر اخذ غنایم بازآیند.

فرار نمودن سربازان از برج و باره هرات به لشکرگاه

بعد از سه ساعت افواج سرباز که بر فراز باره نظاره بودند به يك بار معاینه کردند که 1000 کس از مردم اردو به سوی لشکرگاه گریزان می روند، چنان دانستند که خبطی عظیم حدیث شده و از لشکر هراتی جماعتی بزرگ بر ایشان تاخته سربازان را هول و هرب بگرفت و از فراز باره ده ده و پنج پنج خود را به نشیب افکندند و راه فرار پیش داشتند. حسین خان که قورخانه و توپچی تا پای دیوار برده بود از کار فروماند.

حسام السملطنه چون این بدید با شمشیر کشیده اسب بزد و به کنار خندق آمد و چندانکه به فراز و نشیب بتاخت و سرباز را به وعد و وعید تحریض و ترغیب کرد، سودی نبخشید، و قوام الدوله نیز چندانکه لشکر را با زر تطمیع داد مفید نیفتاد.

این هنگام خبر درآمدن سرباز به شهر و گریز ایشان بی ستیز و آویز پراکنده شد و جماعتی که در جامع شهر مجتمع بودند، این معنی را بدانستند چون گرگ دیوانه از مسجد به در شدند و در کوی و بازار بگشادن تفنگ ساخته جنگ گشتند. بیشتر از افواج پاشا خان آماج تیر بلا گشت، چه از آویختن و گریختن بی خبر بودند. بالجمله 90 تن سرباز و صاحب منصب از ایشان مقتول شد تا خود را به دروازه هرات رسانید.

مع القصه سرباز از باره به زیر آمد و افغان برفراز شد، اسب شاهزاده نیز در آن تك تاز هدف گلوله گشت؛ و محمد آقای اتاماجور به جراحت پای رنجور شد؛ و میرزا نجف خان خود را از برج به زیر انداخت و در کنار خندق به زخم گلوله جان بداد؛ و میرزا رضا خان اتاماجور و پسر میرزا هدایت الله وزیر کردستان هم که از برج خود را به زیر افکند و استخوان پای او درهم شکست؛ و بعد از گذشتن لشکر، افغانان بر سر او آمدند و چندانکه استغاثت و استرحام کرد و همی گفت که من از اهل سنت و جماعتم و با شما هم دین و هم کیشم سخن او را وقتی نهادند و سر از تنش برگرفتند. و از لشکریان 50 تن مقتول و 300 تن زخم‌دار گشت.

در این وقت حیدرقلی خان که با جماعت فارسی زبان آهنگ چارسوی شهر داشت، از این حادثه خود را در دهان مرگ دید آهنگ مراجعت برج خواجه عبدالمصر کرد و در عرض راه با افغانان به گیرودار افتاد. چند کس مردم او را با تیغ بگذرانیدند و دو برادر او نیز جراحت یافت، با این همه خود را به فراز باره رسانیده از آنجا به زیر افتادند و لنگ لوک به سنگر قاسم خان درآمدند؛ و از آنجا نزدیک صفر علی خان سرهنگ منزل کرده و مشغول معالجه و مداوا شدند. و همچنان میرزا

مهدی و میرزا کوچک کلانتر هرات و اولاد غفور خان سرهنگ از دنبال ایشان درآمدند. حسام السلطنه معادل 700 تومان نقد و 40 بسته خلعت ایشان را عطا داد.

و از آن طرف سرتیپ عیسی خان اموال حیدر قلی خان را به معرض غارت درآورد و زن و فرزند او را به میرزا محمد علی سپرد و زن و فرزند میرزا محمد حسین را به عبد الله خان جمشیدی سپرد و زنان و فرزندان دیگر را به افغانان جمشیدی ببخشید و خانه ایشان را غارت کرد و آتش در زد و 100 تن از مردم فارسی زبان را مأخوذ داشته گردن بزد؛ و سرای ایشان را پاك بسوخت.

افغانان چون این فتح و فیروزی را نگریستند چنان دلیر شدند که آهنگ سنگر لشکریان کردند. و این هنگام سربازان سنگرها را پرداخته به هزیمت بودند، عبد العلی - خان سرتیپ توپخانه چون این بدید بفرمود دهان توپها را برتافتند و بر آن جماعت تگرگ مرگ بباریدند و افغانان ناچار به جانب شهر فرار کردند و دروازه ها را فرو بستند.

پیمان دادن سپاه در فتح هرات

مع القصبه چون این جوش و جیش بنشست؛ روز دیگر حسام السلطنه سران لشکر را حاضر ساخت و با ایشان خطاب کرد که مرا با عقاب پادشاه توانائی نیست، شما را چه افتاده که روز یورش و کوشش چون مردم جبان تهاون ورزیدید و جانب فروسیت و مبارزت را رعایت نکردید. و بفرمود تا میر فتاح سلطان سرباز قرائی را طنابی به گردن انداخته بکشیدند تا او را خپه کنند. سردرندگان و سران سپاه به قدم ضراعت او را شفاعت کردند و بر ذمت نهادند که 15 روزه حصن هرات را بگشایند.

این بود تا روز سه شنبه دوم محرم [1857/1273 م] قوام الدوله، امامقلی خان سبزواری را به شهر هرات فرستاد تا سرتیپ عیسی خان را دیدار کند و از این خویشتن داری او را باز دارد و آن بلده را تسلیم کند تا مردمان کمتر شربت هلاک بنوشند و خود از وخامت عمل به سلامت ماند. این سخنان نیز نزدیک عیسی خان استوار نیفتاد

و او را بی نیل مرام باز فرستاد.

و این هنگام چون ایام تعزیت حسین بن علی علیهما السلام بود لشکریان دست از جنگ برداشتند و روزگار به مرثیه خوانی و سوگواری گذاشتند؛ و افغانان این معنی را بر ضعف لشکریان شمار دادند. پس شب چهارشنبه سیم محرم افغانان به مارپیچی که ابو الفتح خان سرتیپ حفر کرده بود راه کردند و لختی به مبارزت ایستاده، یک سرباز را جراحت کردند و بگریختند. و روز جمعه پنجم یک تن از افغانان حیلتی کرده به جانب لشکرگاه گریخت و از قفای او آنان که با وی مواضعه داشتند چند تفنگ بی قصد اصابت بگشادند و مرد افغانان نفس گسسته به سنگر قاسم خان درآمد و در دل داشت که کاری نامبردار کند. چون بر آرزوی خویش دست نیافت نیم شب چند قبضه تفنگ بدزدید و راه فرار برگرفت. قراولان او را مأخوذ داشتند و صبحگاه به حضرت شاهزاده آوردند بفرمود تا سر او را از تن دور کردند.

و روز دیگر خمپاره [ای] که از بیرون دروازه قندهار به زمین تعبیه کرده بودند به جانب شهر گشاد دادند و 40 تن از مردم هرات بدان زخم هلاک یافت و هولی بزرگ در شهر افتاد. سرتیپ عیسی خان، محمد اسلم خان آخوندزاده را به لشکرگاه رسول فرستاد تا از شاهزاده رخصت باریافته معروض داشت که عیسی خان خواستار آن است که حکم کارداران دولت را باز داند و از مناشیر پادشاهی که به نوی رسیده آگهی به دست کند؛ و اگر حمل آن بار تواند کرد، گردن فرونهد، و از این عنا و عذاب برهد.

شاهزاده شب دوشنبه هشتم محرم حسین خان یوزباشی را با او روانه شهر فرمود تا به میان ارك رفته با او دیدار کرد و پروانه شاهانه را که مشعر بسپردن هرات بود بنمود.

بعد از گفت و شنود فراوان، عیسی خان سخن را بر این نهاد که قلعه ارك را از افغانان پرداخته کند و 500 تن سرباز و 2 عراده توپ از اردو آورده جای دهد، آن گاه حسام السلطنه و این لشکر از کنار شهر بار بسته تا به غوریان

کوچ دهد، پس از آن سرتیپ عیسی خان بزرگان هرات را برداشته در غوریان ادراک خدمت شاهزاده کند.

حسین خان این خبر را به شاهزاده آورد و دانسته بود، مواعید عیسی خان ناخوب تر از مواعید عرقوب است (1)، بالجمله شب دیگر هم به شهر رفت و گفت حسام السّلمطنه مسئول شما را مقبول داشت. عیسی خان ساز دیگر بنواخت و گفت مرا در این امر باید مطمئن ساخت. عبد الله خان جمشیدی و فتح الله خان فیروزکوهی گفتند از بهر اطمینان ما باید قوام الدّوله به شهر درآید. بعد از اصرار و الحاح حسین خان هم بدین سخن سر درآورده و مراجعت به اردو کرد.

سرتیپ عیسی خان هم از این گفته پشیمان شد و روز چهاردهم محرم پیک سبک پی اختیار کرده با مکتوبی چند روانه قندهار داشت تا در قندهار و کابل هرجا دوست محمد خان را دریابد سپاهی به استمداد طلب کند. پیک او در کنار لشکرگاه گرفتار شد و مکتوب او مکشوف [گشت]، شاهزاده بفرمود تا یک پای و یک دست و گوش او را قطع نموده روانه شهر داشتند.

انجمن شدن سران سپاه برای دانستن احکام شاهنشاه و اصغای کلمات جناب صدراعظم در فتح هرات

اشاره

چون مدّت توقف حسین خان یوزباشی به دراز کشید و شهر هرات ناگشوده بماند، روز چهاردهم محرم در پیشگاه خدمت حسام السّلمطنه حاضر شد و تمامت قواد سپاه و سپهسالاران لشکر را حاضر کرد و شاهزاده را مخاطب داشت و گفت جناب

ص: 192

1- (1). نام مردی در عرب که بخار وعده مشهور است.

هرکه را صلابت طبع و سورت غضب اندک باشد، مردم سپاهی که با غضب و صلابت سرشته شده اند هرگز حکم او را گردن نخواهند گذاشت «به آهن توان آهن آشوفتن». اینک تو با بزرگان سپاه و سران عساکر به قانون مصاحبت و مرافقت روزگار می گذاری، چگونه کار هرات را به کام خواهی کرد.

هم این سخن از صدراعظم آورده ام که می فرماید مگر ندانسته [ای] که مردمان جان خویش را دوست می دارند و هیچ کس تا طریق سلامت تواند سپرد به کوچه مخافت نخواهد گذشت؛ بلکه خردمندان از آنجا که گمان زیان می رود عبور نکنند و از کلمات ستیزآمیز پرهیزند.

این کی تواند شد که کس به اختیار خویش بر دم شمشیر و خنجر رود و در دهان توپ و تفنگ درآید، همانا خداوندان ملک حکمتی انگيخته اند که لشکر را به دهان شیر و دم شمشیر دربرند و حصنهای حصین و قلاع رصین را به تسخیر گیرند و آن حکمت جز این نیست که نخستین ساز و برگ لشکر را بیايد ساخت و آلات حرب و ادوات ضرب بیايد داد، آن گاه با خوف و رجا و بیم و امید ایشان را کوچ دهند.

و واجب است که لشکر چنان دانند که اگر ظفر جویند بی گمان نعمت فراوان برند و اگر فرار کنند بی شك کشته شوند. چون مرد لشکری به یقین دانست که کیفر گریختن خون ریختن است هرگز از جنگ روی برنخواهد تافت؛ زیرا که در یورش بردن و حمله افکندن گمان کشته شدن است و در هزیمت ساختن یقین سرباختن. و هرگز مرد عاقل گمان را بر یقین اختیار نکند و بی شك لشکری که بدین عقیدت است فرار نکند. تو که حسام السملطنه [ای] نه دلیران را با زر و سیم نوازش کنی و نه نامردان را به عقاب و شکنج گزارش دهی، با کدام بیم و امید مردمان جان عزیز را عرضه شمشیر تیز خواهند ساخت و بدین برج و باره که پهلو با ستاره زند خواهند تاخت. با

اینکه ملك المملوك عجم چند كرت منشور به سوی تو كرد كه اگر صاحبان مناصب در كار مناطحت و مسامحت كنند تا بدان جا تورا اجازت است كه شكم بدری و سر برگیری و از منصب ساقط سازی، با این همه چرا چندین لین العریکه و نرم پیشانی و ضعیف پیشه [ای] و در فتح هرات بدین طول مدت نام دولت را پست می کنی.

حسام السملطنه در جواب کلمات صدراعظم که همه حکم یونانی بلکه الهام آسمانی بود لب فرویست و سر خجالت فروداشت. سرکردگان سپاه چون این بشنیدند به اتفاق گفتند که امروز که چهاردهم محرم است اگر تا 15 روز این حصار نگشادیم خویشتن بدین کناه گواهی خواهیم داد و از غضب و سخط پادشاهی اکراه نخواهیم داشت. این بگفتند و از آن محضر بیرون شده به اعداد کار پرداختند.

سخت کوشی لشکریان در محاصره هرات

محمد رضا خان سرتیپ و اسکندر خان سرهنگ و یوسف خان سرهنگ در برابر برج فیل خانه سنگری استوار برآوردند و به حفر زمین پرداخته تا به زیر خندق نقب دربردند و حسنعلی خان سرتیپ و قاسم خان سرتیپ و خانابا خان سرهنگ و ابو الفتح خان سرهنگ ماریچهها به کنار خندق رسانیدند. و روز بیست و یکم محرم سردار احمد خان با قلبی مطمئن و خاطری شاد از لاش و جوین وارد لشکرگاه شد و از شاهزاده نواخت و نوازش یافت.

و از پس دوز دیگر آقا خان میر پنج که به سبب قلت آذوقه از اسفزار احضار شده بود با فوج خوی و بزچلو و جماعتی سوار از راه برسید و در کار محاصره با لشکر هم دست گشت و در بیست و پنجم محرم از باستانی که قاسم خان سرتیپ برآورده بود چون خواستند به جانب شهر نقب بگشایند، از توپی که در خواجه عبد المصنر نصب بود، گلوله ها رها کردند تا هر دو پای يك تن توپچی را ببرد. و این معنی بر قاسم خان سخت آمد و بفرمود روز بیست و نهم محرم بقعه امامزاده [ای را] که برابر دروازه قندهار بود و مردم شهر لشکرگاه داشتند سربازان به قوت یورش فروگرفتند و سنگر بستند. و در این یورش 2 تن از مردم قرائی و ترشیزی

جراحی یافت و يك تن از فوج مخبران مقتول گشت.

دیگر باره افغانان انجمن شده به سنگر قاسم خان حمله افکندند و سرباز او پای ثبات استوار کرده، چند تن از ایشان را عرضه هلاک و دمار داشت و آن جماعت را از در گریز مراجعت داد. و روز دیگر فوج قزوینی برای برجی که مردم شهر از این سوی خندق کرده بودند تا کس به میان خندق نقب نبرد، حمله انداختند. افغانان از راهی که از برج به بیرون سو کرده بودند، بیرون تاختند و 3 تن سرباز را با زخم گلوله پست کرده؛ و از پی هم چند حمله بدادند و روی سربازان را از جنگ برتافتند و عبد العلی خان سرتیپ نیز در میان سنگر به زخم گلوله جراحی برداشت. و پنجشنبه دوم صفر جماعتی از افغانان به سنگر پاشا خان حمله بردند، افواج او از پیش روی ایشان درآمده جنگ بیوستند و گروهی را مقتول ساخته هزیمت دادند و يك تن اسیر گرفتند و شاهزاده فرمان کرد تا اسیر را سر برگرفتند.

و روز دیگر اسکندر خان سرهنگ حفر ماریچ را قریب به خندق شهر برد و حکم داد تا سربازان بنیان دشتبان کنند. مردم شهر چون این بدیدند نقبی به زیر دشتبان دربرده با بارود انباشته کردند و آتش درزدند و 7 تن سرباز را هلاک ساختند؛ و از جانب دیگر 15 تن افغانان با شمشیر کشیده به میان ایشان حمله دادند. سربازان تفنگها بگشادند و 2 تن از ایشان را مقتول ساختند و آن جماعت را هزیمت کردند و روز پنجم صفر کبوتری که نامه بر گردن داشت لشکریان با گلوله به زیر آوردند و نامه را بگشودند، به مردم شهر نگاشته بودند که استوار باشید که لشکریان ایران را قوت ثبات نمانده عنقریب پراکنده خواهد شد.

و روز دیگر هنگام زوال آفتاب 2000 تن مرد افغان ساخته طرد و نبرد از دروازه خوش بیرون شده، در کندهای فصیلها درآمدند و 500 تن از ایشان با شمشیر کشیده به سنگر پاشا خان سرتیپ حمله بردند و جنگی بزرگ پیوسته داشتند. مردم پاشا خان نیز نیک

بکوشیدند و بعد از کشتش و کوشش فراوان افغانان را فرار دادند و بسیار کس مقتول گشت.

و روز هفتم صفر مردم شهر اعداد کار کرده ناگاه به ماریچی که فوج ترشیزی حفر کرده بودند، درآمدند و جنگ در انداختند و 20 تن سرباز را مقتول و دستگیر ساختند. و چون روز به کران رفت و نیمی از شب بگذشت سرتیپ یاسین افغان از دروازه خوش فرار کرده به سنگر پاشا خان پناهنده گشت. و روز دیگر خانابا خان سرتیپ زیر کاسه برج مردم شهر نقبی در برده آتش بزد و 10 تن از افغانان را به معرض هلاک و دمار در آورد. و روز پنجشنبه نهم صفر مردم شهر به زیر سنگر فوج مراغه نقب زدند و فوج مراغه به زیر برج فیل خانه نیز نقب در می برد ناگاه سر نقبها به روی هم گشاده شد و مردم شهر پیشدستی کرده، نقب خویش را آتش درزند و بازپس شدند، لکن کس را زیان نکرد.

این هنگام سنگرها چنان با هم نزدیک بود که لشکر جانبین با هم سخن می کردند و خاک سنگر را به سنگر یکدیگر می افکندند.

و هم در این روز 3000 حمل شتر علوفه و آذوقه و سلب و ثروت از مشهد مقدس به لشکرگاه در آوردند و ساز و برگ لشکریان را تجدید دادند.

هم در این وقت مسیو بهلر مهندس که تقدیم بعضی خدمات همی کرد به منصب سرتیپی افتخار یافت و فرامرز خان یاور و میرزا باقر مهندس [منصب] سرهنگی یافتند.

رسیدن شاهزاده محمد یوسف افغان به درگاه شاهنشاه ایران و نجات یافتن او از قتل به شفاعت جناب صدراعظم

از این پیش مرقوم افتاد که سلطان مراد میرزای حسام السلطنه، شاهزاده محمد یوسف افغان را روانه مشهد مقدس داشت و فرمان کرد که او را به دربار شهریار تاجدار کوچ دهند و برحسب حکم او را دست به گردن بسته به حضرت دار الخلافه آوردند. و روزی چند بداشتند تا روز ششم شهر صفر که روز میلاد شاهنشاه عجم است برسید، جناب اشرف صدراعظم این روز مبارک را در اسعاف مراد و مرام وسیلت دانست و در شب عید شفاعت شاهزاده محمد یوسف را عریضه [ای] به ضراعت نگاشت و انفاذ حضور شاهنشاه داشت.

اگرچه مسئول صدراعظم در حضرت شاهنشاه عجم همیشه قرین اجابت و قبول است، لکن چون شاهزاده محمد یوسف در طریق طغیان و عصیان جرمی به کمال داشت و در قتل صید محمد خان و خواهران او و آمیختن با محارم و زنان او رعایت مروّت و شریعت را نکرد و مادام که در هرات فرمانگزار بود، بر مکاتیب خویش خاتم تاجدار همی زد و سلطنت ایران را پاس حشمت نداشت، شاهنشاه را از قبول شفاعت صدراعظم اکراه بود. و از آن جانب صدراعظم چند عریضه از پی هم بنگاشت و نیران غضب شاهانه را لختی فرونشاند.

بالجمله روز دیگر که در بیلاق نیاوران بساط عید گسترده شد، و شاهنشاه قاجار بر اریکه سلطنت جای کرد و شاهزادگان و بزرگان و مقربان درگاه و سرکردگان سپاه در پیشگاه پادشاهی بر صف شدند فرمان رفت تا فراشان دژخیم، شاهزاده محمد یوسف را

درآوردند و در پای ماچان سیاست بازداشتند. پادشاه قهرمان او را مخاطب داشت و فرمود که:

سالها تو را در زمرة چاکران خویش بار دادیم و با خصب نعمت و دعت عیش بداشتیم و روزگاری به فرمانفرمای خراسان امر کردیم تا تو را به کارهای سودمند بگماشت و به حکومت بعضی از محال خراسان بازداشت. چه افتاد تو را که کفران نعمت کردی و بی رخصت کارداران حضرت به شهر هرات تاختن بردی و صید محمد خان ظهیر الدوله را از پای درآوردی و دست از پردگیان سرای او باز نگرفتی و رعایت حرمت و حشمت او نکردی؟

شاهزاده محمد یوسف به عرض رسانید که:

مرا در حق ظهیر الدوله جرمی و گناهی عارض نشود؛ زیرا که او خاین پادشاه و رانده درگاه بود. با خان خیوق در ساخت و به جانب قاینات لشکر تاخت. خدای او را به ناسپاسی و حقناشناسی این دولت گرفت و مرا بر او دست داد تا به حق از پایش درآوردم.

شاهنشاه فرمود:

نه تو نخست خواستار شدی تا گروهی از سپاه به سوی تو گسیل داریم و به مدد لشکر سلطانی شرّ دوست محمد خان را از خود بگردانی؟ چه شد که چون لشکر ما برسد و به پای مردی ایشان تهدید زید و عمر [و] کردی و تشدید امر نمودی، آن گاه طریق چاکری بگذاشتی و لوای مخالفت برافراشتی؟

شاهزاده محمد یوسف معروض داشت که:

به اغوای دوست محمد خان و تحریص بعضی از کارداران انگلیس بزرگان افغان هم داستان شدند و مرا در مخالفت ایران ناچار کردند.

قرار مخالفت او خشم شاهنشاه را جنبش داد و رخسار مبارکش دیگرگون گشت.

جناب اشرف صدراعظم که مستمع این مقالت و نگران این حالت بود شاهزاده محمد یوسف را در دهان گریز مرگ معاینه کرد و بی توانی زمین خدمت ببوسید و عفر جریمه او را خواستار آمد؛ و در انجام آرزو، الحاح فراوان نمود

تا حلم گران سنگ پادشاه را بر غضب جهانسوز استیلا داد و شاهزاده محمد یوسف را از اقتحام بلا برهانید و او را از پیشکار حضور به سلامت باز آورد و همچنین در وجه او اجری و مرسوم مقرر گردید.

غلبه سپاه منصور به قوت محاصره و یورش به شهر هرات و فتح آن بلده به دست ایشان

اشاره

چون مناشیر شاهنشاه عجم و تدابیر جناب اشرف صدراعظم روز تا روز در لشکرگاه هرات گوشزد حسام السلطنه و سران سپاه شد، در امر محاصره و فتح قلعه سختکوش آمدند و لشکریان خطوط متوازیه پیش دادند و از سنگر به سنگری کنده همی کردند که يك ذرع عمق و 3 ذرع عرض همی داشت. و در کنار این خنادق به سوی شهر دیواری به ارتفاع ذراعی برکشیدند و جای جای به مسافت 100 ذرع برجی بنیان نمودند و بر دیوارها ثقبه ها بگشودند و پس دیوارها را از خاک انباشته کردند؛ و سواران چاردولی و مقدم و شاطرانلو و کردبچه را در این خطوط به فراولی بازداشتند. چنانکه هیچ کس را امکان دخول و نیروی خروج شهر نماند. چنانکه روزی 2 تن از مردم محال هرات حمل نمک و روغن برگرفتند تا از برای بیع و شری به شهر دربردند. هنگام عبور گرفتار لشکریان شدند. شاهزاده بفرمود تا جهان را از وجود هر 2 تن پرداخته کردند.

مع القصه سپاهیان از سنگرها به حفر ماریچ پرداختند و ماریچ ها را با 3 ذرع عرض حفر کردند، تا آنگاه که با قلعه شهر 60 گام مسافت بیش نماند، پس بنیان دشتبانی کردند و آن را با 300 گام اندازه نهادند و دیوار آن را پرداخته کردند. و از این دشتبان نیز ماریچ ببریدند تا به 8 گامی خندق برسیدند. و دیگر باره بنیان دشتبان نمودند.

و همچنان قبه مقبره امامزاده سلطان منصور را که زیارت

گاهی بود، فوج مخبران و قرائی و سرباز ترشیزی به قوت یورش از جماعت افغانان پرداخته کردند؛ و این قبه بر بعضی از بیوت شهر اشرف داشت. و دیگر فوج خوی به سوی برج خواجه عبد المصغر حفر ماریچ گرفت و فوج بزچلو در میان دروازه عراق در برج خاکستر به کار درآمد و ماریچها به کنار خندق برسید و کار بر افغانان صعب افتاد، چنانکه هر روز چند تن از شهر بیرون شده، پناهنده لشکرگاه می گشتند. و سردار سلطان احمد خان نیز روز شنبه یازدهم صفر از کابل به کنار هرات آمد و با خدمت حسام السلطنه پیوست. و شب چهارشنبه پانزدهم مردم شهر باز اندک جنبشی نمودند و به سنگر پاشا خان حمله افکنده لختی کوشش دادند و باز شهر شدند و از آن پس نیروی مقاتلت از بهر ایشان نماند.

و سرتیپ عیسی خان بدانست که بعد از این پیشانی سخت کردن پشت با بخت کردن است و چون لشکریان به قوت یورش به شهر درآیند يك تن را زنده نگذارند. صلاح و صواب در آن یافت که شهر را تسلیم دهد و از آن داهیه دهیا برهد، عریضه به حضرت شاهزاده انفاذ داشت که رخصت فرماید تا اسمعیل بیگ ملازم سام خان ایلخانی به شهر درآید و کلمات او را اصغا نموده معروض درگاه دارد.

آمدن سرتیپ عیسی خان از شهر هرات به خدمت حسام السلطنه

حسام السلطنه چون بسیار وقت نقض عهد و کسر میثاق و شد نفاق او را به میزان تجربت سنجیده بود، سخن او را وقعی نمی نهاد. چون چند کزّت عیسی خان مطویات خاطر را عریضه کرد و به عزّ اجابت مقرون نیفتاد، میرزا عبد العظیم برادر حاجی ابو الخیر را که يك تن از اجلّه سادات هرات است از شهر بیرون فرستاد تا با خدمت شاهزاده پیوست و خاطر رمیده او را به وفای عهد عیسی خان رام کرد و اسمعیل بیگ را برداشته به شهر دربرد و مکشوف افتاد که این کزّت سرتیپ عیسی خان را در اطاعت و انقیاد تسویف نخواهد رفت و مباطله نخواهد داد.

بعد از مراجعت اسمعیل بیگ برحسب حکم حسام السلطنه، سام خان ایلخانی به شهر هرات درآمد و عیسی خان را مطمئن خاطر ساخت و دستخط شاهنشاه را که

و زروی دیده و توتیای بصر بود و در تسلیم مملکت و تقدیم خدمت رقم داشت بدو سپرد. سرتیپ عیسی خان به قدم ضراعت در طریق اطاعت يك جهت گشت و روز شنبه بیست و پنجم شهر صفر هنگام نماز دیگر عبد الله خان جمشیدی بیگلربیگی و فتح الله خان فیروزکوهی را برداشته به اتفاق ایلخانی راه لشکرگاه گرفت.

و چون این خبر به شاهزاده آوردند بفرمود تا جماعتی از بزرگان اردو و صنایع لشکر او را پذیره کردند و با مکانتی تمام در آوردند و سرتیپ عیسی خان بعد از ورود به لشکرگاه لختی در خیمه ایلخانی آسوده گشت و قریب به غروب شمس به اتفاق او ادراك خدمت شاهزاده نمود و نوازش فراوان دید و مکاتیب امیر دوست محمد خان و پسر او را که برای ضبط هرات بدو فرستاده بود در پیشگاه آورد و دیگر باره در خیمه ایلخانی آمده بیارمید. و روز دیگر محمد خان و جان محمد خان و امان نیاز ترکمان و دیگر بزرگان و اشراف هرات به حضرت حسام السلطنه آمده جبین ضراعت بر زمین نهادند و ربه اطاعت افکندند.

این هنگام شاهزاده بفرمود تا حسنعلی خان سرتیپ با 2 فوج گروس به شهر هرات در رفته در چهارسوی شهر شحنه بگمارد و دروازه ها را جداگانه قراولی چند بگذارد و چند برج را نیز با سرباز گروس بسپارد. حسنعلی خان برحسب امر با افواج خود به شهر در آمده بدانچه مأمور بود معمول داشت.

آن گاه حسام السلطنه بفرمود که از جماعت شهری و مردم لشکرگاه هیچ کس را اجازت نیست که بی خط جواز از اردو به شهر در رود یا از شهر بیرون شود. و بفرمود سام خان ایلخانی، سرتیپ عیسی خان را برداشته به میان شهر شوند و در تسلیم شهر و نظم آن بلده کار به نظام کنند. و روز بیست و هفتم صفر محمد رضا خان سرتیپ را با فوج سرباز مأمور به ضبط ارك داشت تا به درون شدند و قلعه ارك را حافظ و حارث آمدند و این خبر در اطراف مملکت هرات سمر گشت و امر عمال شاهزاده در اسفزار و غوریان و لاش و جوین و دیگر قلاع و بقاع آن مملکت تشدید یافت.

درآمدن شاهزاده حسام السلطنه به شهر هرات

و روز سلخ صفر به حکم حسام السلطنه، الله وردی خان سرهنگ برای ضبط توپخانه

و قورخانه به میان شهر رفت. و از پس آنکه کار شهر به نظام شد و مردم آن بلده را برای مقدم شاهزاده در شاهراه انتظار جای داشتند، حسام السلطنه بفرمود تا سران سپاه و سرکردگان نظام و اعیان لشکرگاه ملازم رکاب شده روز جمعه غره ربيع الاول 2 ساعت از آن پیش که آفتاب طریق افول سپارد بر اسبی راهوار برنشست و افواج افشار و مراغه و فوج قزوین و خوی به نظام شدند و از پیش روی او به رده، رهسپار گشتند و 600 تن سوار از غلام پیشخدمتان و غلامان رکاب و شاهیسون و چاردولی از قفا بر صف شدند. و شاهزاده را بدین سکون و حشمت از دروازه قندهار به شهر درآوردند.

از آن سوی دروازه، سام خان ایلخانی و آقا خان میرپنج و سرتیپ عیسی خان و عبد الله خان جمشیدی و مجید خان داماد عیسی خان و دیگر بزرگان لشکری و شهری از اسب به زیر آمده و پیاده در رکاب او روان شدند و بدین عظمت به قلعه ارك درآمد و در چاربالش کامرانی بنشست و در پیشگاهش بزرگان هرات ایستاده شدند و مورد اشفاق و الطاف آمدند؛ و تمامت ایشان را از رحمت و رأفت ملك الملوك عجم و دولتخواهی و ملاطفت جناب اشرف صدراعظم امیدوار ساخت.

این هنگام سام خان ایلخانی و حسین خان یوزباشی اجازت یافته به جامع شهر شتافتند و بعد از آنکه جماعت شهری از نماز جمعه پرداختند، خطیبی طلیق اللسان بر فراز منبر صعود کرد و به نام نامی شاهنشاه ایران خطبه [ای] قرائت کرد و مردم هرات تهنیت گفتند و درود فرستادند و صغیر و کبیر را شربت جلاب دوستگانی دادند و بسیار کس را که لایق دانستند، از قبل شاه و شاهزاده خلعت کردند و به نزدیک شاهزاده مراجعت نمودند.

و چون دور و قصور ارك بیشتر عرضه انمحا و انهدام بود و رواقی به دست نمی شد که شاهزاده جای کند و بارعام دهد، روز دیگر حسام السلطنه در میان شهر به سرائی که نامیده به عمارت چهارباغ است درآمد و بر کرسی امارت جای گرفت و اهالی هرات را آگهی رفت تا به پیشگاه او درآمده جای جای بر صف شدند

و او را به حکومت و امارت خویش سلام دادند. در آن انجمن خطبه به نام شهریار تاجدار تقریر گشت و قصیده [ای] که میرزا فتح الله ذوقی بسطامی به فتح هرات تخلص کرده بود انشاء رفت.

حسام السلطنه از قبل کارداران دولت مردمان را به مقالات رأفت آمیز و کلمات بهجت انگیز و نوید مرمت بقاع و تکثیر عقار و ضیاع شاد و شادخاطر فرمود و شناختگان بلد را به تشریف خلاع گران بها مفتخر داشت.

انفاذ داشتن حسام السلطنه عریضه و دنایر سکو که دار الضرب هرات را به درگاه شاهنشاه ایران

اشاره

چون روز شنبه بیست و پنجم شهر صفر [1273 ه. ق/ 25 سپتامبر 1856 م] هرات گشوده شد و سرتیپ عیسی خان به لشکرگاه آمد، نخست شاهزاده حسام السلطنه به عذر جریمتی که در تأخیر فتح هرات رفته بود مخصوص پیشگاه پادشاه عریضه نگار کرد و جناب اشرف صدراعظم را نیز به شرحی جداگانه اختصاص داد تا عریضه او را در محلی خاص از نظر پادشاه قهرمان بگذرانند و خاطر مبارک را از آلالشی که در تأخیر فتح هرات رفته مصفا دارد و مکاتیب خویش را به صحبت حسن بیک صندوقدار خود انفاذ حضرت دار الخلافه داشت؛ و غره شهر ربیع الاول که وارد هرات شد، حکم داد تا از زر سرخ مبلغی لایق به نام شاهنشاه در دار الضرب آن بلده که سبیکه و سکه زدند و بفرمود تا حسین خان یوزباشی حمل آن زر کرده، رهسپار درگاه شاهنشاه شد.

و سرتیپ عیسی خان نیز بدین شرح عریضه نگار کرد که مرا در قانون بندگی و طریق چاکری تقصیری نرفته، چنانکه شاهزاده محمد یوسف را وقتی از آن حضرت آلوده عصیان و طغیان دانستم مأخوذ داشته، دست به گردن بستم و گسیل درگاه شاهنشاه

داشتیم، اگر روزی چند پشت به انجمن حضور کرده و پای به دامن پیچیدم از بیم جان و خوف خویش و پیوند و گزند زن و فرزند بود. از این پیش گفته اند که از شاه و شیر ترسیدن عیبی و عواری نباشد. امروز که سام خان ایلخانی به شهر درآمد و مرا از قبل کارداران سلطانی مطمئن خاطر ساخت سر بر خط بندگی نهادم و شهر را به بندگان حضرت تسلیم دادم. عریضه خویش را با مبلغی زر که در دار الضرب هرات به نام شهریار نگار داشت به سردار مجید خان داماد خویش سپرد و او را به اتفاق حسین خان یوزباشی روانه نمود.

اما حسین بیک صندوقدار به سرعت صبا و سحاب شتاب گرفت و از هرات تا دار الخلافه را 8 روزه طی مسافت نمود و روز دوم ربیع الاول به بلده طهران رسید و مژده ورود عیسی خان را به لشکرگاه برسانید. کارداران دولت اگرچه این معنی را استوار داشتند؛ اما خبر ورود لشکر را به هرات انتظار می بردند.

روز دیگر امیر حسین خان برادر سام خان ایلخانی نیز درآمد و ضبط هرات را به دست لشکر سلطانی مژدگانی آورد. پس صنادید حضرت بدان شدند که در دوشنبه چهارم ربیع الاول شهریار تاجدار به فری و میمنت، در اریکه سلطنت جای کند و اجازت فرماید تا خاص و عام درآیند و به شکرانه فتح هرات سلام دهند.

چون حکیم علی الاطلاق در این جهان که قنطره آلام و دروازه اسقام و دیباچه فنا و سراچه زوال است چنان خواسته است که هر بهاری ملتمس دی است و هر نهاری را شبی از پی. هیچ گنجی را بی مار و هیچ رطب را بی خار نتوان یافت. هم در این روز لطیفه دودمان شرافت و خلیفه خاندان خلافت، سلطان معین الدین میرزا که ولیعهد دولت و چراغ ملک و ملت بود به تندباد اجل مختوم پزمریده گشت و طایر روحش به شاخ طوبی آشیان بست، خاطر شاهنشاه در سوگواری شاهزاده ملول گشت؛ و جشنی که از بهر فتح هرات در ضمیر بود به تأخیر رفت.

جناب اشرف صدراعظم معروض داشت که شاهنشاه را که شجر صد چنین ثمر

و سپهر صد چنین اختر است روا نیست که از این قضا خاطر مبارك را به ملالت حوالت کند و جشن این فتح را که حشمت دین و دولت و شکوه ملك و ملت است محو و منسی دارد و به خواستاری جنابش بسط این بساط و نشر این نشاط به پنجشنبه هفتم ربیع الاول استقرار یافت.

تشریف کردن ملك الملوك عجم جناب اشرف صدر اعظم را

و صبح پنجشنبه، از آن پیش که شاهنشاه عجم بارعام دهد، حاجی علی خان حاجب الدوله به حضرت صدراعظم آمد و این هنگام مجلس او که مناص اهل ایران است از صنایع مملکت قاص بود، پس بایستاد و معروض داشت که شاهنشاه ممالک ایران می فرماید که:

هیچگاه صدراعظم را از رأفت و ملاطفت فراموش نفرموده ایم چنانکه به تشریف امیر تومانی و نشان امیر نویائی اعظم و نشان تصویر همایون و عطای عصای مرصع و قلمدان مرصع و شمشیر مرصع و بذل علاقه مروارید جنابش را مخصوص داشتیم و نیز دستخط مبارك بدو فرستادیم که در امور جزئی و کلی مملکت و رتق و فتق دولت و عزل و نصب حکام و اخراج و ادخال نوکر نظام و غیرنظام ما را وکیل بلا عزل و امین بلا فصل باشد؛ لکن، فهمیده بذل معروف کردیم و دانسته او را شادخوار خواستیم چه هر گنجی را در بهای رنجی بزرگ دادیم و هر زحمتی را در ازای زحمتی عظیم نهادیم. اکنون که مژده فتح هرات می رسد، هم وصول این منی را به اصابت رأی زرین و خرد دوربین او دانسته ایم. لاجرم جامه [ای] که از سلاطین قاجار انار الله براهینهم به ما رسیده است به تشریف او فرستادیم. به پشتوانی عنایت ما پشت گرم باشد.

و آن جامه [ای] بود که در این روزگار کاتبی خوانند، زبرپوش آن از بافته کشمیر که به رضائی معروف است و آستر پوست سمور داشت و 40 علاقه از آن آویخته بود که هر يك با جواهر ثمین ترصیع داشت.

بالجمله صدراعظم تشریف پادشاه را پذیره کرد و تن خویش را بدان خلعت شریف بیاراست و این هنگام تقبیل سده سلطنت را دستوری بود. شاهزادگان و امرای درگاه و امنای پیشگاه و دبیران و سپاهیان جای جای برصف شدند و گروه گروه

رده بستند و از میدان پیش سرای سلطنت، توپچیان 110 توپ بگشادند. چه این عدد با نام مبارك امير المؤمنين عليه السلام که مفتاح مواهب و صباح غياهب و كعبه حاجات است برابر باشد.

آن گاه شاهنشاه عجم، صدراعظم را مخاطب داشت و به شیرین تر مقالاتی تقدیم خدمات حسام السلطنه و قوام الدوله و سام خان ایلخانی و دیگر سران و سرکردگان سپاه را شمردن گرفت و هیچ يك از آحاد لشکر را از خاطر زدوده نداشت. آن گاه فرمود این همه از اثر تعب و سهر شهب و رزانت رأی و حصانت تدبیر صدراعظم است که لشکر از دل و جان ترك جان و سر گوید و از هیچ کراهت و زحمتی نپرهیزد. صدراعظم به شکرانه زمین ببوسید و عرض کرد:

ما همه شیران ولی شیر علم حمله مان از باد باشد دمبدم

آن گاه محمد حسن خان زنگنه نایب ایشیک آقاسی باشی، امیر حسین خان برادر سام خان ایلخانی و محمد حسین بیگ صندوقدار حسام السلطنه را که حامل فتحنامه بود، حاضر پیشگاه ساخت و زمین ببوسید و شرح ورود ایشان را به عرض رسانید. این وقت من بنده عریضه فتحنامه را مأخوذ داشته به بلیغ تر بیانی به عرض رسانیدم و مورد تحسین شاهانه شدم. آن گاه خطیب انجمن حضوراً خطبه تهنیت را قرائت کرد و میرزا محمد علی خان شمس الشعرا قصیده تحیت را معروض داشت. چون آن جشن مبارك به پای رفت شهریار بدال به عطای زر و مال پرداخت.

پاشا خان پیشخدمت خاصه و امین صره [- امین الملك بعد] که نخستین این مژده را از چاپار اصغا نموده، به عرض رسانید معادل 1000 تومان زر مسكوك عطا یافت، و چاپاران را نیز جداگانه به خلعت و عطیت کامروا ساخت و 3000 تومان زر خالص خاص از بهر علما و سادات و اقوام خویش بذل فرمود؛ و شاهزاده محمد ولی میرزا که از نظرات کواکب استخراج این فتح کرده بود، تشریف ملکی داد و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه [را] که در هیچ وقت در تقدیم خدمت از حضرت صدراعظم کناره نجسته بود به نشان تمثال شاهنشاه که با الماس

آبدار مرصع بود مفتخر داشت؛ و میرزا رضای منجم باشی را که 4 ماه قبل روز فتح هرات را معین داشته بود، معادل 200 تومان زر عطا رفت؛ و میرزا محمد حسین - دبیر الملک که در تحریر رسائل خراسان رنج برده بود به خلعت و نشان مرتبه اول سرتیپی کامیاب گشت؛ و میرزا محمد خان دبیر مهام خارجه؛ و میرزا عباس خان منشی اول وزارت خارجه نیز خلعت یافتند. و این بنده نگارنده نیز از تشریف شاهانه بی بهره نبود.

و چون از این پیش شیخ عبد الحسین مجتهد طهرانی را که به آستان بوسی روضه مطهره ابا عبد الله الحسین علیه السلام روانه بود، شاهنشاه ایران 10000 تومان زر مسکوک بداد تا در آن اراضی مقدسه و روضات مبارکه خرج کند. در این وقت که مژده فتح هرات برسد 10000 تومان دیگر بر مبلغ نخستین بیفزود و به نزدیک شیخ عبد الحسین انفاذ داشت. و حاجی محمد خان پیشخدمت را قندیلی از زرناب که دو من بیش و کم به میزان می رفت با تاجی مرصع به جواهر آبدار سپرد تا به آستان ملایک پاسبان امیر المؤمنین علی علیه السلام حمل داده، موقوف بدارد. و او طریق اراضی مقدسه نجف پیش داشت.

در دار السلام بغداد، حشمت دولت ایران را بداشتند و او را پذیره دادند. و روز ورود [به] نجف، شیخ مرتضی که امروز قدوه مجتهدین شیعی مذهب است به اتفاق تمامت علمای نجف او را استقبال کردند. و بعد از ورود به شهر و درآمدن به بقعه مبارکه، شیخ مرتضی اشیاء موقوفه را به دست خویش در جایی که سزاوار دانست نصب داد.

بالجمله بعد از انجام آن جشن شاهانه، شاهنشاه عجم، صدراعظم را شبی در عمارت گلستان به ضیافت طلب داشت تا آن ضیافتگاه را به ورود و وفود مشحون دارد و با هرکه خواهد در آن بساط شاهوار حاضر شود. پس صدراعظم با جماعتی از اعیان شاهزادگان و صنادید رجال دولت به سرای ملوکانه درآمد و آن شب در آن مضيف 10000 چراغ افروخته بود. از این مقدار برگ و ساز اندازه دیگر اشیاء را

چون مجلس به پای رفت و کار خورش و خوردنی پرداخته بود، جامه [ای] که صدراعظم از آن پیش از جامه خانه شاهنشاه تشریف یافته بود، به خوانسالار شهریار شیر خان عین الملک که ترتیب مجلس ضیافت کرده بود تشریف کرد.

آویختن نشان تمثال امیر المؤمنین علیه السلام را شاهنشاه ایران از گردن و بذل کردن دنانیری که از هرات به پیشکش آوردند

از آن پس که حسین خان یوزباشی و سردار مجید خان افغان چنانکه بدان اشارت شد با حملی از زر مسکوک که در دار الصّـرب هرات نقش یافت، از آن بلده طریق دار الخلافه گرفتند و 13 روز طی مسافت کرده، وارد طهران شدند. عریضه حسام السّـلطنه و سرتیپ عیسی خان را با پیشکش ایشان در پیشگاه پادشاه عرضه دادند. و باز نمودند که بعد از فتح هرات و درآمدن لشکر در آن بلده و استقرار در برج و باره، مردم شهر از آن هول و هرب آسوده شدند و طریق سرور و طرب گرفتند، چه لشکر نظام ایران، قانون عدل و نصفت و دیباچه رفق و مدارا بودند. اینک اهل هرات از آن سرکشی و خویشتن داری پشیمان اند و شیعی و سنی در گلخن و گلشن برادرانه روز گذرانند.

مع القصة شهریار عادل باذل که هنگام بذل و جود لعل گرانها را با سنگ خارا به يك میزان سنجد، صره سیم و زر را با حجر و مدر به يك دست خواباند، در دل نهاد که این زر که از هرات حمل داده اند نیز بذل کند و این اندیشه مبارک را به روزی مبارک پیوند داد. همانا پادشاه فرشته فطرت که دست قضا و قدر خمیر مایه وجودش را به محبت

امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام سرشته و قلم قدرت محبت آن حضرت را بر پیشانی احوالش نوشته از آن روز که یمین از شمال شناخته، جز نام علی (ع) نگفته و جز به یاد علی (ع) نخفته، چنانکه روز ولادت علی (ع) را در ایران زمین عیدی بزرگ نهاده و از تمامت اعیاد بزرگتر داشت.

همچنان در فتح هرات توسط بدان حضرت جست و بدان حضرت توکل بست. چون مژده این فتح برسید تمثال مبارک آن حضرت که از دیرباز در خزانه ایران ضبط بود و هر روز صبح بعد از ادای نماز به صاحب آن تمثال نیاز همی برد، بفرمود صورتگران چربدست بدان شباهت و شمایل صورتی رسم کردند و با جواهر ثمین مکمل و مرصع داشتند و لثالی منضود علاقه بستند تا آن نشان همایون را از گردن مبارک درآویزد.

صدر اعظم خواستار شد که در انجام این امر گسترده جشنی شاهوار واجب افتاده و خویشان میزبان این طوی و میهمانی خواهی بود و مسئول او مقرون اجابت افتاد.

پس به ساعتی که ستاره شناسان اختیار کردند در روز چهارشنبه بیست و هفتم ربیع الاول در سرای سلطانی مجلسی چند آراسته کرد و تمامت علمای ملت، ارکان دولت و شاهزادگان و الامقام و صاحبان مناصب نظام و غیرنظام را دعوت نمود و به انواع خورش و خوردنی صغیر و کبیر را متعم داشت. آن گاه مردمان را به پیشگاه حضور شاهنشاه بار داد. تمامت علما و سادات در ایوان خاص سلطنت جای گرفتند و گروه گروه مردمان در عرصه فسیح سرای سلطانی صف بستند. آن گاه صدر اعظم نشان مبارک را در طبقی مرصع نهاده خویشان حمل داد و در فرود ایوان پادشاهی بایستاد.

در این وقت شاهنشاه استقبال نشان مبارک را از فراز ایوان به زیر آمد و به دستگیری جناب اشرف صدر اعظم و شیخ رضای امام جماعت که در میان علما شیخوختی به کمال داشت، آن نشان مبارک را از پیکر مبارک درآویخت و دیگر باره

به فراز ایوان صعود کرده، بر فراز چاربالش پادشاهی برنشست. و توپچیان از بیرون سرای به شمار نام مبارک امیر المؤمنین علیه السلام 110 توپ بگشادند.

آن گاه شاهنشاه صدراعظم را مخاطب داشت و فرمود همانا چاکران ما هرکس تقدیم خدمتی کرد و در راه دولت زحمتی دید، از حضرت ما مستحق خلعتی گردد و نشان تمثال خویش را بدو عطا کنیم تا از پیکر خویش به افتخار درآویزد، من که امروز خود را از چاکران امیر المؤمنین به شمار گرفته ام و سر و جان را از بهر نثار قدم او خواهم، از مولای خود و پادشاه خود اگر مستدعی نشانی باشم بعید نباشد و در میان سلاطین بدین نشان مبارک افتخار خواهم جست و فردای محشر به شفاعت صاحب این نشان رستگار خواهم شد.

صدراعظم جبین ضراعت بر خاک نهاد و معروض داشت که این مردمان و چاکران ممکن است که در تقبیل سده سلطنت ریا و سمعه به کار برند، اما حمد خدای را که شاهنشاه اسلام را هیچ گونه آلاشی از ریا و سمعه عارض نتواند بود، امروز که اهالی ایران عقیدت و ارادت شاه را تا بدین جا دانستند، از این پس اطاعت سلطان و طاعت یزدان را برابر نهند و از نثار جان و سر در غزا و جهاد بخل نوزند.

چون این گفت و شنود به پای رفت شاهنشاه کارآگاه از فراز تخت به زیر آمد و نخستین علما و سادات را که در ایوان نشیمن داشتند، پیش طلبید و همچنان ایستاده يك يك را به دست خویش زر بداد و رخصت انصراف فرمود.

آن گاه از ایوان فرود شد و در میان سرا بر فراز کرسی نشیمن کرد، و از صدراعظم که طغرای نامه و بیت القصیده هنگامه بود بدایت کرد و از واپس ترین آحاد و افراد سرباز نهایت جست، با لطفی که نسیم صبح را درشت می شمرد و خلقی که بوستان خلد را بازار می شکست يك يك را پیش طلبیده به دست خویش زر بداد تا تمامت آن زر مسکوک که از هرات حمل داده بودند پرداخته کرد.

امنای دولت و علمای ملّت تحیت کنان و درودگویان طریق مراجعت گرفتند

و دوام دولت چنان پادشاه را به دعای سحرگاه از درگاه الله خواستار آمدند. و حاجی علی خان حاجب الدوله که نظم این جشن مبارك را تقدیم خدمت کرد، به يك اصله چوب دست که يك بدست از جانب فراز مرصع بود تشریف یافت.

نظم شهر هرات به دست شاهزاده حسام السلطنه و تخفیف منال دیوان از اهالی آن بلده

اشاره

اکنون به سخن هرات بازگردیم. بعد از فتح آن بلده، حسام السلطنه به نظم شهر پرداخت و حسنعلی خان سرتیپ گروسی را بفرمود تا زنان بدکاره را در محضر اهالی شرع حاضر سازد، هر يك به توبت و انابت گرانید، در اقامت آن شهرش بیم و خامتی نخواهد رفت و اگر نه از آن شهر به شد رحال استعجال کنند و یا منتظر عقاب و نکال باشند. 8 تن از این جماعت در خدمت علمای بلد حاضر شدند و از فاحشه تایب گشتند.

و دیگر حکم رفت تا هر مال و زر که اشرار و دزدان در آن گیرودار به سرقت برده بودند به فحص تمام يك يك را مکشوف داشته مسترد ساختند.

و چون بلای غلا در مدت محاصره طغیان داشت و هنوز مردم مبتلا بودند از انباشته خود غلات و حبوبات به خبازان فرستاد و سام خان ایلخانی و میرزا کوچک کلانتر شهر را بگماشت تا نرخ خوردنیها را ارزان بستند. و چون مجرای آب را لشکریان از بیرون دروازه شکسته و بسته بودند و کار بر مردم شهر صعب می رفت، بفرمود تا مرمت کردند و خانه ها را سیراب نمودند.

و چنان افتاد که روز هفتم ربیع الاول میر عصمة الله خان پسر میر صدیق خان بردرانی که در بدو امر به لشکرگاه آمده، فرمان پذیر بود از بهر حاجتی از شهر بیرون شد و هنوز هزار گام دور نیفتاده بود که چند تن بر او تاخته و او را مقتول ساختند و جسدش را در خیابان باغ شاه بنهفتند و قاتل او شناخته نیامد.

بالجمله شاهزاده هم در این روز از شهر به لشکرگاه مراجعت کرد و برای خوشنودی خلق رقمی نگاشت و حمل دیوان را از تمامت اهل شهر برداشت و میرزا کوچک کلاتر، جمعه هشتم ربیع الاول آن رقم را به مسجد آن بلده برد و قاضی ملا عثمان بعد از ادای صلوة جمعه خطیبی را بر منبر صعود داد تا خطبه به نام شاهنشاه عجم قراءت کرد، آن گاه رقم شاهزاده را خواندن گرفت. صغیر و کبیر دوام دولت شهریار تاجدار را از درگاه خداوند داعی گشتند.

بالجمله چنان آن شهر را به نظام کرد و لشکر را کشیده به کام داشت که يك تن از قراولان در میان شهر بعضی از نفایس اشیاء مروارید غلطان بیافت و نتوانست پوشیده داشت، آورده به خلیفه محمد و عبد الله بيك یاور گروسی که شحنة چارسو بود سپرد تا خداوند آن را شناخته مسترد دارند؛ و هر بدعت که در وجوه عشاران و ضرابخانه از سوابق ایام نهاده بودند به تمیز میرزا محمد حسین مستوفی و میرزا کوچک کلاتر را برگرفتند.

و مؤذنان در مناره مساجد وقت ادای اذان و اقامه به کلمه «اشهد انّ علی ولیّ الله» ندا در دادند و قلعه ارك هرات [را] که قرین انمحا و انهدام بود شاهزاده بفرمود تا مرمت کردند.

کشته شدن عیسی خان

و چنان افتاد که جمعه ششم ربیع الثانی 2 ساعت از آن پیش که آفتاب مغرب شود، سرتیپ عیسی خان از شهر به آهنگ لشکرگاه و تقدیم خدمت شاهزاده بیرون می شتافت، چون خواست از توپخانه عبور کند شخصی بر او درآمده با پشتش زخمی بزد و او لختی دویده از پای درآمد و يك دو تن از قفای او درآمده مقتولش ساختند.

از قتل او لختی شهر به هم برآمده ناچار لشکریان، نوکر بردرانی را که برای عرض دادن حاضر ساخته بودند مأخوذ داشتند و عبد الله خان بیگلربیگی را در منزل هاشم بيك فراشباشی موقوف نمودند؛ و جانی خان برادر مجید خان را با پسر او در میان ارك به محمد رضا خان سرتیپ سپردند و حسنعلی خان سرتیپ بر حسب امر به میان چهارسوی شهر درآمده، بعضی مردم را که در جوش و جنبش

می دانست به زحمت چوب و تازیانه ادب کرد و جسد عیسی خان را فراشبازی از خاک برگرفته هم به خاک سپرد. و از میانه امان نیاز ترکمان طریق فرار گرفت و عباس خان از قفایش در تکتاز آمد. حسام السملطنه فرمان کرد که قاتل عیسی خان را مأخوذ دارند و او مجهول الحال بماند.

ناختن ترکمانان به قصد غارت حدود خراسان و مقابله لشکریان با ایشان

در آن ایام که لشکر ایران در کنار هرات بود، ترکمانان سرخس و قریاب که خاک و آب ایشان با شرارت و شرارت عجین گشته، از طریق چاکری بگشتند و از تکتاز با مجتازان و قتل و نهب کاروانیان و امیر زوار و زحمت تجار دقیقه [ای] مهمل نگذاشتند. در عشر اول ربیع الاول [1273 ق/ 1856 م] محمد شیخ ترکمان با 3000 سوار سرخسی و قریابی و تجنی برنشته عنان ریز از نشیب کاریز بگذشت؛ و بی ترس و خوف به کنار خواف آمد.

و این هنگام از قوافل نیشابوری و مشهدی و ترشیزی و قرائی قریب 3000 تن مردم و 5000 سر شتر در خواف مجتمع بودند، از بهر آنکه با هرات کوچ دهند، ناگاه محمد - شیخ با مردم خود بر آن جماعت بتاخت و ایشان را با اموال و ائقال مأخوذ داشت و بر زیادت مردم خواف را نیز اسیر گرفت و طریق مراجعت سپرده، در 2 فرسنگی کاریز اوتراق کرد.

از این جانب چنان می افتد که محمد ابراهیم خان قاجار و حسن خان سبزواری که طریق مشهد می سپردند با سوار شاهپسوند به خواف عبور کرده، از آنجا به کاریز کوچ دادند و همچنان صفر علی خان سرتیپ و عبد العزیز خان هزاره با 400 تن و محمد حسین خان هزاره با 500 سوار از باخرز در رسید و حاجی حسنعلی خان خوافی با 300 تن شمشالچی و 200 تن سوار در کاریز بدیشان پیوست. و از میان

این مردم بابا خان هزاره که ساکن کاریز بود، در نهانی با ترکمانان مواضعه داشت و در صورت با سپاهیان متفق بود. مع القصه این جمله به اتفاق بابا خان آهنگ ترکمانان کردند و محمد شیخ کوچ داده، در میان درختستانی که معروف به جنگل تومان است، دررفت. و میان سرکردگان در تاختن و اوتراق ساختن اختلاف کلمه بادید شد.

حسن خان سبزواری در حمله مسابقت جست و محمد ابراهیم خان با او بیوست و بابا خان هزاره از دنبال ایشان رهسپار آمد و صفر علی خان و محمد حسین خان و عبد العزیز خان با مردم خود جداگانه آهنگ جدال کردند و سواران شاهیسون اظهار جلادت نمودند؛ و ترکمانان از آن سوی میدان کارزار را به خون مردان و سناپک ستوران آهار دادند.

نخستین بابا خان و حسن خان سبزواری و محمد ابراهیم خان شکسته شده، طریق فرار پیش داشتند. صفر علی خان سر راه بر ایشان گرفت که لختی پباید تا هم آهنگ رزم دهیم و دشمن را کیفر کنیم، سخن او را وقتی نهادند؛ و همچنان طریق گریز را سبک خیز شدند. از پس ایشان صفر علی خان لختی مبارزت کرد تا جماعتی از مردم او نابود شد، وی نیز ناچار راه فرار برگرفت.

در این وقت میر حسنعلی خان و میر محسن خان خوافی در میان تفنگچی خواف پیاده شده، به خویشان داری پرداختند و در زمان حسنعلی خان سبزواری با سوار شکسته برسید و ناپروا خویش را به میان پیادگان بر زد تا از میانه بدر شود. از این آسیب نظام پیادگان گسسته شد و جماعتی به زیر پای سواران کوفته شدند و میر حسنعلی خان جماعتی از پیادگان را به کناری آورده، از بهر خویش بنیان سنگری کرد و ترکمانان در اطراف او پره زدند و از چاشتگاه تا هنگام فروشدن آفتاب رزم دادند. 130 تن سوار ترکمان مقتول گشت، و این هنگام سرب و بارود برای پیادگان نماند، ناچار دست برهم نهادند.

میر حسنعلی خان و آن 100 تن پیاده اسیر ترکمان گشت و در این جنگ 20

تن ترکمان مقتول گشت و 100 تن هزاره و 500 تن خوافی اسیر شد. اما دو تن مردم بابا خان هزاره را که به اسیری برده بودند از بهر مواضعه که با او داشتند هم در آن روز رها کردند.

و از پس این واقعه به میرزا محمد حسین عضد الملک متولّی بقعه مبارکه رضویه علیه الصلوة والسلام خبر بردند که امان سعد سردار با انبوهی از ترکمانان به قصد غارت مشهد مقدس کمر استوار کرده و اینک با سواران جزّاره در می رسد. عضد الملک به اعداد کار پرداخت و 2 عراده توپ 9 پوند و یک عراده صف شکن که حاضر مشهد بود، در نهم ربیع الثانی با قورخانه بیرون فرستاد.

در این وقت محمد ابراهیم خان قاجار حاکم جوین با 10000 سوار از هرات برسید تا کار دره جز را به نظم کند؛ و بعضی از مردم را که طریق جنایت سپرده بودند مأخوذ دارد.

نخستین دفع ترکمان را واجب دانست و سواران خود را برداشته با توپخانه بیرون شد و طی مسافت نموده، در شادیشه اوتراق کرد. ترکمانان چون این بدانستند عنان برتافته به طرف خوفا و تربت شتافتند و ده، پانزده تن اسیر به دست کرده مراجعت نمودند.

خلعت فرمودن و عطیت کردن شاهنشاه ایران عساکر منصوره و اهالی هرات را

اشاره

چون بعد از فتح هرات کار آن بلده به نظام شد و محسن از مجرم پدیدار گشت، بر ذمّت کارداران دولت واجب آمد که صنایع درگاه و سرکردگان سپاه را که در راه دین و دولت از صولت پلنگ و نهیب نهنگ پرهیز بجستند عنایتی رود. لاجرم به صوابدید صدراعظم شاهنشاه دریانوال، حسین خان یوزباشی و امیر حسین خان برادر سام خان ایلخانی را با تضعیف مواجب و تکثیر و جبه و عطای خلعت مأمور سفر هرات فرمود. و از بهر مأمورین و قاطنین آن مملکت بدین شرح نشان و خلعت تشریف داد:

ص: 215

نخستین حسام السّلمطنه را کمبری به جواهر شاداب مرصّع و دشنه [ای] با نیام زرّین مکّلل و قبای زربفت عنایت رفت و معادل 4000 تومان نقد بذل افتاد.

و دیگر میرزا محمّد قوام الدّوله وزیر خراسان تشریف یافت و سام خان ایلخانی که ملقب به شجاع الدّوله آمد، به خلاع گرانبها متظاهر و شاد خاطر گشت.

و دیگر مهدی قلی میرزا و میرزا محمّد حسین عضد الملک متولّی باشی و آقا جان خان میرپنجه و قاسم خان سرتیپ و پاشا خان سرتیپ و حسنعلی خان سرتیپ و محمّد رضا خان سرتیپ و عبد العلی خان سرتیپ توپخانه و خانبابا خان و ابو الفتح خان سرتیپ و اسکندر خان و یوسف خان سرهنگ و الله ویردی خان سرهنگ توپخانه و جعفر قلی بیگ سرهنگ توپخانه و علیقلی خان سرهنگ دامغانی و کریم خان سرهنگ ترشیزی و عباسقلی خان سرهنگ بزچلو و باقر آقای خوئی و محمّد آقای اتاماجور و فرج الله خان سرهنگ بکشلو و میر علی خان و رحمت الله خان را هر یک جداگانه نشان و خلعتی از حضرت شاهانه بذل افتاد و جماعتی را منصب و مواجب دو چندان گشت. 1350 قطعه نشان زر و سیم از بهر یاور و سلطان و سرباز مبدول گشت.

و همچنان سرکردگان سواره مانند صفر علی خان سرتیپ و پرویز خان و محمّد ابراهیم خان قاجار و محمّد صالح خان کردبچه و پاشا خان قزاق و حاجی فتحعلی خان یوزباشی و بهادر خان و محمّد رضا خان تیموری و عطاء الله خان و علی خان [مقدم و محمّد صادق خان یاور مقدم و احمد خان شاطرانلو و حسن خان سبزواری و حسن خان ده ایماق و کریم آقای قاجار و نظر خان مافی و صفر علی خان جلیلوند و محمّد حسین خان یوزباشی و علی خان بادللو و میرزا باقر مهندس و نصر الله خان و محمّد علی خان جامی بدادند؛ و] محمّد قلی خان هداوند و میرزا محمّد حسین آواره نگار، میرزا مهدی لشکرنویس به نشانهای گرانبها و خلاع سنگین ثمین کامروا گشتند. و حسن بیگ که مژده فتح آورده بود منصب سرهنگی و لقب خانی [و خلعت همایون] یافت.

آن گاه از کرم پادشاه کریم بهره اهالی هرات جریده شد و سرتیپ عیسی خان و عبد الله خان جمشیدی و فتح الله خان ایل بیگی فیروزکوهی و سردار احمد خان و جان محمّد خان و قاضی ابو الخیر و میر عبد العظیم و قاضی محمّد علی خان و قاضی عسکر و سید یحیی بیهقی و ملا یحیی و ملا محمّد فارسی زبان و ملا محمد

جعفر فارسی زبان و میرزا محمد رضای حکیم باشی و میرزا محمد حسین مستوفی و میرزا جان مستوفی و عباس خان سرتیپ حیدر قلی خان و قوللر آقاسی مراد و ملک محمد جان فراهی و امان - نیاز ترکمان و سردار مهر علی خان و مشهدی ابو الحسن تاجرباشی به خلاع زر تار و نشان مرصع به جواهر آبدار و کارد و خنجر و شمشیر مکّلل و مرصع مفتخر و مباحی آمدند؛ و معادل 60000 تومان زر مسکوک به انعام مساکین و صعاليك هرات و آحاد و افراد لشکر عطیت رفت.

و چون خبر فتح هرات و عطای پادشاه قآن صفات در اطراف ممالک ایران پراکنده شد، مردم خراسان و فارس و کرمان و عراق و آذربایجان و دارالمرز و خوزستان در هر شهر و بلدی بساط عیش و سرور بگستردند و هر شب به شمار ستارگان آسمان چراغدانها بیفروختند و آلات لهو و لعب و ادوات شادی و طرب بساختند و شادیانه را عنبر سارا و مشک مطرا بسوختند.

مع القصه حسین خان یوزباشی شاهیسون که خود نیز در ازی تقدیم خدمت منصب سرتیپی و حمایل مخصوص یافت، از خزانه دولت و جامه خانه پادشاه آن حمل گران را برگرفت و با جماعتی لایق از دار الخلافه بیرون شد و کوچ بر کوچ به جانب هرات رهسپار شد. و از مشهد مقدّس فرج الله خان سرهنگ را با فوج بکشلو و لطف الله خان دویرن را با جماعتی از سواران و یک عراده توپ 9 پوند با خود برداشت.

و از آن سوی چون ترکمانان همواره در طرق و شوارع دیدبانان دارند، از سفر حسین خان و حمل خزانه آگاه شدند و بر سر راه آمدند و نخستین از اراضی جام و محال هزاره جماعتی اسیر گرفتند و بسیار مواشی از گاو و گوسفند براندند و در مأمنی پوشیده داشتند و به انتظار حسین خان به انتهاز فرصت نشستند.

مقاله حسین خان سرتیپ با ترکمانان

از این سوی حسین خان تا محال محمودآباد براند و روز هفدهم جمادی الاولی از محمودآباد به جانب تربت شیخ جام آهنگ کرد. و چون نیم فرسنگی طی مسافت نمود، چند تن سوار ترکمان دیدار شد. حسین خان دانست که ایشان قراول

سپاه اند و خواست تا بداند عدت و حدت ایشان چند است، لختی بماند و رحمت الله خان سرهنگ فوج شقاقی و فرج الله خان سرهنگ فوج عجم و لطف الله خان سرکرده سوار شاهیسون دوبرن و محمد علی خان و نصر الله خان سرکرده سوار جامی و علیقلی خان غلام پیشخدمت را گفت تا مردم خود را ساخته جنگ کردند.

در این وقت ترکمانان با آن قلت عدد حمله آوردند و لشکریان بر ایشان تاخته 2 تن را دستگیر نمودند، یکی عرضه شمشیر و آن دیگر اسیر شد. پس از 2 ساعت دیگر 4 بیرق ترکمان آشکار گشت و مکشوف افتاد که 800 سوار از مردم سرخس و آخال و قریاب از بهر غارت خزانه هم داستان شده اند.

حسین خان چون این بدید بنه و آغروق را به محمودآباد واپس آورد و بگذاشت و سنگری از پیش روی خزانه کرده، قراول بازداشت و سواره و پیاده و توپخانه را برداشته از ققای ترکمانان 5 فرسنگ راه برید و گاه و بی گاه با ایشان رزم داد و معلوم داشت که 100 تن اسیر و 60000 گوسفند و 1000 شتر و 1000 گاو و حمار از محال جام به غارت برده اند.

در این وقت جنگ سخت شد و حرب به پای ایستاد و از طرفین حمله ور گشتند و ترکمانان را پای ثبات بلغزید و تمامت اسیران و اموال و مواشی را به جای گذاشتند و طریق هزیمت برداشتند. 70 نیزه سر و 100 تن اسیر از ترکمانان مأخوذ گشت و 150 سر اسب از آن جماعت دستگیر آمد. و از این سوی جز یک تن سوار شاهیسون کس به معرض هلاک درنیامد. حسین خان چون این جلادت از سرکرده و سواره بدید 300 تومان زر مسکوک به سرکردگان و لشکریان بذل کرد. و بعد از آن جنگ، خزانه و خلاع را حمل داده روانه هرات شد.

حسام السملطنه چون این بدانست استقبال خلاع پادشاهی را با تمامت قواد لشکری و بزرگان بلد تا یک فرسنگ طی مسافت کرد و هنگام مراجعت در باغ شاه که بیرون دروازه هرات است پیاده شد و جشنی بزرگ بگسترد و توپهای شادی بگشاد و خلاع پادشاهی را هرکس به نام و نشان در برکرده مباحی آمد و هنگام فرو

شدن آفتاب مراجعت به شهر و ارك نمودند.

و چون از كارداران دولت فرمان بود كه 2 فوج سرباز از جماعت فارسی زبان و يك فوج از افغانان هرات به نظام شود، حسام الله لطنه، میرزا محمد حسین مستوفی هرات را بفرمود تا اسامی نوكر قدیم هرات را از قبایل فارسی زبان و جماعت افشار و شاملو و جامی و شاهیسون و قایینی و دیگر طوایف را جریده کند و ادوات جنگ و تفنگ ایشان را بازدید نماید و جمله را انجمن کرده عرض دهد. پس برحسب امر، نوكر هراتی به نظام شد و تا بیست و پنجم جمادی الاخره حیدرقلی خان سرتیپ و عباس خان 800 تن فارسی زبان و 100 تن افغان را به نظام سربازان همه روزه در ارك جدید آموزگاری کردند؛ و هم بنوی از مردان تناور لشکر گرفتند. و شاهزاده بفرمود تا هرکه را از پیش عطیتی و مواجیبی بود مقرر دارند و از پس آن فرمان داد كه میرزا كوچك كلانتر، مزدور و دیوارگر به مزد گیرد و در خاكریز فصیل ارك خانه های فراوان بنیان کنند تا سرباز و توپچی جای تواند کرد.

و برحسب حکم اطراف ارك تا 100 ذرع مسافت چندانكه بیوت و دكاكین بود كلانتر ابتیاع نمود و برای حصانت قلعه و حریم ارك ویران ساخت و دروازه [ای] به طرف شمال گشوده، آن را باب النصره نامید و از سربازان فوج دوم نصرت قراولان بگماشتند و به جانب مشرق نیز دروازه [ای] بازداشتند و جماعتی را حافظ و حارس کردند. و از پس آنكه افواج هراتی ادوات حرب و ضرب و جامه نظام بگرفت، ملا اكرم مستوفی غلیجائی به تحویلداری نظام منصوب گشت و حکم رفت كه 3 ماه تا 3 ماه تسلیم مواجب ایشان را واجب داند. و حاجی عطاء الله خان به مهمانداری فرستادگان ولات کابل و قندهار و سفیران دیگر بلاد و امصار تعیین یافت.

در این وقت ایلچی از جانب امیر والی حاکم تاش غرقان برسید و اطاعت و انقیاد والی را به دولت ایران معروض داشت. و همچنان از اهالی میمنه و اویماقات

پشتکوه عرایض فرمان‌پذیری متوالی گشت. و حسام‌السلطنه فرستادگان اتالیغ بیک والی قندهار و گنجعلی خان [را] که در تاش‌غرقان حکومت داشت به عطیت و خلعت مفتخر ساخت و رخصت مراجعت داد. و میر معصوم خان ایشیک آقاسی خود را جبه [ای] که آستر از خز ادکن داشت برای حکومت خان والی میمنه سپرد و گسیل میمنه داشت.

و حکم داد تا حکومت خان 2000 خروار غله به هرات حمل دهد، تا نرخ غلات ارزان شود و مردمان از قحط و غلا برهند. و نیز بفرمود تا 500 شتردار غله از مرو به هرات حمل دادند. و همچنان حکم داد تا سوار شاهیسون دویرون تا تربت حیدریه به سرعت طی مسافت کرده، از آنجا علوفه و آذوقه به هرات حمل دهند. و از بهر آنکه مردم لشکرگاه را کمتر حاجت به غلات و حبوبات افتد و حدود خراسان نیز از ترکناز ترکمان ایمن شود، همی خواست تا بسیار کس از سپاهیان را از هرات بیرون فرستد.

لاجرم میرزا محمد قوام را سفر مشهد مقدس فرمود و قاسم خان سرتیپ را با فوج مخبران و افواج ثلاثه خراسان ملازم خدمت او داشت و قوام الدوله از هرات بیرون شده تا تربت حیدریه براند؛ و از آنجا به مشهد مقدس آمد.

و چنان افتاد که بیست و هفتم جمادی الاخره این خبر پراکنده شد که 2000 سوار ترکمان از اراضی دربند گذشته به محال مشهد مقدس تاخته اند. شکر الله خان و ابو الفتح خان و سرکرده های هزار جریبی و حسنعلی خان سرهنگ عجم و سرکرده های سواره خراسانی با 2 عراده توپ جنبش کرده، ایلغارکنان راه برگرفتند و 2 ساعت قبل از غروب آفتاب وارد غورغان شدند که 5 فرسنگ تا مشهد مسافت داشت و معلوم داشتند که ترکمانان، قبیله تیموری را به معرض غارت در آورده اند و اسیر و گوسفند فراوان برده اند. و محمد رضا خان و الله یار خان جمشیدی چون لشکری لایق حاضر نبوده، با 70 سوار از دنبال ایشان تاخته اند.

بالجمله سرکردگان آن شب را در غورغان اوتراق کردند تا توپخانه برسد

و صبحگاه با سرباز و توپ در حرکت آمده تا لنگرک برانندند. محمد رضا خان و الله یار خان که از پیش تاخته بودند به اتفاق بهادر خان و فرامرز خان و محمد خان و باقر خان در لنگرک جای داشتند، پس هر دو لشکر با یکدیگر پیوسته شدند.

در این وقت دیدبانان محمد رضا خان برسید [ند] و خبر آورد [ند] که ترکمانان در کنار رودخانه چهارگنبد فرود شده اند و برای عبور دادن اسیران و گوسفندان به ساختن پل مشغولند و با شما 2 فرسنگ بر زیادت مسافت ندارند. چون از خبر تعیین و هزل تاجد، جدائی بعید است و اینک وقت اسب تاختن و سرباختن بود، ابو الفتح خان هراسناک شد و خواست تا به فقهراقدم زند، سرکردگان او را نکوهش و سرزنش کردند و به اکراه خاطر نیم فرسنگ دیگرش با خود بیردند.

این هنگام ابو الفتح خان يك باره روی برتافت و گفت من با سخن شما نام دولت را پست نخواهم کرد اینک با من افزون از 250 تن سرباز نیست، با این عدد قلیل چرا با 2000 سوار ترکمان کارزار کنم و جماعتی را عرصه هلاک و دمار سازم. این بگفت و باز تاخت. حاجی شکر الله خان سرهنگ با سرباز عجم و هزار جریبی و سواره خراسانی به جانب ترکمانان به ترکتاز آمد.

و چون لختی راه بیمود دیدبانان ترکمان ایشان را دیدار کردند و آن جماعت را آگهی دادند و مردم ترکمانان از رسیدن لشکر بیمناک شده به هم برآمدند و با آن اسیر و گوسفند که از رود عبیره کرده داشتند، راه برگرفتند و 30 تن اسیر و 12000 گوسفند که این سوی آب بود بگذاشتند و بگذشتند. و لشکر را چون توپخانه و سربازی درخور نبود، دیگر در قفای ایشان تاختن روا ندیدند و از آنجا مراجعت کردند.

وقایع دیگر

و هم در این سال خانسوار خان هزاره که برحسب فرمان، حکومت مرو داشت، برادر خود را به نیابت حکومت در مرو گماشته با چند تن از بزرگان آن بلده به حضرت دار الخلافه آمد.

و هم در این سال جماعتی از ترکمانان سرخس تاختن کرده نیم شبی بر سر قلعه آیده لك كه از توابع كلات است برسیدند. چند تن سرباز كه به حكم میرزا ابراهیم خان سرتیپ حافظ قلعه بودند با جماعتی از مردم قلعه به جنگ درآمدند، 4 كس از سرکردگان تركمان مقتول گشت و يك تن اسیر شد، ناچار تركمانان طریق فرار گرفتند و دیگر باره اعداد كار کرده روز پنجم شهر رجب 1000 تن پیاده و 150 تن سوار بر سر قلعه زاوه آمدند و نردبانهای فراخ شكم با خود آوردند تا به دستیاری آن پای بر فراز قلعه نهند.

هم در این كرت 50 تن سرباز كه نگاهبان قلعه بودند به اتفاق مردم قلعه رزمی صعب دادند و 300 تن از آن جماعت را مقتول و مجروح ساختند، تركمانان را دیگر قوت درنگ نبود، مقتولین را بر نردبانها حمل داده طریق فرار سپردند و 7 تن از كشتگان را كه مجال برداشتن نیافتند، صبحگاه مردم قلعه سر از تن باز کرده به مشهد مقدس فرستادند و این خبر باز دادند.

فرستادن ایمپراطور روس نشان و حمایل از برای ولیعهد دولت و امیر نظام و صدراعظم و نظام الملك و وزیر دول خارجه

اشاره

ایمپراطور ممالك روسیه خواست در تشیید اتحاد دولتین قاعده تازه استوار کند، پس 2 قطعه نشان عقاب كه سنت آندره نام دارد مرصع به الماس شاهوار كه در دولت روس اجل نشانها است و خاص خاندان سلطنت است از برای رخشان ستاره سپهر سلطنت و روشن چراغ دودمان خلافت ولیعهد دولت ایران سلطان معین الدین میرزا و آن دیگر از بهر شاهزاده والاتبار نیروی بازوی شهریاری و گوهر

دیهیم تاجداری امیر محمد قاسم خان امیر نظام اختیار فرمود؛ و همچنان نشان دیگر که رسم عقاب سفید به دو پیکر داشت و مرصع به الماس شاهوار بود خاص از برای جناب اشرف صدراعظم انتخاب کرد؛ و دیگر نشان مرصع به الماس و مسمی به سنت آنا از مرتبه اول از بهر میرزا کاظم خان نظام الملك گزیده ساخت؛ و هم نشانی بدین نام و نشان از برای میرزا سعید خان وزیر دول خارجه تعیین داد. و میرزا عباس خان منشی اول سفارت خارجه و میرزا ملکم خان مترجم خاصه دولت را نیز نشانی مشخص کرد.

و این جمله را بدست رسولی لایق تبلیغ، گسیل مملکت ایران داشت. و فرستاده ایمپراطور طی مسافت کرده در حضرت دار الخلافه به دار سفارت روسیه درآمد و حمل خویش را برحسب حکم ایمپراطور به شارژدفر دولت روسیه که مقیم دار الخلافه بود سپرد. و او کارداران دولت ایران را آگهی فرستاد.

و از این سوی برحسب فرمان، محمد علی خان نایب ایشیک آقاسی باشی با 2 تن غلام رکابی و 10 تن فراش به سفارت خانه روسیه رفته شارژدفر را در بیلاق نیاوران به کشیکخانه آورد و لختی آسایش کرده، رخصت تقبیل سده سلطانی یافت و حاضر پیشگاه شاهنشاه گشت و نشانها را بر طبقی زرّین نهاده پیش داشت.

و شاهنشاه ایران يك يك را نگرسته از اظهار مهر و حفاوت ایمپراطور ممالک روسیه فراوان سخن کرد. آن گاه شارژدفر را رخصت انصراف داد و فرمان کرد که نشانها را خویشتن به خداوندانشان تسلیم دارد. پس شارژدفر به اتفاق وزیر دول خارجه و ایشیک آقاسی باشی به حضرت ولیعهد دولت ایران آمد و نشان او را به دست خویش از پیکر مبارکش درآویخت و حمایل آسمان گون بریست و از آنجا به درگاه شاهزاده امیر نظام درآمد؛ و هم به دست خود آن نشان و حمایل را معلق بداشت، آن گاه به خدمت صدراعظم شتافت و نشانها را در حضرت او تسلیم کرد تا نشان و حمایل خود را درآویخت؛ و دیگر نشانها را به خداوندان نشان سپرد تا هریک از پیکر خویشتن

درآویختند.

و هم در این میان فرمان شد که حاجی علی خان حاجب الدوله در ارسال تشریفات سفرای دول خارجه بینا باشد و هر سفیری که از راه برسد تشریفات او را موافق عهدنامه برساند.

لقب امیر دیوان

و هم در این سال میرزا زمان مستوفی دیوانخانه خواهرزاده جناب اشرف صدراعظم ملقب به امیر دیوان آمد و به تشریف این منصب سرافراز شد و در سرپرده عدالتخانه در بیلاق شمیران بزرگان را انجمن کرد و شیلان بکشید.

لقب لسان الملك

و هم در این سال این بنده نگارنده را که با بضاعت قلیل همه روزه مورد مواهب جمیل و عطیت جزیلیم به لقب لسان الملك مفتخر ساخت؛ و از مصدر خلافت منشور شد که:

چون در تنقیح محاسبات ممالک محروسه و تألیف کتاب ناسخ التواریخ تقدیم خدمتی بزرگ کرد و کتاب براهین العجم را تصنیف کرد، بدانسان که قواعد شعر را که 600 سال زدوده خاطرها بود؛ و در این مدت شعرای عجم را شعر غلط فراوان بر زبان می رفت، به قوت قدسیه و نیروی استقراء استخراج نمود و این کار را بر طریق استقامت بداشت؛ و همچنان 100000 شعر که سند پارسی زبانان است در دولت قاجار به نظم کرد و تاریخ دولت قاجار را نیز نگار داد او را ملقب به لسان الملك فرمودیم و از جامه خانه شاهانه خلعت کردیم.

بالجمله این بنده با اینکه يك کرور بیت نظم و نثر در این دولت نهاده ام، شکر این چند کلمه منشور را نتوانم گذاشت؛ زیرا که در میزان خاطر من بنده این چند کلمه از آن جمله به وزن ثقیل تر باشد.

لقب امین صره

و هم در این سال پاشا خان پیشخدمت خاصه ملقب به امین صره گشت و فرمان شد که اجرای مواجب سپاهیان را با آگهی او تسلیم دارند.

گرفتن شدن محمد شاه خان بلوچ

در این سال در اراضی بلوچستان محمد شاه خان سبی به نیروی رصانت قلعه سب سر به طغیان برداشت و سر از خدمت برتافت. همانا آن قلعه را 26 خشت عرض دیوار بود و 32 ذرع ارتفاع داشت و از این مقدار 20 ذرع از

پس فصیل در خاکریز پنهان بود. و محمد شاه خان با پسرش نادر شاه خان به چنین قلعه [ای] استظهار بسته بی فرمانی کردند.

و چون این خبر را به غلامحسین خان سپهدار که این وقت حکومت مملکت کرمان داشت بردند، امامعلی خان سرتیپ فوج کرمانی را با سپاه کرمان و خلیج و جماعتی دیگر از لشکر مأمور سفر بلوچستان نمود و چون راه نزدیک کردند محمد شاه خان در قلعه سب متحصن گشت و لشکریان درآمده 9 شبانه روز او را حصار دادند و شب و روز بگشادن توپ و تفنگ از پای نشستند. روز سه شنبه بیست و سیم شوال لختی از دیوار قلعه را با توپ باره کوب فرود آوردند؛ و روز دیگر هنگام زوال آفتاب لشکریان دل از جان برگرفته یورش دادند و قلعه را فروگرفتند و محمد شاه خان و نادر شاه خان را با مردمش دستگیر نموده، دست به گردن بریستند و طریق مراجعت پیش داشتند. لاجرم سپهدار از جانب کارداران دولت هریک از لشکریان را نواخت و نوازشی جداگانه نمود.

وقایع دیگر

در این سال محمد خان پسر محمد حسن خان سردار ایروانی بعد از وفات پدر منصب میرپنجگی یافت و پسر دیگر او یوسف خان به درجه سرتیپی ارتقا نمود و به حکومت یزد سرافراز شد و تمامت اهل و عشیرت او و دیگر فرزندان او هریک از کارداران دولت به مواجیبی عطیتی خرسند شدند.

و هم در این سال آقا محمود مجتهد بروجرد به دار الخلافه آمد و رخصت بازیافته به دیدار پادشاه شتافت. و چون شاهنشاه ایران در تکریم علمای دین جدی به سزا می فرماید، او را بازدید فرمود و هنگام مراجعت به بروجرد او را و عم او را و برادر و پسر او را به تشریف جداگانه شادکام ساخت؛ و مبلغی زر به عطا فرستاد. و همچنین به خواستاری او جماعت طلاب علوم دینی بروجرد را هریک به عطیتی مستمر وظیفه کرد تا در تحصیل علوم و رواج دین آسوده خاطر زیستن کنند.

و هم در این سال در اراضی سه ده [- سده] که از محال اصفهان است صاعقه [ای] از آسمان

فرود شد و چون قریب به ارض آمد 3 بخش شد و به زمین در رفت، جماعتی که از دور نگران بودند پیش شده به فحوص اجرام آن برآمدند و زمین را کاویدن گرفتند از دو پاره آن نشانی نیافتند و یک پاره آن را چون 2 ذرع کاوش کردند دستگیر کرده برآوردند و بسنجیدند چهار من به وزن تبریز به میزان برآمد و انفاذ دار الخلافه نمودند.

مراجعت وزیر مختار فرانسه به پاریس

و هم در این سال موسیو موره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت فرانسه روز هفتم صفر به حضرت شاهنشاه ایران حاضر شده مراجعت به دار الملک پاریس را اجازت یافت و از آنجا به خدمت جناب اشرف صدراعظم شتافت، و همچنان نظام الملک و وزیر دول خارجه را دیدار کرده وداع گفت و طریق آذربایجان داشت و روز پانزدهم صفر وارد تبریز گشت.

شاهزاده نصره الدوله که حکومت آذربایجان داشت، بفرمود تا سرتیپان و سرهنگان و صاحبان مناصب نظام او را استقبال کردند. میرزا صادق قایم مقام اسبی با زین زرین و لجام زر و شمشیری که به ذهب خالص زینت کرده بودند با بعضی از اشیاء نفیسه به نزدیک او هدیه فرستاد؛ و مقرر بود که بعد از مراجعت مسیو موره نایب اول سفارت مسیو قونپو شارژدفر در دار الخلافه اقامت کند.

و این هنگام از بهر گسیل داشتن اهل و عیال خود به جانب فرانسه قبل از مسیو موره سفر آذربایجان کرده بود و در آن اراضی دخترش مریض افتاد، دست نیافت که قبل از حرکت مسیو موره حاضر دار الخلافه شود، لاجرم بعد از سفر او روز هفدهم ربیع الاول وارد دار الخلافه شد و برحسب فرمان محمد قلی خان یوزباشی و 30 تن غلام رکابی و میرزا عبد الوهاب نایب دوم وزارت خارجه و میرزا عباس خان منشی اول وزارت و چند تن دیگر از شناختگان دار سفارت با 2 رأس اسب جنیبت خاصه او را پذیره شدند و به مکاتبی لایق درآوردند.

و روز پنجشنبه بیست و یکم ربیع الاول محمد حسن خان نایب ایشیک آقاسی

باشی با 10 تن یساول و 10 تن فراش و 5 تن شاطر مأمور شد و اسبی از باره بند پادشاه با زین و لگام زر از بهر سواری او ببرد و او را برداشته به کشیکخانه آورد و جماعتی از بزرگان سفارتخانه او را دریافتند. آن گاه محمد ناصر خان ایشیک آقاسی باشی از بهر او رخصت بار گرفت تا به تقبیل سده سلطنت شتافت و مورد نواخت و نوازش شاهنشاه گشت؛ و از آنجا طریق خدمت صدراعظم گرفت، آن گاه نظام الملک و وزیر دول خارجه را نیز دیدار کرد.

ذکر مراجعت شارژدفر دولت انگلیس از دار الخلافه طهران به لندن

از این پیش به شرح رفت که وزیر مختار انگلیس به تخیلات نفسانی و تحریک شیاطین انس کرداری نابهنجار پیش داشت تا در پایان کار علم دولت انگلیس را فرو آورد و از مملکت ایران بیرون شد، لکن مستر استیونس قونسول دولت انگلیس به جای او در دار الخلافه اقامت داشت و کارداران دولت ایران از مکانت او هرگز نمی کاستند.

در این وقت که اولیای دولت انگلیس از مملکت ایران ابواب مراودت و مودت را مسدود همی خواستند مستر استیونس از بازرگان ایران مبلغی به وام بر ذمت داشت و خواست دین خویش را گذاشته کوچ دهد؛ و هم با بزرگان دولت انگلیس را القا کند که اگر من پوشیده از ایران سفر نمی کردم مرا زحمت می کردند و اگر نه مأخوذ می داشتند.

لاجرم حیلتی اندیشید و نخستین از کارداران دولت خواستار شد که به مملکت فارس رقمی کنند تا بالیوز انگلیس را که در بوشهر اقامت دارد کس او را تعرضی نرساند تا بی آسیب راه انگلیس پیش دارد؛ و این رقم بستند.

آن گاه جماعتی از مردم ایران را که در ظلّ حمایت دولت انگلیس می دانست

نام و نشان ایشان را جریده کرد و به موسیو قونپو شارژدفر دولت فرانسه فرستاد و اعلام داد که این مردم در حمایت دولت انگلیس اند و بعد از سفر کردن من رعایت ایشان بر ذمت دولت فرانسه است و در آن جریده نام شاهزاده فرهاد میرزا نیز رقم بود.

شاهزاده چون اصغای این سخن کرد روز هفتم ربیع الثانی کلمه [ای] چند نگار کرده، خاتم برزد و به شارژدفر فرستاد که من پناهنده هیچ دولتی نیستم؛ بلکه يك تن از چاکران درگاه شاهنشاه ایرانم و اگر مرا حکم به گردن زدن رسد گردن نهاده ام و چاره نمی جویم و روی با دولت بیگانه نمی کنم. لاجرم شارژدفر نام او را از میان آن اسامی محو کرد و از این قصه وزیر مختار انگلیس را آگهی فرستاد. و همچنان میرزا هاشم خان که شرح حالش از این پیش رقم شد شارژدفر دولت فرانسه را پیام داد که مرا حاجت به حمایت دولت انگلیس نیست و خود به حضرت جناب اشرف صدراعظم آمده از کردار خویش توبت و انابت جست و عصیان او معفو گشت.

بالجمله مستر استیونس در سلخ شهر صفر جامه خویش را دیگرگون ساخت و به صورت چاپاران برآمده با چند تن مردم خود با اسب چاپار طریق فرار برگرفت و چاپارخانه ها اسبهای خود را بدل گرفته به شهر گیلان دررفت و خواست تا از آنجا کشتی در آب رانده طریق مقصد سپارد، از قضا کشتی بخار حاضر نبود و روزگاری در رشت رحل اقامت انداخت و همه کس او را بشناخت و زحمتی نفرمود؛ بلکه کردار زشت او را هیچ ملامت و شناعت نکردند تأثیر خدیعت او به سنگ آمد.

مع القصه کردار ناصواب فرستادگان انگلیس در دولتهای فرنگستان مکشوف و معروف افتاد و دانایان هر دولت بر ایشان خرده گرفتند و خطای ایشان را در نامه ها نگار دادند، چنانکه در دولت بلجیق [- بلژیک] شطری از کسر عهد دولت

انگلیس و حسم رشته موثیق آن دولت را در روزنامه خود رقم کرده در اطراف جهان پراکندند بدین شرح که مرقوم می شود.

شرح روزنامه دولت بلجیق و سبب رنجش مردم ایران از سفرای انگلیس که در ماه اکتبر در سنه 1856 عیسوی مطابق دوم صفر سنه 1273 هجری طبع کرده اند

متارکه پولاتیک میان سفارت انگلیس و دولت ایران همهمه بزرگ در ایران انداخته و مردم ایران به طبع هنگامه طلب باشند و روزگاری دراز است که از مصالح ناگوار دولت انگلیس خجل و شرمگین اند و اینک چنان اند که از خواب بیدار خواهند شد.

اگرچه قطع این مرادوت را با انگلیس از موسیو موره دانسته اند؛ لکن بی آنکه حفظ حشمت خویش کنند، طریق مصالحت و مسالمت نخواهند سپرد. خاصه اهل ملت ایران که مجتهدین ایشان مداخلت سفرای دول خارجه را در امور مسلمانان حرام و نکوهیده دانند و اگر کارداران انگلیس در عقیدت خویش استوار شوند ناچار طریق کارزار خواهند گرفت، و این جنگ برای انگلیس مورث بدبختی و زیان کاری است؛ زیرا که نصرت انگلیس در این جنگ از شکستن زیان کارتر است، از بهر آنکه ایرانیان هر روز فرصت کنند کیفر این شکست را به فتح هندوستان جبر خواهند کرد.

و ما چنان دانسته ایم که چون لشکر انگلیس به بندر بوشهر نزدیک شود، علم روس در استرآباد افراشته خواهد بود و پیش از آنکه انگلیس آهنگ شیراز کند حدود هند به ترکناز خواهد رفت.

کارداران انگلیس چنان ندانند که چون لشکری به جانب ایران کوچ دهند، ایرانیان در بیم خواهند شد و هر کار صعب که ایشان

طلب کنند گردن خواهند گذاشت؛ زیرا که کارداران ایران پشت و روی این کار را دیده اند و به مجالس بزرگ شوری غث و ثمین آن را سنجیده اند و مدت 6 سال زحمت تهدید سفرای انگلیس را بر خود حمل کرده اند و کین مردم انگلیس در دل ایرانیان بزرگ شده است و شاهنشاه ایران شرمگین و خشمگین آمده است، چنانکه چنین سلطنت را از حکومت دیهی فروتر شمارد و غیرت او حلم او را چندان سبک ساخته که تاج سلطنت را جز از بهر کین جستن نمی جوید و اگر واجب افتد يك نیمه مملکت خود را بی مضایقت به دول خارجه تفویض می کند و استمداد فرموده، شر انگلیس را از خود می گرداند. و هرکه این پادشاه را يك باره دیده باشد می داند که جوانی است غیور و فخردوست با رائی مستبد و عزمی مستولی، هزار بار زحمت میدان را از راحت ایوان بهتر می جوید، چنانکه بیرون شدن سفیر انگلیس را از دار الخلافه عیدی بزرگ شمرده و مردم ایران اقتفا به پادشاه کرده، هر روز غیرت و حمیت خود را افزوده می دارند.

اگرچه صدر اعظم ایران هواخواه انگلیس بود؛ لکن از سوء سلوک سفراء انگلیس چنان شد که اگر دیگر حمل زحمت ایشان می کرد، در وزارت او خللی بزرگ بادید می گشت، اگرچه بدان سر است که کار به مصالحت و مسالمت کند؛ اما تکالیف صعبه انگلیس را گردن نخواهد گذاشت؛ زیرا که در خاطر او جنگ از صلح ستوده تر است، از بهر آنکه در اغتشاش پولتیکیه استیلای خود را در مملکت استوارتر داند. و اینک رتق و فتق تمامت امور را با بینشی تمام به دست کرده و بر جزئی و کلی به دیده بصیرت نگریسته. مردی است بزرگ و عظیم خلیق و با این همه چون تصمیم عزم دهد، سدهای سدیدش عاجز عزیمت نشود و چون کارهای سخت و صعب پیش آید، هنر او در امضای امور نیکتر پدید شود؛ و با آن همه رنج و تعب که لازم این منصب است همیشه نیکوخوی و گشاده روی است. همانا در مشرق زمین او را بدلی نتوان جست. چه این گونه هنر از حد بشر آن سوی تر

است. لاشك، مهيب تر و دليرتر از خلق ايران او است. اگر پيوند و خويشاوندش هر روز حصار نمي دادند و گرفتار عقايد خويش به شخصه نمي بود، آگهي او از كار فرنگستان افزون مي گشت و عادت تمامت اهل آسيا را ديگرگون مي ساخت.

بالجمله اين گونه عيوب كه بر شمار شد كار او را نيكتر استوار كرد و در ممالك ايران استقلال يافت. مذكور شد كه پسرهاي امير دوست محمد - خان با 5000 مرد لشكري بيرون تاخته اند و حدود سيستان را عرضه نهب و غارت ساخته اند، حاكم قايين و پسرهاي حاكم كرمان به دفع افغانان بيرون شده اند و هنوز خبر مقاتلت ايشان به ما نرسيده و همچنان مذكور مي شود كه لشكر ايران شهر هرات را حصار داده اند و بعضي گويند هرات مطيع فرمان شده است و معلوم مي شود كه اگر سپاه ايران جنبش نمي كرد، دوست محمد خان هرات را مسخر مي داشت و ديگر اراضي خراسان را مداخلت مي انداخت.

ذكر پناه آوردن و ملتجي شدن امام مسقط به دولت ايران

از اين پيش هزيمت لشكر عرب در بندرعباس و فرار صيد ثويني از سپاه ايران به شرح رفت. از پس آن مبارزت و مناجزت، صيد سعيد خان امام مسقط دانست كه برتافتن از دولت ايران به ترك جان شتافتن است. لاجرم در خاطر نهاد كه عقيدت خويش را در طريق خدمت شاهنشاه استوار كند و در ميان دول خارجه بدين استظهار، بلند نام شود.

پس نخست عريضه [اي] از در ضراعت نگار داده با يك رشته مرواريد منضود و اسبهاي تازي و تفنگ زرنشان به صحبت حاجي عبد الله معتمد خود روانه درگاه شاهنشاه داشت و از بهر جناب اشرف صدراعظم نيز جداگانه پيشكشي ساز داده، بعد از ورود حاجي عبد الله به دار الخلافه و تقبيل سده سلطنت و ادراك حضرت صدارت،

به الطاف پادشاهی مفتخر و مباحی آمد.

از آن طرف حاجی محمد علی وزیر خود را که در نزد او به صداقت لهجه ممتحن بود روانه بوشهر داشت و مکنون ضمیر را با حاجی عبد المحمّد ملك التجار دولت ایران برنگاشت و خواستار شد که کارداران دولت، حکومت بندر بوشهر را بدو تفویض دارند و او را مکانت حکام و عمال خویش گذارند و بر ذمت نهاد که در ازای این موهبت، منال دیوان بندرعباس را دو چندان و سه چندان تسلیم کند و بر زیادت از این، پیشکشی شایان درگاه به حضرت دار الخلافه فرستد.

حاجی عبد المحمّد صورت حال را نگار کرده روانه دربار شهریار داشت. جناب اشرف صدراعظم که به حکم تدبیر این تعبیه ساخته بود و مقاتلت با لشکر انگلیس نیز از پیش می نمود، پذیرفتن مسئول امام مسقط را به صلاح و صواب دانست و اجابت آن را از ملك الملوك عجم اجازت گرفت؛ لکن امضای این امر را به اجرای 17 شرط معلق داشت.

بعد از آگهی حاجی عبد المحمّد از مکنون ضمیر اولیای دولت، از آنجا که شرایط 17 گانه در میانه ثقلی انداخت، انجام این امر به دراز کشید و رسل و رسایل بسیار متردد گشت. در پایان کار، چون صید سعید خان در حمل شرایط تجشّمی داشت، نخستین در تقدیم سفر بندرعباس تأخیری افکند و فرزند و برادرزادگان خود صید ثوینی و پسرش صید سالم و صید محمّد و صید حمد بن السالم را با 2 مرکب بحری از مسقط بیرون فرستاد و ایشان روز هشتم شهر رجب در برابر بندرعباس لنگر در آب افکند و یک ماه و 7 روز از برای انجام امر و طیّ سخن اقامت جستند.

حاجی عبد المحمّد شرایط 17 گانه را که کارداران دولت پروانه کرده بودند بدیشان فرستاد و صید ثوینی در پذیرفتن 16 شرط هیچ اکراه خاطر نفرمود؛ اما در پذیرفتن شرط هفدهم که پابندانی و ضمانت کارداران فرانسه در امر امام مسقط بود تقاعد ورزید و از این روی امضای این امر به تعویق رفت و کار نابسامان کرده، صید ثوینی به جزیره قشم کوچ داد و چون در شریعت مودّت بازدید ایشان

واجب بود، حاجی عبدالمحمّد به جزیره قشم سفر کرد.

و هم در آنجا از انجام این امر سخن رفت. صید ثوینی گفت در پذیرفتن شرط هفدهم دولت ایران رازیانی باشد و نیز ما را نقصانی بود.

اما زیان دولت ایران آن است که همیشه مسقط و بندرعباس و دیگر اراضی سواحل بحر مقهور این دولت بود و از ممالک ایران به شمار آمده و امروز منت خدای را که دولت ایران را قوتی به کمال است چندانکه به ممالک بیگانه دست توانند یافت، چه واجب است که از دولت بیگانه ضامن طلب کنند و برهانی بر ضعف خویش اقامت فرمایند.

اما نقصان ما آن است که پذیرفتاری شرایط 16 گانه و حمل حکومت بندرعباس با ثقل این شرایط از بهر آن است که کارداران دولت خارجه ما را از اعمال دولت ایران شمار کنند و ما به پشتوانی دولت ایران مکانتی بدست کنیم، اگر دولت بیگانه ضمانت ما کند، ما را آن مکانت نماند.

چون سخن او با صدق و صواب قربتی داشت حاجی عبدالمحمّد اجابت را به قدم قبول تلقی نمود و دیگر باره صید ثوینی سفر بندرعباس کرد و شرایط 16 گانه را رقم زد و به اتفاق صید محمّد بن السالم خاتم برنهاد و صورت آن شرایط بدین شرح بود:

ذکر تفویض حکومت بندرعباس به صید سعید خان امام مسقط و قرارنامه او در امر حکومت

چون برحسب امر و اجازت اولیای دولت قاهره باهره خلد الله تعالی دوام شوکته و امره، حکومت بندرعباس و جزیره قشم و هرمز و ایسین و تازیان و شمیل و میناب و بیابان و بندر خمیر را که همگی ملک مختص دولت ایران است از قرار

شرط و قیود شانزده گانه مقررّه مفصله به کارگزاران جناب جلالت و نبالت پناه مجددت و نجدت و شوکت انتباه شهامت و ایالت و بسالت همراه صید سعید خان امام مسقط و عمان واگذار و مفوض کردیم که از قرار همین شروط و قیود مقررّه رفتار نموده و هیچ شرطی از شروط را مهمل و متروک نگذارد.

اولا: آنکه حاکم بندرعباس باید تابع این دولت باشد و مثل سایر حکام فارس در اطاعت فرمانفرمای فارس باشد و نوشته [ای] خدمت اولیای دولت بسپارد که من بعد از تبعه دولت علیه ایرانم.

ثانیا: همه ساله مبلغ 16000 تومان از بابت مالیات و پیشکش و تعارف از او به دار الخلافه طهران یا دار العلم شیراز از قرار تفصیل در 4 قسط کارسازی نموده از کارگزاران دیوان اعلی سند خرج بگیرد و از این مبلغ 12000 تومان مالیات دیوان عالی خواهد بود و معادل 2000 تومان پیشکش جناب اشرف صدراعظم خواهد کرد و 1000 تومان فرمانفرمای فارس را به رسم پیشکش انفاذ خواهد داشت و 1000 تومان هدیه مهر علی خان شجاع الملک خواهد کرد.

ثالثا: خندقی که بنا گذارده در دور قلعه بندرعباس حفره می نمودند پر نمایند و بعد از این هم ابد خندق را حفر نکنند.

رابعا: مدت 20 سال حکومت آنجا با جناب امام مسقط و اولاد امجاد او باشد، بعد از انقضاء مدت 20 سال آنجا را معمور و آباد به دولت واگذار نماید و اگر در ثانی باز اولیای دولت خواستند، حکومت آنجا را با امام مسقط و اولاد او واگذار نمایند به اقتضای رأفت، فرمان و دستور العمل خواهند داد و الا اختیار خواهند داشت که خود تصرف کرده، حاکم دیگر بگمارند.

خامسا: بیرق دولتی با چند نفر مستحفظ بیرق و یک نفر تذکره چی همیشه در آنجا بوده، رعایت شرایط احترام بیرق دولت را منظور دارند که در هر ماه چاپار دولت به جهت آوردن روزنامه و سرکشی بیرق دولت و عملة بیرق به آنجا بیاید و در ایام اعیاد و روز مولد مسعود بندگان اقدس شهریاری روحنا فداه توپ شادی و

مبارکباد بلند آوا سازند و همچنین هر شب و صبح شلیک توپ وارد نمایند.

سادسا: حاکم بندرعباس و رعایا و قاطبه ساکنین آنجا که در دست حاکم بندرعباس خواهند بود؛ و در این چند سال خدمت به دولت کرده اند، به هیچ وجه در مقام ایذا و اذیت و بهانه جوئی به آنها برنیابند و کمال رعایت و سرپرستی از آنها به عمل بیاورند.

سابعا: حاکم بندرعباس، سوای بندرعباس و جاهائی که در عهد خاقان خلدآشیان فتحعلی شاه مبرور در دست داشته و حال نیز مرقوم است، زیاده از آن به جای دیگر دخل و تصرف نکنند.

ثامنا: هر وقت فرمانفرمای فارس یا حکمران لارستان بر سیبل شکار و تفرج خواسته باشند به آنجا بروند، حاکم بندرعباس مثل سایر حکام شرایط خدمتگزاری و استقبال و لوازم احترام به عمل آورد.

تاسعا: اگر برای حکام فارس و کرمان به جهت مهمی لازم شود که قشون به صفحات گیچ و مکران و بلوچستان بفرستند، مثل سایر حکام ولایات در لوازم خدمت و رسانیدن سیورسات و بلد و بدرقه و این طور چیزها اهمال نکرده و خودداری ننمایند.

عاشرا: اگر فرمانفرمای فارس قصوری در خدمتگزاری حاکم بندرعباس مشاهده نماید، به محض اخبار به جناب امام مسقط بدون عذر و اهمال فوراً او را عزل کرده، حاکم دیگر که امام مسقط مصلحت بداند و در اطاعت حاکم فارس باشد به جای او بگمارد.

حادی عشر: هرگاه از رعایای لارستان و سبعه و سایر مملکت فارس یا از رعایای مملکت کرمان به آنجا بیایند و به آن حدود فرار کنند، به محض اظهار و اعلام، ضابط آن محل ایشان را به موطن اصلی خود معاودت دهد.

ثانی عشر: این شروط و قرارداد با جناب امام مسقط صید سعید خان حی و حاضر و اولادی و امجاد او است، اگر متقلبی مالک عمان و مسقط شود، دولت ابد مدت را

با او شروطی و قراری نیست.

ثالث عشر: مادام که بندرعباس و جزیره تین مرقومتین و شمیل و میناب و سایر متعلقات آنها در دست کسان جناب امام مسقط است احدی از مأمورین دول خارجه را در آنجا راه ندهند و متعهد شوند حفظ و حراست آنها را که در دست او است بحرا و برا به انضمام هر مکان و محلی که استعداد توقف جهاز و بغله و کشتی جنگی داشته باشد و لنگرگاه بر آن صادق آید که از خاک اولیای دولت مفوض به او است صراحة متعهد بشود که جمیع حدود و سنور امکنه مزبوره را از مداخله دستبرد غربا و اجنبی اعم از راه دوستی و دشمنی باشد محفوظ بدارد، وقتا من الاوقات به هیچ وجه نگذارد يك کشتی و بغله و جهاز يك نفر محارب و دشمن با اسلحه یا بی اسلحه خواه عجم یا عرب یا از دول خارجه از حدود امکنه مذکوره به خیال عداوت یا دشمنی یا بهانه دیگر پا به خاک این دولت و به جاهائی که در دست بندرعباسی است بگذارد.

رابع عشر: امام مسقط حق ندارد که بندرعباس و ولایات مزبوره را اگرچه با شرایط مذکوره هم باشد به دیگری اعم از دول خارجه و غیره واگذار نماید؛ مگر باید به موجب قرارداد به دست خود آن باشد و يك نفر از کسان و منسوبان او در بندرعباس و آن ولایت از جانب او دخل و تصرف کند لا غیر و به شرایط مرقومه باید عمل نماید.

خامس عشر: از قراری که تجار و تبعه دولت علیه ایران به عرض رسانیدند سابقا شخص هندوئی مستأجر گمرکخانه مسقط عاملی از جانب خود مقیم عباسی نموده است و تنخواه مال التجارة تبعه دولت علیه ایران را که از بندرعباسی حمل هندوستان و جای دیگر می شد، عشور مسقط را در عباسی دریافت می کرد و حال اینکه در هیچ دولت و ولایتی چنین رسمی نیست که تنخواهی که دارد ولایتی نشود، مع ذلك عشور آن ولایت را از آن تنخواه اخذ و دریافت نمایند، چون این فقره بدعت و خلاف قاعده است؛ لهذا باید امام مسقط این فقره

را موقوف دارد تا رفع این بدعت بعد الیوم بالمره شده باشد و اجناس مال التجاره که از طرف بر و بحر وارد عباسی شود آن هم به نحوی که شیخ سیف در حال حیات خود عشور می گرفته بگیرند و زیاده از سابق مطالبه عشور نمایند.

سادس عشر: تنخواه تجار محجره(1) در جزیره قشم باید به بندرعباس آورده به توسط عالیجاه خیر الحاج حاجی عبدالمحمد ملك التجار بندر بوشهر به وکلای تجار که ساکن عباسی هستند تحویل داده قبض الواصل دریافت و ارسال دار الخلافه الباهره نماید.

حرره فی العشرین من شهر شعبان المعظم سال 1272 هجری مطابق سنه لوی نیل. [/ 1856 م]

حاکم بندرعباس نیز بدین گونه شرحی نگاشت:

ذکر شرحی که حاکم بندرعباس در تبعیت و چاکری خویش به دولت ایران سجل نموده

بنده درگاه آسمان جاه سلطانی سعید بن احمد خود را از تبعه و چاکران و بستگان دولت ایران صأنها الله تعالی عن الحدثان می دانم. حکومت عباسی و جزیرتین قشم و هرمز و شمیل و میناب و بیابان و ایسین و تازیان که واگذار به این بنده درگاه آسمان جاه سلطانی شده است، متعهد است که تنخواه قسط دیوانی بندرعباس و سایر را موافق تشخیص و رقم مرحمت شمیم قسط به قسط بدون تعطیل کارسازی نمایم و اسناد خرج به جهت خود صادر کنم؛ و در سرپرستی رعایا و آبادانی آنجا کمال اهتمام را به عمل آورم و امری که منافی رأی اولیای دولت قاهره باشد بر آن اقدام نورزم.

ص: 237

1- (1) . محجره: یعنی توقیف شده.

و اگر خدای نخواستہ سہوا ترک اولی و خلاف حکمی از بندہ درگاہ صادر شود، حکمش با اولیای دولت است، بہ آنچه بفرمایند مختارند.

حرّہ فی بیستم شهر شعبان المعظم سال 1272 ہجری مطابق لوی ٹیل خیریت تحویل. [/ 1856 م.]

مع القصہ چون صید ثوینی و صید محمّد این وثیقہ را خاتم برزدند و روزی چند بگذشت، جمعہ یازدہم شهر رمضان قلعہ بندرعباس را تسلیم عمال امام مسقط دادند و صید ثوینی در زمان مسرعی سبک سیر گسیل مسقط داشت و صید سعید خان امام مسقط برنشستہ بیست و پنجم شهر رمضان وارد بندرعباس شد و سبک شرایط 16 گانہ را خاتم برنہاد و نگاشتہ حاکم بندرعباس را بہ خط قبول رقم زد و اموال تجار را کہ در جزیرہ قشم محجر بود بہ بندرعباس حمل دادہ، تسلیم حاجی عبدالمحمّد نمود تا بہ خداوندان مال مسترد داشت و در قبول تمامت آن شرایط شاد خاطر بود، جز اینکہ بر زبان داشت کہ آقا محمّد شاہ آن هنگام کہ حکومت بندرعباس را با پدرم صید سلطان تقویض داشت این 2 جزیرہ را خویشان بہ دست کرد و عرب بنی معین را از این اراضی دفع داد. اگر این 2 جزیرہ را بہ نام در وثیقہ مسطور ساختید و جزایر بحرہ رقم کردید نیکوتر بود.

حاجی عبدالمحمّد گفت جزیرہ قشم 24 فرسنگ طول اراضی دارد و 360 قریہ و قصبہ در این اراضی آبادان است و 15 ہزار خانوار رعیت بہ کار است. این کی تواند بود کہ کارداران ایران چشم از آن بپوشند و ندیدہ انگارند؟

بالجملہ امام مسقط تمامت آن شرایط را بر ذمت نہاد و عریضہ [ای] از در اطاعت و ضراعت نگار دادہ با 12000 تومان زر مسکوک از بہر پیشکش بر زیادت اشیاء دیگر بہ صحبت صید علی کہ از خویشاوندان او است و احمد شاہ و حاجی عبد اللہ روانہ دربار شہریار ایران نمود و خود روز پنجم شوال طریق مسقط گرفت و روز ورود مسقط را از بہر خود حشمت عیدی نہاد و اہالی عمان را از الطاف و اشفاق

شاهنشاه ایران ابلاغ داد و هرکه از بازرگانان و مضاربه کاران [را] که اقامت بندرعباس داشتند؛ و این هنگام به توقف مسقط موقوف داشته بود به جانب بندرعباس کوچ داد تا خانه های خود را عمارت کنند و مشغول تجارت باشند.

و از آن سوی فرستادگان او به اتفاق حاجی محمد علی، دهم شوال از طریق بوشهر راه شیراز پیش داشتند، بالجمله بعد از توقف بوشهر و طی مسافت، ششم ربیع الاول وارد شیراز شدند و در خانه مهر علی خان شجاع الملک فرود آمدند و شجاع الملک رسم ضیافت و مهمان نوازی به پای برد و همچنان شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله ایشان را حاضر ساخته نواخت و نوازش فرمود و هر یک را جداگانه خلعت کرد، و نیز ایشان از قبل امام مسقط در خدمت مؤید الدوله بعضی از اشیاء نفیسه پیش داشتند و عبد الباقی میرزا و ابو القاسم میرزا و شجاع الملک را جداگانه ارمانی بدادند و از آنجا راه دار الخلافه برگرفتند.

بعد از رسیدن به طهران و تقبیل سده سلطنت عریضه و پیشکش امام مسقط را با 12000 تومان زر مسکوک از پیشگاه شاهنشاه بگذرانیدند و عقیدت او را در اطاعت و چاکری باز نمودند و تقدیم خدمت جناب اشرف صدراعظم را نیز بر ذمت نهادند.

شاهنشاه ایران به صلاح و صوابدید صدراعظم منشور حکومت و خلعت عطوفت و نشان مرصع به جواهر و مصور به تمثال شاهنشاه، او را تشریف کرد و حاجی عبد الله فرستاده امام مسقط حمل منشور و خلعت کرد و راه مسقط برگرفت.

اما از آن سوی در شهر جمادی الاخره صید سعید خان رخت به جهان دیگر برد و صید ثوبینی بعد از پدر مجلس سوگواری بگسترده و حاکم بندرعباس و والی میناب که در بندرعباس اقامت داشت نیز در مسجد قلعه ولندیز سوگ او بداشتند و امام مسقط را فرزندان بود و ضیاع و عقار و خزانه او نیمی در مسقط و نیمی در زنگبار بود و اندوخته مسقط را صید ثوبینی که فرزند ارشد و رکن اشد بود به تحت تصرف می داشت و اندوخته زنگبار را برادر کهنترش صید ماجد حراست می کرد، و میان برادران صفا و صفوتی لایق نبود.

از این روی صید محمد خان برادرزاده امام

مسقط سفر زنگبار کرد تا میان ایشان را از آرایش کدورت صافی دارد، و امام مسقط را پسری دیگر ترکی نام هست که او نیز جلادتی به سزا دارد.

بالجمله چون به عرض کارداران دولت رسید که صید سعید خان امام مسقط به درود جهان کرد و صید ثوینی به جای او حکومت مسقط یافت، فرمان رفت تا آن نشان و خلعت بدو برند و در ماتم پدر تعزیت و تسلیت گفتند و نظم بندرعباس و دیگر اراضی را که به حکومت امام مسقط مقرر بود با صید ثوینی مفوض داشتند و امر حکومت او را محکم و مبرم نمودند.

اما روزی چند برنیامد که برادر کهترش ترکی آهنگ مخالف بناوخت و اراضی شناس را که در تحت فرمان عمال صید ثوینی بود مسخر ساخت و قصد تسخیر محال لوا نمود.

چون این خبر به صید ثوینی بردند لشکری بیاراست تا دفع برادر کند و ترکی نیز اعداد کار کرد. چون هر دو لشکر بیرون شدند مردم ثوینی با او گفتند اگر راستی خواهی از مبارزت ما سودی به دست نخواهی کرد؛ زیرا که ما تیغ بر ترکی نخواهیم کشید چه او فرزند امام مسقط است و در شریعت ما نبرد با فرزندان امام مسقط حرام باشد، لاجرم از پای بنشست و شناس به دست ترکی بماند.

ذکر مقاتله جعفر قلی خان ایلخانی با ترکمانان آخال

از این پیش شرح حکومت جعفر قلی خان ایلخانی در استرآباد و بزنجرد و نظم آن اراضی به دست او مرقوم افتاد. از پس آنکه بسیار کس از اسیران ایران را رها ساخت و بیشتر از قبایل ترکمانان را اسیر فرمان داشت، از قبایل تکه جماعتی که ساکن قزل رباط و آخال بودند، خاصه آنان که به تحت حکومت آقا محمد سردار می زیستند او را وقتی نگذاشتند و اسیر و غنیمتی که سال سابق از سملقان برده بودند مسترد نساختند.

ایلخانی دفع ایشان را بر ذمت نهاد و از استرآباد و کوکلان و یموت لشکری به ساز کرد و سوارة بسطام و فوج فندرسک را نیز تجهیز داد. آن گاه به اتفاق شاهزاده جهانسوز - میرزا سرتیپ فوج عرب و عجم از استرآباد خیمه بیرون زد و تا ارض گلی داغ عنان نکشید و لشکر شادلو نیز برسید. از آنجا يك روز بعد از عید نوروز آهنگ راه کرد و پیادگان را با احمال و ائقال به جای گذاشت و از ابطال رجال 3000 کس سوار گزیده ساخت و ایلغارکنان در يك شبانه روز 35 فرسنگ مسافت را درهم نوشته چاشتگاهی در مراتع قبیلۀ آق محمد سردار و قبایلی که در جوار او بودند درآمد. و ناگاه تیغ در آن جماعت نهاده از خون مردان جنگ زمین را لعل رنگ ساخت. آن گاه زنان و کودکان و اموال و ائقال ایشان را به نهب و غارت برگرفته ساز مراجعت کرد.

و چون هنگام بازگشت لشکر از زحمت ایلغار کوفته بودند و حمل غنایم و راندن گاو و گوسفند نیز صعب می نمود و اسیران که همه زنان و طفلان و پیادگان بودند با سرعت طیّ مسافت نمی توانستند لشکریان نیز از بطیء سیر ناگزیر بودند از این روی از بهر ترکمانان که در اراضی اتک خانه و نشیمن داشتند مجالی به دست شد و 3000 مرد نبرد آزموده بر اسبهای تیز تک برنشسته تاختن کردند و ناگاه از پیش روی ایلخانی رزم در انداختند.

ایلخانی حکم داد تا لشکر همه رده راست کرد و از چارسوی اسیران و غنایم پره بزد و رزم کنان قطع طریق نموده تا به دامن جبلی رسید و سیقناقی گرفت. آن گاه لشکر را هم گروه کرده و از فراز کوه مانند سیل بنیان کن سرایشب شد و در حمله نخستین ترکمانان را هزیمت داد و 2 فرسنگ از دنبال ایشان بتاخت و بسیار کس را به خاک انداخت. پس باز شد و آن شب را در همان سیقناق اوتراق کرد تا لشکر لختی بیاسودند و صبحگاه راه برداشته تا چندر براندند و بانه و آغروق خویش پیوسته شدند و از آنجا به بزجرد کوچ داد و روزی

دیگر باره مکشوف افتاد که جماعت تکه آخال از عشق آباد و قزل رباط 10000 کس انجمن شده در چمن قرق لشکرگاه کرده اند تا به کیفر این زیان به قریه راز که در سرحد مملکت است ترکتاز برند. ایلخانی از پی چاره دیدبانی چند در طرق و شوارع بگماشت تا نظاره باشند و از حرکت و سکون دشمن خبر باز دهند و خود روزی چند در ارض مانه بماند و از آنجا به راز آمده برج و باره قلعه راز را به ساز کرد.

ترکمانان چون این بدانستند از آهنگ خویش باز نشستند، اما ایلخانی چون از این کار خاطر آسوده کرد، تصمیم عزم داد که مردم نخور را که در 2 فرسنگی اتک نشیمن دارند تنبیهی فرماید، چه ایشان در میان دو کوه سکون گرفته اند که جز از طریق شمال راه عبور بر ایشان بسته است و 1000 سوار نامدار با جماعتی از پیادگان جنگی در آنجا خانه کرده اند و همواره ترکمانان تکه را در غارات حدود ایران راهنما و دیدبانند.

این وقت چنان افتاد که میان اهل نخور اختلاف کلمه بادید شد، بعضی از اتفاق مردم اتک سر برتافتند و ایلخانی را به تصرف نخور دعوت کردند، جماعتی چون این بدانستند ترکمانان را برای دفع ایلخانی طلب نمودند. چون راه با اتک نزدیک بود نخست 200 تن تفنگچی ترکمانان به نخور آمده، در قلعه جای کرد و چند تن از داعیان ایلخانی را مأخوذ داشت.

و از این سوی ایلخانی بی خیر از ترکمانان با عددی قلیل بر سر نخور آمد و از رسیدن ترکمانان آگهی یافت. اگرچه حساب رزم ایشان را نگرفته بود، هم عار داشت که مراجعت نماید. پس با همان گروه اندک اعداد کار کرد و سنگری سخت برداخت و راه آمد و شدن از قلعه گیان مسدود داشت و یک شبانه روز بگشادن تفنگ کار جنگ کرد.

مردم نخور، چون خویش را محصور دیدند کس به اتک فرستاده استمداد کردند و زمانی دراز برنیامد که گروهی سواره و پیاده از اتک برسید و بی توانی پیادگان به قلعه دررفتند و سواران بر فراز قلل و جبل صعود دادند و ایلخانی را با گروه او در میان آن 2 کوه به حصار گرفتند، از فراز کوه چون باران بهار گلوله باریدند و از میان قلعه پیادگان هم دست شده، بیرون تاختند و حمله در انداختند. لشکریان از چنین گیرودار بیم ناکرده چون شیران جنگی به مبارزت درآمدند و با تیغ و تفنگ و نیزه رزم دادند و مرد و مرکب به خاک و خون سرشتند، یک شبانه روز دیگر کار به مقاتلت رفت، روز سیم لشکری انبوه از تکه برسید و راه آب بر لشکر ایلخانی بیست و نیران حرب را افروخته کرد.

با این همه ایلخانی دل دیگرگون نساخت و مردم خود را دو بهره کرد، نیمی را ملازم خدمت جهانسوز میرزا نمود و محمد خان چنگی و مرتضی قلی خان سرهنگ و محمد رحیم خان و محمد قلی خان و شیر محمد خان را حکم داد تا هر یک در سنگری جای کردند و خود نیم دیگر را با سبجانقلی خان برداشته راه بر سواران بگرفت و جنگ پیوست و چندان طریق مصابرت سپرد که ترکمانان هزیمت شدند و از دنبال ایشان 4 فرسنگ برفت و بسیار کس بکشت.

و از آن سوی جهانسوز میرزا بازار محاربت را با قلعگیان گرم داشت و لشکر پیاده ایشان را شکسته از سنگرها به میان قلعه فرار داد و سواران را هزیمت کرد و مسافتی بعید از قفای ایشان درنوشت و 500 سر اسب و اسیر بگرفت. در این وقت چون سرب و بارود سپاهیان اندک شد و فتح قلعه بی توپ باره کوب صعب می نمود، جعفر قلی خان ایلخانی سودی در اقامت ندانست و طریق مراجعت گرفته تا استرآباد کوچ بر کوچ طی مسافت کرد و صورت حال را معروض درگاه شاهنشاه داشت و شمشیری که قبضه آن با الماس مرصع بود تشریف یافت. و از پس آن در اراضی ترکمانان بلند آوازه گشت، چنانکه 10000 خانوار

کوکلان در خیوق نشیمن داشتند با 1000 خانوار اسیر قزلباش احمال و ائقال خویش را حمل داده با زن و بچه طی طریق نموده در قاری قلعه ساکن شدند و پناه از دولت ایران جستند.

ایلخانی چون این بدانست محمد رحیم خان و یوزباشی قلی خان را به نزدیک ایشان فرستاد که آن جماعت را کوچ داده به کالپوش آورد و نشیمن فرماید تا مبادا از دشمنان زبانی ببینند. ایشان گفتند ما به اقبال ملك الملوك عجم و به پشتوانی دولت ایران حراست خویش را توانیم کرد و 500 تن اسیران ایران را آزاد کرده تسلیم محمد رحیم خان دادند و 140 تن از بزرگان ایشان به نزدیک ایلخانی آمده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند.

آن هنگام که میان دولت ایران و انگلیس کار به مقاتلت رفت، چنانکه مرقوم می افتد، 6000 تن سوار ترکمان و یموت نزد ایلخانی آمده و خواستار شدند که از کارداران دولت اجازت یافته به مبارزت لشکر انگلیس طریق بندر بوشهر سپرند. و ایلخانی صورت حال را عریضه کرده به حضرت دار الخلافه فرستاد.

شاهنشاه تاجدار فرمود که ما را در مبارزت با انگلیس لشکر دولتی کافی تواند بود، واجب نباشد که مردم ترکمان یا کماة ممالک ایران را که در جریده لشکر به شمار نشده طلب کنیم و به تعب افکنیم نیکو آن است که ترکمانان در مراتع خویش به آسایش و آرامش روز برند تا اگر حاجت افتد ایشان را حاضر کنیم.

جناب اشرف صدراعظم معروض داشت که هیچ يك از سلاطین ایران را این ترکمانان فرمان پذیر نبوده اند چندانکه نادر پادشاه افشار آن دست نیافت که بر گروهی از این جماعت غلبه کند و محمد حسن شاه قاجار را مأخوذ دارد. و امروز به نیروی بخت و فضل خداوند، ترکمان دشت و ترکمانان حدود ایران تقدیم ضراعت کنند و طریق اطاعت سپرند. اگر امروز پادشاه يك باره ایشان را از تقبیل حضرت دفع دهد موجب اندوه و ضجرت آید. بهتر آن است که شناختگان ایشان را رخصت قربت درگاه رود تا به الطاف شاهانه شادمانه باشند.

پس به صوابدید صدر اعظم فرمان رفت تا ایلخانی 2000 تن از ترکمانان را گزیده ساخته با بزرگان استرآباد راه دار الخلافه پیش داشت و روز یازدهم شهر رجب که به شهر طهران درمی آمد بر حسب فرمان محسن میرزای امیر آخور و جهانسوز میرزا و زین العابدین ملک الکتاب با جماعتی از غلامان رکابی او را پذیره شدند و بعد از ورود از خدمت جناب اشرف صدر اعظم و تقبیل آستان ملک الملوك عجم برخوردار شدند.

و چون میان دولت ایران و انگلیس خاتمت امر به مسالمت افتاد، چنانکه مذکور می شود، کارداران دولت، ترکمانان را به خلاع گرانها و کرایم بذل و عطا نواخت و نوازش فرموده، رخصت مراجعت دادند. و پس از ایامی چند ایلخانی نیز اجازت یافته در عشر آخر ذیحجه طریق استرآباد برگرفت تا آن مملکت را به نظام کند و منال دیوانی را ارتقاع دهد.

صورت دستخط شهريار به جناب اشرف صدر اعظم

چون بهانه جوئی و درشت خوئی سفرای انگلیس کار بدانجا برد که مابین دولتین را بینوتی انداخت و اعداد مخاصمت و مقاتلت قریب افتاد، جناب اشرف صدر اعظم اگرچه در حل و عقد امور و بسط و قبض مداخل مملکتی قوتی به کمال داشت؛ لکن چون کارها بزرگ شد و عوارض عظیم شد و وقت آمد که از بذل 10 کروور تومان زر مسکوک پرهیز نباید کرد و به رزمگاه تاختن 100000 سواره و پیاده نباید اندیشید و به يك مسامحت و مماطلت سردارهای بزرگ را باید از پای در انداخت و به يك نیکو خدمتی سرباز را سردار ساخت، بالجمله عریضه [ای] به حضرت شهريار تاجدار انفاذ داشت و همانا کنایتی از مکنون خاطر برنگاشت. لاجرم ملک الملوك عجم در پاسخ صدر اعظم با کلک و بنان خویش

صفحه [ای] را نگار داد و بدو فرستاد بدین شرح که مسطور می شود.

جناب اشرف صدر اعظم، عریضه شما ملحوظ افتاد، هزار آفرین بر شما و بزرگی شما، از امشب که شب شنبه دوم ربیع الاول است شما را که صدر اعظم من هستید وکیل مطلق بلاعزل نمودم که در مملکت ایران هر چه بخواهید بگوئید و بکنید تا آنجا که اگر پسر من محل امر سلطنت باشد سیاست بشود و آن کس که تقدیم خدمت کند، مورد التفات گردد. و در هر حال قبول و اختیار با شما است چرا که شما را خیر خواه و غیرت کش دین و دولت دانسته ایم و ما نیز حاضریم و تا همه جا ایستاده ایم و از غیرت خود دست باز نمی داریم.

کنون کار پیش آمدت سخت باش بهر کار پیرامن بخت باش

همانا این دستخط از روی گرافه نیست، شما مختار کل می باشید و این دستخط را برای همه قرائت کنید تا همه کس باخبر باشد.

ذکر آغاز مقاتله و مجادله لشکر انگلیس در بندر بوشهر با سپاه ایران

اشاره

روز یازدهم ربیع الاول، جونس صاحب که از قبل کارداران دولت انگلیس به شرط بالیوزی در بندر بوشهر اقامت داشت خطی به میرزا حسنعلی خان دریاییگی فرستاد که مرا از این ملک بیرون شدن فرموده اند، اگر اجازت فرمائی بعضی از آلات و اثاث البیت که حمل و نقل آن صعب است نزدیک شما به ودیعت خواهم گذاشت. دریاییگی مسئول او را پذیرفتار گشت و مقرّر داشت که اموال او را در جریده رقم کنند و خط و خاتم برنهند و به یکدیگر بسپارند.

و از جانب دیگر به مشایخ خلیج فارس [را] آگهی فرستاد که جنرال فارستراب کر که صاحب نشان آذرباٹ می باشد، مکنون خاطر فرمانفرمای هندوستان را مکشوف می دارد که برحسب حکم ملکه معظمه دولت انگلیس کورنر جنرال در مشورت خانه امارت هندوستان حکم فرمود که با دولت ایران رایات گیرودار افراخته

شود؛ و روز هیجدهم ربیع الاول جونس صاحب از بهر وداع به سرای میرزا حسنعلی خان آمده او را و مهدی خان سرهنگ و میرزا رضا و میرزا محمود خان را وداع گفت و اموال خود را در رواقی نهاده خاتم برزد و علم دولت انگلیس را فرود آورده از بوشهر بیرون شد.

روز پنجشنبه بیست و یکم ربیع الاول جماعت انگلیس 3 فروند کشتی به کنار بندرعباس رانده و از آنجا به جانب جزیره قشم و بوشهر راه برگرفتند و سلخ ربیع الاول 7 فروند کشتی انگلیس در کنار بوشهر پدیدار شد و تا چهارم ربیع الثانی 30 فروند کشتی در کنار ابوشهر حاضر گشت. و نیز اهالی انگلیس در آوردن کشتی و اعداد کار مشغول بودند و فرستادگان ایشان در بصره و بغداد به ابتیاع گاو و گوسفند و شتر و غلات روز می گذاشتند چنانکه از بهر جنگ ساخته شدند. و ایشان را در زورقها، 2270 تن توپچی و سرباز لندن و 3400 تن سرباز هندی و 3750 تن چریک بود و 8 فروند کشتی دولتی و 37 فروند کشتی بادی و دودی به کری داشتند و 1150 سرباز و 450 سرباز با ایشان بود.

و در این وقت چنانکه مذکور شد کارداران ایران هرگز در خاطر نداشتند که با انگلیس نبرد آزمایند و از این روی لشکری نامبردار به حراست بوشهر نگماشتند. و از قضا محمد علی خان سرتیپ فوج قراجه داغی پسر فضلعلی خان امیر تومان که با قلیل سربازی در بوشهر بود مریض شده، پنجم ربیع الثانی از سرای فانی به جهان جاودانی شتافت و او را در بیرون بندر بوشهر باستانی با 4 عراده توپ بود. و بعد از فوت او سرباز او بی فرمانگزار بماندند. میرزا حسنعلی خان دریابگی حکم داد تا توپ و سرباز او را به شهر درآوردند و جسد او را در مسجد بوشهر به خاک سپردند و چون لشکر دشمن در برابر بود مجلس سوگواری از بهر

او روا ندانستند و رستم خان برادرش را به میان آوردند و مهدی خان سرهنگ فوج نهاوندی که او را نیز فوجی ناتمام بود در شهر جای داشت و 6 سرباز او در قراولخانه های شهر و برخی در برج و باره قلعه سکون داشتند.

مع القصة دریاییگی و مهدی خان سرهنگ چون از جماعت انگلیس استشمام رایحه جنگ کردند صورت حال را نگار داد، نزد شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله فرستادند که اینک لشکر انگلیس ساخته جنگ است و ما را نه از کارداران دولت رخصت مبارزت رفته و نه لشکری درخور این جنگ حاضر شده.

مؤید الدوله را از نقض عهد دولت انگلیس شگفت آمد و ناچار به اعداد کار پرداخت.

محمد دقلی خان ایلخانی قشقائی را با لطفعلی خان سرتیپ و چند عراده توپ مأمور سفر دشتی فرمود تا وقت حاجت از بهر بوشهر پشوانی باشد؛ و روز هشتم ربیع الثانی مهر علی خان شجاع الملک از شیراز خیمه بیرون زد و آهنگ بوشهر را تصمیم عزم داد.

چه این وقت مکنون خاطر کارپردازان انگلیس در حسم طریق مراودت و تشیید مبانی معاندت مکشوف افتاد و فوج خاصه و فوج چهارم و یک نیمه فوج شیرازی و 100 تن غلام رکابی و 4 عراده توپ و یک عراده خمپاره ملازم خدمت شجاع الملک بود و در خاطر داشت که حسین خان و دیگر خوانین دشتی را که از طریق خدمت برگشته اند و در تسلیم منال دیوانی تقاعدی می ورزند کیفری به سزا کند و همچنان اگر کارداران انگلیس را کار مجادلت به جد است دفع دهد.

و نیز مؤید الدوله روز یازدهم ربیع الثانی خطی به دریاییگی فرستاد که با سران لشکر انگلیس ابلاغ کن که دولتهای بزرگ را هرگز بر قانون نبود که بی موجبی نقض عهد کنند از شرایط چندین عهدنامه چشم پوشند و بعد از نقض عهد معافضة آهنگ جنگ کند، این روش ترکمانان است که ناگاه بستیزند و بی آنکه خبر کنند با دوست و دشمن درآویزند.

اگر همچنان این پند سودمند نیفتد اینک شجاع الملک در می رسد و از ققای او لشکرهای ایران روز تا روز بدان سوی کوچ خواهند داد.

اما از آن سوی مردم انگلیس فرصت از دست نگذاشتند و استاکر صاحب و دیگر ادمیرال سرهنگری که سردار سپاه بری و بحری انگلیس بودند خطی به دریایی فرستادند که خلاصه آن بدین شرح است:

همانا کشتیهای جنگی و توپهای دولت انگریز در کنار ابوشهر حاضر است و در قوت بازوی ما است که این شهر را چون خاکستر به باد دهیم و امروز تا فردا به گاه مهلت نهادیم از بهر زنان و اطفال و آنان که حمل سلاح جنگ نخواهند کرد، تا خود را به يك سوی کشند و به سلامت باشند و اگر مردم این شهر و دریایی از در ضراعت بیرون شوند و ما را اطاعت کنند، نیز به سلامت باشند و نشان اطاعت ایشان آن است که چون ما آهنگ قلعه کنیم، علم ایران را که در برابر چهار برج نصب کرده اند فرود آورند و چون منقاد شوند کردار ما با ایشان بدین گونه خواهد بود.

نخست: آنکه ما را با اموال هیچ کس کاری نیست؛ لکن توپخانه و قورخانه و آلات حربیه و خزاین هرچه خاصه دولت ایران است دریایی جریده کند و با ما بسپارد تا مأخوذ داریم.

دوم: آنکه لشکری که به فرمان کارداران ایران در این بلده اقامت دارند با بنه و آغروق و طبل و شیپور به اجازت ما از شهر بیرون خواهند شد و آلات حربیه را در بیرون شهر با ما خواهند سپرد و سرکردگان نیز شمشیر خود را به نشان انقیاد به نزدیک ما خواهند گذاشت، آن گاه رخصت یافته به راه خویش خواهند رفت و باید دانست که ما را با دولت ایران طریق معاندت و مبارزات است و با دیگر مردم خصومتی نیست و هرکه در تحت حکومت انگلیس است از جان و مال ایمنی دارد.

دریایی را که نه رخصت جنگ بود نه لشکر جنگی، تدبیر خویش را یاوه کرد و روز نهم ربیع الثانی مهدی خان سرهنگ را روانه قلعه بهمنی داشت و باقر خان تنگستانی را که از دالکی برای حفظ حدود به بهمنی تاخته بود، پیام کرد که چون در بوشهر لشکری در خور جنگ حاضر نیست صواب آن است که با توپ و تفنگ خویش به جانب ما کوچ دهی؛ و اول شب دهم ربیع الثانی باقر خان به اتفاق مهدی خان با 2 توپ و 400 تن

تفنگچی که ملازم خدمت داشت روانه بوشهر شد و در کنار آن بلده بر سر چاه آب فرود شد و مهدی خان به شهر بوشهر در رفت و پس از ساعتی کس به باقر خان فرستاد که دیگر باره باید به طرف بهمنی تاختن کنی و قلعه بهمنی را حافظ باشی و توپهای باقر خان را گرفته در فراز برج خلعت پوشان جای داد.

باقر خان برادرزاده خود را به نزدیک دریایی فرستاد که چون ما را به بوشهر راه نمی گذاشتی از چه طلب کردی و از کار بازداشتی چه امشب من توانستم در برابر دشمن 10 سنگر پرداخته کنم. دریایی گفت صلاح وقت چنین افتاد، هم اکنون بی توانی مراجعت باید کرد. باقر خان ناچار راه بهمنی پیش داشت و هنگام سپیده دم وارد بهمنی شد.

مقابله باقر خان تنگستانی با سپاه انگلیس

اما از آن سوی لشکر انگلیس روز دوشنبه نهم ربیع الثانی در حلیله 2 فرسخی بندر بوشهر از مراکب بحریه پیاده شدند و 30 عراده توپ 4 پوند و 5 پوند و 6 پوند و 9 پوند به کنار آوردند و 8 فوج سرباز هندی و سندی و بلوچ و عرب و انگریز از بحر بیرون شد و در اول حمله 100 تن تفنگچی که در حلیله بودند بشکستند و به باران گلوله توپ ایشان را هزیمت کردند و روز سه شنبه را نیز در آنجا اوتراق نموده، روز چهارشنبه با 6 فوج سرباز و 1000 سوار و 30 عراده توپ به جانب قلعه بهمنی که یک فرسنگی بوشهر است رهسپار شدند و وقت سر بر زدن آفتاب به کنار قلعه آمدند.

و این همان روز بود که هنگام سپیده دم باقر خان از بوشهر برسید و هنوز از رنج راه نیاسوده بود که جنگ پیوسته گشت و باقر خان و احمد خان پسرش و شیخ حسین چاه - کوتاهی با 400 تفنگچی به قلّت عدد و کثرت عدد نگران نشدند و چون شیران جنگی آهنگ رزم کردند. از دو رویه گلوله توپ و تفنگ باریدن گرفت و کشتیهای بزرگ انگلیس نیز از دریا عبور کرده، در برابر قلعه بهمنی ایستاده شد و توپهای 66 پوند به سوی قلعه گشاده گشت.

بالجمله از بحر و بر جنگ در انداختند. باقر خان و مردم او استوار بایستادند

و از هنگام سر برزدن آفتاب تا نیمه روز نیران حرب مشتعل بود و زمین جنگ چنان تنگ افتاد که ایرانیان با شمشیر به روی انگریزان درآمدند و جمعی را با تیغ بگذرانیدند. سواران انگلیس از چارسوی ایشان درآمدند و قاروره های آتشین به میان لشکر همی پراکندند تا ایشان را از کار جنگ بدان مشغول کنند. با این همه فتوری در ثبات ایشان راه نکرد و 740 تن از لشکر انگلیس را به خاک درافکندند و 5 عراده توپ مأخوذ داشتند و بر زیادت از این 50 تن از مردم مهندس و حکیم و سردار تباه شد و مردم جراحت یافته نیز بسیار داشتند.

مردم انگلیس در این وقت از دریا دهان توپها را گشاده داشتند و از این قلیل مردم جماعتی را به خاک افکندند. 72 تن از خویشاوندان باقر خان و 60 کس از سپاه او مقتول گشت، احمد خان پسرش نیز جان بر سر این کار کرد و دیگر مردم هزیمت شدند و طریق تنگستان پیش داشتند. باقر خان با ایشان بشتافت و شیخ حسین به بوشهر آمد و لشکر انگریز قلعه بهمنی را فروگرفت و روز چهارشنبه و شب پنجشنبه را در بهمنی اقامت جستند.

و سردار لشکر [انگلیس]، دریابییگی را پیام کرد که طریق انقیاد سپار یا ساخته جنگ باش. دریابییگی اعلام داد که مرا از کارداران دولت ایران اجازت جنگ نیست، ما را مهلت بگذارید تا شجاع الملك برسد و تقدیم جنگ کند و اگر نه صلح او تواند کرد. سردار انگلیس این سخنان را وقعی نگذاشت و صبحگاه طریق بوشهر برداشت.

از آن طرف حسن خان برازجانی و محمّد خان با جمعی از مردم خود نیم فرسنگ از این سوی شهر در برج خلعت پوشان جای داشتند و چند تن توپچی نیز در فراز برج به حراست بود، ناگاه سرداران انگلیس با 6 فوج سرباز و 1000 سوار و 30 عراده توپ برسیدند و از گرد راه به برج خلعت پوشان حمله افکندند و از جانب بحر 2 تن

توپچی را که در فراز برج بود با گلوله توپ پست کردند.

پاسبانان برج دانستند که با ایشان رزم نتوانند داد، توپها را از برج به زیر آورده به جانب شهر بوشهر فرار کردند و لشکر انگلیس از دنبال ایشان تاختن نمودند و از باغ شکری راه بر آن جماعت بستند و از دریا نیز گلوله توپ بیاریدند. بعضی از مردم برازجان خود را به دریا افکنده و جماعتی با حسن خان و محمد خان و محمد رضا بیگ زیارتی به دروازه بوشهر رسیدند. سرباز قواجه داغی بی سرتیپ و سرهنگ بودند چون جماعت هزیمتیان را نگرستند از سنگر خویش در میان دروازه شهر انبوه شدند و فوج نهاوندی و توپسراکانی که در برج و باره قلعه بودند هزیمت شدند. و نیز لشکر انگلیس راه نزدیک کرده، علی بیگ بهارلو سلطان توپخانه چون باران بهار گلوله توپ به کشتیهای ایشان گشاد داد و چند کشتی را ثلمه و رخنه انداخت و یک تن صاحب منصب را نابود ساخت.

در این وقت دریاییگی نیک نظر کرد و از قلت لشکر خویش و کثرت جنود دشمن بیمناک شد، پس فرمان داد تا علم ایران را به علامت اطاعت و انقیاد به زیر آوردند. مردم شهر چون علم را نگون سار دیدند و هزیمت سرباز جدید نهاوندی که مردمی جبان و جنگ ندیده بودند نگرستند هرکس به بیغوله [ای] درگریخت تا او را ندانند. و جماعت توپچی و سرباز گروهی خود را به آب دریا در انداخته و جماعتی به خانه شیخ محمد حسن مجتهد و سید محمد طاهر مجتهد اردبیلی پناهنده گشتند و گروهی در زوایا پنهان شدند.

در این وقت شورشی بزرگ در میان صغار و کبار افتاد و هرکس در اندیشه نجات و رهائی خویش از آن داهیه عظیم بود و چون مدت 5 ساعت این قلیل مردم با چنین لشکری بزرگ رزم همی دادند، جراحت یافتگان فراوان بودند که پای فرار نداشتند.

مع القصه بعد از فرود شدن علم و رسیدن مردم انگلیس، محمد رضا بیگ و

محمد خان و حسن خان برازجانی آشفته خاطر شدند و محمد رضا بیگ با 5 سوار از دروازه شهر بیرون شد تا به طرفی گریزد. حیدر بیگ غلام دریاییگی برادر زن شیخ عبد الرسول نیز با او بود، چون از دروازه بیرون تاختند جماعتی از سواران انگلیس از قفای ایشان شتاب گرفتند و حیدر بیگ را شمشیری بر سر زده از پای درآوردند. محمد رضا بیگ روی برتافت و 2 تن از سواران انگلیس را با تیغ بگذرانید. جماعت سواران به یک بار دهان تفنگها را به سوی او بگشادند، چنانکه 35 زخم گلوله برداشت و جان بداد. اما محمد خان را مردم دشتی به دستیاری کشتی از میانه بدر بردند و حسن خان برازجانی 2 روز در زاویه [ای] بزیست، آن گاه جامه خود را دیگرگون کرده به جانب برازجان گریخت.

در ذکر مسخر داشتن سپاه انگلیس قلعه بوشهر را و محبوس داشتن دریاییگی و چند تن دیگر را

اشاره

چون لشکر انگلیس اطراف قلعه بوشهر را فروگرفت و شهر تسلیم شد، سرداران ایشان از بیرون شهر کس به طلب دریاییگی و مهدی خان سرهنگ و میرزا رضای منشی فرستاده ایشان را حاضر کردند و هر 3 تن را شمشیر حمایل بود و مهدی خان بر زیادت نشان خویش را آویخته داشت.

نخستین با دریاییگی گفتند با اینکه لشکری لایق درخور این جنگ حاضر نداشتی چرا کارداران دولت را از ورود ما آگهی ندادی که برای حفظ بوشهر لشکری بگمارند و چرا تاکنون زیاده از 2 فوج سرباز ناتمام و 150 تن توپچی رنجور در این شهر اقامت ندارد؟

ایشان گفتند که کارداران دولت ایران هرگز جنگ با انگلیس را در خاطر نداشتند و ما را نیز رخصت جنگ ندادند، در این وقت که شما ناگاه بر ما تاختید و کار به مبارزت و مناجزت انداختید و ما صورت حال را به شجاع الملك مکتوب کردیم، هم مهلت نگذاشتید و بدین بلده ناگهان در آمدید. این جنایت بر شما است که مرتکب نقض عهد و حسم موّدت شدید.

سرداران فرمان دادند تا شمشیر ایشان را باز کردند و هر 3 تن را قراول برگماشتند تا آن شب به پای رفت. صبح پنجشنبه بعد از ضبط غلات و قورخانه و توپخانه بفرمودند تا هر 3 تن را محبوسا به کشتی در بردند، آن گاه حکم رفت تا لشکریان با بنه و آغروق و آلات حربیه و طبل و شیپور از دروازه بوشهر بدر شدند و تفنگ و آلات حربیه را در بیرون شهر بسپردند و خود راه برگرفتند.

چون يك تیر پرتاب طیّ مسافت کردند دیگر باره حکم دادند که هم آن شب را متوقف بوده صبحگاه راه بگیرند و قراول بر ایشان بگماشتند و روز دیگر لشکر انگریز بی فرمان سردار بنه و آغروق لشکر ایران را مأخوذ داشته رها ساختند و مریضان افواج از بهر معالجه و مداوا در بندر باز ماندند و هر که را پای رفتن بود راه برگرفت و لشکریان به تفاریق روز چهاردهم ربیع الثانی وارد برازجان شدند.

این هنگام مجلس سوگواری از بهر احمد خان پسر باقر خان تنگستانی گسترده بودند و حسن خان برازجانی خلعتی که از سردار انگلیس بدو آورده بودند در بر کرده و در آن مجلس جای داشت. سربازان به نزد او آمدند و طلب علف و آذوقه کردند. گفت: در چنین روز حمل آذوقه و علوفه به رعیت نتوان کرد. گفتند از غلاتی که عمال دیوان انباشته دارند و سپرده تو است ما را کفایت کن. گفت آن اجازت نیز از بهر من نیست، شما اندیشه دیگر کنید.

سربازان برهنه و عریان تا کازرون آمده با فوج رضا قلی خان سرتیپ پیوستند و میرزا علی محمد خان ضابط کازرون به ساز و برگ ایشان پرداخت. علی سلطان و مصطفی قلی خان هم با جامه

دیگرگون خود را به میان سربازان انداخته از بوشهر بیرون شدند و رستم خان نیز رها گشت.

آن گاه سرداران انگلیس شحنة از بهر شهر بگماشتند و مردم را فرمان کردند تا حجرات خویش را فراز کرده مشغول بیع و شری باشند و از بهر آنکه بزرگان فارس خاصه حاجی قوام الملك را در حضرت پادشاه آلوده گناه کنند همی گفتند که ما بوشهر را به غلبه نگرفتیم؛ بلکه دریابگی را 30000 تومان عطا دادیم تا علم را فرود آورد و شهر را تسلیم داد.

با اینکه حاجی قوام الملك و میرزا نعیم لشکرنویس باشی و حاجی محمد هاشم خان امیر دیوان فارس در تمامت زندگانی نیکخواه دولت بوده اند و تقدیم خدمت نموده اند و در این روزگار که به اشفاق و الطاف ملك الملوك عجم و ملاطفت جناب اشرف صدراعظم مطمئن خاطرند از بذل جان و مال در راه پادشاه دریغ ندارند و همچنان سایر مردم فارس که تا بدین جا گمان نمی رفت در ایام محاربت بین دولتین ایران و انگلیس علف و آذوقه لشکر را به دابه خویش بلکه به پشت خویش حمل دادند و از نثار دینار و درهم و فراهم کردن چریک برای جهاد دقیقه [ای] مهمل نگذاشتند و از هیچ کس خطی و پیامی به سرداران انگلیس نرفت با اینکه به مواعید شگرف خواهنده بودند.

بالجمله سرداران انگلیس، دریابگی را با 6 تن از خدام او به اتفاق مهدی خان سرهنگ و میرزا محمد رضا سفر بمبئی فرمودند و 700 گاو و 2000 گوسفند و 500 تنگ خرما به بوشهر حمل دادند و 100 صندوق از کشتی برآورده با طبل و شیپور به بوشهر درآوردند و همی گفتند این صندوقها آکنده از زر ناب است و شبانگاه دیگر باره به کشتی درمی بردند و صبحگاه با طبل و شیپور به بوشهر درمی آوردند. تا 5 روز کار این گونه کردند، از بهر آنکه نمودار کنند که ما 500 صندوق زر حمل داده ایم تا مردم صعاليك و احمق را به طمع زر بفریبند و هرشب

200 تن سوار و 2 عراده توپ به طلایه لشکر لختی بیرون همی شد و دو چندان و سه چندان مردم خویش، خیمه ها افراشته کردند که ایرانیان لشکر ایشان فراوان به شمار کنند و این کلمات را جنرال صاحب بهادر سردار انگلیس رقم کرده خاتم برنهاد و از دروازه بوشهر بیاویخت و خلاصه مفاهیم آن بدین شرح است که مسطور می افتد:

نامه ای که سرداران انگلیس نگاشته از دروازه بوشهر بیاویختند

همانا شهر بندر ابوشهر در مدت 4 ساعت مسخر سپاه بری و بحری انگلیس شد، به نام نامی ملکه معظمه و بعد از آنکه چوب زبرین علم ایران به علامت انقیاد فرود آمد، علم کوتی انگلیس افراخته گشت و 21 توپ به قانون دولت به سلامتی وجود ملکه معظمه گشاده شد؛ و کشتیهای انگلیس را که در تمامت بحر سایر است برای اعلام مردم جهان از این فتح به زینت کردند و به حکم سردار جنرال صاحب بهادر سالار افواج انگلیس که به خلیج فارس درآمده و فیلکس جونس کارپرداز مهمام دولت و بالیوز خلیج فارس از کوتی انگلیس در ابوشهر رقم شد. به تاریخ یازدهم دسامبر در سال 1856 عیسوی [13 ربیع الثانی 1273 ه. ق]

هم این شرایط را بدین تاریخ در چند صفحه دیگر رقم کرده از دروازه ها بیاویختند.

فقره اول: شهر ابوشهر به تحت حکومت انگلیس درآمده، از این روی باید به قانون عسکری آنان که در تحت حکومت انگلیس می باشند حقوق هیچ کس را از دست باز ندهند و گوش به سخنان بدخواهان و منافقین فراز نکنند و اگر نه کیفر عمل خویش معاینه خواهند کرد.

دوم: چندانکه حکمی جریده نشده، بندر ابوشهر از زحمت عشاران معاف خواهد بود.

سیم: آلات حرب و ضرب در نزد هرکس باشد مضبوط خواهد گشت و بی اجازت هیچ کس را نرسد که هیچ گونه از مسکرات را به معرض بیع و شری درآورد.

چهارم: آنکه جز مسکرات هرچه بخواهند از برای بیع تواند به شهر در آورند و نیز از شهر بدر برند.

پنجم: بیع و شری از برای عبید و اماء جایز نیست و غلامان و کنیزکان همه آزادند.

ششم: آنان که در این شهر اقامت دارند، مادام که بخواهند زیر حمایت انگلیس خواهند بود.

هفتم: جز جماعت لشکریان و اهل پلیس هیچ کس نتواند حمل سلاح جنگ کرد و نزد هرکس دیده شود مضبوط خواهد گشت؛ و مسافران بری و بحری و خدمه کشتی نیز چون به دروازه شهر رسیدند باید آلات حربیه خود را به حافظان دروازه بسپارند و وقت بیرون شدن مأخوذ دارند.

هشتم: آنان که زیر لوای انگلیس اند به آئین شریعت خویش عبادت خدای همی کند، دولت انگلیس را با ادیان و مذهب مردم کاری نباشد.

نهم: معاصی جزئی را به قانون عسکری کیفر کنند و چون گناهی بزرگ شود حکومت آن با سردار جنرال صاحب است؛ و هرکس در این بلده مدیون باشد بی آنکه دین او را کس ضمانت کند، اجازت ندارد که از شهر بدر شود.

مع القصه سرداران انگلیس در بیرون شهر اوتراق کردند و 2 فوج سرباز در شهر بازداشتند که هیچ کس بی اجازت از شهر بیرون نشود. چون کار بوشهر را از این گونه به نظم کردند، به حفظ خویش پرداختند و چند چاه آب را از بیرون بوشهر با خاک انباشتند که اگر سپاه ایران بهر دفع ایشان بدان جانب شود بی آب بماند؛ و هر روز 2000 تن از مردم بوشهر به مزدوری برانگیختند تا در حفر خندق و بنیان سنگر به کار باشند. و حفره های چند در زمین کردند و با بارود انباشته داشتند که چون لشکر ایرانی یورش برند آتش در زنند و لشکر را تباه کنند.

و از سامان ریشهر تا باغ شکری را سنگر بستند و 60 عراده توپ در سنگرها منصوب نمودند و چند چاه آب را به میان سنگر افکندند و از دو جانب

که دریا به طریق بوشهر احاطت داشت کشتیهای بزرگ بازداشتند و دهان توپهای بزرگ را به جانب جاده روی در روی کردند و گلوله این توپها 9 من و 14 من و 18 من بود تا اگر لشکری به جانب بوشهر حمله برد از دو سوی به مدافعت برخیزند.

آن گاه به فراهم کردن علف و آذوقه پرداختند و با بزرگان دشتی و سران قبایل ابواب مکاتیب مفتوح نمودند، باشد که روی دل ایشان را به سوی خود کنند و خلعتی از برای حسن خان برازجانی انفاذ نمودند و شیخ حسین چاه کوتاهی و رضا خان انکالی را به نوا و نوید خرسند داشتند؛ و بعضی از مشایخ که در کنار دریا و میان جزایر جای داشتند، ناچار با مردم انگلیس طریق مدارا گرفتند مانند شیخ حسن چارکی که در جزیره قیس سکون داشت، 10 سر گاو بدیشان فرستاده، اظهار حفاظت کرد.

آگهی یافتن شاهزاده مؤید الدوله از ورود لشکر انگلیس به بوشهر و سفر کردن شجاع الملک بدان جانب

روز شانزدهم ربیع الثانی خبر به مؤید الدوله آوردند که قلعه بوشهر به دست مردم انگریز مفتوح شد؛ و این هنگام مهر علی خان شجاع الملک که طریق بوشهر می سپرد در چنار راهدار جای داشت. شاهزاده خطی بدو فرستاده که با قدم عجل و شتاب طی مسافت کن و لشکر بیگانه را از بوشهر بیرون شدن فرمای. و حکمی به رضا قلی خان سرتیپ عرب رقم کرد که از کازرون کوچ داده با شجاع الملک پیوسته شود.

همچنان محمد قلی خان ایلخانی قشقائی را نیز امر کرد که با شجاع الملک

ملحق شود و صورت حال را نگار کرده، انفاذ درگاه شاهنشاه داشت. و خود به نظم بلد و ساختن لشکر و فراهم کردن قورخانه پرداخت و هیچ از خبر فتح بوشهر و جنبش لشکر انگریز در مملکت فارس فتوری پدید نگشت؛ بلکه چند کَرّت حاجی قوام الملک و مردم شیراز نزد مؤید الدوله انجمن شدند و خواستار آمدند که خود کمر استوار کنند و دفع سپاه انگلیس را خویشتن به پای برند. مؤید الدوله ایشان را پاسخ کرد که لشکر دولت کفایت این امر خواهد کرد و حاجت به رحمت زید و عمر و نخواهد افتاد.

مع القصة شجاع الملك روز پانزدهم ربیع الثانی در چنار راهدار اصغای این قصه نمود و جهان در چشمش تاریک شد و اعداد کار کرده، روز هفدهم با فوج خاصه و فوج چهارم و 4 عراده توپ و یک عراده خمپاره جنبش کرد و از مسالك صعبه و جبال شامخه که شاهین بلند پرواز بی زحمت تمام فراز قتل آن را نتواند سپرد، راه برگرفت و قورخانه و توپخانه را از چنین معابر که یاد از مقابر دهد عبور داده و روز بیست و پنجم ربیع الثانی در فراش بند فرود شد و 5 روزه اوتراق کرد تا محمد قلی خان ایلخانی با 1000 تن تفنگچی برسید. و غره جمادی الاولی از فراش بند کوچ داده یکشنبه هفتم در ارض نه نیزک پیاده گشت و باقر خان تنگستانی و محمد حسن خان برازجانی به لشکرگاه درآمدند و شجاع الملك، باقر خان را فراوان نواخت و نوازش نمود و چندان به الطاف و اشفاق کارداران دولتش امیدوار ساخت که قتل پسر را فراموش کرد.

بالجملة از آنجا نیز کوچ داده چهارشنبه دهم جمادی الاولی وارد برازجان شد و در آنجا اوتراق کرده به تجهیز لشکر و اعداد کار پرداخت. محمد قلی خان سرتیپ فوج خاصه و عبد الله خان سرهنگ فوج خاصه و کاظم خان غلام پیشخدمت و میرزا سلطان - محمد خان بهبهانی و محمد صادق خان یوزباشی و محمد حسن خان مقدم و طهماسب - قلی خان سمنانی و احمد خان مقدم و محمد طاهر خان سرهنگ فوج چهارم و لطفعلی خان قشقائی و رضا قلی خان سرتیپ و عبد الحسین خان سرهنگ توپخانه

با 6 عراده توپ و يك عراده خمپاره حاضر بودند و در بنیان سنگر و حفظ لشکر روز می گذاشتند.

حسین خان و حاجی خان دشتی نیز به فراهم کردن چریک تفنگچی مشغول شدند.

شب یکشنبه چهاردهم جمادی الاولی رضاقلی خان سرتیپ با 2 عراده توپ و 400 تن سرباز به حکم شجاع الملک از لشکرگاه به طلب آذوقه بیرون شد و 300 تن سرباز قشقائی با يك عراده توپ هم از دنبال او راه برگرفت تا طی مسافت کرده از چاه کوتاه غلات و حبوبات حمل کرده به لشکرگاه آوردند.

و پنجشنبه هیجدهم جمادی الاولی مستر موره وزیر مختار انگلیس که رنجیده خاطر از ایران بدر شد از بغداد به بوشهر درآمد و نزدیک بالیوز انگریزی منزل گرفت و میرزا صادق خان کاشی نایب کارپرداز بمبئی را با کشتی انگلیس تا کنار بوشهر کوچ دادند و از بهر آنکه از عدت و عدت لشکر ایشان چیزی باز نیارد و او را به بوشهر نیاوردند و از راه بغداد و محمره روانه ایران نمودند.

در این وقت چنان افتاد که کاظم نامی به لشکرگاه انگلیس از بهر بیع و شری سفر کرد و او را مردم انگلیس مأخوذ داشته به نزدیک سردار سپاه بردند که اینک جاسوس لشکر ایران است. سردار انگلیس با او خطاب کرد که اگر جاسوسی، شجاع الملک را بگو چرا از میدان مبارزت تقاعد می ورزی؟

چون این خبر به شجاع الملک آورد سردار را پیام فرستاد که تاکنون مأمور به جنگ نبودیم، اگر رخصت نبرد داشتیم تو نتوانستی دزدانه به بوشهر درآئی و نقض عهد و نفاق با دوستان را نوعی از مفاخرت شمار کنی. هم اکنون گوش بر فرمان امنای دولت ایران نهاده ام، آنگاه که اجازت برسد قانون مناجزت نظاره خواهی داشت.

خبر یافتن کارداران دولت ایران از غلبه مردم انگلیس به بوشهر و مأمور نمودن لشکر به فارس برای دفع ایشان

چون خبر ورود لشکر انگلیس به بوشهر گوشزد کارداران دولت ایران شد، ملك الملوک عجم سخت برآشفت و گفت:

تاکنون ندانسته بودیم که رجال دولت انگلیس بیرون قانون دولتی کار به حیلت و نیرنگ خواهند کرد و 4 عهدنامه را که ما ارکان اربعه بنیان مودت و مصافحات می دانستیم، پشت پای خواهند زد و از سمر شدن به نقض عهد در اقالیم سبغه باک نخواهند داشت. همانا کارداران انگلیس مردم ایران را چون رعیت هندوستان به شمار کرده اند که 200 ملیان مردم را به دست 20000 کس فرمانبردار دارند و ندانسته اند که لشکر ایران از حمله شیر و حدت شمشیر نترسند و از هیبت پلنگ و نهیب نهنگ نهراسند و چون برستیزند 100000 کس را يك شب خون بریزند.

هم اکنون این نقد ناسره بدیشان باز فرستم و کار یکسره کنم.

جناب اشرف صدراعظم زمین خدمت ببوسید و عرض کرد که:

خاطر شاهنشاه را هیچ از تسخیر بوشهر گرد ملال مباد که من خود فرمان کرده ام که قورخانه و توپخانه و لشکر جنگی در بندر بوشهر و محمره و هیچ قریه و هیچ آبادانی که در کنار بحر است انبوه نشود، و هیچ کس در کنار بحر با لشکر انگلیس مبارزت نکند، چه آن جماعت را در بحر ادوات منازعت آماده است و مردم ایران را با بلدان بعیده و ممالک خارجه برای رواج تجارت یا طلب آذوقه و علف احتیاج نیفتاده که تدارک کشتی و اعداد جنگ بحر کنند.

پس بهتر آن است که هر قریه و دیه که در کنار بحر است با لشکر انگلیس

گذاریم تا درآیند و جای کنند و آن گاه که از کنار بحر به این سوی سفر کنند يك تن زنده نخواهد ماند. و ما هنوز در خصومت دولت انگلیس استوار نشده ایم و تاکنون کار به مسامحت کنیم، چه دانیم که امر به مصالحت پیوندد و ما هنوز نخواسته ایم که با دولت انگلیس که دولتی بزرگ است مهر و مودتی را که سالها در دل جای کرده برکنیم. اگر نه ما را چکار به کنار بحر و بندر است. لشکرهای ایران را از هرات و کرمان کوچ دهیم و ملکی چون هندوستان را بر دولت انگلیس برشوریم. اینک سپاهی که لشکر انگلیس را از بیرون شدن بوشهر دفع دهد بدان جانب گسیل سازیم. و این قدر ما را کفایت باشد که دانسته ایم بزرگان دولت انگلیس هرگز مناجزت با مردم ایران را اجازت نکنند و خاتمت این کار به مسالمت پیوندد.

و بدین کلمات که همه مجرب حکمت و سنجیده تجربت بود نیران غضب شاهنشاه را فرونشاند.

و از این سوی فرمان کرد تا نخستین سلیمان خان میرپنج افشار با جماعتی از سواران جرّار رهسپار گشت؛ و از پس آن حکم داد تا میرزا محمّد خان قاجار کشیکچی باشی فرزند خود محمّد مهدی خان را در کشیکخانه به نیابت خویش بازداشت و بسیج راه کرد.

و صدراعظم به اعداد کار او پرداخت و 4 عراده توپ و 750 حمل قورخانه با او روانه ساخت و فوج خوی و فوج قراجه داغی و فوج سیم تومان و فوج اخلاص افشار را ساز و برگ سفر کرده، ملازم خدمت او فرمود. و همچنان محمّد ابراهیم خان سرتیپ برادرزاده جناب اشرف صدراعظم را فرمان رفت تا با افواج ثلاثه اصفهان بدو پیوسته شد و بر زیادت از این 1500 تن تفنگچی پیاده اصفهان و سواره نانکلی با او کوچ دادند و 1000 تن سوار از غلامان و غلام پیشخدمتان با او جنبش نمودند و او را از آلات حرب عدو و ادوات حفر زمین و دیگر چیزها از سیاه و سفید و طریف و تلید مستغنی داشتند.

و فضلعلی خان قراباغی امیر تومان با سوار خود برحسب فرمان با او همراه شد. و او به اتفاق

فضلعلی خان در باغی که از بیرون شهر طهران بود منزل نخستین ساخت.

و شاهنشاه ایران با رأفتی که سزاوار چنان پادشاه است به لشکرگاه او شده لشکریان را بازپرسی به سزا فرمود و کشیکچی باشی را به يك سر اسب ختلی که ساز و برگ از زر و گوهر مرصع و ملمع داشت تشریف نمود؛ و امیر تومان را به عطای تفنگی گرانبها و خلعتی نیکو شادمان ساخت و سران سپاه را هر يك جداگانه عنایتی فرمود. و کشیکچی باشی روز پنجشنبه چهارم جمادی الاولی از حضرت دار الخلافه راه برگرفت و به نظامی که در هیچ شهر و دیه حبه [ای] پی سپر سنابک ستور نگشت و از زیان فلوسی قاطنین نزدیک و دور معذور افتاد طی مسافت همی کرد.

نخست سلیمان خان افشار روز هشتم جمادی الاولی وارد شیراز شد و مردم خود را از رنج راه آسایش داده از آنجا طریق کازرون پیش داشت و کشیکچی باشی با لشکرهای ساز کرده روز هشتم جمادی الاخر فراز آمد. عبد الباقی میرزا و حاجی قوام الملک و میرزا نعیم لشکرنویس باشی و حاجی هاشم خان دیوان بیگی با جماعتی از بزرگان فارس او را پذیره شدند و با حشمتی تمام درآورده در باغ نو فرود آوردند و از علوفه و آذوقه سپاه چیزی دریغ نداشتند. فرامرز خان مهندس نیز با مردم خود به لشکرگاه کشیکچی باشی پیوست. و روز بیست و دوم جمادی الاخره فضلعلی خان امیر تومان با سواره قراباغی و نانکلی و مکری و قورت بیگلو از راه کازرون روانه بوشهر شده 3 روز از پس او کشیکچی باشی با لشکرهای گران از باغ نو کوچ داده راه بوشهر پیش داشت.

اما از آن سوی در هر زمین که اتصال با دریا داشت، انگریزان را قوتی به کمال او و به دستیاری توپخانه که در کشتی داشتند با نیرو و توانا بودند و هرگاه از بحر بیرون می شدند و در وهاد و تلال سفر می کردند مقهور ایرانیان می گشتند. چنانکه مصطفی قلی خان میر پنج با مردم خود راه بریده در جزیره لنگه اوتراق نمود و روز بیستم ربیع الثانی در ساحل بحر خیمه زد. این هنگام يك فروند کشتی انگریز که 66 توپ و خمپاره را حامل

بود رسید و سردار کشتی دهان توپ و خمپاره ها را به لشکرگاه میرپنج بگشاد و گلوله توپ ایشان 10 من به میزان برمی آمد و با نیم من بارود انباشته بودند که مسافت بعیده را به نشان کند.

میرپنج چون دانست که در کنار بحر مبارزت با ایشان همه زیان است با 2 عراده توپ پاسخ جنگ ایشان را طراز کرد و لختی از طرفین گلوله های توپ آمد شدن گرفت. و از جانب دیگر حکم داد تا لشکریان قورخانه و بنه و آغروق را حمل داده از کنار بحر يك دو تیر پرتاب دور شدند و به سلامت بزیستند. آن گاه گفت اگر شما را آهنگ جنگ ما است از دریا بدر خواهید شد و اگر نه ما را با بحر کاری نخواهد رفت. و شیخ خلیفه و دیگر اعیان جزیره لنگه از میرپنج خرسند شدند که لختی از کنار بحر دور بزیست تا در میان دو لشکر پایمال نشدند.

بالجمله مؤید الدوله روز پنجشنبه چهارم جمادی الاولی با افواج قراگوزلو و 7 عراده توپ از شیراز خیمه بیرون زد و در سعديه درآمد و فرزند او عبد الباقي میرزا که به تقبیل آستان شاهنشاه حاضر بود، در حضرت دار الخلافه مورد نواخت و نوازش شاهانه شده، از جامه خانه خاص خلعت یافت و حامل خلعت شاهزاده مؤید الدوله نیز او گشت و رخصت به شیراز یافته به ترکتاز بشتافت و این هنگام در سعديه به حضرت پدر پیوست و تشریف شاهنشاه ایران را به افتخار او برسانید. مؤید الدوله پذیره خلعت سلطان را به پایان برد و شاد خاطر و مفتخر از سعديه طی مسافت فرموده در چنار راهدار فرود شد.

در این وقت خطی از جناب صدراعظم بدو رسید که اگر تاکنون از شیراز به بیرون سفر نکرده، همچنان متوقف می باش و به نظم آن بلده و اعداد کار سپاه روز می گذار.

چون مؤید الدوله تا چنار راهدار کوچ داده بود، مراجعت به شیراز را در چشم دشمن نحوی از ضعف حال شمار کرد، پس با حاجی امیر و میرزا نعیم و حاجی قوام و مشیر الملک شوری افکنده کار بر آن نهاد که تا کازرون سفر کند

و پشتوان لشکرگاه باشد و همچنان کوه کیلویه را به نظم کند و علف و آذوقه سپاه را فراهم فرماید. لاجرم تا کازرون براند و از آنجا علی خان سرتیپ قراگوزلو را با افواج قراگوزلو و 7 عراده توپ روز شانزدهم جمادی الاولی روانه لشکرگاه داشت.

شرح رقم جناب اشرف صدراعظم به مهر علی خان شجاع الملك برای دفع جماعت انگلیس از بندر بوشهر

اشاره

جناب اشرف صدراعظم به مهر علی خان شجاع الملك رقم کرد که:

حق نعمت ملك الملوك عجم بر ذمت من و خویشاوندان من از تمامت اهالی ایران بر زیادت است. اگر دیگر مردم در راه پادشاه سیم و زر فدا کنند شما باید جان و سر نثار کنید. چون این مکتوب من قرائت کنی نخستین باید از حفظ جان برائت جوئی و چنان ندانی که اگر در کار کسل باشی مکافات عمل را به حشمت خویشاوندی من محو و منسی خواهی داشت. همانا اگر در تقدیم خدمت دولت هرگاه مسامحت و مماطلت معاینه فرمایم اعزّ فرزند خود را بند از بند باز کنم تا به خویش و پیوند چه رسد.

چون صدراعظم این مکتوب را که خامه اش از سنن رستم سخن می کرد و حبرش از لعاب ارقم تذکره می فرمود رقم کرد و به دست مسرعی سبک خیزتر از باد شمال به شجاع الملك فرستاد، هوش در مغزش شمیمه شد و دل در سینه اش کفیده گشت؛ لکن بدین سخنان که صنعت سورت قواضب داشت چون مرد محاسب يك به ده و ده به صد برزد.

و این هنگام [شجاع الملك] دو تیر پرتاب از برازجان آن سوی تر، لشکرگاه داشت و يك ماه برافزون می رفت که لشکر انگلیس را از دور و نزدیک نگران

بود. از هیچ سوی مبارزت طراز نمی شد؛ زیرا که در یورش بردن به بوشهر و تسخیر آن بلده لشکر فراوان مجروح و مطروح می افتاد و مردم انگریز نیز از قلعه بوشهر سربردر نمی کردند تا مصافی بسازند و نبردی آغازند.

آغاز مقاله شجاع الملك با لشکر انگلیس

از قضا روز هشتم جمادی الاخره محمد صادق خان یوزباشی که به طلائی سپاه ایران بود خبر باز داد که لشکر انگریز به آهنگ برازجان ترکتاز کرده و تا چاه کوتاه راه بریده به قصد آنکه شباهنگام به لشکرگاه ایرانیان شیبیخون افکند.

شجاع الملك بعد از اصغای این خبر سران سپاه را انجمن کرده، به شوری سخن کرد و گفت واجب نشده است که ما تقاعد ورزیم تا دشمنان سخت کوش ما را به خواب خرگوش گیرند. بهتر آن است که پیش از آنکه بر ما چاشت خورند ما بر ایشان شام خوریم و آن شیبیخون که از بهر ما اندیشیده اند ما بر ایشان بریم. سرکردگان سپاه او را تحسین فرستادند و بدین رأی زرین، تحیت و درود گفتند.

لاجرم شجاع الملك نزدیک به فروشدن خورشید با جگر شیر و سورت شمشیر لشکر را جنبش داد و 12 عراده توپ نیز ملازم خدمت ساخت و به قصد شیبیخون بر لشکر انگلیس از لشکرگاه بیرون شد و چون يك فرسنگی طی مسافت نمود ابری متراکم گشت و بارانی چنان به شدت ببارید که آلات حربیه و توپ و تفنگ و قورخانه بی کار ماند و از سیلان امطار و جریان انهار معابر و شوارع ناشناخته افتاد.

و هم در این وقت مکتوب باقر خان تنگستانی برسد که 13000 تن لشکر انگلیس با 28 عراده توپ از چاه کوتاه عبور کرده به آهنگ شیبیخون رهسپارند. این هنگام شجاع الملك برای اصلاح آلات حربیه مراجعت به لشکرگاه را از آهنگ جنگ پسندیده تر دانست و از آنجا کوچ داده، باز لشکرگاه شد. پس از زمانی لشکر انگلیس به جای او رسیده اوتراق کرد. روز دیگر محمد قلی خان ایلخانی انهی داشت که لشکر انگلیس نه چندان است که باقر خان مکتوب کرده؛ بلکه

نیم آن است و 2 نیزه سر که از سرباز انگلیس از دور و نزدیک به دست کرده بود، ارمغان لشکرگاه نمود و خاطر لشکریان شیفته جنگ گشت.

و شجاع الملك نخست همی خواست در همان لشکرگاه پای سخت کند تا دشمن نیک نزدیک شود، پس ناگهان بر ایشان بتازد و رزم آغازد و لشکریان بدین سخن رضا ندادند و گفتند بنه و آغروق را حمل داده از اینجا بیرون فرستیم و خود سبکبار آهنگ کارزار کنیم. در پایان امر احوال و ائصال را بر بارگیرها نهادند و از 4 بخش سرباز یک بهره ملازم بنه و آغروق گشت و عبد الحسین خان سرهنگ توپخانه نیز با 6 عراده توپ و 1000 تن سرباز از برای حفظ لشکرگاه بازماند.

و شجاع الملك از بهر شبیخون تصمیم عزم داده تا ارض دالکی براند و از آنجا خطی به محمد قلی خان ایلخانی فرستاد که شب دوازدهم جمادی الاخره از نه نیزک به جانب برازجان راه بگیرد و در نیم فرسنگی لشکرگاه انگلیس کمین نهاده باش تا آن گاه که ما نیز راه نزدیک کنیم و دهان توپ گشاده داریم و این از بهر شما علامتی باشد. آن گاه که اصغای بانگ توپ فرمائی از جانب جنوب، حمله درافکن و ما با ابطال رجال از طرف شمال رزم خواهیم داد. اما عیون و جواسیس مردم انگلیس این مواضعه را باز دانستند و مردم خود را آگهی فرستادند و سرداران انگلیس اعداد جنگ کرده ساخته کارزار شدند.

بالجمله شجاع الملك 2 ساعت از آن پیش که آفتاب به مغرب در رود از فوج خاصه و فوج چهارم و فوج همدانی و عرب و شیرازی و قشقائی از هر فوجی 400 تن که سنجیده اختیار بودند اختیار کرد و از این جمله 2000 تن عرض داد و از ایشان پیمان جنگ و جلادت بستد که تا جان در تن دارند مقهور دشمن نشوند و 8 عراده توپ نیز ملازم خدمت داشت و 100 تن غلامان رکابی را فرمان کرد که به منقلای سپاه حرکت کرده، پیش فراولان انگلیس را چنان قتل و اسر نمایند که کس خبر به لشکرگاه ایشان نبرد؛ و از دالکی به جانب برازجان راه برگرفت.

شگفتی آنکه این خبر را نیز جاسوس مردم انگریز به لشکرگاه ایشان باز داد و سرداران انگلیس حیلتي اندیشیدند و پیش از آنکه شجاع الملك با ایشان قریب افتد خواستند تا ایلخانی را فریب دهند. پس توپی گشاد دادند که ایلخانی به گمان آنکه بانگ توپ لشکر اسلام است ناپروا به جنگ درآید و با مردمش مقتول شود. پیش قراولان لشکر انگریز بعد از اصغای بانگ توپ به لشکرگاه خویش دررفتند تا طلایه لشکر ایران نیز بدانچه اندیشیده اند دست نیابند.

اما شجاع الملك بعد از طی 2 فرسنگ چون بانگ توپ شنید دانست که کار دیگرگون شده است، لشکر انگلیس را از کید و کین ایشان آگهی داده اند و در چنین وقت آهنگ شیخون کاری بیهوده است و بعضی از سران سپاه بدان سر شدند که مراجعت به لشکرگاه کنند، باز شجاع الملك اندیشه کرد که ایلخانی بعد از اصغای توپ بی توانی آهنگ جنگ خواهد کرد و به دست لشکر انگریز ناچیز خواهد شد و از بهر آنکه او را رها کند اسب برانگیخت و لشکر را جنبش داد و شتابزده با لشکر انگریز زمین جنگ تنگ کرد و چند توپ گشاده داشت که ایلخانی را از رسیدن خویش بیگانهاند.

از نیم فرسنگی برازجان چون بانگ توپ گوشزد مردم انگلیس شد و این جلادت معاینه کردند چنان دانستند که از دار الملك ایران لشکری انبوه به مدد شجاع الملك رسیده و نخست هراسناك شدند و از کمال دهشت قورخانه و آذوقه خویش را آتش زده طریق مراجعت گرفتند و حسن خان برازجانی را نیز مأخوذ داشته با خود بردند، چه گمان داشتند که به اغوای او از بوشهر بیرون شده اند و گرفتار این داهیه گشته اند.

مع القصه لشکر انگلیس از راه چاه کوتاه طریق مراجعت گرفت و سرباز ایرانی با اینکه 6 فرسنگ پیاده تاخته بود هیچ ماندگی و سستی نداشت، چون برق خاطف و صرصر عاصف مدت 3 ساعت از دنبال ایشان جهنده بودند و مردم ایلخانی چون گرگ دیوانه از چپ و راست حمله می افکندند و مرد و مرکب

به خاک می انداختند، کار بر مردم انگلیس صعب افتاد، خواستند تا راه به بوشهر نزدیک کنند باشد که استمدادی بتوانند کرد. پس از طریق چاه کوتاه به راه شیف درآمدند و در تاریکی شب به يك بار دهان توپها و خمپاره ها را بگشادند تا چنان نمودار کنند که مکان و مسکن ایشان جز در آنجا نخواهد بود. آن گاه از آنجا بی فروغ آتشی و مشعله و بانگ طبلی و شیپوری به جای دیگر تاختند، باشد که لشکر اسلام مقام ایشان را ندانند و محفوظ بمانند.

اما هنگام گشاد یافتن توپ و خمپاره ایشان، ایرانیان نیز به دلالت نار و دیدار آتش بارود توپهای خود را بگشادند و بسیار کس از آن جماعت را بکشتند و چون از آن پس محل اقامت ایشان را ندانستند ناچار در جای خود متوقف شدند. و زمانی دراز بر نیامد که سپیده صبح سر برزد و مکشوف افتاد که سپاه انگلیس يك تیر پرتاب بر زیادت مسافت ندارد و ایشان در تاریکی شب تلی چند به دست کرده در اطراف آن تلها آسوده بودند و جنرال اوترام سردار جدید انگلیس نیز از بوشهر 5 عراده توپ و 2 فوج سرباز و 400 سوار به مدد ایشان گسیل ساخته بود. در این وقت 10 فوج از سرباز و 1000 سوار نظام و 800 تن توپچی و 25 عراده توپ و خمپاره حاضر جنگ بود.

مع القصة چون در میان لشکر اسلام و آن جماعت تلها حاجز بود بر زیادت از يك ربع ایشان دیدار نبود و به چشم ایرانیان اندک می نمود از این روی لشکر ایران به يك بار جنبش کردند و بی فرمان سرکرده و صاحبان مناصب حمله افکندند و به قانون نظام و طریقت حزم نگران نشدند.

از آن سوی لشکر انگلیس قلّت عدد ایرانیان را بدید و آن هول و هراس که در دل داشت فرو گذاشت و 11 فوج سرباز ایشان که در فراز و نشیب تلال بودند سر به در کردند و 1000 سوار نظام از طرف میسره صف راست کرد و 18 عراده توپ که در فراز تلی نصب کرده بودند رودر روی لشکر اسلام نمودند.

در این وقت مهر علی خان شجاع الملک چون شیر نیستان و پسر دستان اسب برانگیخت و با اینکه اسب او با ساخت زین و ساز و برگی به نشان در میان سپاه علامت بود، هیچ بیم نکرد و جان عزیز را در راه دین و دولت خار گرفت و در پیش روی صف از یمین و شمال بتاخت و فوج خاصه را در میمنه جای داد و فوج همدانی را در میسره بازداشت و دیگر افواج را در قلب اقامت فرمود و هر فوج را 2 توپ بسپرد و صف راست کرد.

با اینکه در این وقت کثرت سپاه دشمن مکشوف افتاد، در این قلیل مردم فتوری نینداخت. گروهی از قبیله عرب و شیرازی و قشقائی و چند تن سوار ایلخانی بی فرمان سرکردگان یورش بردند و در اول حمله تلی که به جانب میسره بود فروگرفتند و 100 تن از انگلیس را مقتول ساختند و بیرقدار را از پای درآوردند تا بیرق او در میان نگون سار بیفتاد و به جانب میمنه جنگ افکندند. اگرچه این کار به قانون نظام نرفت اما واجب کرد که شجاع الملک تشیید این عزیمت کند، ناچار فوج خاصه و فوج چهارم را به مدد ایشان فرمان یورش داد و فوج همدانی را به حفظ میسره لشکر بازداشت.

از آن طرف لشکر انگلیس چون این بدید به يك بار دهان توپها و خمپاره ها را بگشودند و چون باران بهاری گلوله بباریدند، بسیار کس از فوج خاصه و فوج چهارم به خاک افتاد؛ لکن فتوری در عزم ایشان نیفکند و همچنان همی رفتند و زمین جنگ تنگ کردند تا بین فریقین افزون از 200 قدم مسافت نماند، آن گاه توپها را گشاده داشتند و گروهی از اعداد را به خاک و خون انباشتند. سپاه انگلیس از این جلادت آشفته خاطر شدند و دانستند که اگر این افواج با هم پیوسته شوند و با يك رده رزم دهند کار به صعوبت خواهد رفت، لاجرم 2 عراده خمپاره بر فراز تل آورده در میان لشکریان آتش و آهن بباریدند و جمعی را نابود ساختند.

در این وقت سواران قشقائی و تفنگچی ایشان هزیمت شدند و محمد قلی خان

ایلخانی که در تاریکی شب با لشکر انگریز رزم داده بود و روز روشن مبارزت را به سبب قَلت عدد صواب نمی دانست نیز کناری داشت و از دور و نزدیک نگران بود.

لطفعلی خان سرتیپ و سرباز قشقائی نیز بازپس شدند و تقاعد ایشان از جنگ در ثبات فوج خاصه و فوج چهارم تبریز لغزشی افکند و فوج عرب را نیز هول و هرب بگرفت.

رضا قلی خان سرتیپ چند تن را به شمشیر جراحات کرد و توپچیهای بوالوردی نیز چندان بصیرتی به کار نبردند، چنانکه عباس خان پسر آقا بابا خان که سلطان توپخانه بود و دیگر نجفعلی سلطان خرد خویش را یاره کردند و 2 گلوله واژونه به توپ افکندند و این 2 توپ را از کار انداختند.

و هم در این وقت گلوله خمپاره انگلیس چهار تن توپچی ایشان را با دو سر اسب نابود ساخت و محمد قلی خان سرتیپ جوانشیر که میدان مبارزت را شیر جوان بود و از میسر به میمنه می تاخت، یک پاره سرب از دهان خمپاره انگلیس رها شده نیمی از چانه اش را برد و سواران نظام انگلیس چون این بدیدند دل قوی کردند و گروهی هم دست شده بدان تل که در اول حمله ایرانیان گرفته بودند با شمشیرهای کشیده یورش بردند و قاروره های آتشین را به میان سربازان درافکندند تا ایشان از سوختن سلب و فرو نشاندن لهب به کار جنگ نتوانند پرداخت؛ و بدین حیل آن تل را از ایشان پرداخته ساختند. و پس از آنکه از کار میمنه دل فارغ نمودند به جانب قلب سپاه اسلام حمله ور گشتند.

هزیمت شدن لشکر انگلیس به قلعه بوشهر

این هنگام شجاع الملک نیک نظاره کرد و نگریست که از 2000 تن لشکر که در برابر 12000 کس سپاه دشمن داشت نیمی به جای نمانده و از 8 توپ که دفع 25 عراده توپ خصم می داد نیز 2 توپ بی کار مانده و به دست لشکر دشمن افتاد، جهان در چشمش تاریک گشت و چون شیر آشفته و دیو دیوانه به کار درآمد و با جماعتی از فوج خاصه و فوج چهارم و سرباز شیرازی پای استوار کرد

و علی خان سرتیپ همدانی با مردم خود چون کوه پابرجای با شجاع الملک هم داستان گشت و با اینکه گلوله توپ و خمپاره چون نگرگ مرگ باریدن داشت در پیش روی دشمن دیوار آهنین بودند و بسیار کس از سربازان در میدان جنگ به روی در افتاده تفنگها انباشته می کردند و برخاسته رزم می دادند و سواران انگلیس را، از هر سوی به هزیمت می تاختند و مقتول می ساختند و از گرد میدان و دود دخان توپ و تفنگ جهان را ظلمت بگرفت.

و هم در این داهیه ابری تیره برخاست و رعد و برق بکرد و بارانی که سیلاب بلا را تذکره می داد باریدن گرفت. و هم در این غرقاب دواهی و تباهی، دلیران به گیرودار بودند و سواران انگلیس با 2 عراده توپ بر سر فوج همدانی حمله آوردند. شجاع الملک بانگ به سرباز همدانی زد و ایشان را به بیم و امید در برابر حمله دشمن سد سدید ساخت و علی خان سرتیپ استوار بایستاد.

سربازان چون مرد پدر کشته و گرگ رها گشته به جنگ درآمدند و بسیار کس از سوار - نظام انگلیس را مقتول داشتند و 200 سر اسب ایشان را نیز نابود ساختند. سواران پشت با جنگ دادند و در کنار لشکر خود دیگر باره ساخته کارزار شدند و با 2 عراده خمپاره تاختن کرده حمله درافکندند. هم در این کَرّت بر لشکر ایرانی نصرت نیافتند و هزیمت شده باز شتافتند. بالجمله لشکریان از جانبین چنان راه نزدیک کردند که سربازان با نیزه پیش و توپچیان با شمشیر به نبرد می تاختند.

شجاع الملک با دل تفته و لب کفته به چپ و راست همی تاخت و رزم همی ساخت.

علی خان سرتیپ را نیز در آن تنگنا که نشان از دم اژدها می داد زخم شمشیری به بازو رسید و لیکن از پای نشست. رضا بیگ سرهنگ و رضا سلطان توپخانه و علی سلطان توپچی نیز مردانه بکوشیدند. این وقت آن طوفان آب و طغیان سحاب در میان فریقین میانجی شده، هر دو لشکر از کار نبرد مانده شدند.

و سپاه انگلیس وقت را غنیمت داشته به جانب بوشهر هزیمت کنان راه بر

گرفت و از کثرت دهشت و ماندگی حمل احوال و اموال خود نتوانستند کرد. گرانیها را ریختند و به جانب بوشهر سبک خیز شدند و اموال ایشان را مردم دشستان و دیگر قبایل به غارت برگرفتند و 5 تن از لشکر اسلام که 2 تن از فوج خاصه و یک تن از فوج چهارم و یک تن قراگوزلو بود و یک تن شیرازی به دست لشکر انگلیس در آن گیرودار گرفتار آمده، ایشان را بعد از ورود بوشهر رها کردند.

بالجمله چون لشکر اسلام را در این حربگاه سواری حاضر نبود که سرباز انگلیس را از پیش روی بتازد و دستگیر سازد و خود نیز عددی اندک بودند، مراجعت را به صواب نزدیکتر دانستند، اگرچه با سلیمان خان افشار که در کازرون جای داشت دو کت اعلام دادند که حاضر جنگ شود و او چون گمان این جنگ نداشت تقاعدی ورزید. و در این جنگ از لشکر انگلیس و هندی 700 تن بیش و کم مجروح و مطروح افتاد و مکشوف شد که 2000 کس از سپاه ایرانی با 12000 تن لشکر انگلیسی 8 ساعت مبارزت جست و بیشتر وقت ظفرمند گشت. چه اگر 1000 سوار با ایشان بود یک تن از لشکر دشمن به سلامت بیرون نمی شد.

جنرال استاکر سردار انگلیس از این شرمندگی خود را با زخم طپانچه مقتول ساخت و از لشکر ایران نیز 280 تن کشته شد، بدین شرح: از شناختگان علی اکبر سلطان و عباسقلی خان قاجار، از فوج خاصه 30 تن و از فوج چهارم تبریز 72 تن و از فوج همدان 58 تن و از فوج شیرازی 110 تن و همچنان 84 کس مجروح شدند. از توپخانه 2 تن و از فوج خاصه 16 تن و از فوج چهارم 22 تن و از فوج همدان 20 تن و از فوج شیرازی 24 تن و از این جراحت یافتگان 10 تن بی دست و پا ماندند و دیگران بهبودی یافتند و دوا - کار ایشان حکیم فقر قرین بود. و دیگر 10 کس از سپاه اسلام را رودخانه دالکی غرقه ساخت چه بی شناختن معبر خواستند آب را عبره کنند.

مع القصة از آن سوی عبد الحسین خان که مردی نامجرب بود اصغا نمود که شجاع الملك و سران سپاه مقتول شدند، پس بی توانی کوچ داد و اموال و ائقال لشکریان را سیلاب در ربود و در پست و بلند زمین به سنگ و خاک در انباشت. و از این روی چون لشکریان از حربگاه مراجعت کردند و در چنان طوفان باران بی بنه و آغروق ماند پراکنده شد [ند]. بالجمله عبد الحسین خان و مردمی که با او بودند کوچ داده به خشت آمدند.

و از آن طرف شجاع الملك فرمان کرد تا توپچیهای آذربایجان توپها را با زحمت تمام به پای گردنه خشت رسانیدند و علی خان سرتیپ همدانی به حراست توپها بماند و محمد قلی خان ایلخانی به ارض نه نیزک بشتافت و شجاع الملك به اراضی خشت سفر کرد تا لشکری که از زحمت سیلاب پراکنده بود دیگر باره انجمن کند.

رسیدن لشکر ایران به برازجان و نه نیزک و معاهده سران سپاه در مقاتله با مردم انگلیس

چون خبر جنگ بوشهر در اراضی فارس پراکنده شد و عساکری که مأمور به سفر بوشهر بودند در عرض راه اصغا نمودند در طی معابر تعجیل فرمودند و شاهزاده مؤید الدوله 200 تن تفنگچی خشتی را به نزدیک علی خان سرتیپ فرستاد تا توپخانه [ای] که در دالکی به جای مانده حراست کنند. و سلیمان خان میرپنج افشار روز بیست و سیم جمادی الاخره وارد دالکی شد. و روز دیگر مؤید الدوله با لشکری ساخته از راه برسید و خطی به ایلخانی فرستاد تا سواران خود را از نه نیزک برنشانند و به ارض برازجان آمد و نخستین توپخانه را روز بیست و پنجم جمادی الاخره در دالکی حمل به برازجان دادند و از آنجا به نه نیزک کوچ داده لشکرگاه کردند.

و شجاع الملك مردم پراکنده را انجمن ساخته چهارم شهر رجب در نه نیزک فرود شد و فضلعلی

خان امیر تومان با سوار زرزا و نانکلی و غلام سوارة افشار روز دیگر از راه برسید و میرزا محمّد خان سرکشیکچی باشی با لشکر خود روز دوازدهم رجب راه نزدیک کرد و ابو القاسم خان پسر مؤید الدوله به اتفاق شجاع الملک و امیر تومان و سران و سرکردگان سپاه او را پذیره شدند و با مکانتی لایق در آوردند.

بعد از رسیدن او بزرگان لشکر مجلسی آراستند و در جنگ با مردم انگلیس مواضعه نهاده پیمان دادند که «اگر کسی از جنگ آن جماعت تقاعدی ورزد یا روز مصاف از جان خویش بهراسد و پشت به میدان نبرد کند به قانون دولت جان و مالش به هدر باشد و به طریقت شریعت زن او به سه طلاق اطلاق شود.» و بدین پیمان گواه گرفتند و خط و نشان نهادند و بزرگان دشتی و دشتستانی و صنادید قبایل فارسی بدین سخن هم داستان شدند.

حسین خان دشتی منال دیوان که حمل او بود از پیش بداد و بر ذمت نهاد که پیش جنگ باشد و با 1000 تن تفنگچی حاضر خدمت شد، لکن از ناراستی و روزگار گذشته بیمناک بود و از در نفاق طریق اتفاق می سپرد و حاجی محمّد خان خشتی پسر خود را با 200 تن تفنگچی ملازم لشکرگاه ساخت و میرزا سلطان محمّد خان بهبهانی نثار جان و تن خار گرفت و باقر خان تنگستانی بعد از قتل پسر و خویشاوندان بیشتر شیفته جنگ میدان بود و این همه مردم حق پرست و شاه دوست بودند و ایشان را اشفاق و الطاف شاهنشاه ایران و ملکات جناب اشرف صدراعظم فریفته بود که وداع زن و فرزند و ترک جان و مال را سهل و آسان همی گفتند.

مع القصة در این وقت مکشوف افتاد که جماعتی از مساکین و صعاليك مردم دشتی از بهر بیع و شری علف و آذوقه به لشکرگاه انگلیس حمل می دهند، مؤید الدوله بفرمود تا 60 سوار از مردم فضلعلی خان امیر تومان و محمّد قلی خان ایلخانی برفتند و 6 تن از آن جماعت را با 2000 ماکیان و چند حمل پنبه دانه و دیگر اشیاء مأخوذ داشتند و به لشکرگاه آوردند. شاهزاده آن اشیاء را بر لشکریان بخش کرد

و هر 6 تن را عرضه هلاک و دمار داشت. و از آن پس مردم اندازه کار برگرفتند و با لشکر انگلیس طریق آمد و شدن مسدود داشتند.

و سپاه انگلیس در بوشهر محصور ماند و از آن دستبرد که از قلیل مردم ایران معاینه کرده بود دیگر پای از پس سنگر بیرون ننهاد، چنانکه روز شنبه غره شعبان، فضلعلی خان امیر تومان و سلیمان خان افشار با فوج قراجه داغی و فوج چهارم و فوج قراگوزلو و فوج اخلاص افشار و فوج چهار محالی و سوار افشار و سوار میر خان شاهیسون و سواره نانکلی و سواره مگری به جانب بوشهر راه برگرفتند و ایلخانی با سواره خود و پاشا خان - یوزباشی و محمد صادق خان یوزباشی نیز با سواران خود متفق شدند و رضا بیک سرهنگ توپخانه با 7 عراده توپ کوچ داد و این جمله طی مسافت کرده عنان ریز تا گندم ریز برفتند و از بهر ستیز و آویز آن جماعت را طلب داشتند و ایشان از غایت هول و هرب پاسخ ندادند و دیدار نشدند.

قراءت منشور پادشاه اسلام در مسجد دار الخلافه و اتفاق بزرگان ایران در جهاد با لشکر انگلیس

چون کار مخاصمت در میان دولت ایران و انگلیس استوار بایستاد و کارداران جانبین رعایت جانب حرب را به تجهیز لشکر و اعداد سپاه پرداختند واجب افتاد که شاهنشاه ایران مردم ممالک محروسه را از این احوثه بیگاهاند، پس بفرمود روز پنجشنبه یازدهم جمادی الاولی قاطنین دار خلافت در مسجد شاه که سرّه بلده و مرکز دایره است حاضر شوند و اصغای فرمان کنند.

علمای شهر چون این بشنیدند از حضرت شهریار خواستار آمدند که

جناب اشرف صدراعظم که امر وزارت را به اصابت رأی موفق و کارخانه دولت را وکیل مطلق است در آن مجلس جلوس فرماید و مسئولات و متمنیات مردم را خویش بشنود و در سده سلطنت معروض دارد. مسئول ایشان نیز مقبول افتاد.

و هم در آن روز صدراعظم در آن عرصه فسیح درآمد و تمامت علما و مجتهدین و شاهزادگان و اشراف چاکران پادشاهی حاضر شدند. بالجمله از عالم و عامی و عالی و دانی کم و بیش، برابر 20000 کس انجمن شد و سرداران کابل و قندهار و تمامت افغانستان که در دار الخلافه حاضر بودند چنانکه به شرح رفت هم در مسجد جای کردند. و حاجی ملا عبد الله که از فحول علمای افغانستان است و به اتفاق مظفر الدوله و پسرهای ظهیر الدوله و جبار خان و محمود خان و اعظم افغانان سفر طهران کرده نیز حاضر شد و بر چند منبر خطیب طلیق اللسان صعود کرد و حاجی ملا عبد الله نیز منبری گرفت. نخستین خطی که ملك الملوك عجم با كلك و بنان خویش رقم کرده بود بدین شرح قراءت کردند:

شرح دستخط مبارك شاهنشاه ایران

اشاره

معلوم باد که ما هیچ وقت با زهاق نفوس و اراقت دماء رضا نداده ایم، و این هنگام که کارداران انگلیس در مخاصمت و مناجزت ما يك جهت شدند و ابواب مقاتلت و مبارزت فراز داشتند و به نقض عهد و کسر میثاق اتفاق کرده، دولت اسلام را ذلیل و زیون خویش خواستند و هر روز به تقریر تکلیفی شاق ما را ممتحن داشتند بر ما و جمیع مسلمین واجب افتاد که کمر استوار کنیم و از خدای خواستار شویم و به یاری رسول مجتبی و علی مرتضی از جهاد و غزا نپرهیزیم و غرور خصم را درهم شکنیم تا مکشوف افتد که ملت شریف اسلام و دولت غیور ایران خوار و ذلیل انگلیس نخواهد شد. و من که پادشاه مملکت و خداوند سلطنتم در تقویم دین و دولت جان و مال خویش را ایثار داشته نثار خواهم کرد. همانا چاکران غیور و رعایای دیندار ما

هرگز ما را تنها نخواهند گذاشت.

چون از دستخط شاهنشاه پیرداختند، منشوری که با قلم دبیران حضرت مسطور بود قرائت کردند که موجز ملتقطات آن بدین شرح است.

همانا حفظ عهد و شرایط موثیق هیچ دولتی را خارمایه نداشتیم؛ لکن اهالی انگلیس عهد بشکستند و ناگاه به بندر بوشهر تاخته نشیمن ساختند و مواضعه [ای] که ایلچی کبیر انگلیس با سفیر کبیر ما در کار صلح نهاده بود وقعی نگذاشتند، بلکه این معاهده را نیز ادات غرور و غفلت لشکر ایران داشتند. لاجرم ما را که خداوند باری به حفظ دین و دولت گماشته، متوکلا علی الله از کار حرب و ضرب دست باز نخواهیم داشت.

اهالی ملت و هم دینان ما که به غیرت و مردانگی در تمامت ممالک نام بردارند و سالها در سایه رأفت و ملاطفت اجداد امجاد ما با خصب نعمت و سعت عیش زیسته اند ما را تنها نخواهند گذاشت.

تعیین و تجهیز سپاهی که به حکم شاهنشاه عجم جناب اشرف صدراعظم به حدود ایران مأمور داشت

مع القصه چون این کلمات به پای رفت، غلغله در مردم افتاد و چنان غوغا برداشتند که ارکان مسجد را زلزله بگرفت و هم آواز معروض داشتند که جان و مال و زن و فرزند و خویش و پیوند ما از بهر نثار پادشاه بسیار سهل باشد، خاصه در چنین امر که جهاد فی سبیل الله است. اگر بکشیم بهشت بهره ما باشد و اگر کشته شویم هم بهشت نصیب ما خواهد بود. هم در آن مجلس تصمیم عزم دادند که بی آنکه وداع زن و فرزند گویند سفر بوشهر کنند و با دشمن رزم دهند.

جناب اشرف صدراعظم ایشان را به آسایش و آرامش فرمان داد و بفرمود هنوز وقت آن نیست که رعیت را به زحمت سفر و دفع دشمن ممتحن داریم. منت خدای را که پادشاه ما را در رواج دین به مرد و مال احتیاج نیست، خزانه دولت و قشون دولتی کفایت این امر را به نهایت خواهد برد.

در این وقت 500 تن از خوانین کابل و قندهار و بردگان افغانستان و هرات نیز در مسجد حاضر بودند و سفر بوشهر را هم دان و هم زبان خواستار آمدند.

صدراعظم هم ایشان را بدین گونه پاسخ فرموده آسوده خاطر بداشت و از

مسجد بیرون شده حاضر درگاه شاهنشاه گشت و رغبت مردم از بهر جهاد [را] به عرض رسانید و برحسب فرمان ملک الملوك عجم به اعداد سپاه و تجهیز لشکر پرداخت. و چنانکه سکنه دار الخلافه از رسیدن هیچ فوج و بیرون شدن هیچ گروه آگاه نشدند و فلوسی بر نرخ غلات و حبوبات افزوده نگشت. 100000 تن لشکر سواره و پیاده را در بلده طهران عرض داده مأمور حدود و ثغور نمود بدین شرح که مسطور می افتد.

نخستین برای حفظ حدود خراسان و تسخیر هرات 7 تن از خوانین قاجار و 50 تن از غلام پیشخدمتان و 200 تن غلام رکابی و 980 تن توپچی و قورخانه چی و محمد باقر خان سرهنگ فوج ششم تبریز و جعفر قلی خان سرهنگ با فوج خدابنده لو و جهانسوز خان سرتیپ با فوج عجم و فوج عرب بسطام.

و دیگر فوج ترشیزی و فوج قرائی و فوج نیشابوری و جماعت سواره قراپایاق و سواره شاهیسون افشار و سواره دویرون و سواره قراگوزلوی آدینه وند و عبد الوند و ذوالفقار خان پسر حسینعلی خان خمسه با سواران خمسه و محسن خان با 950 تن پیاده هزار جریبی و عبد العلی خان سرتیپ توپخانه با فوج دیگر شقاقی و یوسف خان سرهنگ با فوج جدید طهران و محمد رضا خان سرتیپ با فوج دوم نصرت و قاسم خان سرتیپ با فوج مخبران شقاقی و باقر آقای سرهنگ با فوج خوی و فوج جدید مراغه و ابو الفتح خان سرتیپ نیز با فوج شقاقی و رحمت الله خان سرتیپ با فوج جدید افشار ارومی و عباسقلی خان با فوج بزچلو و خانابا خان سرهنگ با فوج قدیم قزوین و فوج جدید قزوین و فرج الله خان سرهنگ با فوج افشار و میرزا ابراهیم خان سرتیپ با فوج قدیم خمسه و فوج جدید خمسه و سواران قزاق و محمد صالح خان با سواران افشار - تکلو و صفر علی خان با سواران شاهیسون اینانلو و پرویز خان با سواران چاردولی، و این جمله 3527 تن در دار الخلافه طهران عارضان عرض دادند و ایشان از پی یکدیگر طریق خراسان گرفتند.

چون حسام السملطنه در حدود خراسان و کنار هرات لشکرگاه خواست کرد، از مردم هزاره سرخس و چریک محال خراسان چندان بدو پیوست که 60000 کس به شمار می رفت، این جمله را از دار الخلافه طهران و ممالک عرض خراسان خزانه و قورخانه و علوفه و آذوقه و جامه و مواجب به توالی می رفت.

و دیگر لشکرهای فارس بدین شرح بود و مهر علی خان شجاع الملک بر تمامت لشکرهای فارس منصب سرداری داشت. بالجمله 160 تن غلامان و غلام پیشخدمتان و 1400 تن توپچی و لطفعلی خان سرتیپ با فوج قشقائی و فوج شیرازی و فوج عرب ناصری و محمدقلی خان سرتیپ جوانشیر با فوج اول خاصه و جعفرقلی خان میرپنج با فوج قدیم مراغه و فوج جدید مراغه و فوج چهارم تبریز و لطفعلی خان با فوج ششم قراگوزلو و فوج حسن خان سرتیپ و علی خان سرتیپ با فوج قراگوزلو و سوار شاهیسون و فوج نهاوندی و علیقلی خان سرهنگ با فوج افشار خرقان و مصطفی قلی خان میرپنج با افواج فدوی و سلیمان خان میرپنج افشار با فوج اخلاص افشار و سوارة نظام و همچنان میرزا محمد خان کشیکچی باشی و فضلعلی خان امیر تومان و 20 تن از شناختگان چاکران درگاه مأمور فارس گشت و لشکری مأمور ملازم خدمت او شد.

و محمد ابراهیم خان سرتیپ افواج ثلاثه اصفهان با فوج فریدنی و فوج چهارمحال و فوج سه دهی بدو پیوست و عبد القادر خان و سواران شکی و امیر خان با سواران شاهیسون قورت بیگلو و علی خان سرتیپ با سواران مگری و محمد حسین سلطان با سواران قراباغی ملازم خدمت او شدند و این جمله 21400 چند تن به شمار شد، تن به تن را عارضان عرض دادند و جناب اشرف صدراعظم خود به دقت نظر، بازپرسی کرده مواجب و برگ و ساز سفر بداد و مأمور فارس داشت.

و از قبایل قشقائی و تنگستانی و دشتی و شیرازی جماعتی بزرگ بدیشان پیوسته 50000 کس انبوه گشت. و شاهزاده مؤید

الدوله و مهر علی خان شجاع الملك از آذوقه و علوفه و نظام سپاه خودداری نکردند.

و دیگر کرمان را بدین شرح لشکر برفت. 70 تن غلام و غلام پیشخدمت و 250 تن توپچی و قورخانه چی و جعفر قلی خان میرپنجه با فوج پنجم قراجه داغی و سواره قراجه داغی و علی آقای سرهنگ با فوج کمره و شیخعلی خان سرهنگ با فوج خلیج و امامعلی خان سرتیپ با فوج قدیم کرمان و میرزا کوچک خان سرتیپ با فوج جدید کرمان و میرزا سلطان با سوار مهاجرین و کنگرلو و سوار خزل نهاوندی و محمود خان و جواد خان با سوار چلیپانلو و زین العابدین خان با جماعت خود و این جمله 5400 تن به شمار شدند و از کارداران دولت ساز و برگ و مواجب مأخوذ داشتند و غلام حسین خان سپهدار که حکومت کرمان داشت از لشکر کرمان و چریک محال آن مملکت دو چندان بر این افزود و قریب به 10000 تن از ایشان را روانه جیرفت نمود تا اگر واجب شود به جانب بلوچستان و سند راه بردارند.

و دیگر کرمانشاهان را بدین شرح از کارداران ایران لشکر برفت: 300 توپچی و قورخانه چی مأمور شد و اسد الله خان سرتیپ با فوج گوران و علیقلی میرزای سرتیپ با فوج کلیائی و ملک نیاز خان سرهنگ با فوج کردی و محمد رضا خان سرتیپ با فوج زنگنه و سواران نظام مهاجر و سواران کلیائی و سواران سنجابی و سواره نانکلی این جمله نیز 4700 تن به شمار آمد و امامقلی میرزای عماد الدوله دو چندان از لشکر پیاده و چریک بر ایشان افزود و لشکری ساخته تجهیز کرد.

و دیگر مملکت خوزستان را بدین شرح لشکر برفت. 460 تن توپچی و قورخانه چی مأمور شد و محمد حسن خان سرتیپ با فوج قدیم فراهان و محمد تقی خان سرهنگ با فوج جدید فراهان و احمد خان سرهنگ با فوج بهادران و ذوالفقار خان سرهنگ با فوج جدید کزازی و علیتقی خان سرتیپ با فوج

قدیم کزازی و محمد مراد خان سرتیپ با فوج بیات زرند و رستم خان سرهنگ با فوج سیلاخوری و عباسقلی خان سرهنگ با فوج دلفان و سلسله و برخوردار خان سرهنگ با فوج قدیم لرستان و زین العابدین خان با سوار شاهیسون و حیدر خان با سوار فیلی و علی محمد میرزای سرتیپ با سوار باجلان و بختیاری و حاجی محمد بیگ با سوار ایروانی و عبدالحسین بیگ با سوار قبه [ای] و فرج الله خان با سوار شراهی و دیگر 800 تن پیاده بلوچ و عرب این جمله 9600 تن به شمار شدند. و در خوزستان از چریک فیلی و بیرانوند و باجلان و یار احمدی و بختیاری و دیگر قبایل سه چندان بر این جماعت افزوده گشت.

اگرچه 70480 تن از کارداران دولت عرض لشکر داده شد و مأمور سرحد مملکت گشت، لیک در حدود و ثغور 150000 کس انجمن شد و برحسب فرمان ملك الملوك عجم جناب اشرف صدراعظم برگ و ساز و علوفه و آذوقه ایشان را چنان متواصل می داشت که در بیابانهای بی گیاه و میاه از مردم شهرستان نیکتر به خصب نعمت و رفاه می زیستند و مردم دار الخلافه و دیگر شهرها از عبور این لشکر و از حمل ساز و برگ ایشان آگاه نبودند و سنبله [ای] از مرز عیبه [ای] از حمل هیچ ضایع نشد و حبه [ای] از حمل هیچ کاروان به فساد نرفت و هرگز شنیده نشد که پادشاهان ایران در چنین فتن های بزرگ این گونه آسوده بر تخت باشند و مردم مملکت بدین ایمنی روزگار برند.

شرح عرایض علمای ایران برای اجازت جهاد به دار الخلافه طهران

از پس آنکه سپاه سواره و پیاده به صوابدید جناب اشرف صدراعظم چنانکه رقم شد چون مرد پدر کشته و شیر رها گشته از بهر غزا و جهاد سریعتر از برق و باد طریق حدود و ثغور سپردند؛ و این خبر در بلدان و امصار ایران سمر گشت و قاطنین بلاد و اشراف قبایل از قصه آگاه شدند، علما و مجتهدین که در ترویج دین جان و جاه را مکانت خاك راه نگذارند در حوزه محراب و عرشه منبر مردم را مخاطب داشتند و به تحریص

جنگ هم آهنگ فرمودند و هریک به خواستاری 10000 کس و 20000 کس رخصت کارزار را به حضرت شهریار عریضه نگار آمدند و صدراعظم را از برای اجازت این مبارزت میانجی نمودند.

نخستین عریضه حاجی میرزا محمد باقر مجتهد و امام جمعه تبریز و شیخ الاسلام تبریز برسید که اینک به اتفاق 15000 کس مرد کار آزموده کار سفر ساخته ایم و رخصت جنبش را گوش بر فرمانیم و بر ذمت نهاده ایم که در این سفر که به حکم شریعت بر ما واجب افتاده فلسفی به نام اجری و مواجب طلب نکنیم؛ بلکه اگر تمامت عمر صرف این امر شود از زید و عمر و قراضه [ای] به قرض نخواهیم خواست و از بکر و خالد طریف و تالد نخواهیم جست.

و از کاشان حاجی ملا محمد مجتهد پسر حاجی ملا احمد و آقا میر ابو القاسم مجتهد و آقا سید مهدی پسر حاجی سید محمد تقی مجتهد.

و از اصفهان آقا سید محمد امام جمعه و حاجی سید اسد الله پسر حاجی سید محمد باقر و آقا محمد مهدی پسر حاجی محمد ابراهیم کلباسی و آقا محمد جعفر.

و از مازندران و استرآباد حاجی عبد الله مجتهد و حاجی ملا محمد اشرفی و حاجی میرزا محمد حسین مجتهد و شیخ نصر الله قاضی.
و از کرمانشاهان آقا عبد الله و دیگر مجتهدین.

و از کرمان آقا سید جواد مجتهد و حاجی محمد کریم خان که هم رساله [ای] به تحریرص جهاد تألیف فرمود و ملا محمد مجتهد و آقا محمد کاظم مجتهد.

و از گیلان حاجی ملا رفیع و حاجی ملا صادق مجتهد.

و از عراق حاجی سید باقر و آقا میر معصوم و ملا محمد کبیر.

و از گلپایگان ملا زین العابدین مجتهد و میرزا محمد رضای مجتهد و آقا سید حسن امام جمعه.

و از کردستان ملا احمد و ملا هدایت الله.

و همچنان از هر شهر و بلد تمامت علما به اتفاق عموم رعایا، مقاتلت با دولت انگلیس را ترك جان و مال بگفتند و هم آهنگ ساخته جنگ نشستند.

و چون این جمله در خراسان پراکنده گشت مردم هرات صغیر و کبیر به خروش آمدند و اعداد جنگ و جوش کردند و از مشهد و نیشابور شورش و شور برخاست و ترکمانان

اراضی استرآباد و گرگان به حمایت مذهب داوطلب شدند و از بهر کارزار میان استوار کردند.

پادشاه عادل خداپرست پاسخ مکتوب این جمله را از در مهر و عطوفت منشور کرد که ما این گنج خانه را که از اجداد یافته ایم، از بهر جهاد نهاده ایم. و این مردان جنگ را که در روزگار دراز بنواخت ایادی تربیت کرده ایم، برای دفع اعدای داشته ایم تا خزانه ما آکنده از سیم و زر و آستانه ما مطاف اصناف لشکر است، زحمت علما و زیان رعایا را رضا نخواهیم داد.

چون مجتهدین با این همه جدّ و جهد اجازت جهاد نیافتند، دعای دوام دولت پادشاه را در حضرت الله مستمر گشتند.

ذکر بعضی از مخالفت و مناقشت سفرای انگلیس با دولت ایران

روزگاری می رفت که فرستادگان دولت انگلیس انتهاز فرصت می بردند که بهانه به طرازند و با دولت ایران مقاتلت آغازند. گاهی وزرای مختار ایشان که در دار خلافت اقامت داشتند به تکالیف شاقه پهلوی مسالمت را کاستن گرفتند و گاهی بیرون چهار عهدنامه در کار افغانستان مداخلت انداختند، چنانکه شیل صاحب در قرارنامه [ای] که با کارداران دولت شاهنشاه ایران السلطان ناصر الدین شاه نگار داده اگرچه آن قرارنامه استقرار نیافت، لکن به شرط بود که از قبل شیل صاحب کس به سوی هرات متردّد نشود.

و او نخستین به نقض عهد اقدام کرد و نوکر خود سلطان خان را گسیل هرات ساخته به اغوای مردم پرداخت. چون اولیای دولت ایران آگهی یافتند و او را تنبیه دادند. پاسخ فرستاد که من درآمد شدن با مردم هرات خود را آزاد می دانم و بی اندیشه ارتکاب نقض عهد کرد و بر قرارنامه خویش خط ترقین کشید و همچنان طامسن صاحب شارژدفر دولت انگلیس آن هنگام که ملاّ اکرم مستوفی هرات سفر دار الخلافه کرد، هنگام

مراجعت به هرات او را بیرون دروازه طهران به نهانی دیدار نمود و با مواعید نیکو و بذل سیم و زر بفریفت و به صید محمد خان ظهیر الدوله شرحی نگاشت و آن خط بعد از قتل ظهیر الدوله در شهر شعبان سال 1270 هجری مأخوذ اولیای دولت ایران گشت بدین شرح:

جناب جلالتمآب، مستوفی، آدم کاردان و وافی بود، با او چند فقره حرف زده ام، اول آدم دولت بهیة انگلیس را در هرات بنشانند، آنچه از اسباب و توپ و تفنگ و سایر آلات جنگ شما را ضرور باشد مضایقه نخواهد شد و از نقد نیز آنچه خرج شود 2 کروور مأذون است که بدهد. چون این فقره را عالیجاه مستوفی نپسندید، گفتم که یکی از پسرهای ظهیر الدوله تا خدمت جناب جلالتمآب فرمانفرما برود و در آن صورت آنچه بخواهد به هیچ وجه من الوجوه معطلی نخواهد رفت، به شرط آنکه آنچه بدون افغانستان در حیطه تصرف ظهیر الدوله بیاید کارگزاران دولت بهیة انگلیس بی مدخلیت نباشند و افغانستان یعنی افغانان زبان که در آنجا سکنی دارند تعلق به جناب ظهیر الدوله خواهد داشت.

مع القصه بعد از مأخوذ داشتن این نگاشته و مکشوف داشتن مکنون خاطر شارژدفر، همچنان کارداران دولت ایران پرده او را پاره نساختند و این راز را از پرده بیرون نینداختند. و از پس این واقعه دوست محمد خان را تحریص به تسخیر قندهار و هرات و تخریب خراسان نمودند و دولت ایران را ناچار به فتح هرات و دفع دوستمحمد خان داشتند.

و دیگر مستو موره از این سوی بنای کاوش و بهانه جوئی گذاشت و همی خواست که کارداران دولت ایران اعداد دفاع نکنند و صلاح دین و دولت را از دست بگذارند تا دوست محمد خان بر هرات و خراسان مستولی شود. چون بدانچه خواستار بودند پذیرفتار نشد، علم دولت انگلیس را فرود آورد و از خاک ایران بیرون شد. با این همه چون امین الملک سفیر کبیر ایران مأمور به سفارت پاریس گشت، اجازت یافت که در اسلامبول با لار دکلیف

ایلچی کبیر انگلیس از در مصالحت سخن کند.

در پایان امر که تمهید بنای مصالحت کردند، لاردرکلیف ایلچی کبیر انگلیس و لاردر کلارندن وزیر دول خارجه انگلیس به جناب اشرف میرزا آقا خان صدراعظم ایران متکوب کردند که کارداران ایران سپاه خویش را از اراضی افغانستان باز خواهند و مستر مورخ را رضاجوئی کنند که احوال خود را بین و بجانب جانبین بدین قدر ارتفاع یابد و 40 روزه مهلت نهند که مسرع و منهی این خبر در آمد و شد دار خلافت طی مسافت کند و خبر باز دهد. در بیست و هفتم ربیع الاول بدین معاهده امین الملک را مغرور کردند و لشکر خود را آگهی فرستاده روز هشتم ربیع الثانی مغافصه به بندر بوشهر درآمدند.

ذکر ملامت بعضی از مردم دول اروپا به کارداران دولت انگلیس در مخاصمت ایشان با دولت ایران

چون مقاتلت لشکر انگلیس با سپاه ایران استوار افتاد و این خبر در ممالک آسیا و اروپا سمر گشت، اهالی هر دولتی و مملکتی به اتفاق، این نقض عهد و کسر میثاق را از دولت انگلیس نکوهیده دانستند و عاقبت این جنگ را از بهر ایشان ناگوار شمردند.

کارداران دولت انگلیس همی خواستند تا خویش را از آلائش نقض عهد صافی بدارند، پس حیلتی اندیشیدند و گفتند ایمپراطور روس با شاهنشاه ایران مواضعه نهاده تا لشکر بفرستاد و هرات را مسخر داشت و این از بهر آن است که از این پس لشکر روس و ایران به اتفاق یکدیگر آهنگ هندوستان کنند و مملکت هند را به تحت فرمان آورده در میان خود قسمت فرمایند و این سخنان را در اقدام نقض پیمان برهانی شمردند.

لکن مردم دول اروپا را این تمویهات غشاوه بینش نگشت و مبادرت ایشان

را در این مبارات پسندیده نداشتند، چنانکه اهالی دولت بلجیق [- بلژیک] در روزنامه [ای] که چهارم شهر ربیع الاول به زینت طبع محلی داشته؛ و خلاصهٔ احادیث آن بدین شرح است:

شرح روزنامه ای که در دار الملک دولت بلجیق به طبع رسیده

در بیشتر بلدان و امصار انگلیس و همچنان در اراضی هندوستان مردم مجرب مجلس محاوره و مشاوره بگستردند و در کار این مناجزت و مبارزت سخن کردند و در پایان امر سخن بر این نهادند که دولت انگلیس را در مخاصمت با دولت ایران جز وخامت و ندامت بهره [ای] نخواهد رسید.

گرفتیم که دولت انگلیس لشکری بزرگ به جانب ایران گسیل داشت و جزیره [ای] چند در کنار بحر فروگرفت، از جبال شامخه و محال بی گیاه و میاه ایران چگونه عبور تواند کرد؛ زیرا که حفظ آن مسالك صعبه را عددی قلیل تواند کرد و با اینکه نظم سپاه ایران به کمال لشکر انگلیس نیست، شجاعتی و جلاذتی جداگانه دارند که هرگز مردم انگلیس را قوت مقاتلت ایشان نخواهد بود.

و نیز ندانسته ایم که کارداران دولت روسیه پای در دامن پیچند و رضا دهند که مردم انگلیس در ممالک ایران راه کنند یا تجهیز لشکر کنند و مدافعه را به ستیز و آویز درآیند؛ و دیگر اینکه اقامت لشکر انگلیس در بندر فارس با ایران چه زیان تواند کرد و در چنین وقت دولت ایران بعد از فتح هرات چه دانسته ایم که لشکر به جانب قندهار و هند و سند نخواهد راند.

با اینکه مردم افغانستان از دولت انگلیس رنجیده خاطرند و بزرگان ایشان در دار الخلافه طهران مورد نواخت و نوازش شاهنشاه می باشند؛ و دیگر آنکه اگر مردم انگلیس در بندر فارس اقامت کنند، دولت فرانسه چگونه خاموش شود با اینکه حقّ مراودهٔ خود را در جزیرهٔ خارك از ایام سابق

نشان می دهد و ایمپراطور فرانسه را در موّدت با دولت ایران برهانی کافی است که با کراهت کارداران انگلیس سفیر ایران را از اسلامبول به پاریس به شتاب و عجل فرمان کرد.

و همچنان اولیای دولت بلجیق چون دو روزنامهٔ مختلف از دولت انگلیس مشاهده کردند پاسخی از بهر ایشان نگار کردند. نخستین روزنامه که مورنین پوست نام دارد، در دار الملک لندن به طبع کرده بودند که:

ما این سپاه را به جانب ایران از بهر پادشاه ایران گسیل نداشته ایم؛ بلکه دولت روس می خواهد در هرات راه کند و لشکرها بدانجا انجمن کند و آهنگ هندوستان نماید.

و در روزنامهٔ دیگر که تمس نام دارد، هم در انگلیس رقم شده مسطور است که:

جنگ لشکر انگلیس با دولت ایران جز وخامت و ندامت ثمر نخواهد داشت و موّدت کارداران ایران و رنجیدگی ایشان هرگز با دولت روسیه پیوسته نیست؛ بلکه از سوء سلوک و شرست طبع ایلچیان دولت انگلیس است.

مع القصه بعد از مشاهدهٔ بزرگان بلجیق این دو روزنامهٔ متضاده را کلماتی چند به طبع کردند که خلاصهٔ آن بدین شرح است:

همانا اهالی انگلیس به جسارت پالمرستون صدراعظم خسارت جنگ مشرق زمین را حمل نخواهند؛ زیرا که در بیشتر بلدان انگلیس مجلس شوری کرده اند و این رأی را پسندیده نداشته اند چنانکه در شهر نوکاستل اهل مشورت سخن بر این نهادند که ما در دیوانخانهٔ عدالت، آن سپاهی که به دریای فارس سفر کرده تبعهٔ طغیان و عدوان خواهیم شمرد و صاحبان مناصب ایشان را آثم و جانی خواهیم داشت.

و همچنان از کلکته و بمبئی و دیگر اراضی هندوستان هر روز نگارشی به شکایت این جنگ می رسد و نمودار می کنند که گرفتیم کارداران انگلیس از بازرگانان هندوستان یاد نکنند و خسارت تجارت ایشان را به چیزی نشمرند، آیا دولت انگلیس که باید با لشکرهای بسیار آهنگ ایران کند چگونه آن لشکر را از کوهسارها و بیابانهای بی آب و گیاه عبور خواهد داد. و حال آنکه لشکر ایران اگرچه چون سپاه انگلیس به کمال نظم نیست؛ لکن دلیرتر و قویترند و گمان می رود که ایشان

را درهم شکنند.

و دگر آنکه چه دانسته اند که دولت روس با ایرانیان هم دست نخواهند شد و ایشان را درهم نخواهند شکست. مگر دولت انگلیس فراموش کرد که بعد از مراجعت محمد شاه پدر ناصر الدین شاه، افغانستان شوریده شد و از آن شوریدگی 50 کرور به دولت انگلیس زیان رسید و 30000 کس از لشکر انگلیس مقتول گشت. اکنون چه دانسته اند که بعد از فتح هرات لشکر ایران به جانب فندهار و هندوستان کوچ ندهد و مملکت هندوستان را آشفته نکند. در این حال تسخیر یکی از بندرهای ایران چه سود خواهد داشت و حال آنکه دولت فرانسه بلکه هولاند حق خویش را در بحر فارس نمودار می کند و با انگلیس مسلم نمی دارد.

و همچنان در روزنامه دیگر که ستاره نام دارد و مردم انگلیس رقم کرده اند:

شرح روزنامه ای که در دار الملک انگلیس به ملامت دولت خویش در مخاصمت با ایران رقم کرده اند

همانا هرکه سبب خصومت دولت انگلیس با دولت ایران پرسش کرد ما از جواب لال بماندیم، چه خود سبب را ندانسته ایم؛ بلکه لارد پالمرستون در حشمت دولت انگلیس سخن به گزافه می کند و اهالی ملت را به خودپرستی برمی انگیزد. با اینکه مردم ما مقتول می شود و مال ما به هدر می رود ما را از مکنون خاطر آگهی نمی دهد و نمی گوید که جنگ ما با دولت ایران که هزار پیچ و تاب دارد از بهر چیست؟ و هرات را که تا سرحد مملکت انگلیس 900 میل مسافت است چه باید دست آویز ستیز کرد.

و حال آنکه این شهر از روزگار باستان در تحت حکومت سلاطین ایران بوده.

ص: 289

و سفرای انگلیس که همیشه به حیلت انگیزی طریق منازعت را باز می دارند طراز این سخن کرده اند که کارداران ایران را روا نیست که لشکر به تسخیر هرات بگمارند؛ با اینکه افغانان حدود ایران را به معرض نهب و غارت می دارند.

همانا پادشاه ایران برای کیفر قتل ظهیر الدوله از شاهزاده محمد یوسف و نظم حدود ایران لشکر به اراضی هرات مأمور داشت.

مگر این همان افغان نیست که ما چند سال از این پیش به مملکت ایشان تاختیم و خرابیها انداختیم. آیا در شریعت انصاف روا باشد که ما به حمایت چنین مردم وحشی با دولت ایران مصاف دهیم و اینکه 8000 لشکر به دریای فارس مأمور شده و دولت ایران را روشن سازیم و برائت ذمت این وحشیهای افغان را از طغیان مدلل داریم. و این اعلام جنگ ظلمی چنان است که شهری را بسوزانند یا به قحط و طاعون دراندازند.

و اینکه کارداران انگلیس همی گویند که ما از این گیرودار حفظ حدود هندوستان را از لشکر روس خواهیم کرد، هم سخنی به سفاهت است؛ زیرا که بیمناکی ما را از روسیه تقویم دولت ایران حاجز تواند شد، چنانکه دوک ولینگتن سردار بزرگ انگلیس سخن بر این داشت که بر دولت انگلیس واجب است که در استحکام و استقامت دولت ایران مساعی مشکوره معمول دارند.

مع القصه اهالی دولت انگلیس این هنگام که مخاصمت با دولت ایران را استحکام دادند از موذت و مصافات دولت فرانسه با ایران استیحاشی به دست کردند و در روزنامه [ای] که مورنین پست نام دارد این کلمات را مرقوم داشتند.

شرح روزنامه ای که دولت انگلیس به شکایت دولت فرانسه از مراوده با دولت ایران رقم کرده اند

قبل از تدارك کارهائی که به جهت دست اندازی روسیه در حدود هند لازم است باید قدری دقت در رفتارهای دولت فرانسه نسبت به دولت ایران نمائیم نه از برای اینکه مایه رنجش ما شده است؛ بلکه گله دوستانه کرده باشیم. رقابت دولت فرانسه با دولت انگلیس در ایران خیلی قدیم است و این رقابت نهایت شدت دارد؛ زیرا که تسلط پلتیک خویش را در ایران می خواهند.

همانا مردم فرانسه خواه صدق یا کذب که از برای ما علی السویه است، چنان می دانند که دولت ایران به تحریک مردم انگلیس عهدنامه تجارتي با مسیو سرتیژ نیست و از این روی بود که مسیو بوره بعد از رسیدن به طهران بیدرنگ آن عهدنامه را بیست و از این جا معلوم شد که دولت فرانسه نمی خواهد در ایران کمتر از انگلیس باشد و این معنی را نیز نمی دانیم که مسیو بوره وزیر مختار فرانسه آن هنگام که مستر موره وزیر مختار انگلیس از اولیای دولت ایران رنجیده خاطر شد، پادشاه ایران را سخنی به عرض رسانیده باشد تا رأی او را از فرستادن سپاه به جانب هرات تغییر بدهد.

اما در این جا باید به دقت نظر رفت که يك صاحب منصب فرانسه که بوهلر نام داشت و نوکر پادشاه و محکوم مسیو بوره است، مأمور به محاصره هرات شد و دیگر با اینکه نزدیک به دشمنی است، فیما بین دولت انگلیس و ایران ایلچی کبیر ایران فرخ خان بنا به مصلحت بینی مسیو بوره روانه فرانسه شد و مانند ایلچی که از دولت دوست به دولتی دوست رود هدایای باشکوه به جهت دولت فرانسه برد.

و جمیع این اعمال را چنان پرمعنی می بینیم که امیدوار هستیم که مسیو بوره معنی منازعت پادشاه ایران را با انگلیس و مقصود فرستادن قشون ایران را به هرات ندانسته است و بعد از آنکه بداند مأمور شدن قشون به هرات به تحریک روس بوده و این امر را مفتاح فتح هندوستان داشته اند. امیدواریم که بوهلر و صاحبان مناصب فرانسه ترك خدمت دولت ایران را خواهند گفت.

و دیگر باره از فرخ خان سخن خواهیم کرد. اگر مسیو نوذیل ایلچی فرانسه که در اسلامبول اقامت دارد بعد از رسیدن فرخ خان به اسلامبول او را ترغیب به سفر فرانسه کند و اجازت بدهد خصومت پادشاه ایران را با دولت انگلیس ضامن خواهد بود و از این مقدمات نتیجه بد حاصل خواهد شد.

چون این کلمات به فرانسه بودند بدین گونه پاسخ یافتند.

شرح روزنامه ای که دولت فرانسه در جواب شکایت دولت انگلیس نگار داده اند

در این روزنامه که کونستی توسیونل نام دارد جواب اهالی انگلیس رقم می شود که:

مسیو بوره ایلچی فرانسه از 2 سال بر زیادت نیست که به سفارت ایران رفت و سفارت او هنگام مقاتلت با دولت روسیه برای 2 امر خطیر بود. یکی دوستی دولت فرانسه را با ایران که بدایت آن از روزگار پیشین بود مستحکم بدارد و دیگر آن که دولت ایران را پشتوان دولت ما کند و اگر این نباشد از امداد روسیان باز دارد و این هر دو را به نیکوتر وجهی تقدیم خدمت کرد.

و مستر موره وزیر مختار انگلیس با کارداران ایران به نفس خویش مشاجره انداخت که

به شرح کردن نمی‌ارزد و کردار او با دولت انگلیس مربوط نبود، لکن بیرون شدن او را از ایران واجب داشت و مسیو بوره اقامت او را در طهران دوست می‌داشت؛ اما وساطت او مفید نیفتاد و مستر موره [خواست] تا برائت ساحت خویش کند این گناه را بر مسیو بوره بست و امنای دولت فرانسه به سفیر خویش حکم فرستادند که مداخلت در منازعه انگلیس و ایران نکند. و اینکه مسیو بوره دولت ایران را از لشکر فرستادن به هرات منع نکرده سخنی به صدق نیست بلکه سخن او پذیرفته نشده است و نزد همه کس مکشوف است که دولتهای آسیا در این گونه امور تا به کجا جدّ و جهد کنند.

و چون وزیر مختار دولت انگلیس سبب شد که دولت ایران ایلچی ما را نیکو نواخت و نوازش فرمود این محبت را هرگز فراموش نخواهد کرد.

و اینکه بوهلر در محاصره هرات حاضر شده وی هرگز نوکر دولت فرانسه نبود؛ بلکه در ایران منصب سرهنگی داشت و هنگام مأمور شدن او به هرات زن و فرزندش نیز آگهی نیافت و با این همه مسیو بوره مراجعت او را از هرات از صدراعظم ایران خواستار شد و پذیرفته نگشت.

و اینکه فرخ خان به سفارت فرانسه مأمور گشت، بعد از سفارت مسیو بوره و انعقاد معاهده تجارتهی به هنگام بود که پادشاه ایران نیز اظهار حفاوتهی فرماید و دوستی دولت ایران با فرانسه امروز بدایت نشده؛ بلکه از عهد لویی چهاردهم تاکنون است و در عهد ناپلیون بزرگ نیز تجدید مودت و محبت شده و نام ناپلیون چنان مشتهر است که گویا در نزد ملل آسیا زنده است. عجب نیست که پادشاه ایران پادشاه فرانسه را به محبت خود مجذوب دارد و برای جانشین ناپلیون بزرگ مکتوب دلپذیر و هدیه دوستانه انفاذ دارد.

و همچنان کارداران دولت فرانسه در روزنامه دیگر نگار کرده اند.

شرح روزنامه ای که دولت فرانسه به شکایت دولت انگلیس رقم کرده اند

خداوند باری از برای فرانسه اعداد دولت بزرگ کرده است و ما بر زیادت از این نخواستیم و طمع نداریم که بر بحر و برّ عالم چیره شویم، لکن تکبر و تنمّر هیچ دولت را بر نمی‌تاییم. اگر دولت انگلیس نیروی خویش را در بحر نمودار کند قوّت ما در برّ افزون از او خواهد بود و به همین اعداد و آلات ناپلیون بزرگ در میان دول نامور گشت.

اگرچه با انگلیس که قوّت ما را شناخته است و ما حشمت او را دانسته ایم، بهتر باید حفظ موثیق و داد و اتّحاد کنیم؛ لکن با این فزون طلبی که مردم انگلیس را است چنان مکشوف می‌شود که مؤالفت به مخالفت پیوسته شود. اگر اولیای دولت انگلیس با دولت فرانسه از در و داد و اتّحادند، اظهار این خودبینی و انانیت نکنند و چنان ندانند که فرمان، فرمان ایشان است. همانا دولت فرانسه بدین حکومت سر فرود نیاورد و نیز نگذارد که هیچ جای از روی زمین این اندیشه را تقریر و تمکین دهند.

و نیز کارداران دولت انگلیس بر خطا رفته اند که قوّت و حشمت خود را به وسعت مملکت دانسته اند و ندانند که مداخلت در ممالک بعیده مورث تخریب ملک شود، اگرچه در جنگ روسیه بیشتر زحمت لشکر فرانسه را بود و ایشان نامور شدند، لکن سود این جنگ را دولت انگلیس خاص خویش داشته و مداخلت در امور دولت عثمانی را مخصوص خویش دانسته. اینک کشتیهای جنگی دولت انگلیس در بحر سیاه و بغاز اسلامبول و جزیره ملتا روز تا روز بر زیادت می‌رود و نگران مملکت سیسیلیا و آسیا می‌باشد و همی خواهد که بر مملکت ایران و ممالکی که در اطراف هندوستان است نمودار کند که دولت انگلیس

بر تمامت مشرق زمین بلکه بر تمامت عالم فرمانروا باشد و دولت فرانسه با این فزون طلبی یار و دستیار نخواهد شد.

همچنان باز در مملکت فرانسه به روزنامه دیگر نگار کرده اند که:

چون فرخ خان سفیر کبیر ایران با ایلچی انگلیس کار به مسالمت نتوانست آورد، ایلچی انگلیس او را گفت اگر خواهی این کار به خاتمت پیوندد می باید بر صفحه بیاض خاتم بر نهی و به من سپاری تا از بهر معاهده آنچه خود خواهم نگار کنم. و از این فزون طلبی می توان دانست که دولت انگلیس می خواهد: نخستین در جزیره خارک بلکه در بندر ابوشهر خانه تجارت مقرر دارد.

و دیگر از برای هند معبری ساخته کند که جز او کس را ریاست نباشد و در ساحل دریای مدترینا [مدیترانه] تا کنار رود فرات را از آهن پرداخته کند و روی رود را با کشتیهای بخار پیوسته دارد و سلطنت خلیج فارس را از بهر خویش گذارد و در جزیره خارک و بندر بوشهر قلعه های محکم بنیان کند. و هیچ نمی داند که ما فراموش نکرده ایم که 87 سال از این پیش موسیو پرول کارپرداز دولت فرانسه در بلده بصره با کریم خان - زند که پادشاه ایران بود عهدنامه [ای] نگار داد و در آن عهدنامه جزیره خارک را کریم خان به دولت فرانسه تفویض نمود.

ذکر مقاتله شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله با سپاه انگلیس در بندر محمّره

اشاره

از آن روز که میان دولت ایران و انگریز کار به ستیز و آویز افتاد، من بنده نگارنده نیز کرّه بعد کرّه حاضر بوده ام و دیده ام و شنیده ام که جناب اشرف صدراعظم با سرداران لشکر و سرحداران کشور رقم کرده و هرکه از ایشان حاضر بوده اند، فرموده که:

با لشکر انگلیس در ساحل بحر و فرضه بحیره و کنار رود بارها رزم مدهید چه ایشان را کشتیهای جنگی مانند کشتی وسودلین و کشتی فرقت

ص: 295

و دیگر کشتیها فراوان است که هر کشتی حمل 150 توپ تواند داد و گلوله توپ ایشان 20 من و 30 من به میزان می رود و این توپها را جز به دستگیری کشتی سیر نمی توان داد و اگر از کشتی بیرون شتابند بر زیادت از توپ 4 پوند و 6 پوند و 9 پوند نتوانند با خود برد و در مسالك اراضی چندان اسب نتوانند به دست کرد که عراده های توپ يك فروند کشتی را عبور دهند.

لاجرم آن وقت که در بحر 1000 توپ رزم آغازند چون آهنگ خستگی کنند افزون از 20 و 30 توپ نخواهند داشت و ما رفاص زورق و غواص دریا نیستیم و کار با ماهیان بحر و مردم دریائی نداریم. لاجرم جان و سر بر سر حفظ هیچ بندر به باد مدهید و ادات حرب و ضرب و قورخانه و توپخانه و غلات و حبوبات در هیچ بندر انباشته ندارید؛ زیرا که 200 فرسنگ حدود ایران به آب دریا منتهی شود و در تمامت این مسافت کشتی تواند به ساحل رسید.

ما را چه افتاده که سپاه را به حراست 200 فرسنگ راه به لب دریا بگماریم و سینه ایشان را هدف گلوله توپ 66 پوند بداریم. بر شما واجب است که يك منزل از این سوی آب اوتراق کنید و از درنگ و شتاب کشتی انگلیس در آب قرین غلق و اضطراب نشوید. هرگاه از ساحل بحر بدین سوی سفر کنند و از کنار آب دور افتند چون شیران جنگی بر ایشان بتازید و رزم آغازید. اگرچه در بندر بوشهر نخستین این خطا افتاد، لکن جبر کسر ماجری را شمشیر مهر علی خان شجاع الملك مومیائی بود.

چنانکه تفصیل آن بشرح رفت.

لکن خانلر میرزای احتشام الدوله را در امثال امر جناب اشرف صدراعظم غفلتی رفت و دولت ایران را زینانی آورد. نخستین چون اصغا نمود که سفرای ایران و انگلیس در شهر پاریس اعداد کار معاهده و مصالحه می کنند این خبر را استوار داشت و در ساز و برگ مردان و اعداد روز میدان غوری به سزا نفرمود و هیچ نیندیشید

که این عهدنامه تا به امضای کارداران دولتین توثیق نیافته و تبدیل نشده ممکن است که لشکر انگلیس حیلتي کند و در تسخیر محمره غفلت ایرانیان را وسیلتي دادند.

و از آن پس که دانست لشکر انگلیس این وقت را مغتتم داشته اند و دانسته اند که خبر مصالحت، لشکر ایران را از کار مناطحت باز داشته و تصمیم عزم داده اند که شکست برآزجان را به تسخیر محمره جبر کنند، پند و اندرز صدراعظم را از خاطر بزود و بی آنکه مردان مجرب را به مشاوره طلب کند یا آنکه از مبارزان رزم دیده سخنی اصغا فرماید لشکر را جنبش داد و در کنار بحر تا بدانجا که پیشانی کشتی انگلیس تواند سر به ساحل نهاد، میدان محاربت راست کرد و سنگری چند دور از هم بیست که چنانکه مردم این سنگر را بدان سنگر راه آمد [و] شدن صعب می نمود و عراده های توپ را به تفاریق در سنگرها جای داد، چنانکه هیچ يك پشتوان آن دیگر نتوانست بود و اسبهای بارکش را از بهر آنکه نرخ علوفه ارزان برآید و کار صعب نیفتد به مراتع بعیده گسیل داشت و اندیشه نکرد که اگر کار به هزیمت رود بنه و آغروق به دست دشمن بغنیمت رود.

بالجمله بفرمود 50 گام از این سوی آب آنجا که رود فرات با شط شوشتر پیوسته شود و در جانب غربی محمره به مسافت 200 گام دو سنگر بستند.

در سنگر نخستین آقا جان خان سرتیپ با فوج بهادران جای کرد و 3 عراده توپ 14 پوند منصوب داشت. و در سنگر دیگر محمّد مراد خان سرتیپ با فوج بیات و 3 عراده توپ نشیمن جست. و محمّد تقی خان سرهنگ با يك عراده توپ نزدیک بدان سنگر اقامت کرد.

و از جانب مشرق قلعه به مسافت 1000 گام نیز يك سنگر بست و محمّد حسن خان سرتیپ با فوج قدیم فراهان و 2 عراده توپ فرود شد و در جزیره الخضرا نیز چند سنگر دور از یکدیگر برداختند، عیسی خان سرتیپ پسر حاجی جابر خان با 400 تن از مردم بلوچ و عرب و 2 عراده توپ در سنگر جای کرد. و در سنگر دیگر برخوردار خان سرهنگ

با فوج امرائی و موسی خان یاور فوج سیلاخوری با 300 تن سرباز ساخته جنگ نشست و برخوردار خان تا پایان مجادلت قانون مجادلت از دست نگذاشت و به فروسیت و شجاعت نامبردار گشت.

و همچنان رجب خان یاور با 400 تن سرباز فوج قدیم کزاز بدو پیوست و حاجی جابر خان سرحددار محمره با 200 سوار و 500 تن پیاده عرب نیز سنگری گرفت. و دیگر زین العابدین خان شاهیسون که مردی دلیر و رزم دیده است با 100 سوار شاهیسون دویرن در جزیره الخضرای جای داشت و این گروه را نیز 3 عراده توپ بود.

اما احتشام الدوله خویشتن در پشت قلعه محمره لشکرگاه کرد و 3 عراده توپ نزد خویش بداشت و فرزندش ابراهیم میرزا 800 گام دور از آب شط در پشت نخلستان اوتراق نمود. و شاهزاده پس از زمانی کوچ داده لختی بازپس شد و 1000 گام از قفای ابراهیم میرزا اوتراق کرد و قورخانه [ای] که به کار لشکر می رفت در معسکر خویش نهاد و قورخانه دیگر نیز نزد ابراهیم میرزا بود و آذوقه و علوفه لشکر را 200 گام دور از آب، میرزا ابوطالب وزیر شاهزاده با خود می داشت.

اگرچه در این هندسه قورخانه را از قاروره آتشین دشمن بیم زیان بود، اما کس را اندیشه آن نرفت. این وقت يك فروند کشتی انگلیس تا کنار بصره برای حمل آذوقه آمد شدن داشت و شاهزاده کشتی تجارتی می پنداشت يك روز چند تن از آن کشتی به کنار آمده از دور و نزدیک سنگر و لشکر و قورخانه را نظاره نموده مراجعت کردند و از پشت و روی کار آگهی یافتند.

رسیدن کشتیهای انگلیس در کنار محمره

بالجمله چون خبر رسیدن کشتیهای جنگی انگلیس پراکنده شد، احتشام الدوله يك تن از مردم خود را بفرستاد تا خبری از عدت و عدت ایشان باز آرد. دیدبان او از کنار شط العرب [- ارون رود] لختی راه پیمود تا کشتیهای انگلیس دیدار شد و 18 کشتی به شمار کرد، از بیم آنکه کشتیها قبل از او به محمره درآید، دیگر توقف

نکرده خبر باز آورد. و احتشام الدوله به اعداد کار پرداخت و کشتیها روز سه شنبه بیست و هفتم رجب هنگام چاشتگاه در ملتقای آن دو رود عظیم که بدایت شط العرب است از پی هم برسید چندانکه 44 کشتی شمرده شد و 2 کشتی ایشان را هر یک 14 توپ بود و 42 کشتی دیگر هر یک 20 توپ منصوب داشت و اهالی کشتی به مسافت 4000 گام لنگر در آب افکندند.

بالجمله روز چهارشنبه هنگام فروشدن آفتاب 12 توپ به جانب جزیره الخضره بگشودند و در پشته [ای] که از خاک بصره شمرده می شود، در جزیره سلیمان بن غضبان، گروهی را از کشتی پیاده کرده، سنگری برآوردند و دو خمپاره [- خمپاره] نصب دادند و از آنجا تا به سنگر ایرانیان 1000 گام مسافت داشت. روز پنجشنبه قبل از سربرزدن آفتاب ساز مقاتلت طراز دادند و از آن سنگر گلوله خمپاره همی بگشودند و چون گلوله هیچ سنگر بدان رسنده نبود و از سنگر آقا جان خان به گشادن توپ جنگ را پذیره بودند.

این بود تا یک ساعت از دیدار شدن آفتاب سپری شد، ناگاه گلوله خمپاره در میان سنگر آقا جان خان بتراکید و از 100 بخش افزون شد و پاره [ای] از آن به پهلوی چپ آقا جان خان آمده بغلطید و با آن جراحت مردم خود را به ثبات قدم وصیت کرد و او را از میدان جنگ به کناری بردند و پس از دو روز به عزّ شهادت پیوست. و 2 کشتی دیگر به مسافت 200 گام با سنگر فوج بهادران روی در روی درآمد و دهان خمپاره گشاده داشت و از قفای آن 2 کشتی بخار دیگر برسید و همچنان تا 8 کشتی به پشتوانی یکدیگر رده شدند.

بالجمله تمام کشتیها به جنگ درآمدند و گلوله توپ و خمپاره بیاریدند. و از سنگر بهادران، مردان جنگی از در مدافعت برخاستند و با گلوله توپ جنگ آراستند. عبد الله - سلطان گروسی و اسمعیل خان بیگ وکیل بهارلو [و] صمد بیگ وکیل افشار نیکو خدمتی کردند و مردانه بکوشیدند و آن کشتی را که از در نام بود

با گلوله توپ نلّمه کردند، چنانکه از کار افتاد.

بالجمله پای سخت کردند تا ثقبهای سنگر و جاهای گلوگاه توپ انمحا و انهدام یافت و چند تن از توپچی و سرباز مجروح و مطروح افتاد. در این وقت احتشام الدوله در سنگر محمد حسن خان سرتیپ جای داشت و علی نقی خان سرتیپ نیز با فوج مهندس حاضر بود، شاهزاده بفرمود تا با فوج به سنگر بهادران شود و مردم آن سنگر را مددی دهد.

علینقی خان راه برگرفت، لکن دلی پریم و باک داشت و بر جان خویش هراسناک بود، از این روی چون به سنگر محمد مراد خان رسید خویشتن متوقف شد و خداداد خان برادرش را با فوج مهندس به سنگر بهادران مأمور داشت. سربازان نیمی پراکنده شدند و نیمی به سنگر بهادران رسیدند. لکن این قلیل مردم به کاری نبود. سنگر بهادران از پای برفت و سربازان دست از جنگ بازداشتند، چه گلوله تفنگ در این حربگاه به کشتی دشمن رسیده نبود و اگر رسیدی گزنده نبود.

و هم در این وقت میرزا ابوطالب، حسینقلی خان را با تفنگچی بختیاری جنبش داده به سنگر محمد مراد خان آمد، باشد که مددی دهد. و محمد مراد خان چون جماعتی از فوج بیات را نزدیک به سنگر بهادران، از پس دیواری که نیک استواری نداشت باز داشته بود، این وقت فرمان کرد که از هر دسته 20 تن صاحب منصب در آنجا اقامت جسته دیگران به سنگر درآیند و پای اصطبار استوار داشت، چنانکه یک تن از سربازان خویش را نگران شد که در فرود سنگر از بیم گلوله خصم سر خویش فروگرفت او را بخواند و گفت همانا ندانسته [ای] که تا اجل کس را فراز نشود مرگ را بدو دسترس نباشد، من امروز این معنی را بر تو کشف سازم و فرمان کرد تا زمانی دراز بر فراز سنگر راست بایستاد و بسیار گلوله بیارید و آسیب بدو نرسید، آن گاه از فراز سنگرش به زیر آورد و گفت اکنون در فرود سنگر ایمن بباش و خمیده کار مکن.

و در آن سنگر میرزا رضای نایب خرقانی و محمد حسن بیگ خرقانی جلادتی به کمال ظاهر ساختند و شهسوار بیگ

در کار هزیمت سبک خیز گشت و از بهر حمل توپ و حمله در دار و کوب گرانی نمود.

بالجمله این وقت در سنگر جزیره الخضرا که معدودی از مردم بلوچ در آنجا اقامت داشت، معصوم سلطان توپچی با اینکه سنگر او هدف گلوله توپ و خمپاره بود فتوری در ارکان جلادت او راه نکرد و تا آن گاه که بساط منازلت نوردیده شد توپ او گشاده می گشت. رضا قلی بیگ خمسه که وکیل توپخانه بود نیز جلادتی به سزا نمود و از سنگر محمد حسن خان نیز يك توپ به کشتیها گشاده می گشت. علینقی خان و محمد مراد خان چون سرباز را پراکنده دیدند کس به شاهزاده فرستاده توپ و توپچی و قورخانه توپ به مدد طلبیدند.

احتشام الدوله گفت لشکر پراکنده است و کار از دست بیرون شده، اعداد این کار نتوانم کرد و از مردم انگلیس از بهر آتش زدن قورخانه ها قاروره آتشین به میان لشکرگاه همی آمد؛ و بدین تعبیه در قورخانه سنگر بهادران و قورخانه خمپاره، آتش درافتاد و نابود ساخت. میرزا فضل الله که در میان سنگر بهادران و سنگر محمد مراد خان متردد بود، پاره [ای] از گلوله خمپاره پای او را جراحت کرد و محمد مراد خان او را به کناری فرستاد؛ اما از آن زحمت جان به سلامت برد.

از جانب دیگر در سنگر ابراهیم میرزا و فوج کزازی پشت با جنگ کرده، شکسته شدند و او یوزباشی عبدالحسین قبه [ای] را به نزدیک احتشام الدوله فرستاده این خبر باز داد و انهی داشت که لشکر انگلیس بی گمان از بحر بیرون شده، سنگر ما را حصار خواهد داد. شاهزاده دیگر سودی در حفظ سنگر محمد حسن خان ندانست، او را گفت از سنگر بیرون شده با توپخانه و سرباز لختی دورتر از میدان گلوله توپ و خمپاره بر صف باش؛ لکن سرباز چون از سنگر سر بدر کرد، پراکنده گشت. این وقت میرزا ابو طالب به محمره آمد و لشکری را که در جزیره الخضرا بود حکم فرستاد

تا آمده به شاهزاده پیوسته شوند.

مع القصبه يك ساعت قبل از طلوع آفتاب تا 5 ساعت بازار مقاتلت و منازعت روائی داشت، 4 کشتی انگلیس نیز شکسته شد. 3 کشتی را با طنابها استوار بستند و به قوت کشتیهای دیگر از محل آفت به کنار کشیدند، لکن کشتی اژدر چنان از کار شد که کشیدن نتوانستند. بعد از 5 ساعت مردم انگلیس کشتیها را لختی باز پس بردند و بدان سر شدند که تدبیر دیگر اندیشند.

این هنگام از پراکنده شدن لشکر اسلام آگهی یافتند و دلیرانه دیگر باره به جنگ درآمدند و تا يك ساعت بعد از زوال آفتاب نیران جدال و قتال اشتعال داشت، از فوج بهادران 22 تن مقتول گشت و از افواج کزازی و مخبران و بیات زرنند 57 تن به خاک افتاد و از لشکر انگلیس نیز بسیار کس هلاک شد؛ لکن چون قشون چریک پراکنده شدند و پند و اندرز جناب اشرف صدراعظم معاینه شد و مکشوف افتاد که در کنار بحر با مردم انگلیس رزم دادن از خرد بیگانه افتادن است.

کوچ دادن احتشام الدوله از کنار محمره و درآمدن سپاه انگلیس به جای او

اشاره

چون شاهزاده نیک نگر است که گلوله توپ و خمپاره از لشکرگاه از آن سوی تر همی رود و از طرف دیگر نظاره کرد که بعضی از کشتیهای انگلیس لختی دور از لشکرگاه به کنار آمد و لشکر خود را پیاده کرد و سپاه را با توپ و قورخانه به ساحل کشید، سخت هراسناک شد که مبادا جماعتی از سواره و پیاده از کشتیها بیرون شده، از ققای لشکریان درآیند و لشکر اسلام را حصار دهند، پس حکم داد

ص: 302

که سربازان از سنگرها بیرون شوند.

سرکردگان ناچار سنگرها را پرداخته کردند و به نزدیک شاهزاده آمدند. بعد از گفت و شنود فراوان سخن بر این نهادند که نیم فرسنگ از کنار آب واپس شوند و اوتراق کنند و علف و آذوقه و قورخانه نیز با خود حمل کنند، لکن چون اسب و استر صاحبان مناصب و سربازان دور از لشکرگاه بود کس به حمل بنه و آغروق و برگرفتن آذوقه دست نیافت، با اینکه شاهزاده و وزیر او را اسب و استر به جای بود، ستر زیرین سرپرده احتشام الدوله به جای ماند. در این وقت رستم بیگ یاور توپخانه، به نزدیک احتشام الدوله برای حمل توپخانه اسب همی خواست و دسترس نبود.

بالجمله لشکر جنبش کرد و 3 ساعت از آن پیش که آفتاب سر درکشد راه برگرفتند و یک فرسنگ طی طریق کرده به کنار نخلستان رسیدند و انجمن شدند و سخن بر این نهادند که شب را در کنار نخلستان بامداد کنند. چون علف و آذوقه بدست نبود نیمه شب از آنجا کوچ دادند و 3 فرسنگ دیگر راه بریده در کنار شط جای گرفتند و از آنجا واپس ماندگان را فراهم کرده، روز جمعه به نخلستان سبعه رسیدند و روز شنبه را هم در آنجا اقامت داشتند. یکشنبه دوم شعبان شاهزاده سپاه را به نظام کرد و به جانب اهواز در تک و تاز آمد و روز دیگر در اهواز از آن سوی آب اوتراق نمود.

و چون در کار حرکت و اقامت دل یکی نداشت به فراهم کردن علوفه پرداخت. شب چهارشنبه پنجم شعبان به شاهزاده خبر آوردند که 3 فرزند کشتی انگلیس بدین جانب رهسپار است و در عرض راه توپی را که عراده آن شکسته بود، جماعتی از مردم عرب با کشتی کوچک حمل می دادند. چون در ثمانیه که خانه ایشان بود فرود شدند، کشتی انگلیس برسید و مردم کشتی آن توپ را مأخوذ داشتند. بالجمله صبحگاه احتشام الدوله فرمان کرد که هم از اینجا سپاه را کوچ باید داد و بفرمود تا بنه و آغروق خویش را از بهر حمل دادن برهم نهادند.

هم

ص: 303

در این وقت 3 کشتی کوچک از انگلیس برسد و در زمان بگشادن توپ و خمپاره درآمدند. فوج علینقی خان طریق مراجعت گرفت و خود نیز فوج را مشایعت می نمود و سخن بر این داشت که سربازان بی فرمانی کردند و از حکومت من سر برتافتند. محمد مراد خان رزم را تصمیم عزم داد و همی خواست که توپها را فراز آرد و ساز مقاتلت طراز کند.

احتشام الدوله فرمود که بعد از آنکه ما زیان جنگ را در کنار بحر مجرب داشتیم واجب نیست که دیگر باره اقدام به جنگ کنیم و در بی فرمانی صدراعظم مرتکب گناهی دیگر شویم و فرمان کرد تا لشکر به جانب شوشتر کوچ دهد و از اهواز راه برداشته 5 فرسنگ طی طریق فرموده و محمد حسن خان سرتیپ فراهانی را بفرمود تا پنجشنبه ششم شعبان 1000 تن سرباز با يك عراده توپ برداشته در ملتقای آب شوشتر و دزفول اقامت کنند. و روز دیگر 2 عراده توپ و آذوقه و چند زورق بدو برند تا سرباز را به آسانی عبور دهد. و همچنان میرزا ابو طالب را با جماعتی از سواران از بندقیر به جانب شوشتر گسیل داشت تا علوفه چندان که حاجت افتد فراهم دارد. و دیگر سپاهیان را بفرمود از راه دزفول به طرف شوشتر شوند و خود با فوج بهادران و مخبران زرند بیات خواست با کشتی کوچک از آب عبور کرده، به جانب شوشتر شتاب گیرد.

در این وقت مکشوف افتاد که فوج فراهانی بی فرمانی کردند و محمد حسن خان به آهنگ دزفول با آن جماعت از بندقیر عبور داد [ه]، سخن شاهزاده را وقعی ننهادند، ناچار شاهزاده طریق شوشتر پیش داشت و محمد خان سرتیپ را بفرمود تا با فوج زرند از راه دزفول قطع مسافت کرده، در شوشتر به لشکرگاه پیوسته شود.

اما مردم انگلیس بعد از کوچ دادن سپاه ایران به محمره درآمدند و 3 عراده توپ از سنگر آقا خان جان و 5 عراده از جزیره الخضر با يك عراده خمپاره مأخوذ داشتند و 1500 خروار نیز از غلات و حبوبات بهره ایشان گشت.

و از این سوی چون شاهزاده وارد شوشتر گشت و لشکر از راه و بیراه بدو پیوست و

توپهای لشکرگاه و 2 عراده از سنگر محمد مراد خان و 3 عراده از سنگر محمد حسن خان به شوشتر حمل شده، شاهزاده به تجهیز لشکر پرداخت و محمد مراد خان سرتیپ را بفرمود تا فوج بهادران و زرند و 3 عراده توپ و 400 سوار به جانب اهواز کوچ داد و لشکر را فرمان کرد که در کنار بحر با سپاه انگلیس رزم ندهند و نگران باشند هرگاه از کنار بحر به این سوی سفر کنند بر روی ایشان بتازند و رزم اندازند.

اما محمد مراد خان بعد از آنکه وارد اهواز شد و کار مقاتلت را به ساز کرد، سردار انگلیس اترم صاحب و بالیوز به محمد مراد خان شرحی نگار کردند که مکشوف افتاد شما با توپ و سرباز به اهواز آمده اید و آهنگ محمره نموده اید تا با ما رزم دهید و دو روز است که از دولت انگلیس خبر مصالحه با ما آورده اند. نمی دانم که کارداران دولت ایران شما را آگهی فرستاده اند یا هنوز بی خبرند. بالجمله اگر شما آهنگ جنگ کنید گناه کرده دولت خواهید بود و میان دولتین حدیث فتنه خواهید کرد.

محمد مراد خان خط او را به شاهزاده فرستاد و در جواب نگاشت که ما هنوز از کار مصالحت بی خبریم و اگر خبری رسیده، نزد احتشام الدوله برده اند، لکن شما را در این سخن راست گوی می دانیم و دست از مقاتلت کشیده خواهیم داشت تا خبر مصالحت و مسالمت برسد. و بعد از روزی چند چون خبر مصالحه بین دولتین برسد جانبین از مناجزت و مبارزت دست بازداشتند.

مسافرت نجف میرزا به عتبات عالیات از طریق ایران

و هم در این سال نجف میرزا که از شاهزادگان هندوستان بود و نسب به امیر تیمور گورگان می رسانید سفر عتبات عالیات و زیارت نجف اشرف را تصمیم عزم داده، همه جا پست و بلند زمین را در نوشت و از حدود هندوستان درگذشت و بی آسیب مخافت طی مسافت کرده وارد قندهار شد، و آن روز که از شهر قندهار کوچ داد و در قریه کوکران منزل کرد، شباهنگام چند تن از صعاليك و دزدان افغانان بر ایشان درآمد، بعضی از اموال ایشان را به سرقت درر بودند.

بالجمله از قندهار نیز راه بریده و اراضی خراسان را درهم نوشته به حضرت دار الخلافه رسید و کارداران دولت ایران که حفظ حشمت مهمان را واجب شمارند، در نواخت و نوازش او جدی به کمال فرمودند و نجف میرزا به صوابدید جناب اشرف صدراعظم به حضرت شاهنشاه عجم باریافت و مورد الطاف و اشفاق شاهانه گشت و گاه گاه که شاهنشاه بر اریکه سلطنت متکی می گشت و چاکران درگاه برصف می شدند نجف میرزا نیز در صف امرای با نژاد قاجار با تاج مرصع و کفش زرین ایستاده می گشت.

بعد از چند ماه با مکانت تمام رخصت حاصل نموده طریق عتبات عالیات برداشت و به حفظ و حشمت، مهمان پذیری او به سرحداران ممالک محروسه منشور رفت.

ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران السلطان ناصر الدین شاه قاجار در سال 1272 هجری / 1856 م

اشاره

در سال 1272 هجری مطابق سنه لوی نیل ترکی چون 6 ساعت و 54 دقیقه از روز پنجشنبه سیزدهم شهر رجب سپری شد و آفتاب از برج حوت به بیت الشرف حمل تحویل داد، عید عجم و نوروز جم پیش آمد. و از این بزرگتر و شریفتر عید مولود امیر المؤمنین علی علیه السلام بود که در بیشتر روایت هم، در این روز است.

بالجمله شاهنشاه ایران السلطان ناصر الدین شاه قاجار جشن عیدی بگذاشت و حقّ این هر دو عید را نیک ادا کرد و بدست خویشان درهم و دینار بر تمامت چاکران عطا فرمود و علاوه بر نشان و حمایل امیر تومانی و امیر نویانی و نشان تمثال شاهنشاه و لقب آتس و عصای مکّلل و علاقه مرصع و شمشیر مهند و

انگشتر ثمین و ساعت الماس و خلاع فاخره که از پس یکدیگر جناب اشرف صدراعظم را بذل فرمود، در این عید يك قطعه قلمدان مکمل به الماس که شخص اول ایران و صدارت اعظم [را علامتی بزرگ است به صحبت حاجی علی خان حاجب الدوله انفاذ فرمود و حاجب الدوله در حضرت صدراعظم] پیام شاهنشاه را بدین سخنان بگذاشت که **ملك الملوك عجم می فرماید که:**

صدراعظم تاکنون از در عقیدت و نیک اندیشی از طریق خدمت به مقامات رفیعه ارتقا جست و به دشوارترین سختیها مرور کرد و رضای ما را بر حفظ تن و جان به رجحان نهاد. اینک انتظار داریم که از اثر لایقه و مدد حبر این قلمدان آثار بزرگ در دولت ما ظاهر شود و اوامر و احکامی که باعث آبادی مملکت و رفاه رعیت و انتظام لشکر و امیدواری کل طبقات نوکر و حصول فایده های کلی به جهت دین و دولت و ملک و ملت باشد جاری گردد، تا سالی دیگر مورد الطاف و اشفاقی بزرگتر گردد.

حاضران مجلس حق گزاری پادشاه را جبین شکرگزاری بر خاک نهادند.

انتصابات، القاب و خلعت

بالجمله چون بساط عیدی به پای رفت شاهنشاه ایران به صوابدید صدراعظم به کار عمال و حکام ممالک محروسه نظری گماشت و میرزا صادق قایم مقام که به تقبیل سده سلطنت شتافته بود، حمایل و نشان امیر تومانی یافته مراجعت به آذربایجان کرد؛ و جان - محمد خان قاجار به جای چراغعلی خان حکومت شاهرود و بسطام یافت و حکومت خمسه با چراغعلی خان تقویض گشت. و محمد ابراهیم خان یزدی حاکم خوانسار و گلپایگان آمد؛ و شاهزاده علیقلی میرزا ملقب به اعتضاد السملطنه گشت و عبد الله خان - صارم الدوله به منصب میرپنجگی مفتخر گشت و نشان و حمایل این منصب یافت.

از پس این وقایع ذکر سوء سلوک مستر موره و صورت حال او را که در جزیره بمبئی به زینت طبع درآورده بودند بدین شرح رسید:

ذکر سوء سلوک و فتنه انگیزی سفرای انگریز در ایران به خلاف عهدنامه به نحوی که رعایای انگلیس از روی انصاف در جزیره بمبئی طبع کرده اند

مستر موره که به ایران رفت ترك دوستی با دولت ایران را وجهه همت ساخت و علم دولت انگلیس را که علامت دوستی بود بینداخت؛ و این علمی بود که از روز اول افراشته بود برای کارهای بزرگ. و واقعه نگار آنچه معلوم داشته و به حقیقت رسیده این است که دولت انگلیس دولت ایران را عظیم می دانست و آن را خیرخواه خود دانسته بود و شکی نیست، گویا هنوز هم به آن عقیده باقی باشند.

اما مأمورین ایشان به واسطه اغراض نفسانی دولت ایران بلکه تمامی اهالی مذهب و ملت را رنجانیدند، چنانکه تغییر نیت برای دولت و ملت ایران پیدا شد. چنانکه حال انگلیس را دشمن قوی می دانند و چنان می دانند که انگریزان می خواهند دولت ایران را یکی از راجه های هندوستان شمار کنند، چنانکه مکنیل صاحب در مقدمه هرات با اینکه بی حق بود حرکتی نامناسب نمود و سفارت ایران را به خاك روم کشید.

عوض آنکه دولت انگلیس او را تقبیح کنند، حسین خان آجودانباشی [را] که مأمور به لندن بود که دلایل واضحه خود را حالی کند راه ندادند. و چرا باید دولت انگلیس سفیر يك دولت قدیم را راه ندهد و عهد دوستی را به به رضای مکنیل صاحب معلق بدارد.

لهذا از آن روز دولت ایران از دوستی و درست کاری انگلیس مأیوس شدند و ایرانیان چندانکه ممکن بود با کمال اکراه هر خلافی را که از فرستادگان

انگلیس به ظهور می رسید متحمل شدند. چه دانستند سلوک مأمورین را به دولت انگلیس حالی کردن کمال اشکال دارد، چه سفیر را راه نمی دهند و مکتوب را جواب نمی فرستند. و دولت ایران بسیار در قید دوستی انگلیس بودند که متحمل این گونه ناملایم شدند. چنانکه امیر - بخارا نتوانست متحمل شود و با استادرت همان کرد که مشهور شد.

بالجمله دیگر از سفرایشیل صاحب مادام توقف در ایران از برای هر جزئی سختیها کرد و مرارتهای برای ایران حاصل نمود و همیشه دار سفارت را بست نشین کرد؛ و مردم را به بست سفارت دعوت می نمود و از دولت ایران روگردان می کرد، چنانکه ایلخانی فارس و کوچک خان دنلی و عباسقلی خان سردار لاریجانی و حسین خان نظام الدوله و فرهاد میرزا و خانابا خان خوانساری را بی آنکه از دولت ایران بدیشان آسیبی رسد به بست سفارت دعوت کرد و اولیای دولت بی مداخله سفارت به زحمت تمام ایشان را راضی کرده از بست بیرون آوردند.

و همچنان در عهد شیل صاحب و فرنت صاحب، سالار پسر آصف الدوله از دولت ایران یاغی شد و ایشان همیشه حمایت از یاغیان دولت کردند و خواستند به دست سالار دولت ایران ضعیف کنند.

دیگر آنکه یار محمد خان در مقدمه سالار، لشکر به خراسان آورد و خدمت کرد و سکه به نام پادشاه زد و خلعت گرفت و ظهیر الدوله لقب یافت، معلوم است هرات را جزو ممالک پادشاه می دانست و خود را از جانب دولت حاکم می دانست و بعد از فوت او پسرش صید محمد خان از قرار فرمان و خلعت پادشاه حاکم هرات شد و سکه و خطبه به نام شاه کرد و برادر خود محمد صدیق خان را به ملازمت رکاب فرستاد. شیل صاحب چون چنان دید بنای سوء سلوک گذاشت و از آنجا چون چیزی حاصل نشد به دولت خود نوشت تا با شفیع خان شارژدفر مقیم لندن ترك مروده

کردند و صریح پیغام کردند که تا امر هرات را اولیای دولت با شیل صاحب نگذرانند افتتاح مراوده نخواهد شد و حال اینکه آنچه معلوم شده از انگلیس ابدا باید به خاک هرات کس نرود و مراوده نشود و اهل ایران چنانکه در عهد خاقان و محمد شاه مراوده و مکاتبه داشتند داشته باشند، عریضه و پیشکش از هرات برود و فرمان و خلعت بیاید و اگر کسی به خیال گرفتن هرات بیفتد ایرانی منع کند و حکام کابل و قندهار و هرات هیچ يك دست اندازی به دیگری نکنند.

بالجمله بعد از شیل صاحب نوبت به تامسن صاحب رسید و او از همه بدتر کرد. امام مسقط را محرک شد که به طورهای نامناسب اغتشاش کاری کرد تا لشکر ایران در بندرعباس او را کیفر کردند. و همچنان خان - اورگنج را محرک شد تا با لشکر زیاد بر سر مرو و سرخس آمد، او هم به قتل رسید و دید آنچه دید.

واقعه نگار حیرت دارد که چرا باید مأمورین انگلیس در پایتخت ایران باعث این همه مفسده شوند تا دوستی نقضان پذیرد و حال اینکه هرگز از ایران نسبت به انگلیس بد نیامده است. عمده ترین کارهایی که طامسن صاحب کرد قرارنامه هرات را برهم زد و بنای آدم فرستادن و کاغذ نوشتن به هرات گذاشته بود تا صید محمد خان نوکر مطیع دولت را روگردان نمود و به این قناعت نکرد، نوشت یکی از انگلیسان به هرات آمد و پهلوی صید محمد خان افتاده بنای فساد گذاشت و سرحدات خراسان را مغشوش کرد، چنانکه خراسانی يك روز از تاخت و تاز هراتی و ترکمان آسوده نبودند و تا فوت صید محمد خان و حکومت شاهزاده محمد یوسف آن شخص انگلیس در هرات بود و اگر چنین است دولت ایران حق دارد که آن قرارنامه را نابود فرض کند و در کار هرات آنچه صلاح خود داند بکند.

خلاصه طامسن صاحب دولت ایران را فارغ نگذاشت مدتی بر سر فرهاد میرزا جواب و سؤال کرد و مدتی بر سر حاجی عبد الکریم [تاجر قندهاری که 40 سال رعیت ایران است و صاحب عیال و دختر یکی از شاهزادگان را به زنی دارد و طامسن صاحب گفت پدران حاجی عبد الکریم] شکارپوری بوده اند و شکارپور داخل ملک انگلیس است و به حمایت او علم سفارت را انداخت، با اینکه حاجی عبد الکریم خود می گوید اصل من قندهاری

مع القصه بعد از طامسن، مستر موری رسید، کارداران دولت تا سرحد مهماندار برای او فرستادند. بعد از ورود وقتی به حرف آمد مثل سابقین بر سر فرهاد میرزا سخن در انداخت. بعد از مدتی گفت و شنود چون دانست نمی توان عمومی شاه را تبعه انگلیس کرد، ظلمی هم به او نشده اقرار به حقیقت دولت ایران نمود و دست به کارهای دیگر زد، مثل اینکه فراش او را در مستی و عربده، شحنگان گرفته بودند، مدتی گفتگو داشت که باید نوکرهای شحنه به چوب تنبیه شوند. هرچه می گفتند تقصیر با فراش است که شراب خورده و مستی کرد فایده نداشت.

از این گونه کارها داشت تا به میرزا هاشم خان رسید و او در اندرون محمد شاه غلام بچه بود و همراه خادمان حرم ولیعهد به تبریز رفت و شاهنشاه چون مراجعت فرمود و بر تخت جلوس کرد او را غلام - پیشخدمت کردند و 200 تومان موجب دادند، بعد از چندی استدعا کرده نوکر نظام شد، بعد بی سبب به سفارتخانه رفته بست نشست. طامسن صاحب خواست او را منشی سفارت کند، امنای دولت او را به حرف حسابی مجاب کردند و خواستند او را از بست بیرون بیاورند و او ملاحظه می داد. طامسن خواست آدمی از خود همراه او کند، امنای دولت راضی نشدند، چه هرکس را آدمی همراه می کردند داخل تبعه دولت انگلیس می شمردند. گفتند بی مداخله سفارت بیاید تا التفات ببیند.

هنوز این امر در میان بود که مستر موری را هنگام حرکت به جانب بیلاق شد، پس میرزا هاشم خان زن خود را برداشته به بیلاق برد و نزدیک باغ مستر موری منزل داد و این کار در طهران به طورهای قبیح شهرت کرد. اولیای دولت، مستر موری را به کاغذ رسمی اطلاع دادند و به دول دیگر نیز اعلام کردند که شاید مستر موری تنبیه شود و فساد برای او و ایرانیان طراز نشود، اصلاً اعتنائی نکرد و بعد از مراجعت از بیلاق نزدیک به سفارتخانه خانه [ای] برای زن میرزا هاشم خان کرایه کرد و منزل داد.

علما و مردم شهر مطلع شدند و به کاغذهای شرعیه عرایض به امنای دولت نوشتند

و نزدیک بود بلوای عام شود. مستر موری دید که پرده کارش دریده شد بهانه نمود که می خواهم میرزا هاشم خان را نوکر سفارت کنم و به فارس بفرستم، به این خصوص گفتگوها شد، جواب دادند که تو نوکر دولت را چگونه نوکر سفارت می کنی؟ اصلاً به گوش او فرو نرفت و اصرار نمود و به صراحت اسم زن او را نوشته مطالبه می نمود و می خواست امنای دولت مجبوراً زن او را به سفارتخانه بفرستند و این اسباب فتنه و شورش عظیم بود. عاقبت به همین بهانه علم دولت را خوابانید و ترك مراوده نموده از طهران بیرون آمد و به ملك روم رفت.

واقعه نگار می گوید چه زحمتهای که امنای دولت ایران کشیده اند که شورش عام نشده، اگر طامسن علم انداخت باز برای مردی تاجر بود اما بر سر يك زنی علم انداختن! نمی دانیم دولت انگلیس چگونه رفع این قباحت خواهند کرد و با سفیر خود چه خواهند گفت.

می گویند دوست محمد خان به تحريك انگلیس لشکر به قندهار برد و آهنگ هرات کرد. اگر راست است دور نیست که برخاستن سفارت انگلیس از ایران برای تمهید چنین کاری بود.

روزنامه نویس بمبئی می گوید موافق چند عهدنامه، انگلیس باید ابداً در کار هرات مداخله نکند و در امر افغانستان داخل نشود مگر وقتی داعی مصالحه در میان آید. از روزی که مستر مکنیل به خلاف عهدنامه حرکت کرد سفرای انگلیس بنای بی قاعدگی گذاشتند و الا هرگز امنای دولت ایران خلاف عهد که خلاف دین ایشان است نخواهند کرد و نکرده اند و دولت انگلیس عهد در ابر نسیان گذاشته است.

اشاره

چون عهد موّدت میان دولت ایران و فرانسه استوار شد و صورت معاهده چنانکه مذکور شد مسطور گشت، ایمپراطور ممالک فرانسه به قانونی که در میان سلاطین یورپ مقرر است که نشان دولت خویش را از برای یکدیگر بر تحف و مهدا فرستند اعظم و اجل نشان دولت خود را از درجه لژیون دنر مرصّع به الماس شاهوار با حمایل که خاص آن نشان است به حضرت دار الخلافه هدیه ساخت و نامه [ای] از در مهر و حفاظت نگار داده این جمله را به نزدیک مسیو بوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص خود که در دار الخلافه تهران اقامت داشت فرستاد تا او به ساعتی مسعود در پیشگاه سلطنت پیش گذراند.

لاجرم مسیو بوره بعد از رسیدن نشان، کارداران دولت را آگهی فرستاد تا هنگام بنمودند. لاجرم روز پنجشنبه هفتم شهر ذیقعه که وزیر مختار را رخصت بار حاصل بود، محمّد حسن خان نایب ایشیک آقاسی برحسب فرمان با 20 تن از غلامان پادشاهی و 10 تن فراشان دربار به سفارتخانه پاریس رفته ایلچی مخصوص را با مسیو لژن که حمل نامه و نشان را از پاریس به دار الخلافه او همی کرد با سایر تبعه سفارت به تقبیل سده سلطنت دعوت کرد و ایشان را جنبش داده از سفارت خانه به کشیکخانه درآورد. و بعضی از چاکران درگاه با جامه [ای] که رسم نهاده اند برای حفظ حشمت او در کشیکخانه حاضر شدند و بعد از آسایش و آرامش، او را به حضرت ملک الملوک عجم بردند.

و در پیشگاه پادشاه جماعتی از شاهزادگان مانند علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه و اردشیر میرزا حاکم طهران و احمد میرزا و ایلدرم میرزا بر صف بودند و هر یک اثاثه سلطنت را مانند شمشیر الماس و سپر مرصع به جواهر آبدار و دیگر اشیاء را حامل بودند. و از مقرّبان حضرت میرزا کاظم خان نظام الملک و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه با سلب و حمایل و نشان حاضر شدند و همچنان شاهزاده کیومرث میرزای - ایلخانی قاجار و میرزا محمّد خان سرکشیکچی باشی و محمّد ناصر خان ایشیک - آقاسی باشی و جماعتی از غلام پیشخدمتان و دیگر چاکران رده بستند.

این هنگام وزیر مختار دولت فرانسه درآمد و بعد از تقبیل سده سلطنت به عرض رسانید که:

مسیو لژن مأمور به خدمتی بزرگ شده، از قبل اعلیحضرت ایمپراطور فرانسه به دربار معدلتمدار شاهنشاه ایران رسیده، پیام گزار است و این بنده بر حسب فرمان صورت حال را معروض می دارد که قواعد و داد و اتحاد بین دولتین علیّین مشید و ممهد است. اعلیحضرت ایمپراطور فرانسه برای تکمیل این مهر و حفاوت نشان درجه اول دولت خود را که مرصع به الماس شاهوار است و به لژ [یو] ن دتر نامیده می شود به حضرت ملک الملوک عجم به رسم هدیه انفاذ داشته و حکم رفته که من بنده خویشان ابلاغ پیام کرده، تسلیم کارداران حضرت دارم.

و نامه مهر ختامه ایمپراطور فرانسه را با نشان در طبق زر نهاده قربت حضرت یافت.

و شاهنشاه نامه و نشان را برگرفت و کلمه [ای] چند به فصیح تر بیانی که مشعر از مهر و اتحاد با ایمپراطور بود بر زبان آورد و آن گاه وزیر مختار رخصت انصراف یافته، با آن حشمت و مکانت به خدمت جناب اشرف صدراعظم شتافت و مکانتی جداگانه یافت و از آنجا به سرای خویش مراجعت نمود.

چون جناب اشرف صدراعظم و فرزند او میرزا کاظم خان نظام الملک تأسیس قواعد دوستی بین دولتین ایران و فرانسه کردند، ایمپراطور فرانسه نشان لژیون دتر از درجه اول خاص صدراعظم انفاذ داشته بود و نشانی از رتبه سیم از بهر نظام

الملك عطا رفته بود. این هر دو نشان را وزیر مختار و مسیو لژن حمل داده، روز دیگر به حضرت صدراعظم آمدند و تسلیم دادند.

جناب صدراعظم ایشان را حشمتی نیکو نهاد و بر مراتب اتحاد و یک جهتی بیفزود.

و چون میرزا عباس خان منشی وزارت دول خارجه و میرزا ملکم خان مترجم دولت ایران در عقد معاهده رنجی برده بودند، از بهر هر یک از ایشان نیز نشانی بذل افتاد.

انتصابات

و هم در این سال ذو الفقار خان پسر جناب اشرف صدراعظم که حکومت قم و ساوه داشت به منصب جلیل استیفای ممالک محروسه سرافراز گشت و تشریف شاهانه یافت و عیسی خان بیگلریگی قاجار دولو حکومت ملایر و تویسرکان یافت و برحسب فرمان بدان اراضی شتافت.

ذکر سفارت فرخ خان امین الملك از دولت ایران به دار السعادة اسلامبول و دار الملك پاریس

اشاره

چون میان دولت ایران و فرانسه مبانی محبت تشدید یافت، واجب افتاد که سفیری چرب زبان به دار السلطنه پاریس سفر کرده، قایمه و داد را نیک تر مرصوص و محکم بدارد. لاجرم به صلاح و صوابدید جناب اشرف صدراعظم، فرخ خان کاشی غفاری که خازن دینار و دراهم مخصوص بود و برحسب فرمان شاهنشاه ایران به سفارت کبری نامور گشت و ملقب به امین الملك آمد و نشان تمثال شاهنشاه که مکمل به الماس آبدار بود تشریف یافت و سفر پاریس را تصمیم عزم داد.

و هم جداگانه فرمان رفت که در دار السعادة اسلامبول قربت حضرت

خداوندگار روم جوید و شطری از مراتب اتحاد دولت ایران و روم بازگوید و اجازت یافت که در اسلامبول یا فرانسه سفیر انگلیس را دیدار کند و سوء سلوک سفرای انگلیس را در ایران و بهانه جوئی و شراست طبع ایشان خاصه مستر موری و ناهمواری او را باز نماید. و دیگر درازدستی امیر دوست محمد خان را از کابل به قندهار و آهنگ او را در تسخیر هرات و اختلال امر خراسان روشن سازد و بنماید که کارداران ایران در فتح هرات و تسخیر افغانستان ناچار شدند و اگر تواند آلایشی که زلال صفا و صدق دولتین را به بی اندامی سفرا عارض شده مرتفع سازد.

لاجرم با نایب و مترجم و منشی و دیگر مردم از تبعه سفارت روز دوشنبه یازدهم ذیقعد از حضرت دار الخلافه راه برگرفت و مسیو نیکلا مترجم سفارت فرانسه با او همراه شده و در عرض راه تا ورود تبریز حکام بلدان و امصار حشمت سفارت کبری را بداشتند و او را با مکانتی لایق درآوردند و از شهر تبریز بیست و چهارم ذیحجه طریق اسلامبول پیش داشت.

و چون به حدود اراضی دولت عثمانی رسید میهمانداری از قبل وجیه پاشا والی ارزن الروم با نامه [ای] مهر ختامه او را پذیره کرد و حسین پاشای فریق که به معنی امیر تومان است و جای عاکف افندی میرپنجه، و سلیم بیگ سرتیپ و علی آقای سرهنگ سواره نظام و حاجی مصطفی سرهنگ سواره غیرنظام با 250 سوار به استقبال برسدند و امین الملک را بدین تکریم به قریه آلاشگرد که نخستین منزل است از حدود دولت عثمانی درآوردند.

و در منزل زهار که چهار منزل تا ارزن الروم مسافت است میرزا بزرگ کارپرداز دولت ایران مقیم ارزن الروم پذیره کرد و روز بیست و یکم محرم [1273 ه/ 1856 م] که امین الملک وارد ارزن الروم خواست شد وجیه پاشا نخستین کهیابیگ پیشکار خود را به استقبال فرستاد و از پس او حاجی غایب پاشای میرلوا و مصطفی افندی مین باشی برسدند و اسمعیل پاشا سردار آناتولی، چند تن از صاحبان مناصب نظام را از جانب خود گسیل داشت و 200 تن از بازرگانان

وقبل از ورود به ارزن الروم چون قونسول انگلیس که اقامت ارزن الروم دارد حاضر نبود، موسیو ایت نایب او با تبعه خود، امین الملک را پذیره شدند و قونسول دولت فرانسه چون مریض بود تبعه خود را به استقبال فرستاد و یک فوج سرباز با طبل و شیپور تا نیم فرسنگی شهر درآمده صف برزدند. و بعد از آن سرکشیک پاشا با جماعتی و قاضی و مفتی رسیدند و در ظاهر شهر خیمه از بهر ایلچی کبیر که ساعتی آسایش کند، افزایسته داشتند. درویش پاشا و علی پاشا و عمر پاشا و چند تن دیگر 100 گام از خیمه به بیرون - سو استقبال کردند و همچنان والی شهر گامی چند پذیره شد و ایلچی کبیر را دریافت و از آنجا به سفارتخانه که معین کرده بودند سفارت کبری را تحویل دادند و قونسولهای دول متحابه به سفارتخانه آمده، ایلچی کبیر را دیدار کردند.

وجیه پاشا دقیقه [ای] از طریق موّدت فرونگداشت، جز آنکه بیرون معاهده از برای حشمت او هیچ توپ گشاده نداشتند و عذری چند بر تراشیدند و در هیچ منزل از مشروب و مأکول تقدیم ضیافت نکردند؛ بلکه گاه گاه سفره سفیر کبیر از برای رجال دولت عثمانی گسترده بود. و چون ایلچی کبیر به بازدید تصمیم عزم داد کشیکچی باشی خود را با جماعتی که جامه بر رسم چنین امر دربرداشتند، به نزد ایلچی کبیر فرستاده تا به ملازمت خدمت او به سرای والی آمدند.

وجیه پاشا تا بیرون رواق خود استقبال سفارت کبری کرد، ایلچی کبیر بعد از دیدار او مشیر پاشا و از پس او قونسولها را بازدید نموده روز بیست و هفتم محرم از ارزن الروم راه برگرفت. مصطفی پاشای میرلوا و علی پاشا و جماعتی یک میل راه او را مشایعت نموده و حسین پاشای امیر تومان که مهماندار بود با او روانه شد و تا سرحد خاک ارزن الروم ملازم خدمت بود.

بالجمله سفیر کبیر چون از اراضی ارزن الروم بدان سوی شد، نسیم پاشا

والی طرابزن که‌های خود را به اتّفاق قاپوچی باشی به مهمانداری پذیره فرستاد و حاجی میرزا احمد خان که از قبل دولت ایران مقیم اسلامبول بود تا طرابزن استقبال کرد و روز ورود ایلچی کبیر به طرابزن 2 فرسنگ از شهر بیرون شد و همچنان دفتردار افندی و قاضی و مفتی و جماعتی از بزرگان دولت عثمانی و مسیو پوشا را قونسول دولت فرانسه و تجّار و تبعه دولت ایران، سفارت کبری را پذیره شدند و در ظاهر شهر سفیر کبیر را در خیمه [ای] که از بهر او افراشته بودند فرود آوردند و سربازی که حاضر بود به رسم نظام سلام داد.

والی پاشا نیز در خیمه او را دریافت و پس از ساعتی از آنجا راه شهر پیش داشته با حشمتی تمام در سرای والی پاشا که از بهر منزل سفارت تعیین یافته بود درآمد و 21 توپ از بهر حشمت سفارت کبری بگشادند. و همچنان قونسول فرانسه و قونسول نمسه از بهر حشمت سفارت، پرده بیرق خویش را افراشته کردند.

وصول سفارت کبری به شهر اسلامبول

و روز چهاردهم صفر ایلچی کبیر از طرابزن روانه اسلامبول شد، والی پاشا او را وداع گفت و بعد از بیرون شدن ایلچی کبیر نیز 19 توپ بگشاد و قونسول فرانسه و نمسه تا کنار بحر مشایعت کردند. روز جمعه هفدهم صفر [1273 ق] کشتی سفیر کبیر به کنار شهر اسلامبول رسید و بیرق شیر و خورشید که خاص دولت ایران است بر زورق نصب کردند. برحسب امر کارداران دولت عثمانی دو امیر آخور و 6 تن رایض از صدراعظم دولت عثمانی و 12 تن فراش برسیدند و یک رأس اسب خاص سلطان را، خاص از برای سفیر کبیر برسانیدند و 15 سر اسب نیز برای تبعه سفارت حاضر ساختند.

و با اینکه هم از سفارت دولت ایران و هم از سفارتخانه دولت فرانسه کارداران دولت عثمانی اعلام رفته و بر ذمّت ایشان فرض بود که لایق شأن سفارت کبری منزلی معین کنند تقدیم امر نکردند و عذرخواه شدند که بی رضای خداوند خانه، ما هیچ سرای را نتوانیم پرداخته کرد. پس سفیر کبیر و تبعه سفارت برنشسته

راه سفارتخانه پیش داشتند و تبعه دولت ایران در همه راه از قربانی و نثار خودداری نکردند و او را با حشمتی لایق به سفارتخانه درآوردند.

و روز دیگر کامل بیگ از حضرت سلطان به دار سفارت آمده پرسشی به سزا نمود و روز پنجم ورود بدان سان که در روز نخستین معمول داشتند تشریف سفارت کبری از درگاه سلطان حاضر شده، سفیر کبیر تبعه سفارت را برداشته راه برگرفت و به باب عالی آمده نخستین بر رواق فؤاد پاشا ناظر امور خارجه دررفت.

فؤاد پاشا يك نیمه مجلس را بر زیادت پذیره شد و ایلچی کبیر را بر صدر انجمن جای داد و تبعه سفارت بر صف نشستند و با کمال و داد و تشبیب اتحاد دولتین این مجلس به پای رفت.

و از آنجا به رواق عالی پاشا صدراعظم دولت عثمانی برفت. عالی پاشا نیز در تعظیم سفارت کبری و تکریم سفیر کبیر دقیقه [ای] مهمل نگذاشت و تا نیمه رواق او را استقبال کرده، بعد از جلوس و کلمات مودت انگیز سفیر کبیر مراسله [ای] که صدراعظم ایران نگار کرده بود بدو تسلیم داد. و عالی پاشا با فرحت طبع و رغبت خاطر، اخذ فرموده، آن گاه با همان تشریف و حشمت سفیر کبیر از مجلس او بیرون شده به دار سفارت آمد.

و چون در آن ایام از دولت عثمانی منصب صدارت کبری متزلزل بود و عالی پاشا استعفا جسته، رشید پاشا که هم از آن پیش این منصب داشت به جای او صدراعظم شد، سفیر کبیر ایران را تقییل حضرت سلطان به تأخیر رفت تا چون روز یکشنبه سیم شهر ربیع الاول برسد ادراک حضرت سلطان را اجازت یافت، 2 سر اسب خاصه از باربند سلطان با زین و برگ زر و 15 سر اسب دیگر رایضان دولت برداشته به دار سفارت آوردند تا سفیر کبیر و حاجی میرزا احمد وزیر مقیم و تبعه سفارت برنشستند و طریق سرای سلطانی پیش داشتند.

در عرض راه همه جا به رسم نظام قراولان سلام دادند. بعد از ورود به سرای سلطنت کامل بیگ تشریف چی و سعید بیگ مترجم و

عاصم بیگ از پیش روی سفارت کبری همی طی مسافت کردند و در هر دهلیز و ساحتی جداگانه مردم عسکر با جامه نظام سلام دادند. فؤاد پاشا ناظر امور خارجه، نخستین امین الملك را دریافت و لختی در رواقی با او سخن از اتفاق دولتین کرد. آن گاه به اتفاق طریق پیشگاه سلطان گرفتند و در همه جا غلامان سلطانی بر صف ایستاده از مکانت سفیر کبیر دقیقه [ای] محمل نگذاشتند.

و هنگام قربت حضرت ایشیک آقاسی باشی نیز سفیر را دریافت و به اتفاق به رواق سلطان دررفتند و حضرت سلطان این وقت در ایوان خویش بر پای بود. سفیر کبیر و تبعه سفارت به قانون ایران در حضرت سلطان سلام دادند و مورد اشفاق سلطانی شدند.

در این وقت سفیر کبیر مأمور شدن خویشان را از درگاه شاهنشاه ایران به حضرت سلطان معروض داشت و نامه مهر ختامه [ای] از قبل شاهنشاه داشت بر کف گرفته پیش شد؛ و اعلیحضرت سلطان از کمال مهربانی و تشویق به اتفاق دولتین قدمی نزدیک شد و به دست خویشان نامه را اخذ نمود. آن گاه از شاهنشاه ایران پرسش گرفت و از حال سفیر کبیر نیز فحوص کرد و فرمود من نیک شاد می شوم چون چاکران مقرب از دولت ایران بدین حضرت می رسند.

سفیر کبیر عرض کرد که به سعادت تقبیل این حضرت از این پس قربت این بنده در آستان شاهنشاه بر زیادت خواهد شد. آن گاه اعلیحضرت سلطان، میرزا احمد خان وزیر مقیم دار السعاده و تبعه سفارت را نیز بنواخت و نوازشی فرموده رخصت مراجعت داد.

و سفیر کبیر با تبعه سفارت به همان حشمت و مکانت به دار سفارت باز آمد.

و چون روزگاری می رفت که میان سفیران دولت و سفرای دولت جمهوری آمریکا شمالی در اراضی وینه و اسلامبول و ممالک دیگر به اجازت کارداران ایران و اولیای دولت جمهوری بنای عقد معاهده تجارتي بود این وقت که سفیر کبیر در اسلامبول جای داشت این سخن را با کارول اسپنس وزیر [مختار] دولت جمهوری مقیم

اسلامبول به پای برد و عهدنامه [ای] نگار شده طرفین به خط و خاتم امنای دولتین رسانیده تبدیل دادند.

آغاز مکالمه امین الملک با سفیر کبیر انگلیس

و در ایّام توقّف امین الملک در اسلامبول سفرای دول خارجه ابواب مرآودت بر روی او گشاده داشتند جز لاردکلیف سفیر کبیر دولت انگلیس که یاد از وی نکرد. امین الملک يك تن از تبعه سفارت را به نزدیک او رسول فرستاد که من از کارداران دولت ایران اجازت یافته ام که بدان قانون و روش که کسری و شکستی از بهر دولت ایران بدست نشود، اصلاح ذات بین کنم و این ناهمواری را از بین دولتین مرتفع سازم.

پاسخ فرستاد که من از کارداران انگلیس هیچ رخصت و اجازت ندارم که با سفیر ایران در مصالحت یا مناجزت سخن کنم. پس از آن حاجی میرزا احمد خان را به رسالت گسیل داشت تا همان کلمات را اعادت کند. ایلچی کبیر انگلیس او را بار نداد.

چون روزی چند بر این بگذشت لاردکلیف سفیر کبیر انگلیس نایب سفارت را به نزدیک امین الملک فرستاد و پیام داد که از این پیش حاجی میرزا احمد خان از جانب شما به نزدیک ما رسول آمد و من او را دیدار نکردم اینک از کارداران انگلیس مرا اجازت رفته است که کلمات شما را در رضاجوئی مستر موره اصغا نمایم. اکنون صورت حال را محرّر داشته به من بفرست.

امین الملک اختیار خود را در اصلاح فیما بین دولتین ابلاغ داشت.

سفیر کبیر انگلیس چون در خاطر داشت که از خط و خاتم امین الملک سندی به دست کند، دیگر باره کس بدو فرستاد که مکنون خاطر را رقم باید کرد.

امین الملک کلمه [ای] چند نگاهت بدین شرح که: من از کارداران دولت ایران اختیار تام دارم که رفع فساد و بقای اتحاد دولتین را به نحو شایسته مقررّ دارم.

فرستاده سفیر انگلیس باز مراجعت کرد و ابلاغ داشت که این رقیمه منهی ابهام و اجمال است، امین الملک باید رقم کند و خاتم بزند که من از جانب دولت ایران مختارم که کارداران دولت انگلیس را بر حسب آرزو رضاجوئی کنم

و بر ذمّت من است که دولت ایران لشکر خویش را از هرات و افغانستان باز خواهد و هرگز در اراضی افغانستان مداخلت نیفکند و زیانی که در این گیرودارها به افغانستان رسیده از خزانه دولت ایران تسلیم شود.

مع القصة چند کتّ در میان ایشان رسولان متردّد شدند و پیامبری کردند و در پایان امر پیام آوردند که سفیر انگلیس سخن بر این نهاد که اکنون از دولت انگلیس مرا اعلام دادند که اگر بی ممانعت سفیر ایران خطی بسپارد که پس از اعلام، عساکر ایرانی از افغانستان باز خواهد شتافت و زیان افغانستان را از خزانه دولت تسلیم خواهند داد نیکو باشد، و اگر نه با او قطع مکاتبه و مراوده واجب شمار که ما فیصل کار ایران را به جنرال اوترام سرکرده سپاه بحری تقویض داشتیم تا در خلیج فارس طیّ سخن کند.

بالجملة بدین تدبیر و تقریرات اغلوطه همی دادند تا امین الملک را که در اصلاح امر الحاحی به نهایت بود منقسم حواس و آشفته خاطر نمودند و از او به این معنی خط گرفتند که دولت ایران از افغانستان دست باز دارد و زیان ایشان را موافق رضای کارداران انگلیس تسلیم دارد.

بعد از اخذ این سجد سفیر انگلیس پیام کرد که چون سفیر ایران این خط به رضای من نگاشت از دیدار او کراهتی ندارم؛ لکن قبل از ملاقات می باید این شرایط را بر ذمّت نهد و اگر نه با او قطع آمدن و شدن خواهم داشت و آن شرایط بدین شرح است:

اول: آنکه دولت ایران سپاه خود را از هرات باز خواهد و زیان هرات را نقدا تسلیم دهد.

دوم: دولت ایران مداخله در هرات و افغانستان را ترك گوید و اگر در میان ایران و افغانستان مخاصمتی افتد اصلاح آن به صلاح و صوابدید کارداران انگلیس مقرر گردد.

سیم: عهدنامه تجارتي از نو بسته شود و در تمامت بلدان ایران قونسول

چهارم: آنکه جمیع مطالبات تبعه انگلیس را بی ممانعت تسلیم دارند.

پنجم: بندرعباس را موافق رضا و خواهش امام مسقط تقویض او نمایند.

ششم: آنکه اعلیحضرت پادشاهی جناب صدراعظم را از بهر امری چند که در این ایام از او به ظهور رسید معزول دارند.

بالجمله سخن از این گونه کردند و کار بر این امور همی معلّق داشتند تا روز یکشنبه بیست و سیم ربیع الاول در اسلامبول خبر فتح هرات سمر گشت و سفرای دول خارجه شادخاطر شدند؛ و سفیر انگلیس تنگدل گشت. و روز دیگر امین الملک به سرای سفیر کبیر انگلیس رفته حاصل سخن بر این نهاد که اگر مرا مطمئن خاطر سازید که عساکر انگلیس متعرض حدود ایران نخواهند شد، من این شرایط 6 گانه را عریضه کرده به حضرت دار الخلافه انفاذ دارم. سفیر انگلیس از قبول این معنی سر برتافت.

رسیدن اخبار تکالیف شاقه سفیر کبیر انگلیس به ایران و خشم گرفتن ملک الملوک عجم

اشاره

چون خبر ملاقات و مقالات امین الملک با سفیر کبیر انگلیس و سپردن سجل و پذیرفتن تکالیف او به حضرت دار الخلافه آمد شاهنشاه غیور که شمشیر ابطال رجال را بر ابروی ربّات حجال تفصیل نهد و سهیل اسبان ختلانی را بر سرود خوبان غوانی ترجیح دهد بر آشفت و گفت:

همانا مردم انگلیس چنان دانسته اند که ما را قوت جنگ و طاقت درنگ با ایشان نیست یا آنکه از بذل مال و اعداد کار ابطال کراهتی داریم که بیرون 4 عهدنامه دولت ایران را مأمور تکالیف

شاقه می دارند. من آن پادشاهی را دوست نمی دارم که ملک روی زمین بتواند يك تن فراش مخيم ما را بدل گیرند تا به صدر اعظم و شخص اول چه رسد.

هم اکنون فرمان خواهم کرد تا لشکرهای ایران از هرات و افغانستان عبور کنند و به جانب سند و پنجاب شتاب گیرند و ممالک هندوستان را متزلزل کنند تا بر کارداران انگلیس مکشوف افتد که بر خویشتن سدّ باب معروف کرده اند و اندازه دوستی دولت ایران را که از برای ایشان در مشرق زمین سدّ آهنین بود، ندانسته اند.

و از جانب دیگر صنادید شاهزادگان و شناختگان دولت ایران که به صلاح و صوابدید جناب اشرف صدر اعظم برای مجالس مشاوره و مناظره حاضر بودند هم دست و هم داستان بانگ برداشتند که:

سفیر کبیر ایران را چه رسید که چندین آشفته خاطر شد و سبجل سپرد که چندانکه کارداران انگلیس رضا دهند ما زیان افغانستان خواهیم داد.

نخست آنکه بلکه ایشان 10 کرور زیان افغانستان را معین کنند و دیگر آنکه دولت ایران تاکنون 10 کرور زیان افغانستان برده، چه افغانان اموال کاروانیان و مجتازان را به غارت برده و چه تجار و زوار را اسیر گرفته اند و از برای رفع تعدی و ترکتازی افغانان از عهد محمد شاه غازی تاکنون بر ذمت دولت ایران واجب افتاد که خزانه بپردازد و چندین لشکر بتازد. با این همه ما را زیان افغانستان باید داد! هرگز از پای نخواهیم نشست و دست از جنگ و جوش باز نخواهیم داشت. مگر مردان ایران را چه رسیده و دولت ایران را چه افتاده. یا جان بر سر این کار کنیم یا این کار را سره کنیم.

جناب اشرف صدر اعظم فرمود:

چندین مخروشید و آشفته خاطر مباشد. من آن خطا که بر قلم سفیر کبیر رفته هم از این جا تغییر دهم و آن عهد که با سفیر دولت انگلیس برقرار داشته از این جا ناچیز کنیم.

و بی توانی خطی به فرخ خان امین الملک رقم کرد که:

سفیر انگلیس با تواز در حیلت و نیرنگ کار کرد و از يك سوی

تورا آرامش داد که کار به صلح خواهم کرد و از جانب دیگر لشکر انگلیس را آگهی فرستاد که فرصت از دست مگذارید که من ایرانیان را مشغول به سخن صلح ساخته ام و از اندیشه تجهیز لشکر و حصانت حدود کشور انداخته ام و لشکر انگلیس ناگاه به بندر بوشهر درآمد و قلعه بوشهر را فرو گرفت. تو نیز فرصت از دست مگذار و شرحی رقم کن که چون سفیر کبیر انگلیس کار به اغلوطه کرد و در حینی که از من سبج مصالحت و مسالمت می ستد در نهانی کار به مخاصمت کرد و مغافصه لشکر به بوشهر تاخت، لاجرم آن خط که من سپردم باطل است و آن شرایط از درجه اعتبار ساقط.

آن گاه سفرای دول خارجه را آگاه کن تا بر امر تو گواه باشند. و از این پس اقامت در اسلامبول را سرمایه و خامت شمار و بی درنگ آهنگ پاریس کن و از آنچه من روز تا روز با تو خواهم نگاشت، پیشی مجوی و زیاد و کم مگوی تا مبادا کرت دیگر لغزش دیگر کنی و ما را به زحمتی صعب تر افکنی.

مع القصه صدر اعظم این رقم را به مسرعی که هنگام مسارعت با برق و باد شناعت فرستادی و ستاره سیاره را مکانت سنگ خاره نهادی سپرد، تا سهل و صعب و اودیه و شعب را درهم نوردیده به اسلامبول درآمد.

و امین الملک از پشت و روی کار و مکنون خاطر کارداران دربار آگهی یافته نگارشی در بطلان آن سبج که کرده بود رقم زد. و سفرای دول خارجه را گواه گرفت و به حکم در آمدن لشکر انگلیس به حدود ایران آن شرایط باطل گشت.

و از آن پس سفیر انگلیس برای ملاقات امین الملک به سرای او آمد و سخن فراوان کرد؛ اما از بیان او سود و زیانی واجب نیفتاد.

آن گاه امین الملک بسیج راه کرده روز بیست و چهارم ربیع الاول با تبعه سفارت کبری به کشتی بخاری که از دولت فرانسه در بوغاز اسلامبول برای حمل سفارت ایران آماده بود، درآمد و طریق پاریس پیش داشت. از قضا به طوفان باد، بحر آشفته گشت و کشتی زمام از دست کشتیبان بگرفت و به جای بندر مرسیله به کنار بندر

طولون افتاد. با اینکه عبور از طولون معهود نبود و اهالی آن بندر را انهی نرفت سفارت کبری را نیک پذیرفتند. سفیر کبیر 2 روز در آنجا اقامت جست و از آنجا به بندر مرسیله کوچ داد.

کارداران فرانسه ورود و خروج سفارت کبری را توپها گشاده داشتند و حشمت سرداری بزرگ نهادند.

رسیدن سفیر کبیر ایران به دار الملک پاریس

بالجمله سفیر کبیر از مرسیله راه برگرفت و شب دوشنبه بیست و یکم جمادی الاولی وارد دار الملک پاریس شد؛ و قبل از ورود او وزیر دول خارجه 5 عراده کالسکه بفرستاد و او را با مکانتی لایق در منزلی نیکو فرود آورد. و روز دیگر مسیو ببیرشتین که هم مهماندار سفارت کبری بود، از قبل وزیر دول خارجه سفیر کبیر را تهنیت ورود گفت. و روز پنجشنبه امین الملک به دیدار وزیر دول خارجه شتافت و روز پنجم ورود امین الملک، ایشیک آقاسی باشی به سفارتخانه درآمده او را دیدار کرد.

و پس از بازدید او شنبه بیست و هفتم جمادی الاولی سفارت کبری به حضرت ایمپراطور دعوت شد. دو تن نایبان ایشیک آقاسی به سفارتخانه آمدند و 4 کالسکه 6 اسبه دولتی حاضر کردند و تشریفات سفارت را آماده نمودند. سفیر کبیر با تبعه سفارت برنشسته طریق سرای ایمپراطوری گرفت در میدان پیش سرای سلطنت، 2 فوج سرباز خاصه، ایلچی کبیر را سلام نظامی دادند و شیپور بزدند. در میان سرای، وزیر دول خارجه او را دریافت و ورود او را به عرض رسانید.

پس سفیر کبیر با تبعه سفارت به رواق ایمپراطور بار یافت و هدایای شاهنشاه ایران را هر یک از صاحبان مناصب حمل دادند و آن نشان تمثال شریف و شمشیری معروف و یک رشته تسبیح مروارید و چند سر اسب بادپای بود. بالجمله از یک سوی رواق ایمپراطور با 10 تن از رجال دولت جای داشت و از جانبی ایمپراطریس با 14 تن از بانوان بزرگ نشیمن داشت.

امین الملک با 9 تن از تبعه سفارت از پیش روی ایمپراطور به قانونی که پادشاهان تحیت کنند معروض داشت که:

نظر به استقرار کمال دوستی و یک جهتی

دولتین فخرمیتین ایران و فرانسه، بر حسب امر شاهنشاه ایران مأمورم که رسوم تبریک و تهنیت اعلیحضرت ایمپراطور سریر سلطنت ممالک فرانسه را به پای برم.

و دیگر ولادت با سعادت نواب مستطاب ولیعهد را که باعث مزید استقلال این سلطنت و مایه چشم روشنی اهالی فرانسه و دوستان یک جهت این دولت است درود گویم.

و سیم انعقاد عهد دول متفقہ را با دولت روس که در پایتخت این دولت قوی شوکت صورت بست ترحیب کنم.

چهارم انعقاد عهدنامه دوستی که میان دولت ایران و این دولت جاوید نشان که سالها مأمول سلاطین دولتین بود و امروز به آرزوی دو پادشاه با فرّ و جاه به خاتمت رسید شکرگزاری کنم.

ایمپراطور فرمود که:

من از بخت خویش شادکامم که تهنیت شاهنشاه ایران را با من ابلاغ نمودید. از بدو جنگ مشرق زمین دوست می داشتم که روابط سابقه را با دولت ایران تجدید نمایم؛ و اینکه دولت ایران با هیچ طرف پیوسته نشد، هم از برای ما سودی بود و امروز تهنیت می گویم خویش را به این عهدنامه دوستی و تجارتی که بین دولتین ایران و فرانسه منعقد گشت. چه، استحکام روابط تجارتی موجب استحکام دوستی ملل است. و اکنون افسوس دارم از جنگی که میان دولت ایران و انگلیس عارض شده و از خدا می خواهیم که بعد از مأموریت سفارت کبری به مصالحت منتهی شود.

بعد از آن امین الملک نامه و نشان تمثال پادشاه را بدست گرفته پیش شد و ایمپراطور و ایمپراطریس از فراز نشیمن فرود شدند. ایمپراطور نامه و نشان به دست خود اخذ نمود و به یک تن از اعیان سپرد و ایمپراطریس نیز تصویر و گردن بند را از امین الملک بگرفت به یک تن از بانوان سپرد. آن گاه سفیر کبیر شمشیر ولیعهد را نزدیک برد، هم ایمپراطور بگرفت و فرمود: «شاد شدم از پادشاه ایران که ولیعهد را یادآوری نمود و یادگار فرستاد».

آن گاه امین الملک یک یک تبعه سفارت را شناخته داشت و رخصت انصراف حاصل کرد، به همان تشریفات که وارد شد مراجعت نمود.

در این وقت وزیر دول

خارجہ فرانسه، امین الملک را آگهی داد که دولت انگلیس رضا نمی دهد که در کار ایران دولت فرانسه مداخله کند؛ لکن از مداخله کارداران روس اکراهی ندارند. امین الملک گفت چون ما را اتکال و اعتماد تمام به و داد و اتحاد دولت فرانسه است می خواهیم به صلاح و صوابدید کارداران فرانسه کار کنیم.

و پس از چند روز که فتح باب پیام و رسول با لارڈ [هنری ریچارد چارلز] کولی سفیر کبیر انگلیس افتاد، امین الملک خود به دیدار او شتافت و جانبین لختی افسوس بر این جنگ و جوش داشتند. امین الملک اختیار کامل خود را در انجام امر مصالحه باز نمود و بعد از مراجعت به سفارتخانه و برگزشتن ایامی چند دیگر باره به حضرت ایمپراطور فرانسه بار یافت و بعد از اظهار الطاف و اشفاق خسروانه، امین الملک را آگهی داد که کارداران دولت انگلیس سفارت کبری را به شهر لندن دعوت کردند تا کار مصالحه در آنجا به پای برند.

اما امین الملک از سفر لندن کراهتی داشت تا مبدا از مکانت او چیزی بکاهند و دیگر باره کار به اغلوطه دادن دیگرگون کنند و همی خواست این مصالحه را در دار الملک پاریس صورت بندد.

بعد از گفت و شنود فراوان و صوابدید سفرای دول خارجه در روز هفتم شهر رجب سخن به خاتمه آمد و عهدنامه مبارکه در میان دولتین فخیمتین ایران و انگلیس بدین شرح محرر گشت:

صورت عهدنامه ای که بعد از مصالحه میان دولت ایران و انگلیس در دار الملک پاریس تحریر شده

بسم الله الرحمن الرحيم

چون اعلیحضرت خورشید رایت اقدس همیون پادشاه اعظم و شاهنشاه بالاستقلال کل ممالک ایران و اعلیحضرت شاهنشاه انگلیس هر دو علی السویه از روی صدق مایل این هستند که مصائب جنگی را که منافی میل و مکنونات دوستانه ایشان است رفع نمایند و روابط دوستی که مدّت

مدیدی فیما بین دولتین علیتین برقرار بوده، مجدداً به یک صلحی که بر وفق فواید طرفین باشد بر بنیان محکم برپا نمایند، لهذا به جهة اجرای این مقصود و مطلوب اعلیحضرت پادشاه ایران جناب جلالتمآب، مقرب الخاقان، فرخ خان امین الملك سفیر کبیر دولت علیّه ایران، صاحب تصویر همایون و حمایل آبی و دارای کمر مکّال به الماس را؛ و اعلیحضرت پادشاه انگلیس جناب مجدت نصاب هنری ریچارد چارلس بارون کاولی از امنای دولت انگلیس و از اجزای مشورت [خانه] مبارکه مخصوصه اعلیحضرت پادشاه انگلیس، حامل نشان بزرگ ملک شریف حمام و سفیر کبیر مخصوص و مختار دولت انگلیس در نزد اعلیحضرت ایمپراطور فرانسه را و کیلان مختار خود تعیین فرمودند. و ایشان بعد از آنکه اختیار نامه های خود را ابراز و مبادله نمودند و موافق ترکیب رسمی دیدند، فصول ذیل را مقبول و مقرر داشتند.

فصل اول: از روز مبادله امضانامه های عهدنامه حال فیما بین اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت شاهنشاه انگلیس، همچنین فیما بین خلفا و ممالیک و رعایای طرفین صلح و دوستی و آشتی [دائمی] خواهد بود.

فصل دوم: چون به دولت و اقبال فیما بین دولتین ایران و انگلیس صلح برقرار گردید، به حکم این فقره مقرر است که عساکر دولت انگلیس بنادر ممالک ایران را تخلیه خواهند کرد، موافق شرایط و تعهدات ذیل.

فصل سیم: دولتین علیتین معاهدتین تعهد می کنند که کل اسرا که در حین جنگ به دست عساکر طرفین افتاده باشد، بلادرنگ آزاد نمایند.

فصل چهارم: اعلیحضرت شاهنشاه ایران تعهد می کند که بلافاصله بعد از مبادله امضانامه های این عهدنامه یک عفونامه کامل اعلام نماید که به واسطه آن جمیع رعایای ایران که در وقت جنگ به مراد خود با عساکر انگلیس مصدر خیانتی شده باشند از عقوبت این حرکت خود معاف باشند، به طوری که هیچ کس هر درجه که داشته باشد به جهة این حرکت خود مورد تنبیه و اذیت و تعدی نخواهد بود.

فصل پنجم: اعلیحضرت شاهنشاه ایران تعهد می کند که بلاد رنگ لازمۀ تدابیر را به کار برد که عساکر و کارگزاران ایران [را] از ملک و شهر هرات و سایر ممالک افغانستان پس بکشند. تخلیه ممالک مزبوره تا مدت سه ماه بعد از مبادله امضانامه های این عهدنامه معمول خواهد بود.

فصل ششم: اعلیحضرت شاهنشاه ایران راضی می شود که ترك بکند کل ادعای سلطنتی را بر خاک و شهر هرات و ممالک افغان و هرگز مطالبه نکند از رؤسای هرات و ممالک افغان هیچ علامت اطاعت مثل سکه و خطبه و باج و نیز اعلیحضرت ایشان تعهد می کنند که بعد از این از هر مداخله در امورات داخلی افغانستان اجتناب نماید. اعلیحضرت ایشان وعده می دهند که استقلال هرات و تمام افغانستان را اعتراف نماید و هرگز به استقبال ممالک مزبوره مداخله نکند. در صورت ظهور منازعه فیما بین دولت ایران و ممالک هرات و افغانستان دولت ایران تعهد می کند که اصلاح آن را رجوع به اهتمامات دوستانۀ انگلیس نماید و اقدام به جنگ نکند؛ مگر در صورتی که اهتمامات دوستانۀ دولت انگلیس مثمر ثمری نشود. از طرف دیگر دولت انگلیس تعهد می کند که همه وقت اعتبار خود را در ممالک افغان بکار برد و نگذارد که از آنها و هیچ يك از آنها باعث هیچ نوع تشویش و پریشانی دولت ایران بشود؛ و اگر دولت ایران در وقوع مشکلات رجوع به دولت انگلیس نماید، دولت انگلیس نهایت کوشش را خواهد نمود که منازعات فیما بین را موافق حق و مطابق شأن دولت ایران اصلاح نماید.

فصل هفتم: در صورتی که از جانب هرات و ممالک افغان بر سرحدات ایران تجاوزی بشود، هرگاه ترضیۀ شایسته داده نشود، دولت ایران حق خواهد داشت که به جهت دفع و تنبیه جانب متعدی اقدام به حرکات جنگ نماید. اما این صراحة معلوم و مقبول است که هر لشکری که از جانب دولت ایران که به جهة مقصود مزبور از سرحد بگذرد، به محض اجرای مقصود خود مراجعت به خاک خود خواهد کرد و استعمال حق مزبور نباید بهانه توقف دائمی عساکر دولت ایران یا الحاق شهری یا

يك جزو ممالك مزبوره به ممالك ايران بشود.

فصل هشتم: دولت ايران تعهد می کند که بلافاصله بعد از مبادله امضانامه های این عهدنامه، جمیع اسرانی که در حین جنگ در افغانستان به دست عساکر ايران افتاده باشد بدون [مطالبه] عوض نقدی آزاد نمایند.

و همچنان جمیع افغانه [ای] که یا به اسم گروهی یا به جهت امور دولتی در هر جای ممالك ايران مقید باشند، به همان طور آزاد خواهند بود، به شرط اینکه افغانه هم از طرف خود اسرا و مقیدین ایرانی را که در دست آنها باشد بدون عوض نقدی آزاد نمایند. دولتین معاهدتین در صورت لزوم مأمورین نصب خواهند کرد و شرایط این فقره را معموراً معمول دارند.

فصل نهم: دولتین علیتین تعهد می کنند که در باب نصب و اعتراف قونسول های جنرال و قونسولها و وکلای قونسول هر یک از این دو دولت در ممالك هم دیگر حالت دول کامله الوداد را خواهند داشت و نسبت به رعایای طرفین و تجارت ایشان در هر باب همان طور رفتار خواهد شد که به رعایا و تجارت دول کامله الوداد می شود.

فصل دهم: بلافاصله بعد از مبادله امضانامه های این عهدنامه سفارت انگلیس مراجعت به طهران خواهد کرد. در همان وقت دولت ايران راضی بشود که سفارت مزبور را پذیرائی نماید با شرایط خاطر خواهی و تشریفات مندرجه به شرح علی حده که امروز وکلای دولتین علیتین معاهدتین ممضی داشتند.

فصل یازدهم: دولت ايران تعهد می کند که در مدت 3 ماه بعد از مراجعت سفارت انگلیس به طهران يك مأموری را تعیین نماید که به اتفاق يك مأمور دولت انگلیس مطالبات نقدی جمیع رعایای انگلیس را از دولت ايران تحقیق و مشخص نمایند و دولت ايران هر يك از این مطالبات که به تصدیق مأمورین مزبور باشد یا دفعه یا به قسط خواهد داد، در يك مدتی که بیشتر از يك سال از تاریخ اعلام مأمورین نباشد. مأمورین مزبور [ه] تحقیق و مشخص خواهند کرد، قروض دولت ايران به رعایای ايران و به رعایای سایر دول که تا وقت عزیمت سفارت انگلیس از طهران در زیر حمایت انگلیس بودند؛ و از آن وقت به بعد ترك حمایت مزبور نکرده اند.

فصل دوازدهم: به استثنای آنچه در فصل سابق مقرر شده، دولت انگلیس این حق

را ترك و انكار خواهد كرد كه حمايت نكند بعد از اين هيچ يك از رعايای ايران را كه بالفعل در نوكری سفارت قونسولها و وكلاي قونسول انگليس نباشد به شرط اينكه چنين حقی به دول ديگر داده و معمول نشود. و در اين باب و جميع خصوصيات ديگر دولت انگليس مطالبه می كند و دولت ايران هم تعهد می نمايد كه همان امتيازات و معافات در ممالك ايران به دولت انگليس و به نوكرها و رعايای آن داده خواهد شد كه به دول كامله الوداد و به نوكرها و به رعايای ايشان داده می شود؛ و همچنين دولت انگليس و نوكرها و رعايای آن بهره ياب خواهند بود، از همان احترام و اعتبار كه به دول كامله الوداد و به نوكرها و به رعايای آنها داده می شود.

فصل سيزدهم: دولتين عليتین معاهدتين به حكم اين فصل تجديد می كنند آن قرار را كه در ماه آغوت [- آگوست] 1851 عيسوی مطابق [شهر] شوال 1267 هجری در باب رفع تجارت غلام و كنيز در خليج فارس فيمابين اين دو دولت داده شده است و علاوه بر اين تعهد می كند كه قرار مزبور پس از انقضای مدّت برقراری كه عبارت از ماه آغوت 1862 م/ 1279 ه باشد تا مدّت 10 سال ديگر برقرار خواهد بود و به اين نحو امتداد خواهد يافت تا يکی از جانبين به يك اعلام رسمی قرار مزبور را موقوف بدارد. اما اعلام مزبور معمول نخواهد بود، مگر يك سال بعد از ظهور آن.

فصل چهاردهم: بلافاصله بعد از مبادله امضانامه های اين عهدنامه عساکر انگليس هر نوع حرکات خصمانه را نسبت به دولت و مملکت ايران ترك خواهد كرد [و] دولت انگليس علاوه بر اين تعهد می كند به محض اينكه قرارداد تخليه هرات و ممالك افغانستان از عساکر ايران و همچنين قرارداد پذيرائی سفارت انگليس به طهران كاملاً مجری [خواهد] شد، عساکر انگليس خود را از جميع بنادر ولايات و اماکن و جزاير كه تعلق به ايران دارند، بلادرنگ پس خواهند كشيد و دولت انگليس تعهد می كند كه در اين اثنا سرکرده عساکر انگليس عمداً هيچ حرکتی كه موجب ضعف اطاعت

رعایای ایران نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه ایران باشد نخواهد کرد؛ بلکه تقویت اطاعت مزبوره نهایت مقصود [دولت] انگلیس است. و علاوه بر این دولت انگلیس تعهد می کند که بقدر امکان رعایای ایران از زحمت حضور عساکر انگلیس ایمن خواهند بود. و همچنین آذوقه که به جهت عساکر مزبوره لازم شود، دولت ایران تعهد می کند که به کارگزاران خود قدغن نماید که عساکر انگلیس را در تحصیل آذوقه مزبور اعانت کنند و نیز دولت انگلیس تعهد می کند که در حین اخذ اشیا، قیمت آن را موافق نرخ روز از جانب مأمورین انگلیس بلادرنگ داده خواهد شد.

فصل پانزدهم: عهدنامهٔ حال ممضی خواهد شد و امضانامه های آن مبادله خواهد شد، در بغداد در مدت 3 ماه یا زودتر هرگاه ممکن شود و به جهت اثبات مسطورات فوق ایلچیان طرفین این عهدنامه را ممضی و به مهر خود مختوم ساختند در پاریس در چهار نسخه یوم هفتم شهر رجب [المرجب] سنه 1273 هجری/چهارم مارس 1857 م.

چون این عهدنامه تا خاتمه پرداخته شد و هر دو تن سفیر کبیر ایران و انگلیس خط و خاتم زدند، امین الملک، نریمان خان نایب اول سفارت را حاضر ساخته عهدنامه بدو سپرد و او را روانه دار الملک ایران داشت، چنانکه در جای خود مرقوم خواهد شد.

سفر کردن فرخ خان امین الملک از پاریس به دار الملک لندن

چون عهدنامهٔ مصالحت بین دولتین ایران و انگلیس به نگار شد؛ و اولیای عهدنامه از جانبین برآسودند لرد کولی به حکم اختیار خویش امین الملک را آگهی فرستاد که اگر سفر لندن کنی ملکهٔ مملکت انگلیس حشمت سفارت کبری را فرونخواهد گذاشت.

و از پس آن کاپیتان لنج [- لینچ] که کتاب عهدنامه را از پاریس به لندن حمل کرد روز بیست و یکم شهر رجب از لندن مراجعت نموده، رغبت ملکه را از برای

تشدید امر مصالحه و شعب متفرعۀ آن به حاضر شدن سفارت کبری ابلاغ کرد. والی لندن که شخص دوم دولت انگلیس است و امین الملک را به مضیف خویش دعوت نمود، در این سخن با کاپیتان لنج هم داستان گشت.

لاجرم امین الملک روز بیست و دوم شهر رجب از پاریس راه لندن پیش داشت و مسیو بییرشتین مترجم دولت فرانسه که از قبل ایمپراطور مأمور به مهمانداری سفارت کبری بود تا نهایت اراضی فرانسه، امین الملک را مشایعت کرد. بالجمله سفارت کبری 45 فرسنگ مسافت را از طریق [راه] آهن در 4 ساعت در نوشته به منزل آمین رسیدند و از آنجا به شهر و بندر طولون که سرحد مملکت فرانسه است فرود آمدند و از آنجا از [طرف] کارداران انگلیس کشتی دولتی حاضر شده، سفیر کبیر را در مضای مدّت 2 ساعت به بندر فکس تن که مبدای زمین انگلیس است در آورد.

در این وقت فرستاده لرد کلارندن وزیر دول خارجه انگلیس برسد و به اتفاق مردم بندر سفارت کبری را تهنیت ورود بگفتند. و از آنجا به دستیاری کالسکه بخار رهسپار شده پس از 2 ساعت بیش و کم وارد شهر لندن گشت. در زمان برادر کاپیتان لنج و لردید بیگلریگی شهر لندن و یک تن از مردم وزیر دول خارجه به بازپرس سفیر کبیر آمده، سفارت کبری را در کلازیج در مضیف سفرای بزرگ و شاهزادگان است فرود آوردند.

در همان روز همس صاحب نایب اول وزارت خارجه از جانب لرد کلارندن وزیر دول خارجه به تهنیت ورود برسد و از پس او کاپیتان لنج ابلاغ کرد که هم اکنون ملکه مملکت سفیر کبیر را با تبعۀ سفارت حاضر حضرت خواهد داشت. و بعد از زوال آفتاب 2 کالسکه 6 اسبه و یک تن شاطر که خواص دولت بود، حاضر شده امین الملک را با اتباع سفارت دعوت نمود. کاپیتان لنج نیز با جامه نظامی با او همراه شد.

و در پیش سرای سلطانی ایشیک آقاسی باشی سفارت کبری را پذیره کرد و امین الملک را با تبعۀ او در رواقی لایق فرود آورد. در آنجا لارد پالمستان صدراعظم انگلیس و لارد کلارندن وزیر دول خارجه او را تهنیت گفتند.

آن گاه وزیر دول خارجه امین الملک را برداشته به اتفاق تبعه سفارت حاضر پیش گاه ملکه مملکت انگلیس ساخت.

در این وقت ملکه با شوهر خویش پرنس آلبرت بر پای ایستاده بود، بعد از رسیدن امین الملک گامی چند نزدیک خرامید و امین الملک سفارت خویش را که موجب ارتفاع ذات بین و میانجی اتحاد دولتین می دانست به عرض رسانید. ملکه فرمود:

نیکو معروض داشتی. همانا وجهه همت کارداران دولت و ملت انگلیس استحکام و استقرار دولت ایران است و از این مناجزت و مبارزت دولت ایران و انگلیس افتاد چه بسیار افسوس خورده ام و دریغ داشته ام و اکنون که این مناطحت به مصالحت انجامید فراوان شادخوار و خرسندم و بی شک سفیر کبیر مکنون خاطر ما را در پایه سریر ملک الملوک عجم معروض خواهد داشت.

امین الملک به زبان شکرگزاری او را ستایش و نیایش برد و نامه مهر ختامه شاهنشاه ایران را که بدو کرده بود نزدیک برد. پادشاه مملکت انگلیس به دست خویش اخذ نمود و با وزیر دول خارجه بسپرد. آن گاه لختی از مخائل و ملکات شوهر خویش برشمرد و از تبعه سفارت پرسش گرفت.

امین الملک يك يك را شناخته ساخت، آن گاه رخصت انصراف یافته طریق سفارتخانه گرفت. وزیر دول خارجه و ایشیک آقاسی باشی حفظ حشمت او را تقدیم مشایعت دادند و امین الملک بعد از مراجعت هم در آن شب به مضيف بیگربیگی شهر دعوت شد و مجلس او خاص به خواص اهالی انگلیس بود. لارڈ پالمستان صدراعظم و وزیر دول خارجه و 400 مرد و زن انجمن شدند.

هنگام اکل و شرب به قانونی که ایشان راست نخستین خداوند مجلس يك دوستکانی زر با خمر احمر سرشار کرده به یاد ملکه مملکت بنوشید، از کنار خود تن به تن را دوستکانی بخشید. چون نوبت به وزیر دول خارجه رسید بر پای خواست و شکر این مصالحت که میان دولت ایران و انگلیس برفت بگفت و چون از کار مآکول و مشروب برداختند، صدراعظم، امین الملک را به کناری خوانده در تشیید قواعد محبت زمانی دیر باز سخن براز کرد. آن گاه مجلسیان

طریق سرای خویش گرفتند و امین الملک صبحگاه حاضر مجلس پارلمند [- پارلمان] شد. وزیر دول خارجه را نیز دیدار کرد و روز دیگر به بازدید او شتافت.

آن گاه ملکه مملکت او را و تبعه سفارت را به ضیافت طلب داشت و سفیر کبیر با اتباع خود در محفل ملکه حاضر شده، از يك سوی رواق بر صف شدند. پادشاه ممالک انگلیس بعد از اظهار الطاف و اشفاق با ایشان دست شوهر خویش را گرفته از بهر کار اکل و شرب به رواقی دیگر شده، ملکزاده دختر او سفیر کبیر و تبعه او را با خویش بخواند و بر آن رواق برد. بعد از خوردن و آشامیدن پادشاه ممالک انگلیس بر پای خواسته همچنانکه بساط شاهانه را در می سپرد با امین الملک نزدیک شد و نخستین از صحت وجود و سنین عمر ملك الملوك عجم پرسش گرفت و از اخلاق خسروانه و شمایل شاهانه او پرسید و با هر يك از تبعه سفارت به لغت فرانسه مقالتی ساخت و حدیثی پرداخت و برحسب امر او شوهرش نزدیک شده او نیز هر يك را بنواخت.

آن گاه ملکه به رواقی دیگر خرامید و شوهر خود را به اتفاق صدراعظم و وزیر دول خارجه و سفیر کبیر و شاهزاده پسر عم خود حاضر نمود و امین الملک را در پهلوی پرنس جای داد. در این مجلس نیز اظهار عطفی به نهایت فرمود، آن گاه رخصت مراجعت داد.

از پس آن، امین الملک برای دیدار صدراعظم به سرای او شد؛ و روز دیگرش صدراعظم به بازدید شتافت. و همچنان ادراک خدمت ولیعهد دولت و آمد شدن سفرای دول خارجه را از دست فرونگذاشت و برحسب دعوی به تماشای توپخانه که در 2 فرسنگی شهر لندن پرداخته اند بیرون شتافت و متمس رئیس توپخانه با جماعتی از صاحبان مناصب او را به قانون نظام سلام دادند.

هم در این سال چون میان دولت ایران و انگلیس کار به مخاصمت افتاد، حاجی سیف الدوله پسر شاهزاده ظل السملطان که در ایام سلطنت شاهنشاه غازی محمد شاه از مملکت ایران فرار کرده به اراضی دولت عثمانی شتافت و پس از آن به شفاعت سفرای انگلیس مراجعت کرد، کارداران ایران چنان صواب شمردند که دیگر باره از خاک ایرانش به اراضی دولت عثمانی کوچ دهند.

چون وزیر مختار دولت انگلیس هنگام بیرون شدن از ایران حاجی سیف الدوله و یک دو تن از بستگان دولت انگلیس به مسیو گوینو شارژدفر دولت فرانسه سپرد. کارداران ایران به استحضار شارژدفر او را روانه مملکت عثمانی داشتند و بعد از مصالحه میان دولت ایران و انگلیس به اتفاق مستر موره وزیر مختار دولت انگلیس از بغداد مراجعت به دار الخلافه طهران نمود.

ذکر واردات احوال شهریار تاجدار ناصر الدین شاه قاجار در سال 1273 هـ / 1857 م

اشاره

در سال 1273 هجری مطابق سال 1857 میلادی چون 42 دقیقه از شب سه شنبه بیست و چهارم رجب سپری شد، آفتاب به بیت الشرف تحویل داد و ملک الملوک عجم ناصر الدین شاه قاجار به آئین سلاطین کیان و پادشاهان باستان ایران جشن نوروزی گسترده داشت و باریافتگان حضرت را به اعطای جواهر آبدار و افضال درهم و دینار شاد و شادخوار ساخت. و چون دست ابداع آینه ضمیر این پادشاه حق پرست را مظهر اشعه انوار اولیای شریعت داشته و در خمیرمایه فطرتش محبت ذریت رسول قرشی نسب را

به ودیعت گذاشته، هر روز در اظهار ولای ائمه اطهار تدبیری دیگر به کار برد و به خاکساری درگاه ایشان بر سلاطین جهان افتخار کند.

لاجرم بعد از نوروز سلطانی روزی چند به آرزوی قربتی جدید و تقریبی تازه بگذاشت تا روز نیمه شعبان که میلاد حضرت غایب قائم عجل الله فرجه در آن روز مبارک نشان داده اند برسید، پس بفرمود جشنی بزرگ بگستردند و آن روز را عیدی بزرگ بنهاد و ممالک محروسه را نیز منشور برفت که مردم شیعی مذهب آن روز را عید بزرگ عجم و عرب دانند و حشمت آن را از دیگر اعیاد افزون بشمارند.

آوردن نریمان خان عهدنامه منعقد میان دولت ایران و انگلیس را

از پس آن چنانکه از این پیش بدان اشارت شد، فرخ خان امین الملک بعد از عقد مصالحه بین دولتین ایران و انگلیس کتاب عهدنامه را به صحبت نریمان خان نایب اول سفارت سپرد تا به قدم عجل و شتاب طی مسافت نموده به دار خلافت رساند.

لاجرم روز هفدهم شهر شعبان نریمان خان از راه برسید و عهدنامه مبارک را برسانید و روز بیستم شهر شعبان در حضرت شاهنشاه ایران قرائت شده محل قبول یافت و به خاتم جهانگشا زینت بخشا گشت. و جناب اشرف صدراعظم نیز خط و خاتم بنهاد. و فرمان رفت تا جهانگیر خان سرتیپ برادر نریمان خان عهدنامه را اخذ نموده به حکم قرارداد سفر بغداد کند و در آنجا کارداران دولت انگلیس با عهدنامه [ای] که در دار الملک لندن به امضای پادشاه مملکت انگلیس رسیده تبدیل سازد.

و جهانگیر خان برحسب فرمان مانند برق و باد طریق بغداد پیش داشت؛ و نیز فرمان رفت تا حسنعلی خان سرتیپ افواج گروس حامل نشان میرپنجگی سفر بغداد کند و چارلس موره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت انگلیس را که رنجیده خاطر از ایران بیرون شده بود مراجعت دهد. و هادی خان سرتیپ حامل نشان شیر و خورشید از درجه اول نیز مأمور شد که تا سرحد خاک ایران وزیر مختار را پذیره و در عرض راه او را مهماندار باشد.

و این جمله راه برگرفتند و بعد از رسیدن جهانگیر خان به دار السلام بغداد، مستر موره بر رسم دولت مجلسی بکرد و تبعه سفارت را حاضر ساخت.

و از این سوی

ص: 338

میرزا ابراهیم خان کارپرداز اول دولت ایران و مقیم بغداد به اتفاق جهانگیر خان حاضر مجلس شده روز هفتم شهر رمضان عهدنامه [ای] که در دار الملک ایران طراز ختم و ختامه داشت با عهدنامه [ای] که ملکه مملکت انگلیس ممضی و مختوم داشته بود تبدیل دادند و جهانگیر خان وثیقه بدل را گرفته راه دار الخلافه پیش داشت؛ و روز بیستم رمضان وارد طهران شد و به کارداران دولت سپرد. و در ازای این خدمت خلعت یافت و به نشان سرتیپی از درجه دوم افتخار جست.

و همچنان نریمان خان که حامل کتاب مصالحت بود و در سرعت سیر مسامحت نجست مشور منصب سرتیپی و نشان آن منصب یافت و کارداران دولت از جامه خانه پادشاهی کلیجه [ای] با شمسه مرصع به افتخار امین الملک بدو سپردند و او را حکم مراجعت به پاریس دادند.

مراجعت وزیر مختار انگلیس به ایران

اما از آن سوی بعد از رسیدن حسنعلی خان سرتیپ به بغداد، مستر موره وزیر مختار و ایلچی دولت انگلیس سفر دار الملک ایران را تصمیم عزم داد و از بغداد راه برگرفت و در سرحد عراقین عرب و عجم، هادی خان سرتیپ به مهمانداری و میزبانی او پرداخت؛ و بعد از ورود به کرمانشاهان، امام قلی میرزای عماد الدوله هیچ از مکانت حشمت او فرونگذاشت و در تمامت راه بی اکراه احدوئه و حدیث کراهتی او را عبور دادند.

بعد از طی مسافت و دیدار خطه خلافت برحسب فرمان شاهنشاه ایران، حاجی علی - فراشباشی و حاجب الدوله تکریم مقدم او را در قریه یخشی آباد سراپرده برافراشت. و نیز حسب فرمان عباسقلی خان سیف الملک رئیس مستقبلین و جهانگیر خان سرتیپ و از جانب جناب اشرف صدراعظم، محمود خان پسر میرزا فضل الله وزیر نظام او را پذیره کردند. و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه و میرزا عبد الغفار خان نایب وزارت خارجه را به استقبال او استعجال داد.

و همچنان محمود خان کلانتر، داود خان سرتیپ مترجم اول دولت و مصطفی قلی خان یوزباشی با 50 تن غلام رکابی پذیره شدند و یک تن رایض با 3 سراسب

زرین لگام به اتفاق نایب شاطرباشی و 10 تن شاطر به نزدیک او شدند و یک تن نایب فراشخانه با 200 فراش رهسپار شد و او را از دروازه شهر تا سفارتخانه انگلیس بدین حشمت عبور دادند. و 200 تن سرباز هم از دروازه شهر او را به نظام عسکریه احترام کردند و 20 تن دیگر به اتفاق یک تن نایب بیرون سفارت خانه تقدیم حشمت او نمودند.

و بعد از ورود جناب اشرف صدراعظم به انفاذ طبقات حلوا او را یاد کرد. مستوفیان دربار میرزا علینقی و میرزا ابوالقاسم و میرزا محمد تقی و میرزا زین العابدین، او را تهنیت ورود بگفتند. آن گاه جناب اشرف صدراعظم به حفظ حشمت این مصالحت که در میان دو دولت بزرگ انعقاد یافت و بندگان خدای در مملکتین از ازهاق نفوس و اراقت دماء باز رستند، روز یکشنبه بیست و هفتم ذیقعد خود به دیدار او شتافت و فرمان کرد تا بیرق دولت انگلیس را افرشته داشتند. و چون جنابش در ابداع سخن و اختراع کلمه و انشای پاسخ بر بدیهه و القای جواب مقنع بلا رویه در تمام مملکت ایران؛ بلکه در تمامت آفاق یکتا و طاق است از روز رنجش وزیر مختار تا این وقت که در دو مجلد کتاب شرح قصه آن نتوان کرد و حدیث گله و شکایت را به نهایت نتوان برد، بدو فرد شعر بسمله فاتحه را رقم کرد و ختام خاتمه را خاتم زد. چه، از بدو ورود فرمود.

بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت بشرط آنکه نگوئیم از آنچه رفت شکایت

و هنگام خروج فرمود

دو دوست قدر شناسند وقت صحبت را که مدتی ببردند و باز پیوستند

بعد از بیرون شدن جناب اشرف صدراعظم، وزیر مختار آهنگ بیلاق کرده، روانه قریه قلهاک شد و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه روز دیگر به دیدار او شتافت و بر حسب فرمان شاهنشاه، شهباز خان قوریساوول باشی به سفارتخانه رفته حکم احضار او را از حضرت پادشاه ابلاغ داد و 3 سر اسب جنیبت از باره بند پادشاه حاضر ساختند.

لاجرم وزیر دول خارجه و شهباز خان او را برداشته به قریه نیاوران

آوردند و از بیرون قریه 20 تن فراش و 10 تن شاطر و 10 تن یساول از پیش روی او را تا در سرای سلطنت عبور دادند و 400 تن سرباز که در میدان پیش سرای سلطانی حاضر بود، او را به نظام حشمت بداشتند.

پس نخستین او را به کشیکخانه درآورده، در آن مجلس محمّد ناصر خان ایشیک - آقاسی باشی و میرزا داود خان وزیر لشکر و محمّد خان امیر تومان و حاجی علی خان حاجب الدوله و میرزا عباس خان نایب وزارت خارجه با جامه [ای] که خاص چنین انجمن است او را ترحیب کردند و از آنجا بعد از اجازت ایشیک آقاسی باشی وزیر مختار را با تبعه سفارت به تقبیل سده سلطنت حاضر ساخت و به رواق سلطانی درآورده، جناب اشرف صدراعظم نیز حاضر پیشگاه شاهنشاه بود.

از آنجا که سفرای دول خارجه را در دار الملک ایران به قانون سلاطین یورپ اجازت جلوس رود، این هنگام اگر وزیر مختار اجازت جلوس یافتی از حشمت صدراعظم که بر پای بود کاسته می گشت، لاجرم نخستین ملک الملوک عجم جناب اشرف صدراعظم را فرمان کرد تا بین یدی الاعلی در حاشیه وساده بنشست و تاکنون سلاطین ایران را که حوزه حشمت و حریم حرمت ایشان دست فرسود این گونه اندیشه ها نگشت با هیچ وزیری و اتابیکی بذل این رأفت دربار عام نیفتاد.

بالجمله آن گاه وزیر مختار رخصت جلوس یافت و بدانچه از دولت انگلیس مأمور بود معروض داشت. و شاهنشاه او را مورد نواخت و نوازش داشته، از ملکه مملکت انگلیس پرسشی به سزا فرمود و باز نمود که میان سلاطین آن گاه زلال مصادقت و مصافحت به خس و خاشاک معاندت و مبارات آلوده شود که سفیران مکنون خاطر پادشاهان را فهم ناکرده به دیگرگون جامه و جداگانه سلبی جلوه دهند، در معنی حسم خطرات مخالفت و استحکام جبل مؤالفت در میان دول بر ذمت سفیران است.

بعد از آن وزیر مختار نامه مهر ختامه ملکه مملکت انگلیس را که میان

طبقی زرین يك تن از تبعهٔ سفارت حمل می داد برگرفته خویشتن قربت پایهٔ سریر سلطانی جست و شاهنشاه از دست او مأخوذ داشته به میرزا کاظم خان نظام الملك سپرد.

و در این انجمن از جماعت شاهزادگان: شاهزاده فرهاد میرزا [معمد الدوله] و فیروز میرزا نصره الدوله و احمد میرزا از يك سو بر صف بودند و میرزا کاظم خان نظام الملك به اتفاق میرزا سعید خان وزیر دول خارجه و محمد ناصر خان ایشیک - آقاسی باشی و میرزا داود خان وزیر لشکر و حاجی علی خان حاجب الدوله نیز حاضر بودند و مرتضی خان با گروهی از غلام پیشخدمتان بر رده بود.

بالجمله جناب اشرف صدراعظم رخصت انصراف یافته به سرای خویش شتافت.

وزیر مختار نیز بعد از تقبیل حضرت شهریار ادراک خدمت صدراعظم کرد و از آنجا به دار سفارت مراجعت نمود و شهریار تاجدار بفرمود تا اسبی که رایضان روز ورود وزیر مختار از بهر سواری او به مستعار برده بودند با جلیل(1) زربفت و افساری که زنجیرش از زر بود به وجه عطیت بدو بردند.

از پس آن وزیر مختار با نظام الملك و وزیر دول خارجه ابواب مخالطت و مراودت مفتوح داشت و مخاصمت دولتین به مسالمت پیوست و کارداران طرفین شرایطی که در عهدنامهٔ مسطور و مذکور افتاد به کار بستند و لشکرها از حدود و ثغور ممالک باز خواندند.

رسیدن صاحب منصب ایمبراطور مملکت آستریه به تقبیل آستان شاهنشاه ایران در دار الخلافه طهران

چون ایمبراطور مملکت آستریه در ضمیر داشت که با شاهنشاه ایران طریق وداد و اتحاد سپرد، کولونل شندلاکر را که يك تن از شناختن درگاه بود به اتفاق چند تن از صاحبان مناصب به سفر ایران مأمور داشت و نامه [ای] از در مهر و حفاظت نگار داده با کتابی که نقاشان به تمثال ایمبراطور و عشیرت او رنگ زده بودند و نیز نشانی که به تمثال ایمبراطور مصور و به الماس شاهوار مرصع بود با بعضی از نفایس

ص: 342

1- (1). بر وزن سهیل پرده کجاوه، وجل اسب را گویند.

اشیا بدو سپرد و او راه مملکت ایران پیش داشت.

نخستین میرزا ابراهیم خان کارپرداز اول دولت ایران که مقیم بغداد بود، از فرستادگان دولت نمسه آگهی یافته صورت حال را به عرض کارداران دولت رسانید و فرمان رفت تا امامقلی میرزای عماد الدوله فرمانگزار کرمانشاهان و دیگر حکام امصار و بلدان از سرحد عراقین عرب و عجم تا به حضرت دار الخلافه ایشان را حشمت و مکانتی لایق عبور دادند، غره جمادی الاخره به کنار دار الملک طهران درآمدند.

برحسب فرمان شاهنشاه محمود خان میرپنج با جماعتی از صاحبان مناصب کشیکخانه و کلانتر شهر و چند تن رایض با اسبان جنیبت که خاص باره بند شاه بود، ایشان را پذیره شدند. و جناب اشرف صدراعظم، محمود خان سرهنگ و یحیی خان مترجم و آجودان مخصوص صدارت را پذیره فرستاد و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه [و] میرزا عبد الوهاب نایب دوم و داود خان مترجم اول دولت را حکم استقبال داد.

بالجمله ایشان را با مکانتی لایق درآوردند و روز پنجم ادراک خدمت صدراعظم و نظام الملک نمودند، آن گاه وزیر دول خارجه را دیدار کرده به سرای خویش شدند و روز هفتم ورود تقبیل سده سلطنت کرده نامه و تحف خویش را پیش گذراندند. و از پس آن ارمغانی که از برای جناب اشرف صدراعظم و میرزا کاظم خان نظام الملک و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه داشتند تسلیم دادند.

آن گاه چند ماه در طهران به رفاه حال اقامت کرده روز هیجدهم شهر شعبان مراجعت را تصمیم عزم دادند. کولونل شندلاکر و نایب اول او موسیو بارون و 6 تن از تبعه سفارت از حضرت دار الخلافه رخصت انصراف یافته طریق مملکت خوزستان پیش گذاشتند و کارداران دولت میرزا جواد منشی سفارت را به مهمانداری او بگماشتند، از راه ساوه و فراهان و بروجرد طی طریق کرده، به خرم آباد فیلی درآمدند و در تمامت بلدان ایشان را پذیره کردند و حشمت ایشان را

بداشتند. و میرزا جواد جماعتی از سواران شرائی را که مأمور سفر خوزستان بودند از بهر حشمت و حراست فرستادگان آستریه برداشته ایشان را تا به شوشتر کوچ داد.

شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله که این وقت در شوشتر اقامت داشت رعایت مکانت ایشان را بفرمود و چون خواستار ابتیاع اسبهای تازی بودند، حکم داد تا هرکه را اسبی لایق بود به معرض بیع و شری درآورد. و چون حرارت هوا حدّتی به کمال داشت بعضی از ایشان مریض شدند و کولونل از طول اقامت معذور افتاد. لاجرم بعد از 4 روز طریق مراجعت گرفت و 10 روز از بلده شوشتر تا شهر همدان براند.

و اسد الله خان معتمد الملك که حکومت همدان داشت، ایشان را نیکو درآورد و از آنجا 4 روزه تا زنجان و از آنجا به تبریز براندند. میرزا فضل الله وزیر نظام پیشکار مملکت آذربایجان مهمان نوازی کرد و بعد از چند روز میرزا جواد به اتفاق ایشان راه برگرفته تا سرحدّ مملکت ایران برفت و از آنجا فرستادگان را وداع گفته مراجعت نمود.

رسیدن فرستاده جانشین مملکت قفقاز به حضرت شاهنشاه در دار الملك ایران

اشاره

چون کارداران دولت روسیه کینیاژ باراتنسکی را به فرمانگزاری مملکت قفقاز مأمور داشتند، بعد از ورود به قفقاز به موجب اتحاد بین دولتین ایران و روس جانشین قفقاز را واجب داشت که از قبل خود سفیری به حضرت دار الخلافه گسیل دارد و در پیشگاه شاهنشاه عجم عقیدت خویش را از در مصادقت مکشوف سازد. لاجرم کینیاژ ملیکوف را که از بزرگان مملکت گرجستان است با 17 تن صاحبان مناصب و 60 سوار قزاق و کنگرلو با ذریعه ارادت طراز روانه دربار داشت.

و حسب الامر از خاک آذربایجان تا طهران او را با حشمتی تمام

عبور دادند و روز ورود دار الخلافه حسنعلی خان سرتیپ گروسی برحسب فرمان شاهنشاه او را استقبال کرد. و از قبل جناب صدراعظم، میرزا شفیع سررشته دار مأمور پذیره شدند و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه میرزا عبد الوهاب نایب دوم وزارت خارجه را بیرون فرستاد و محمود خان کلانتر شهر و یک نفر یوزباشی با 100 تن غلام نیز تقدیم کردند. و چند تن از مستوفیان درگاه به دیدار ایشان شتافتند؛ و حاجی علی خان حاجب الدوله تشریفات ایشان را مأمول داشت.

آن گاه محمد حسن خان نایب ایشیک آقاسی با 20 تن فراش رفته او را به درگاه شاهنشاه حاضر ساخت و مورد الطاف و اشفاق خسروی آمد و عریضه جانشین را وزیر دول خارجه از ملیکوف مأخوذ داشته در پیشگاه حضور عرضه داشت. و ملیکوف هر یک از صاحبان مناصب را شناخته آورد و شاهنشاه تقدیر فرمود و اتحاد دولتین را باز نمود.

آن گاه از حضرت پادشاه رخصت انصراف یافته روشن چراغ دودمان سلطنت امیر محمد قاسم خان امیر نظام را ادراک حضرت نمود و تقدیم ستایش کرد و از آنجا به خدمت جناب اشرف صدراعظم استسعاد یافت. آن گاه به سرای سفارت بازشتافت.

پس از ایامی چند که امر رسالت خویش را به انجام برد و خواستار اجازت مراجعت گشت. به فرمان شهریار تاجدار، ملیکوف نشان شیر و خورشید از درجه اول با حمایل سبز تشریف یافت و 60 تن صاحبان مناصب که خدمت او را مواظب بودند، بعضی با نشانهای زر و سیم تشریف یافتند و برخی با طاق نسبیج کشمیر نطق بست. و روز شنبه بیست و چهارم شهر رمضان از حضرت دار الخلافه به آهنگ مملکت قفقاز در تکتاز شدند.

و برحسب فرمان میرزا صادق خان سرهنگ که از سرحد ایران تا به دار الخلافه مهماندار کینیاز ملیکوف بود، هم هنگام مراجعت به مهمانداری او مأمور شد و به نشان سرهنگی و حمایل سرفراز گشت. ابو القاسم خان سرتیپ فوج دماوند و محمود خان

کلاتر و میرزا عبد الوهاب نایب دوم وزارت خارجه و موسیو جان [داود] خان مترجم اول و یحیی خان آجودان صدارت و مترجم وزارت و میرزا بدروس مترجم وزارت و بابا خان یوزباشی با 30 تن غلام رکابی به مشایعت او راهی دراز پیموده مراجعت کردند.

شرح مسافرت مسیو داود خان به تقلیس

و هم در این سال چون در شریعت سلطنت سزاوار افتاد که کینیاز الکسندر باراتسکی جانشین قفقاز مورد رأفتی و عطوفتی شود، برحسب فرمان مسیو جان داود خان سرتیپ مترجم اول دولت ایران مأمور به سفارت تقلیس گشت و نشان تمثال شاهنشاه را که مکّلل به الماس بود با حمایلی آسمان گون برای تشریف جانشین قفقاز حمل داده و جناب اشرف صدراعظم نیز مراسله و اسبی بهر او انفاذ داشت. و مسیو جان داود خان روز جمعه ششم صفر از حضرت دار الخلافه راه تقلیس پیش داشت و میرزا حسین خان کارپرداز اول دولت ایران که مأمور به اقامت تقلیس بود، نیز به خلعتی سرافراز شده روز شانزدهم صفر طریق تقلیس برگرفت.

و هم در این سال موسیو لاغوفسکی شارژدفر دولت روس به اقتضای اتحاد دولتین به نشان شیر و خورشید از درجه اول و حمایل سبز افتخار یافت.

بازگشت سفیر عثمانی

و هم در این سال حیدر افندی شارژدفر دولت عثمانی روز سه شنبه بیست و هشتم ذیقعد در پیشگاه سده سلطنت به تقبیل آستان دست یافته، رخصت مراجعت به دار الملک دولت عثمانی حاصل نموده و از آنجا به خدمت جناب اشرف صدراعظم شتافته وداع بگفت. و از حضرت شاهنشاه به نشان تمثال ملك الملوك از درجه دوم که مکّلل با الماس بود مفتخر آمد. و از صاحبان مناصب سفارت به نشان اول سرهنگی و حمایل سفید و يك طاقه بافته کشمیر خلعت یافت. و به جای او توفیق افندی شارژدفر دولت عثمانی اقامت دار الخلافه جست. آن گاه برحسب فرمان مرتضی خان غلام باشی وزارت خارجه به میهمانداری حیدر افندی مأمور شده روز هفتم ذیحجه از دار الخلافه بیرون شدند.

مقابله ترکمانان سرخس با سپاه ایران

و هم در این سال شب دوازدهم شهر رمضان مکشوف افتاد که ترکمانان سرخس

و قریابی به اتفاق محمد شیخ سردار ترکمان 4000 سوار به آهنگ سرجام و بیوه ژن تاختن کردند و از آن اراضی گذشته آهنگ نیشابور نمودند.

چون این خبر در مشهد مقدس به میرزا محمد قوام الدوله رسید، نخستین ابو الفتح خان سرتیپ را با جماعتی از سواره و پیاده مأمور داشت تا حدود مملکت را نگران باشد و هر روز خبر باز دهد و خود از مشهد مقدس با 1500 تن سوار چاردولی و خمسه و خراسانی و هزاره که در مشهد حاضر بود بیرون شده عرض سپاه بداد و ایشان را نیز از ققای ابو الفتح خان گسیل نمود.

اما از آن سوی ترکمانان اراضی سرجام و بیوه ژن و محال نیشابور را به معرض نهب و غارت درآوردند و از قبایل تیموری متوطنین اراضی مشهد مقدس و بلوچ 30000 گوسفند و 3000 گاو و شتر و حمار به غنیمت گرفتند و بر زیادت از این از زن و مرد این قبایل و جماعت زواری قبه مطهره حضرت رضا علیه الصلوة والسلام قریب 1000 تن اسیر دستگیر ساختند و روز چهاردهم رمضان وارد کارفش شدند و شب پانزدهم از آنجا طریق میامی پیش داشتند.

از این سوی ابو الفتح خان با 2 عراده توپ و 1000 تن سرباز و 2500 سوار خراسانی و خمسه و چاردولی هنگام بامداد از پیش روی ترکمانان سربدر کرد؛ و لشکر از دو سوی صف راست کرده، به گیرودار درآمدند. و توپچیان دهان توپها را گشاده داشتند و در اول حمله ترکمانان را بشکستند. سوار ترکمان از هول هیبت، جماعت اسیران و تمامت غنیمت را بگذاشتند و هزیمت شدند و لشکر از دنبال ایشان طریق استعجال گرفت و 300 کس را مقتول و مغلول نمودند و اسیران ترکمان را برداشته به مشهد مقدس درآمدند تا به حبس خانه دراندازند.

مردم مشهد را آن زحمت که از این جماعت دیده بودند به جنبش آورده و غوغا برداشته، 50 تن از اسیران ترکمان را در عرض راه حبسخانه مقتول ساختند.

بالجمله چون این خبر را میرزا محمد قوام الدوله معروض کارداران دولت

داشت و جلادت سرکردگان لشکر را باز نمود بر حسب فرمان، قوام الدوله و ابو الفتح خان سرتیپ فوج شقاقی و پرویز خان سرتیپ سوار چاردولی و ذو الفقار خان سرکرده سوار خمسه و لطف الله خان سرکرده سوار شاهیسون دویرن و سلیمان خان سرکرده سوار ترشیزی و محمد خان هزاره و ابراهیم خان حاکم جوین مورد الطاف و اشفاق شاهانه شده، هر يك خلعتی و عطائی جداگانه یافتند.

و دیگر چنان افتاد که جماعتی از سواران قبیله آق محمد سردار تکه در ارض میانه 60 نفر شتر را که بعضی حمل تجارت بر پشت داشت و برخی سنگ آینه حمل می داد تا قبله مبارکه حضرت رضا علیه الصلوة و السلام را بدان نصب کنند مأخوذ داشتند و 4 تن مکاری را نیز اسیر گرفتند.

فرج الله خان که نیابت حکومت نردین داشت چون این بشنید با مردم خود برنشست و در قفای ایشان به تقریب و تعجیل اسب بتاخت و در ارض یاق توکلن ایشان را دیدار کرد.

ترکمانان چون نگران دشمن شدند، بارها را از پشت شتر فرونهادند و شتران را به تعجیل راندن گرفتند. فرج الله خان مهمیز بزد و اسب برانگیخت و چون برق خرمن سوز بدیشان درآمد، بعضی را بکشت و برخی را هزیمت کرد و اسیران را با شتران مأخوذ داشته مراجعت نمود.

بذل شاهنشاه ایران از وجه غازیان بوشهر

و هم در این سال از ارتفاع ذات بین میان دولت ایران و انگلیس، شاهزاده طهماسب - میرزای مؤید الدوله مورد اشفاق شاهانه آمد و تشریف خسروی یافت و مهر علی خان - شجاع الملك که منصب سرداری سپاه فارس داشت و جلادتی به سزا ظاهر ساخت چنانکه مرقوم شد به نشان امیر تومانی و شمشیر مرصع و حمایلی درخور نشان سرافراز گشت. و محمد قلی خان ایلخانی و علی خان سرتیپ فوج قراگوزلو نشان میرپنجگی یافتند و محمد قلی خان جوانشیر سرتیپ فوج خاصه و لطفعلی خان سرتیپ فوج قشقائی و عبد الله خان سرهنگ فوج خاصه و محمد طاهر خان سرهنگ فوج تبریزی و میرزا محمد علی خان پسر حاجی قوام الملك هر يك جداگانه به تشریف و عطائی درخور و لایق شادکام آمدند. و حکیم فافر قرین طبیب باشی افواج فارس

و دیگر صاحبان مناصب هر يك به نشانی نوازش یافتند. و بهلر صاحب که در مدرسه دار الفنون در تعلیم متعلمان نیز کفایتی ظاهر ساخت به نشان سرتیپی و حمایل آن نشان تشریف یافت.

و از آن پس حکومت بندر بوشهر و بعضی از محال که قریب آن بندر بود به احمد خان - نوائی تفویض یافت و ملقب به دریاییگی بحر فارس آمد و به نشان درجه اول سرتیپی و خلعتی خاص اختصاص یافت.

حکومت آذربایجان

و هم در این سال برحسب فرمان، فیروز میرزای نصره الدوله و میرزا صادق خان قایم مقام از امارت و وزارت مملکت آذربایجان معزول شده حاضر دار الخلافه طهران شدند و حکومت آذربایجان به شاهزاده اردشیر میرزای حاکم دار الخلافه تفویض یافت و ملقب به رکن الدوله آمد و به تشریف جبه [ای] که شمسۀ مرصع داشت مفتخر گشت. و برادر جناب اشرف صدراعظم میرزا فضل الله وزیر نظام به وزارت و پیشکاری تمامت مملکت آذربایجان و نظام لشکر و نظم کشور مخصوص گشت و جبه [ای] که آستر از خز ادکن و شمسه از زر مرصع داشت خلعت یافت. و میرزا مصطفی قلی مستوفی پسر میرزا فضل الله به سررشته داری و اسیتفای کل آذربایجان ملازم خدمت پدر گشت. و حاجی میرزا محمد خان دبیر مهمام خارجه برای انجام امور خارجه نیز مأمور شد.

حکومت تهران

و حکومت دار الخلافه بعد از رکن الدوله با برادر شاهنشاه عجم محمد تقی میرزا مفوض آمد و منشور ملکی و خلعت خسروی با افتخار او تقریر یافت؛ و میرزا موسی وزیر دار الخلافه چنانکه بود تشدید امر وزارت کرد.

القاب و انتصابات

و هم در این سال میرزا فتحعلی خان پسر حاجی میرزا علی اکبر قوام الملك که منصب استیفا داشت ملقب به صاحب دیوان گشت و به خلعتی لایق سرافراز شد.

و دیگر اسد الله خان معتمد الملك حاکم همدان و آقا محمد حسن مهرداد هر يك به نشان تمثال شاهنشاه تشریف یافتند.

و محمد خان امیر تومان شمشیری با قبضه مرصع به خلعت گرفت.

و دیگر اسد الله میرزا خواهرزاده شاهنشاه غازی محمد شاه به حکومت

تربت حیدریه منصوب گشت.

و دیگر انوشیروان خان سالار خوان که عین الملک لقب دارد دشنه [ای] که قبضه مرصع داشت به تشریف یافت.

وفات والدۀ شاهنشاه غازی محمد شاه

هم در این سال مادر شاهنشاه غازی محمد شاه روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر شوال هنگام نماز دیگر وداع جهان گفت و رهسپار جنان جاودانی گشت. ملک الملوک عجم حفظ حشمت و حراست حرمت جده را از سرسرا تا به نهایت حایط خسروانی به مشایعت جنازه فراز آمد و از آنجا جناب اشرف صدر اعظم با تمامت اعظم و بزرگان چاکران سلطانی تا به مسجد سلطان جسد او را حمل دادند و در آن مسجد 3 روز مجلس سوگواری بگستردند. و اهل حرفت و صنعت حجرات خویش را در بستند و با تمامت اهل بلد حاضر مسجد شدند. زری کثیر به انفاق درویش و مسکین بذل رفت و بعد از 3 روز جسد او را با حشمتی که در خور او بود، به دار الامان قم حمل داده در جوار دختر موسی بن جعفر علیهم السلام و کنار پسرش محمد شاه غازی طاب الله ثراه به خاک سپردند.

قتل شاهزاده محمد یوسف افغان به دست پسرهای یار محمد خان ظهیر الدوله

از این پیش بدان اشارت شد که شاهنشاه ایران که کوه با حلم گران سنگش به میزان کاه نرود، عصیان شاهزاده محمد یوسف افغان را به شفاعت و ضراعت جناب اشرف صدر اعظم معفو داشت و او را به اعطای ساز و برگ لایق و تقریر اجرای موجب شادخاطر فرموده آزاد ساخت و در زمره چاکران منخرط فرمود.

در این وقت سردار بهبود خان و سردار نادر شاه خان پسرهای صید محمد خان ظهیر الدوله و برادر او سردار محمد صدیق خان و دیگر افغانان الکوزائی حاضر حضرت ملک الملوک عجم شده، جبین دادخواهی بر خاک نهادند و به عرض رسانیدند

که در این حضرت مکشوف افتاد که شاهزاده محمد یوسف بی اجازت کارداران دولت ایران بر ظهیر الدوله تاخت و او را عرضه هلاک و دمار ساخت و خون خواهرانش بریخت و با زناش بی مضای مدّت عدّت در آمیخت و جماعتی از پرده‌گیاں او را چون اسیران کفار تسلیم چاکران خود داد تا ایشان را به فضیحت سمر کردند. شاهنشاه را که خدای حبّ شریعت در نهادش به ودیعت نهاده، بعید نباشد که داد مظلومان بدهد و خون ظهیر الدوله که صنیع دولت و مطیع حضرت بود به هدر نگذارد.

شاهنشاه دادخواه فرمان کرد ما گناه او را در راه دولت چون ولی امر من بودم عفو کردم؛ لکن حقوق زید و عمر [و] را من ساقط نسازم و بر ذمّت خویش نیندازم، اگر ولیّ دم در بهای خون او به اخذ دینار و درهم رضا دهد، هم دریغ ندارم و از خزانه دولت عطا کنم و اگر نه ثار او را ضایع نخواهم داشت؛ و شاهزاده محمد یوسف را به خون خواهان باز خواهم گذاشت.

اولیای دولت چندانکه اولیای دم را به اخذ دینار و درهم تطمیع و ترغیب دادند مفید نیفتاد. لاجرم شاهنشاه عادل به حکم عدالت به حاجی علی خان حاجب الدوله فراشباهی حکم فرمود تا شاهزاده محمد یوسف را مأخوذ داشته به دست فرزندان ظهیر الدوله سپردند.

و از قضا چنان افتاد که هم در آن روز که روز سیزدهم شهر شعبان بود شهریار تاجدار از برای صید کردن و نخجیر افکندن از قصر قاجار که این وقت نشیمن داشت با جماعتی از سواران نامور برنشسته طریق کوه و دشت پیش داشت و هنوز بعضی از صنایع چاکران بدان سر بودند که اکنون فرزندان ظهیر الدوله چون بر شاهزاده محمد یوسف دست یافتند از قتل او دست باز خواهند داشت و به حکم ادب حقّ خود را در خون او نثار قدم شهریار خواهند نمود. و ایشان لختی بودند تا موکب شهریار یک دو تیر پرتاب از قصر قاجار دور افتاد، پس به یک بار بر او تاختند و او را با تیغ و خنجر پاره پاره ساختند.

چون این قضا برفت، همچنان به صوابدید جناب اشرف صدراعظم، شاهنشاه فرمان کرد تا شاهزاده محمد رضا برادر شاهزاده محمد یوسف و شاهزاده محسن پسر عم او را خلعت فرمودند و به اجرای وظیفه نواخت و نوازش نمودند. و همچنان در شهر رمضان محمد صدیق خان و محمد جبار خان و نادر شاه خان و دیگر فرزندان یار محمد خان - ظهیر الدوله را به عطایای گران و خلعتهای گرانها قرین مباحات داشتند و رخصت سفر هرات فرمودند.

و نیز خان سوار خان هزاره حاکم مرو که با بزرگان آن بلد به تقبیل سده سلطنت شتافته بود این زمان اجازت مراجعت را خلعت یافته به جانب مرو کوچ داد.

عزل عزیز خان مگری که سرداری کل عساکر منصوره داشت

عزیز خان يك تن از مردم قبیله مگری است. در زمان دولت شاهنشاه غازی محمد شاه به خواستاری میرزا نظر علی حکیم باشی، سرهنگ خارج نظام یافت. و از پس آن با فوجی از سربازان مأمور به فارس گشت. و هنگام وفات شاهنشاه غازی در شیراز اقامت داشت.

چنانکه از این پیش به شرح رفت، چون شاهنشاه منصور بر تخت پادشاهی جای کرده و زمام وزارت و امارت را به میرزا تقی خان امیر نظام بازگذاشت او را از دیرباز با عزیز خان ساز مخالطی بود و چون با بزرگان ایران سابقه مؤلفتی نداشت او را محرم اسرار خویش می پنداشت و روز تا روز در حضرت پادشاهش به فنون فروسیت و فراست ستایش می کرد و به ارتقای درجتی و صعود و مرتبتی آزمایش می داد. چندانکه رتق و فتق لشکریان را به کف کفایت او باز داد و او را آجودانباشی لقب نهاد.

بعد از عزل میرزا تقی خان چون جناب اشرف صدراعظم چنانکه تواند زیان مردم را نخواهد و از حشمت و مکانت کس نکاهد با اینکه

عزیز خان چون عزل و عزلت میرزا تقی خان را بدانست بدان سر شد که پشت با دولت کند و طریق فرار پیش گیرد. و این معنی در حضرت پادشاه مکشوف افتاد و در خاطر نهاد که او را حاضر ساخته به دست عقاب و نکالش کیفر کند، از حفظ و حمایت او تقاعد نورزید. از یک سوی شاهنشاه را از جنایت او درگذرانید و از جانب دیگر او را در سرای خود آورده سکون فرمود و به عرض رسانید که چون چاکری مورد الطاف و اشفاق شاهانه آمد شرط است که نهایت نواخت و نوازش در وجه او مبذول افتد تا اگر دست تقدیر هنری در طبیعت او به ودیعت نهاده نیروی پیدائی بدست کند.

بالجمله چندان در استحکام امر او استوار بایستاد که شاهنشاه منصورش به سرداری کل عساکر منصوره برگماشت. این زمان عزیز خان را که حمل پیمان به صعوبت می رفت با دوستکانی شاهانه چگونه برمی تافت، چون مست طافح، صالح و طالح را به یک میزان می سنجید و سیاه و سفید و طریف و تلید را به یک دست می نشانند، همه شب به گساریدن راقع غناب و بساط لهور و لعب بامداد همی کرد و از کار لشکر چندان بی خبر افتاد که سرتیپ را از سرهنگ، بلکه کار توپ را از تفنگ باز ندانست و بر زیادت از این با تابش شبتاب دشمن آفتاب آمد و حشمت صدراعظم را که در حضرت پادشاه افزون باد کاستن همی خواست.

جناب اشرف صدراعظم او را طلب کرد و فرمود شب را با ترانه و طرب به نهایت کنی و روز را به نیمت و سعایت به شام بری، این اندیشه ناصواب و کردار ناستوده که تراست خواستاری نظم لشکر و نظام سپاه از تو، کوه به ناخن شخودن و بحر با پیمان پیمودن و ستاره با خدنگ خستن و زمانه با کمند بستن است، یا از این کردار نکوهیده کناره باش یا از این منصب و مقام کناره گیر.

بالجمله در میان صدراعظم و عزیز خان چند کَرّت این محاورت برفت و این سخنان که آزر لالی غلطان بود در گوش او چون حبس شمال با عقد حبال و ضبط آب در غربال می نمود. در پایان امر شهریار تاجدار نیز مکشوف داشت که از معتاد

به منکر، طلب معروف، چون امید ثمر از اصله بید است. لاجرم بفرمود تا جریمه او را در کار دولت جریده کردند و گناه شناخته او از 40 افزون به شمار آمد که هر یک جداگانه منشور عزل و عزلت و مثال عقاب و نکال او می کرد. آن گاه روز بیستم شهر شوال عزل او را از عمل رقم زد و بفرمود روز دیگر بزرگان شاهزادگان و صنادید چاکران و تمامت دبیران و صاحبان مناصب نظام در مجلس صدراعظم انجمن شدند و دستخط عزل او را به حاجی علی خان حاجب الدوله سپرد و فرمان کرد تا حاضر آن انجمن شد [ه] حکم شاهنشاه را ابلاغ دهد.

حاجب الدوله زمین خدمت را بوسیده به مجلس جناب اشرف صدراعظم شتافت و همچنان بر سر پای ایستاده خبر عزل عزیز خان را روایت کرد و دستخط شاهنشاه عجم را بدین شرح قرائت نمود.

شرح دستخط مبارك ملك الملوك عجم که به جناب اشرف صدراعظم رقم فرموده

اشاره

جناب صدراعظم: ما نظم تمامت امور و کفایت جمهور را با شما محول و موكول فرموده ایم و زشت و زیبای مملکت را از شما می دانیم و ساختن کار سپاه و رعیت و امر کشور و لشکر و نظام قورخانه و توپخانه و مدرسه نظام و ارتفاع منال دیوان را از شما می خواهیم. و بر شما واجب است که به فزایش رونق دین و دولت خاطر ما را آسایش دهی. چون عزیز خان مکرری سردار سابق موافق این جریده معاصی او به حساب آمده، گناه کرده حضرت است و لشکر را که پادشاهان تقویم دولت بدان توانند کرد به دست ممانعت و غفلت باز داد، چندانکه نظام سپاهی قرین تباهی افتاد، امروز که بیستم شوال است او را از منصب سرداری و وزارت امیر نظام معزول ساختیم و از آن محل و مقام که او را بود فرود آوردیم، تا از این پس مقیم خانه و ملازم کاشانه خویش باشد و بر شما است که هر که را به صلاح و صواب نزدیک

دانی به جای او منصوب داری.

چون حاجب الدوله تقریر این کلمات را به نهایت برد خواست تا به جریده معاصی او بدایت کند. جناب اشرف صدراعظم از شمردن چندین گناه بر روی او اکراه داشت.

مجلسیان از در خواستاری درآمدند و در انجاح مسئول الحاح فراوان کردند. در این وقت صدراعظم نیز همی خواست که مردمان چنان گمان نکنند که شاهنشاه چاکری معروف را بی ارتکاب منکری از محل خویش ساقط سازد. پس رخصت کرد تا گناه او را بر روی او باز نمودند و چنان استوار بکردند که عزیز خان نیز از اعتراف بدان خود را معاف نتوانست داشت.

آن گاه صدراعظم او را خطاب کرد که اکنون با وطن خویش شتاب گیر و از زیان جان و مال ایمن باش و هرگز بر جان خویش مترس، اگرچه مردی بداندیش بوده [ای]؛ لکن اثر وجود تو از ذبابی که زحمت چشم و چهره تواند کرد ضعیف تر است، چه تو را این مقدار نیرو نیز نباشد.

این هنگام عزیز خان شمشیر بگشاد و حمایل و نشان خویش باز داد و رخصت یافته به سرای خویش شتافت و بعد از روزی چند بسیج سفر خویش کرده بار بیست و روانه سردشت که موطن او و مسکن قبیله مگری است گشت. و همچنان شاهنشاه کریمواجبی که کفایت معاش کند در وجه او و پسر و برادرزاده اش مقرر فرمود.

تشریف یافتن نظام الملك و تفویض منصب وزارت لشکر به میرزا داود خان

هم در این سال شخص دوم ایران نظام الملك که هر روز به تقدیم خدمتی مورد مرحمتی شود، به جبه [ای] که آستر خز داشت و شمسه اش با جواهر شاهوار مرصع و ملّع بود تشریف یافت.

و همچنان میرزا داود خان پسر جناب اشرف صدراعظم که هنوز سنین عمرش از 16 و 17 برنگذشته، چون در ریعان شباب آداب شیخوخت آموخته و با شرف حسب و نسب کمال فضل و ادب اندوخته؛ و در علم دبیری و آواره نگاری و کشف معضلات علمیّه و حسن خط نستعلیق و ترسل از معاصرین خویش قصب السبق برده، شاهنشاه حق شناس چون این آیات رشد و اقبال از چهره او مطالعه فرمود او را به منصب وزارت لشکر اختیار کرد و صاحبان مناصب نظام و

ص: 355

تمامت وجوه لشکر و قواد سپاه بی کراهت خاطر حکم او را گردن نهادند و در رواقی که خاص از برای نظام لشکر و انتظام سپاه بود لشکر خدایان انجمن شدند و مانده های الوان و دوستکانی های جلاب بنهادند.

عزیز خان که هنوز سردار کل عساکر منصوره بود حامل تشریف او گشت. وزیر لشکر نیز خلعت شاهانه را طراز پیکر کرده حاضر مجلس شد و کلمات تهنیت و تحیت گفته آمد.

وقایع دیگر

و هم در این سال سردار علی خان سیستانی که به حکم کارداران دولت حکومت آن مملکت خاص وی است و در تقدیم خدمت از بذل جان و مال مضایقت نکرد، چنانکه شطری از آن در قصه های هرات به شرح رفت. این هنگام که به تقبیل سده سلطنت حاضر حضرت دار الخلافه بود مکانت مصاهرت شاهزاده بهرام میرزا کسب معالی را متظاهر ساخت و روز جمعه بیست و سیم شهر شوال میرزا زمان امیر دیوان خواهرزاده جناب اشرف صدراعظم مجلس لایق این سور و سرور بگسترد و شاهزادگان را دعوت نموده در انجمن ایشان اعداد این امر را به انجام برد.

و هم در این سال امیر دیوان از مرتبت اول سرتیپی نشان شیر و خورشید و حمایل سرخ تشریف یافت.

و هم در این سال محمد ابراهیم خان سرتیپ افواج ثلثه اصفهان بر حسب فرمان شاهنشاه سهام الملك لقب یافت و به تشریف مخصوص مفتخر آمد.

تشریف تمثال همیون در وجه وزیر نظام

و هم در این سال برادر جناب اشرف صدراعظم میرزا فضل الله وزیر نظام که وزارت و انتظام ممالک آذربایجان بر ذمت اهتمام او بود چون بعد از ورود بدان اراضی سپاهی و رعیت را از خود راضی داشت و آن قحط و غلا که در میان مردم بود به حسن تدبیر وسعت عیش و خصب نعمت تبدیل داد و معابر و مسالك بلاد و امصار آذربایجان را از زحمت صعاليك و دزدان ایمن بداشت و معادل 200000 تومان که از منال دیوانی آذربایجان از سنوات ماضیه به جای مانده بود، ارتقاع داده روانه دربار شهریار داشت. و تقدیم این خدمات نزدیک کارداران دولت مکشوف افتاد، مورد الطاف و اشفاق خسروانی آمده و به عطای نشان تمثال شاهنشاه که ترصیع

جواهرش نشانه فروغ ستاره و ماه بود تشریف یافت.

خلعت آقا میرزا هاشم

و دیگر آقا میرزا هاشم که از خاندان اجله سادات و قضات تبریز است، چنانکه بدان اشارت شد روزگاری می رفت که بر حسب فرمان در کرمانشاهان اقامت داشت. این وقت براثت ساحت او از آرایش بعضی جنایتها که بدو نسبت کردند ظاهر گشت و به حکم اولیای دولت در حضرت دار الخلافه حاضر آمد و مورد رأفت پادشاه گشت و از جامه خانه خاص به تشریف جبه [ای] از نسج کشمیر اختصاص یافت.

شفا یافتن نابینا در تحت قبه سید الشهداء

و هم در این سال دو تن از نوابان هند که هر دو تن نابینا بودند به مشهد مقدس سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام پناهنده شدند و در تحت قبه مبارکه شبی به روز آوردند و چشم هر دو تن روشنائی باز آورد و نیکوتر از نخست روشن شد.

و دیگر روز بیست و پنجم شوال در دار الامان قم از آن پس که آفتاب را زوال برسید در فراز قبه مطهره بضعه موسی بن جعفر علیهم السلام چنانکه انبوه از مردم دیدار کردند، نوری سبز و زرد به اندازه نارنجی پدیدار گشت و 4 ذراع از فراز قبه مطهره ارتفاع یافت، آن گاه منبسط و متخلخل شده هم بر سر قبه نثار گشت. با اینکه آفتاب در تاب بود، این نور چنان تابناک گشت که یک ربع از ساعت دیده نظارگان را در می ربود. مردم همچنان بر صف شدند و به نظاره بایستادند. پس از زمانی، دیگر باره نوری به تابش ستاره صاعد گشت و همچنان بر سر قبه مبارکه نثار نمود.

و هم در آن شب زنی نابینا که از نجف آباد اصفهان به امید شفا بدان حضرت شتافته بود، شبانگاه حضرت معصومه و جناب امام رضا علیهما السلام را در خواب دیدار کرد و حضرت معصومه پیش شده، دست مبارک بر چشمش کشیده و صبحگاه روشن گشت.

ذو الفقار خان پسر جناب اشرف صدراعظم که حکومت آن بلد داشت بفرمود تا سنج و کوس شادیانه بکوفتند و از قضا هم در آن آستانه شب دیگر فالجی شفا یافت و شادیانه مردم مکرر گشت.

فوت خسرو خان گرجی

و هم در این سال خسرو خان گرجی ملقب به والی که از اعیان چاکران دولت

بود و از زمان شهریار تاجدار فتحعلی شاه تاکنون طریق خدمت می سپرد و داع جهان فانی گفت.

خلعت علیقلی خان میر پنج

و هم این سال چون صدق نیت و حسن عقیدت علیقلی خان میر پنج در حضرت شاهنشاه ایران مشهود افتاد به صوابدید جناب اشرف صدراعظم فرمان کرد تا آجودانباشی کل عساکر منصوره نظام و غیر نظام باشد و در نظم قورخانه و توپخانه و هر کار که متعلق به نظم سپاه است خویشتن داری نکند و در این منصب به خلعتی لایق سرافراز شد.

مقاتله بعضی از لشکریان با ترکمانان و رسیدن شاهزاده حسام السلطنه به مشهد مقدس

ترکمانان سرخس و قریاب در روزگاری که سلطان مراد میرزای حسام السلطنه در هرات جای داشت، هر روز در حدود خراسان در کار نهب و غارت بر زیادت می شدند.

از قضا حسن خان سرکرده سوار قراپایاق با 200 سوار طریق هرات می سپرد، روز شنبه دهم ذیحجه در میان طریق خواف و غوریان 200 تن سوار ترکمان را دیدار کرد و بی توانی آهنگ پیکار آنها گرفت. يك تن از مردم غوریان او را گفت جز این سوار که از دور دیدار می کنی جماعتی در کمین جای دارند، صواب آن است که به مبارزت ایشان مبادرت نکنی. حسن خان گفت من هرگز از این جماعت دست باز ندارم و اسب بزد و از قفای ایشان تاختن کرد.

ترکمانان چون این جلادت بدیدند راه فرار پیش داشتند و حسن خان 4 فرسنگ ایلغارکنان از دنبال ایشان برفت و راه نزدیک کرد. ترکمانان ناچار سر برتافتند و ساز قتال دادند. چون 6 تن از ایشان به گلوله تفنگ به خاک افتاد،

دیگر باره راه گریز پیش دادند و حسن خان اسب را مهمیز بزده تا 7 فرسنگ همی برفت و مرد و اسب از ایشان بگرفت.

بالجمله 30 تن از آن جماعت را بعضی سربرداشت و برخی اسیر گرفت و 40 سر اسب به غنیمت یافت و بازشتافت. چون این خبر به عرض کارداران دولت رسید حسن خان را به نشان شیر و خورشید از درجه اول سرهنگی و حمایل سفید سرافراز کردند.

و از پس آنکه شاهزاده حسام الله لطنه از هرات به مشهد مقدس کوچ داد خبر بدو آوردند که بسیار کس از سواران ترکمان از اراضی آق دربند عبور داده، آهنگ تاراج حدود خراسان دارند. شاهزاده، صفر علی خان سرتیپ سوار شاهیسون اینانلو و حسن خان سرکرده سوار قراپایاق و محمد تقی خان سرکرده شاهیسون افشار را مأمور کرد که به اراضی سنگ بست شتافته نگران ترکمانان باشند و بفرمود لطف الله خان سرکرده سوار دویرن و ذوالفقار خان سرکرده سوار خمسه و پرویز خان سرتیپ سوار چاردولی از لشکرگاه که این هنگام در کال یاقوتی بود به جانب عنایت آباد کوچ دهند.

روز دیگر 500 سوار ترکمانان در حدود مملکت چند کس را اسیر گرفتند و 2 تن از اسیران فرار کرده، صفر علی خان را آگهی رسانیدند. و او به اتفاق سوار قراپایاق و افشار از دنبال تاخته از آن سوی شورکال به ترکمانان رسیده و جنگ پیوسته کرد. ترکمانان چون این بدیدند اسیران را با هرچه غنیمت بود بگذاشتند و به جانب عنایت آباد طریق فرار برداشتند و ایشان از دنبال به ترکتاز آمدند. و بعد از قطع 5 فرسنگ مسافت سواره دویرن و خمسه و خرقانی نیز آگاه شده با لشکریان هم گروه گشتند و به اتفاق بشتافتند و ترکمانان را دریافتند برخی را با شمشیر بگذرانیدند و گروهی را اسیر گرفتند. از آن جماعت بر زیادت از سی، چهل تن به سلامت رها نشد.

و از جانب دیگر آقا محمد سردار ترکمان با 4000 سوار به آهنگ بزنجرد

تاختن کرد و سبحانقلی خان برادر جعفر قلی خان ایلخانی این بدانست و با سواران خود و 100 تن شمشالچی به مدافعه بیرون شد و راه بر ترکمانان بیست و جنگ بییوست. بعد از کشش و کوشش فراوان آق محمد و مردمش شکسته شدند و طریق هزیمت پیش دادند.

سبحانقلی خان 150 نیزه سر و 10 تن اسیر به غنیمت آورد.

چون جعفر قلی خان ایلخانی چنانکه بدان اشارت شد از حضرت دار الخلافه رخصت مراجعت به استرآباد یافت، چون برق و باد بدان جانب شتافت و از گرد راه قبیله جعفر - بای ترکمان را که مصدر شرارت و شرارت بودند به مورد کیفر بازداشت؛ و با فوج لشکر و سواری که حاضر بود 30 فرسنگ مسافت را به ایلغار برفت و مغافصه به میان قبیله جعفر بای درآمده، دست قتل و غارت از آستین برآورد و 200 تن از مردم ترکمان را با تیغ بگذرانید و 600 تن اسیر گرفت و مراجعت به استرآباد کرده اسیران را در حبسخانه انداخت. پس آن بزرگان ترکمان هر جا اسیری گرفته اند یا مالی به غارت برده اند به تفاریق به استرآباد می آورند و تسلیم می دهند، باشد که اسیران خود را رها کنند.

مراجعت فرخ خان امین الملک از دار الملک لندن به دار السلطنه پاریس

قصه سفارت فرخ خان امین الملک تا به دار الملک پاریس و سفر کردن از آنجا به مملکت انگلیس به شرح رفت، بعد از مراجعت از شهر لندن دیگر باره آهنگ مملکت فرانسه کرده مراجعت به پاریس نمود. چون پس از روزی که لئوپلد پادشاه بلجیک دختر خود را به لرش دوک برادر ایمپراطور نمسه به شوی همی خواست داد و از برای این عیش و عرس جشنی همی خواست گسترد. و هم در دل داشت که با دولت ایران ابواب مودت و مخافات گشاده دارد، پس امین الملک را نیز به مجلس این سور و سرور دعوت فرمود.

ص: 360

و این پادشاه بلجیک عمّ ملکه مملکت انگلیس است و خود داماد لوی فیلیپ پادشاه فرانسه است که قبل از دولت جمهوری سلطنت داشت، چنانکه به شرح خواهد رفت. و در سال 1247 ه. / 1830 م در مملکت بلجیک پادشاهی یافت و تا این مملکت او را پادشاهی نبود؛ و در تحت فرمان دیگر پادشاهان می رفت و آن ملک را اناثا ذکورا 8 کرور مردم و این جمله از 100000 تن مرد لشکری است. و این پادشاه در میان دول اروپا به صفوت خاطر و حصافت عقل نامبردار است و سلاطین اروپا در اقدام امور به مشورت او استظهار کنند و از آن گاه که میان دولت ایران و انگلیس کار به مقاتلت افتاد و همواره در نکوهش مردم انگلیس سخن همی کرد و باز می نمود که خاتمت کار انگلیس از این گیرودار به وخامت خواهد پیوست.

بالجمله امین الملک غره شهر ذیحجه با 5 تن از تبعه سفارت با مستشار دولت بلجیک که مقیم پاریس بود و برحسب فرمان کارداران بلجیک مهماندار سفارت کبری گشت، به دستگیری کالسکه بخار و عبور از راه آهن 80 فرسنگ را یک شب پیمود و به شهر بروکسل که دار الملک بلجیک است درآمد. و کارداران بلجیک حشمت سفارت کبری را بداشتند و بعد از ادراک پیشگاه سلطنت، پادشاه بلجیک از مطوی ضمیر و مکنون خاطر که مشحون به مودت دولت ایران بود شرحی مکشوف داشت و فرمود همی خواهم که از برای دولت ایران منشأ و مبدای سودهای بزرگ شوم.

آن گاه امین الملک نامه شاهنشاه ایران را نزدیک داشت و ملک بلجیک با حفظ حشمتی تمام اخذ نمود و به وزیر دول خارجه سپرد و در این جشن بزرگان جرمانیا و شوهر ملکه انگلیس و دو برادر ایمپراطور نمسه و زن لوی فیلیپ که مادر زن پادشاه بلجیک است و 26 ایلچی از دول اروپا حاضر بود. مع القصه 12 روز امین الملک در بلجیک بود تا مجلس سور به نهایت شد. آن گاه هم از راه آهن با کالسکه بخار در مدّت 7 ساعت بیش و کم مراجعت

به پاریس نمود. و روز یکشنبه پانزدهم ذیحجه دستخطی که شاهنشاه ایران با کلک و بنان مبارک به ایمپراطور فرانسه نگاشته بود با يك قبضه شمشیر آبدار که از پادشاهان صفویه در دولت ایران به یادگار مانده بود پادشاه فرانسه را به تذکره انفاذ شد، امین الملک برداشته خدمت ایمپراطور نمود.

و پادشاه فرانسه که حشمت وصول دستخط را در آن روز بساطی گسترده بود به تمام رغبت و کمال تکریم دستخط مبارک را اخذ فرمود و گفت دریغ می خورم که بدین گزارش و نگارش دانا نیستم تا خویشتن این خط شریف را قرائت کنم و شمشیر را نیز مأخوذ داشته به مشاهده آن اظهار بهجتی فراوان فرمود.

آن گاه امین الملک رخصت انصراف یافته به دار سفارت شتافت. و چهاردهم شهر محرم 1273 ه. / 1857 م به تماشای شهر البف و بلده روان به استظهار کالسکه بخار در مدت دو ساعت و نیم 20 فرسنگ طی مسافت کرده وارد البف شد و کارخانه [ای] چند را که اشیاء تجارت در آنجا صناعت کنند معاینه کرد و همچنین به شهر روان نیز سفر کرد و اهل حرفت و صنعت را به يك نظاره نمود، چه از [جانب] کارداران دولت ایران مأمور بود که آلات کارخانه بلورسازی و شماعی ابتیاع نموده به ایران بیاورد. و يك تن از مردم فرانسه خویشتن بر ذمت نهاد که سفر ایران کرده در مرز گیلان چرخي که بدان پيله های ابریشم را سهل و آسان به ساز توان کرد ساخته کند.

بالجمله از آنجا نیز امین الملک مراجعت به پاریس کرد؛ و چون در این روزگار به اقبال ملك الملوك عجم دولت ایران روز تا روز نیروئی دیگر بدست شود و به حشمتی تازه بلند آوازه گردد، تمامت دول اروپا به پیوند و معاهده و مصادقت و مراوده با کارداران ایران آرزومند شدند.

و در مدّت توقّف امین الملک در پاریس دولت بلجیک و ساردینا و پروس و هولاندو جمهوریة آزاد که به اصطلاح اهالی آسیا، آمریکا وینکی دنیا باشد و دیگر نمسه با دولت ایران از در يك جهتی بیرون شده اعداد عهدنامه تجارتی کردند

و صورت عهدنامه دولت جمهوری ینگه دنیای شمالی چون به خط و خاتم اولیای دولت جانین رسیده بود، در این کتاب مبارک نگار شد و کتاب معاهده دیگر دولتها از پس آنکه به دار الملک رسیده به مهر کارداران دولت محلی شود انشاء الله تعالی در جلد دوم تاریخ ناصریه از مجلدت تواریخ قاجاریه که از جمله کتب ناسخ التواریخ است به نگار خواهیم داشت.

صورت عهدنامه دولت ایران با دولت جمهوری ینگه دنیای شمالی

اشاره

چون اعلیحضرت کیوان رفعت، خورشید رایت، فلک رتبت، گردون حشمت، خسرو اعظم، خدیوانجمن حشم، جمشید جاه، دارا دستگاه، وارث تاج و تخت کیان، شاهنشاه اعظم بالاستقلال کل ممالک ایران و رئیس ممالک مجتمعه آمریکا شمالی هر دو علی السویه تمنی و ارادت صادقانه دارند که روابط دوستی فیما بین دولتین برقرار و به واسطه عهد دوستی و تجارتی که بالسویه نافع و سودمند تبعه دولتین قوی بنیان خواهد بود مودت و اتحاد جانین را مستحکم سازند؛ لهذا برای تقدیم این کار اعلیحضرت شاهنشاه کل ممالک ایران جناب مجدت و فخامت نصاب امین الملک فرخ خان ایلچی کبیر دولت علیه ایران صاحب نشان تمثال همایون و حمایل مخصوص آن و حامل کمر مکمل به الماس و رئیس ممالک مجتمعه آمریکا شمالی کارولی اسپنس وزیر ممالک مجتمعه مزبوره مقیم دربار دولت عثمانی را وکلای مختار خود تعیین کردند و ایشان بعد از آنکه اختیارنامه های خود را مبادله کردند قاعده و شایسته دیدند فصول آتیه را برقرار نمودند.

فصل اول: بعد الیوم فیما بین دولت علیه ایران و رعایای آن دولت و دولت و رعایای ممالک مجتمعه آمریکا شمالی دوستی صادقانه و اتحاد محکم برقرار

فصل دوم: سفرای کبار و مأمورین دیپلوماتیک که از هر یک از دولتین معاهدتین بخواهند به دربار یکدیگر مأمور و مقیم سازند، همان رفتار و سلوکی که در حقّ سفرای کبار و مأمورین دیپلوماتیک دول متحابه و اتباع آنها معمول می شود، بعینها همان رفتار نیز در حقّ سفرای کبار و مأمورین دیپلوماتیک و اتباع آنها معمول می شود و به همان امتیازات مجری و محفوظ خواهند بود.

فصل سیم: تبعه دولتین معاهدتین از قبیل سیّاحان و تجّار و پیشه ور و غیرهم که در مملکتین محروستین سیاحت یا توقّف نمایند، بالسّویه از جانب حکام ولایات و وکلای طرفین به عزّت و حمایت قادرانه بهره مند خواهند گردید. و در هر سال سلوکی که نسبت به اتباع دول کامله الوداد منظور می شود در حقّ ایشان نیز منظور خواهد شد و بالمفاوضه مأذون و مرخصند که هرگونه اقمشه و امتعه و محصولات، چه از راه دریا و چه از راه خشکی به مملکت یکدیگر بیاورند و از مملکت یکدیگر ببرند و بفروشند و مبیعه و معاوضه نمایند؛ و بهر بلدی از بلاد مملکتین که خواهند حمل و نقل نمایند؛ لکن این مقرر است که تجّار طرفین که اقدام تجارت داخله مملکتین نمایند، در خصوص تجارت مزبوره مطیع قوانین آن ملکی که محل تجارت مزبوره می باشد خواهند بود. و در صورتی که یکی از دولتین معاهدتین بعد از این در باب تجارت داخله امتیازات تازه [ای] به رعایای سایر دول بدهد همان امتیازات نیز داده خواهد شد به رعایای هر یک از این دو دولت که در ممالک دیگری مشغول تجارت داخله باشند.

فصل چهارم: هرگونه امتعه و اقمشه که اتباع دولتین علیّین معاهدتین به مملکت یکدیگر نقل نمایند و یا از مملکت یکدیگر بیرون ببرند وجه گمرکی که از تجّار و اتباع دول کامله الوداد حین ورود امتعه و محصولات ایشان به ولایت دولتین و حین خروج از مملکتین مطالبه می شود، از ایشان نیز مطالبه خواهد شد و حقّ وجه علی حده به هیچ اسم و رسم در دولتین علیّین مطالبه نخواهد شد.

فصل پنجم: در ممالک محروسه ایران هرگاه مرافعه یا مباحثه فیما بین تبعه دولت علیّه ایران و اتباع دولت ممالک مجتمعه آمریکا شمالی حادث شود، در محلی که وکیل یا قونسول دولت مجتمعه آمریکا مقیم باشد، مقالات متداعیین و تدقیق و تحقیق و اجرای حکم به عدل و انصاف در محکمه دولت علیّه ایران که محل عادیه طی این گونه امورات است با حضور احدی از منتسبان وکیل یا قونسول دولت ممالک مجتمعه آمریکا خواهد شد در ممالک محروسه ایران اگر فیما بین اتباع دولت ممالک مجتمعه مرافعه یا منازعه روی دهد طی گفتگو و اجرای عدالت آن بالتمام به عهده وکیل یا قونسول دولت ممالک مجتمعه آمریکا است اگر متوقف در محل این مرافعه یا مباحثه و منازعه بوده باشد و الا- در مملکتی که اقرب به محل مزبور است خواهد بود. وکیل یا قونسول مزبور طی این گفتگو را بر وفق قوانین متداوله در ممالک مجتمعه خواهد کرد. هرگاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه در ممالک ایران فی مابین اتباع دولت ممالک مجتمعه و تبعه سایر دول خارجه واقع شود، تحقیق و اجرای حکم آن به عهده وکلا یا قونسولهای طرفین خواهد بود. کذلک گفتگوها و منازعات که فیما بین دولت علیه ایران و اتباع ممالک مجتمعه اتفاق قرار انجام و اتمام آن به نحوی خواهد بود که با اتباع دول کامله الوداد در ممالک مزبوره معمول و مرتب می شود، تبعه دولت علیه ایران در ممالک مجتمعه با اتباع دول ممالک آمریکا شمالی در ممالک ایران اگر متهم به گناهان کبیره گردند به نحویکه در مملکتین مزبورین با اتباع دول کامله الوداد رفتار می شود با ایشان نیز معمول و مرتب و قطع و دخل خواهد شد.

فصل ششم: هرگاه احدی از اتباع دولتین علیّین در مملکتین محروستین وفات یابد، در صورتی که میت را اقوام یا شرکائی باشد ترکّه او بالتمام تسلیم ایشان خواهد شد؛ و در صورتی که شخص میت را قوم و شریکی نباشد متروکات او امانتا به وکیل یا قونسول دولت متبوعه میت تسلیم می شود تا مشار الیه بر وفق قوانین متداوله در

مملکت خود چنانکه شاید و باید در این باب معمول دارد.

فصل هفتم: دولتین معاهدتین به جهت حمایت اتباع خود و تقویت امور تجارت و فراهم آوردن اسباب حصول معاشرت دوستانه و عادلانه فیما بین تبعهٔ جانین چنین اختیار نمودند که حق داشته باشند که یک مأمور دیپلماتیک در پایتخت دولتین مقیم سازند و از طرفین 3 نفر قونسول برقرار نمایند. قونسولهای دولت علیه ایران در شهرهای واشنگتن و دیگر نیویورک و دیگر نیواژله انس توقف خواهند داشت؛ و قونسولهای دولت ممالک مجتمعه در دار الخلافه طهران و بندر بوشهر و دار السملطنه تبریز توقف خواهند نمود. این قونسولهای دولتین معاهدتین بالسویه در محل متوقفه مسکونهٔ مملکتین محروستین از اعزازات و امتیازات و مقاماتی که قونسولهای دول کامله الوداد در ممالک جانین محظوظند بهره یاب خواهند گردید. مأمور دیپلماتیک و قونسولهای ممالک مجتمعه امر یک رعایای دولت علیه ایران را نه آشکار و نه در ظاهر و نه در خفیه حمایت نخواهند کرد و از این اصول که در خاطر طرفین مقرر شده اصلاً تجاوزی را جایز نخواهند داشت و نیز مقرر است که اگر قونسولهای مزبوره مشغول تجارت شوند ایشان نیز مطیع خواهند بود به همان قوانین و رسومی که سایر اشخاص رعایای دولت متبوعهٔ ایشان که در همان محل تجارت می کنند مطیع هستند و همچنین فیما بین دولتین متعاهدتین مقرر است که عدد نوکرهای مأمور دیپلماتیک و قونسولهای دولت ممالک مجتمعه امر یک بیشتر از آن نخواهد بود که به موجب عهدنامه برای مأمورین روس در ممالک ایران معین شده.

فصل هشتم: این عهدنامهٔ دوستی و تجارتی که به ملاحظهٔ کمال صداقت و دوستی و اعتماد فیما بین دولتین ایران و ممالک مجتمعهٔ امر - یک منعقد شده است، از تاریخ مبادلهٔ امضا نامجات طرفین تا 10 سال برقرار خواهد بود؛ و اگر پیش از انقضای 10 سال مذکور هیچ یک از این دو دولت به موجب اعلام میل رسمی خود را در قطع و توقیف به سفرای این عهدنامه به دولت دیگر اظهار ندارد و عهدنامهٔ مزبور تا یک سال دیگر

علاوه بر وعده مذکور برقرار خواهد شد؛ و همچنین 12 ماه بعد از نوشتن چنان اعلام هر وقتی که اعلام مزبور ظهور نماید.

وکلای مختار دولتین معاهدتین قرار می دهند که امضا نامه جات دولت متبوعه خود را در اسلامبول در مدت 6 ماه یا کمتر اگر مقدور گردد، مبادله نمایند. وکلای مختار دولتین معاهدتین این عهدنامه مبارکه حاضره را به خط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودند.

این عهدنامه مبارکه در دو نسخه به زبان فارسی و انگلیسی به تاریخ 1273 هجری پانزدهم ربیع الثانی مطابق 1856 عیسوی در اسلامبول مرقوم گردید.

مأموریت ادیب الممالک به آذربایجان

و هم در این سال عبد العلی خان ادیب المملک پسر حاجی علی خان حاجب الدوله فرشباشی برحسب فرمان مأمور سفر آذربایجان شد، تا چندانکه منال دیوان از اعوام ماضیه بر ذمت عمال و نواب آن مملکت به جای مانده ارتقاع دهد. تقدیم خدمت را تصمیم عزم داد و بعد از ورود به آذربایجان به حکم شاهزاده اردشیر میرزای رکن الدوله و بازرسی میرزا فضل الله وزیر نظام این کار به نظام کرد و طریق حضرت دار الخلافه گرفت و مورد رأفت و ملاطفت خسروانی گشت

ذکر ابنیه ای که به حکم شاهنشاه عجم در دار المملک ایران بنیان شده

از آن گاه که شهریار با عدل و داد و تاج و تخت را زیب و زینت داد، نیران خطبهای خطیر را به آب شمشیر بنشانند و ظلمت دواهی دهیا را به ضیاء ضمیر روشن داشت، چون آشفتنگی بلدان و امصار و فتنه حسن خان سالار و بغی و فساد جماعت بابیه و تکالیف شاقه اهالی دول خارجه و اظهار طغیان و عصیان مردم افغانستان و مقاتلت و مبارزت با دولت انگلیس، چنانکه شرح هریک مرقوم افتاد و در عهد هیچ یک از سلاطین قاجار چندین فساد و فتور پدیدار نگشت.

پس به تأییدات الهی و نیروی اختر پادشاهی و حسن تدبیر جناب اشرف صدراعظم خرابی ها همه آباد و ظلمها همه عدل و داد گشت. مسالك را که تذکره مهالك بود هر پیر زالی بی هیبت زیان مال سالک شد و معابر را که یاد از مقابر می داد هر ناتوانی بی اندیشه لصوص عابر آمد. رعیت را از رعات آن رسید که مرغزار را از غادیه بهار، و ولایت را از ولات آن آمد که گلشن را از چشمه روشن. و شاهنشاه هرگاه از کار رعیت و سپاه دل فارغ داشت به بنیان مبانی مرصوصه فرمان کرد، چنانکه تمامت سلاطین قاجار چندین عمارت در مدت امارت نفرمودند، بدین شرح:

نخستین در میان خانه های شاهانه در سرای عمارت گلستان که يك تیر پرتاب مساحت دارد، از کنار ایوان گلستان تا به پای جدران بنیانی که از دو سوی دو فضای فسیح را نگران است با خارۀ رخام و خشت پخته برآوردند و با سیم خار و زر محلول و سنگ آینه به زینت کردند و دیوارهای حایط را با کاشی معرّوق به رونق آوردند؛ و آبگیری که امتحان و اختیار کشتی بخار بدان می شود حفر نمودند؛ و قفسی که مرغان گوناگون در فضای آن طیران می نمایند و هر يك را جداگانه آشیانه بود بساختند و شادروان قفس را از فتیله های آهن که چون چشم سوزن شفشاهنگ داشته بکردند؛ و آن را باغ طیور نام نهادند.

و دیگر عریش چهل ستون که از فراز تا فرود از اصله اشجار تناور به دست درودگران توانا به پای رفت و صورتگران مانی فریب چون اوراق ارتنگ به رنگ و زیب کردند.

و دیگر در سرانی که گلشن نام دارد کاخهای شاهوار و آبگیر خوشگوار پرداخته گشت.

و دیگر چون صرح ممرد بنائی مجرد در سره سرای شاهانه بنیان کردند که ممثل چهار طباق و حاوی 102 رواق است. و این جمله را چنانکه لایق پادشاه باشد به نهایت بردند.

و دیگر سرانی از بهر مهد علیا و سترکبری والده شاهنشاه.

و دیگر سرانی از بهر خصیان و خواجه سرایان.

و دیگر سرای جامه خانه و جامه داران پادشاهی.

و دیگر سرای خوانسالار.

و دیگر سرای نشیمن آواره نگاران و مستوفیان.

و سرای

ص: 368

دیگر معروف به عمارت باغ در کنار خانه های سلطانی خاص از بهر جناب اشرف صدراعظم برآوردند که هنگام حاضر شدن در حضرت سلطنت او را دار امارت باشد.

و دیگر در میدانی که پیش سرای سلطانی است رواقهای بسیار از برای دیوانخانه عدالت و نظام لشکر و کارخانه [ای] که تذکره دولت طبع کنند؛ و کارخانه [ای] که اقداح و کاسات و دیگر اوانی مانند اهالی مملکت چین پردازند.

و دیگر حمامی چند با سنگ مرمر و احجار منقر بساختند.

و دیگر مدرسه دار الفنون که از این پیش بدان اشارت شد، همواره 200 تن از بزرگزادگان ایران در آنجا به کار تعلیم مشغول اند و معلّم و متعلّم را همه روزه از مطبخ دولت خوان و خورش برند و از خزانه دولت وظیفه و مواجب دهند.

و دیگر کاروانسرای بیرون ارک در زمین مشهور به سبز میدان و دروازه جدید ارک.

و دیگر توپخانه و قراولخانه و کالسکه خانه ها و کشیکخانه ها و کارخانه بلورسازی و کارخانه آهنگران و کارخانه کاغذگری و نجاری و شمعی و دیگر کارها فراوان کردند.

و سراهای سلطانی را نیز هرچه به جای بود چنان مرمت کردند که گوئی از نو بنیان نهاده اند.

و مسجد سلطانی را در میان شهر بر زیادت از نخست روز، برای مرمت بذل زر و سیم رفت.

و 42 قراولخانه در شهر طهران بساختند و دروازه های شهر را به زینتهای نیکو و منارها با خشتهای کاشی تازه کردند و برج و باره را استوار نمودند.

و گنبد امامزاده شاهزاده عبد العظیم را از بیرون سو به زر ناب روشن تر از چشمه آفتاب کردند و از سوی درون سنگ آینه نصب دادند.

و در دار الامان قم ایوان پیش قبه مطهره بضعه موسی بن جعفر علیهم السلام را به زر سرخ طلی کردند و به سعی و اجتهاد ذو الفقار خان حاکم قم و ساوه اطراف ضریح مقدس و مرقد مطهر را با سیم خام حصار دادند و قبه شاهنشاه غازی محمد شاه را نیز به زینتی لایق ارتفاع دادند و در کنار رود سدّی استوار بیستند که از طغیان آب شهر قم را زیانی نرسد و مدرسه شهر را تعمیر دادند و پل دلاک را بساختند و کاروانسرائی که

در کنار پل بود عمارت کردند.

و دیگر در قریه نیاوران، قصر جهان نما و سرائی از بهر مهد علیا و سترکبری و سرائی از دار الاماره جناب اشرف صدراعظم و سرائی از بهر ذکر مصایب سید الشهدا علیه السلام بساختند و قبه امامزاده قاسم را از نو بنیان و عمارت کردند.

و دیگر قورخانه [ای] در زمین مهران برآوردند و نیز جای نشستی برای جناب اشرف صدراعظم در کنار قصر قاجار بنیان کردند.

و دیگر کارخانه ریسمان که طباق چهارگانه بر زیر یکدیگر است بنیان آن را از سنگ و ساروج کردند و با گچ و آجر ارتفاع دادند و با اصله های چنار ستونهای بسیار استوار بداشتند و آلات و ادات آن که بیشتر از اراضی اروپا حمل شده، از حوصله تحریر افزون است، بنیانی است 60 ذرع در 60 ذرع که سقف درجه چهارم با صفحات آهن می شود.

و دیگر قلعه [ای] در کنار کارخانه ریسمان نیز برآوردند.

و دیگر قورخانه [ای] در کنار قریه امیرآباد و عمارت توشقان تپه و بعضی عمارات در نگارستان بنیان گشت.

و دیگر مریضخانه ها و دواخانه ها با ملازمت اطبای حاذق و آبیگرها به ساز کردند و از بیرون دروازه های طهران 8 سرباز خانه بساختند که در هر یک گنجایش چند هزار سرباز است.

و در دیگر بلدان و امصار مانند خراسان در شهر مشهد و در بعضی طرق و شوارع قراولخانه ها بساختند و ابنیه موقوفه بساختند و صحن مقدس را که بنای آقا محمد شاه بود و تاکنون به انجام نرفت به نیکوتر وجهی به پایان بردند.

و در اصفهان قراولخانه ها و عمارات نیکو بنیان نمودند و بناهای سلاطین صفویه را به تمام مرمت کردند و در پهلوی عمارت سعادت آباد و هفت دست، سرائی شاهانه از نو بنیان کردند چنانکه در میان عمارات صفویه نامبردار گشت و پل خواجه را که قرین انمحا بود مرمتی به سزا نمودند.

و دیگر بند شوشتر را که از لطمات آب مظموس گشت نیکوتر از نخست استوار کردند و به سد ناصری نام یافت.

و دیگر قلعه و باره شهر خوی را عمارت و

مرمت کردند.

و دیگر در شهر شیراز قلعه ارک را به محکمتر بنیانی بنا نهادند و در بندر بوشهر باستیانها و برجهای مشید برداختند و عمارات کرمان را نیز مرمت فرمودند و قلعه بم را نیکوتر از نخست روز تعمیر دادند و در شهر یزد قلعه و ارک شهر را مشید و محکم داشتند و قلعه شهر استرآباد را بساختند.

و در مملکت گیلان در بندر انزلی باستیانهای مرصوصه برداختند و قنطره رود منجیل را ببستند و در چشمه علی دامغان عمارتی از نو بنیان گشت.

و در مازندران کارخانه از برای تصفیه شکر بنیاد شد و در تمامت ممالک محروسه در هر منزلی سرائی از برای چاپاران و مسرعان برآوردند و اسب های رونده باز بستند تا چاپاران بلکه تمامت مجتازان در طی مراحل استعجال توانستند کرد.

و دیگر دیهیمی که با جواهر شاهوار مرصع بود و دو شمعدان گران سنگ از زر خالص هدیه درگاه ملایک آرامگاه امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند و معادل 15000 تومان زر مسکوک از خزانه خاص توزیع رفت تا قبه مبارکه سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام را با زر طلی تازه کنند و در صحن مقدس و روضه حضرت عباس علیه السلام و همچنان در رواق کاظمین علیهما السلام بکار برند. و شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی خود حامل زر و متصدی تقدیم این خدمت شد.

بالجمله پرهیز از اطناب را قلم از نگار نام هر یک کشیده آمد. همانا دو کرور تومان زر مسکوک به خرج این ابنیه رفت و قنات جدید که به قنات ناصریه نامیده و آبش به حد غزارت رسیده، جاری فرمود و موقوف داشت و وقفنامه آن را مثال کرد و من بنده خلاصه صورت منشور وقفنامه را مرقوم می دارم که اگر آن صفحه محو یا مفقود شود صورت آن در این کتاب بماند و کس دیگرگون ساختن نتواند.

ص: 371

خلاصه و قفنامه ای که به فرمان شاهنشاه منصور منشور شد

همانا در این اوان قنات جدید مسمی به ناصریه دولتخانه که از جانب غربی دار الخلافه احداث و جاری شده بدین موجب وقف نامه مساجد و مدارس و حمامات و محلات شهر فرمودیم و مدار آن بر 7 شبانه روز است که عبارت از 14 طاق باشد.

و دو شبانه روز خاص مسجد و مدرسه جدید البنا که به سعی جناب شیخ عبد الحسین به انجام رسید و حمام جدید البنیان شخص دوم ایران میرزا کاظم خان نظام الملك و جمله بیوت اغنیا و فقرای محله موسوم به محله بازار و گذر ملک آباد و عباس آباد است و متولی آن شیخ عبد الحسین و بعد از او اعلم علمای عصر که در آن محلت نشیمن داشته باشد خواهد بود و به عدل در آن محله تقسیم خواهد داد.

و یک شبانه روز خاص مسجد جامع و بیوت اغنیا و فقرا که در آن حوالی خانه دارند و خانه فرخ خان امین الملك و بیوت مسلمین که در آن گذر واقع است و به کوچه غریبان نامیده می شود خواهد بود. و متولی جناب شیخ رضا و بعد از او برادرزاده او شیخ محمد می باشد و از پس ایشان آن کس که امام جماعت مسجد جامع است.

و یک شبانه روز خاص گذر موسوم به هفت تن است و تولیت آن مفوض به حاجی ملا علی کنی است و از پس او اعلم علمای ساکن آن گذر متولی خواهد بود.

و یک شبانه روز به تولیت آقا سید صادق مجتهد طباطبائی و اطلاع حاجی علی خان حاجب الدوله به مساجد و خانه های مسلمین که ساکن محله سنگلج اند و خاصه خانه حاجب الدوله جاری خواهد شد. و بعد از ایشان اعلم علمای ساکن آن محله متولی خواهد بود.

و دو شبانه روز از جمله 7 شبانه روز مخصوص ساکنین ارك مباركه سلطانی و باغهای پادشاهی و مریضخانه دولتی خواهد بود. و به حکم شهریار تاجدار و صوابدید پیشکار دربار تقسیم خواهد شد و صیغه صحیحه شرعیه در محضر حاکم شرع شریف به تفصیل مقررّه مشروحه جاری و واقع گردید و تولیت کل به عهده پادشاه عصر مقرر شد.

و آن قنات مزبوره را جز بدین مصارف مشروحه تحریم ابدی دادیم و از مصب مزارع و حدایق و اراضی ممنوع فرمودیم. مقرر می فرمائیم که اخلاف این سلسله جلیله و سلاطین مستقله مستقبله شرایط مقررّه مشروحه [را] مستدام دارند و در حضرت خداوند نیکنام باشند و به سبب تغییر و تبدیل ملعون و مغبون نشوند.

تشبیب خاتمه جزو اول تاریخ ناصریه از مجلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات کتب ناسخ التواریخ

یکروز شاهنشاه حق شناس بنده سپاس گذار را حاضر پیشگاه ساخت و بتفقدی که مرزبانان ممالک آرزوی اصابت آن مقام کنند نیک بنواخت و فرمود از تاریخ دولت ما از آنچه نگار کردی يك نیمه آنرا مبدء تامنتها قرائت کردم و غوری بسزا فرمودم هیچ حدیث را بکذب روایت نکردی و هیچ فتح را از آنچه بود بر زیادت وانمودی و هیچ شکست را بکسوت ظفر رقم نساختی و افزون از صدق لهجه همانا در انشای کلمه و القای قصه کلامی چونین متین و سخنی چندین سلیس دیدار نشده این کتاب مصداق آن سخن است که در حد فصاحت آمده که عام بفهمد و خاص بپسندد دو در زمان فرمان کرد تا از جامه خانه خاص تشریفی که نزد من بنده باتلید و طریف خزاین آفاق برابر بود حاضر کردند.

و بر زیادت از جامه و حامکی و وجیبه و مواجب و تقریر تیول و توزیع

و عطای صباغ اقطاع بصوابدید جناب اشرف صدراعظم که آن آفتاب نورپاش را روز تا روز در طلب استنضات و استنارت است قریه دادقان را که از توابع کاشان دیهی است با دور معمور و قصور نامحصور با کثرت رعیت و تمام ضیعت بتیول ابدی و سیورغال سرمدی این عبد عقیدت کیش تفویض داد و منشور رفت و بطعن فریه و لعن جاوید تأکید یافت که هیچیک از سلاطین آینده از اولاد و احفاد این بنده که خانه زادان دولت پاینده اند دست تصرف بدین قریه آلوده نفرمایند و فرمود چنانکه خدمت تو در دولت ما جاوید است خواستیم نعمت ما در ازای اینخدمت جاودانه باشد.

من بنده زمین حضرت بوسه زدم و چشم و چهره بخاک آستان بسودم و بعرض رسانیدم «کای دعا از تو اجابت هم زتو» توانائی این گویائی و قوت این سخن سرائی نیز بتوجه خاطر و کیمیای نظر ملک الملوک است اراده پادشاه که طلیعه حکم قضاست زبان سوسن ابکم را گویا کند و گوش بنفشه اصم را شنوا سازد نعمت گویائی و هنر طلاقت و دلاقت من ازینحضرت دارم و این نعمت بزرگ برذمت بنده ضعیف شکری دیگر واجب داشته، ما بندگانرا در اخذ نعمت و اسعاف حاجت هیچ حجت نیست جز اینکه پادشاه کریم بلطف عمیم بکردار سحاب خار و گل را سیراب کند و مانده آفتاب کلخن و گلشن را پرتاب سازد.

آنگاه بفرمود آثار دولت ما چندانکه خواهی نگاشت باید بزینت طبع محلی داشت تا در همه مسالك شهره گردد و مردم از آن بهره گیرند و روز تا روز نتوان کتاب بطبع را بشر ذمه و شطری یا کلمه و سطری پیوند کرد نیکو آن است که هم بدینجا به نیکوتر حدیث ترتیب خاتمه کنی و هر حدیث که ازین پس پدید شود در مجلد دیگر نمیکه خواهی کرد.

چون سخن پبای رفت بنده نگارنده رخصت مراجعت را بتلیم سده سنیه و تقییل حضرت علیه اقدام کردم آنگاه تقدیم خدمت را میان استوار نمودم و مجلد نخستین تاریخ دولت شاهنشاه را که خدایش چندان بقا دهد که کتابهای بزرگ بنام

مبارکش عنوان شود و بخاتمت رسد برحسب فرمان مبارك بمعدودی از اشعار آبدار که از نتایج طبع گهربار اعلیحضرت شهريار کامکار است ختم کردم.

ذکر معدودی از اشعار آبدار که از نتایج طبع شهريار تاجدار است

چون شهريار تاجدار به قوت وجود و بسط طبع به کردار بحر زخار است همه کار دریا کند، چنانکه از بحر ماهی خرد و نهنگ دمان هم آهنگ انگيخته شود و مروارید گرانها و خزف ناچیز به يك دست پرورش یابد. شاهنشاه مردمان را در هر حرفت و صنعت تربیت فرمایند، مردان مبارز را، از برای ستیز و آویز، با تیغ تیز، آموزگاری کند و علما و فضلا را به پرسش معضلات مسائل و حل مشکلات حکم به تحصیل علوم و تحقیق معارف بگماشت. و از برای تشویق و تربیت شعرا و ادبا گاهی بر بدیبه نثری انشاء کرد و شعری انشاد فرمود. و این بنده از دیوان اشعار مبارکش بدین چند شعر خاتمه جلد اول تاریخ دولت ناصریه را از کتاب سیم تاریخ قاجاریه، مشگین ختام خواهم ساخت.

لله در قایله

دل می بری و روی نهان می کنی چرا خود می کنی مرا و فغان می کنی چرا

گر در کمین کشتن عشاق نیستی تیر کرشمه را به کمان می کنی چرا

گر در خیال مرحم دلهای خسته [ای] آن تار طره مشک فشان می کنی چرا

این تیر غمزه را دل من مایل است و بس این تیر را دریغ ز جان می کنی چرا

ص: 375

و نیز فرماید

ای که چون حسن تو نبود به جهان کالائی چو قد سر و روانت نبود بالائی
دست در زلف رسای تو کسی خواهد زد که سرش را نهد بر سر هر سودائی

و نیز فرماید

ای روی ماه تو را، صد بنده همچو پری وز رفتن تو رسد، خجالت به کبک دری
تشبیه روی تو را، هرگز به مه نکنم زیرا که در نظرم، نیکوتر از قمری
خورشید بزم گهی، سلطان هر سپهی شایسته کلهی، زینده کمری
پیش تو بنده شدن، بهتر ز پادشهی پای تو بوسه زدن، خوشتر ز تاجوری

و نیز فرماید

ده دله از بهر چیست عاشق و معشوق عاشق و معشوق به که یک دله باشد
با گله خوش نیست روی خوب تو دیدن دیدن رویت خوش است بی گله باشد

و نیز فرماید

برقع از روی برانداز که تا خلق جهان به یکی روز دو خورشید بینند عیان

ص: 376

و نیز فرماید

بتی دارم از ماه گردون نکوتر دو زلفش سیه، لب چو خون کبوتر

دو چشمانش جادوی فتان مردم دو ابروش قتال و خونریز کشور

ز خوبی و رعنائی و دلپذیری نه محتاج زیب و نه محتاج زیور

و نیز فرماید

دل ما را از چه رو، زار و حزین باید کرد عاشقی کفر نباشد، نه چنین باید کرد

ما گدایان را از درگه خود دور مکن که ترحم به گدایان به از این باید کرد

مرکب حسن سوارست و به تندی گذرد بعد از این مرکب آهسته به زین باید کرد

همچو طاوس چو بخرامد در باغ و چمن توتیای مژه از خاک زمین باید کرد

و نیز فرماید

مجلس ما چون بهشت است در این فصل بهار

خیز ای ساقی و مستانه یکی باده بیار

باده همچو گل سرخ و یا دانه نار

باده همچو دل عاشق و یا روی نگار

و نیز فرماید

حور نجویم من و قصور نخواهم شیفته چشم و خال و زلف سیاهم

ص: 377

خط غلامی ز آفتاب گرفتم تا ز دل و جان غلام آن رخ ماهم

بندگی حضرت تو مایه شاهی است تا شده ام بنده تو بر همه شاهم

در عید میلاد امیر المؤمنین علی علیه السلام فرماید

عید مولود امیر المؤمنین شد عالم بالا و زیرین عنبرین شد

از برای مژده این عید حیدر جبرئیل از آسمان اندر زمین شد

ذو الفقار کج چنین گوش به عالم راست از دست خدا شرع مبین شد

ناظم خرگاهش اسرافیل باشد صاحب درگاه جبریل امین شد

ص: 378

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

